



نظم قرآن

عبدالعلی بازرگان

نظم قرآن

بازرگان، عبدالعلی، ۱۳۱۷ -
نظم قرآن / عبدالعلی بازرگان، - تهران: قلم،
۱۳۷۵ -

ج. ۴. مصور، جدول، نمودار.
ISBN: 964-316-016-5 (ج. ۱)؛ بهای هر جلد متفاوت
ISBN: 964-316-014-9 (ج. ۱)
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. سوره حمد تا سوره حج. -- ج.
۲. -- ج. ۳. سوره محمد تا سوره مرسلات. --
ج. ۱. (چاپ دوم).
ISBN: 964-316-059-9 (ج. ۳. چاپ دوم: ۱۳۷۸)
۱. تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴. الف. عنوان.
۲۹۷/۱۷۹ BP ۹۸/۱۶
کتابخانه ملی ایران ۷۵/۲۵۷۲*

انتشارات قلم

- عنوان: نظم قرآن (جلد سوم)
- مؤلف: عبدالعلی بازرگان
- ناشر: شرکت انتشارات قلم - تهران تقاطع بهار و سمیه ساختمان
ایرج طبقه همکف شماره ۶ تلفن و دورنگار: ۸۸۲۹۳۶۴
- چاپ اول: ۱۳۷۲:
- تاریخ انتشار: ۱۳۷۸ چاپ دوم
- چاپ و صحافی: پژمان
- تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه، ۳۸۴ صفحه
- بها: ۴۰۰۰ با جلد شمیر

کلیه حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک: ۹۶۴-۳۱۶-۰۵۹-۹ ISBN: 964-316-059-9

شابک ۵-۱۶-۰۰۱۶-۳۱۶-۹۶۴ (دوره ۴ جلدی) ISBN 964-316-016-5 (4VOL SET)

فهرست مطالب

۴۷	نام های الهی	۹	مجموعه «عملکرد مردم»
۴۷	آهنگ انتهائی آیات	۱۲	سوره محمد (۴۷)
۴۷	ارتباط سوره های حجرات و ق	۱۲	موقعیت زمانی و مکانی
۴۹	مجموعه جهان ابدی	۱۴	نام سوره
۵۳	مشترکات میان مجموعه	۱۵	مردم شناسی
۶۱	سوره ق (۵۰)	۱۹	نقش اعمال
۶۱	حروف مقطعه «ق»	۲۱	ابتلای الهی
۶۲	قیامت	۲۱	نصرت
۶۴	علم الهی	۲۲	تمثیل
۶۵	عملکرد انسان	۲۲	اطاعت و شفاق
۶۶	هدفداری و حقانیت هستی	۲۲	نام های الهی
۶۶	عبرت های تاریخی	۲۳	آهنگ انتهائی آیات
۶۷	آزادی و اختیارات انسان	۲۳	برخی ملاحظات
۶۷	نام های الهی	۲۳	۱- پیشنهاد یا پذیرش صلح
۶۷	آهنگ انتهائی آیات	۲۴	۲- کشتن و اسیر گرفتن
۶۷	ارتباط سوره های ق و ذاریات	۲۵	ارتباط سوره های محمد و فتح
۷۲	سوره ذاریات (۵۱)	۲۷	سوره فتح (۴۸)
۷۶	مثلث توحید، نبوت، قیامت	۲۷	صلحی بمشابه فتحی آشکار
۷۷	رهنمود به رسول	۳۱	غفران ذنوب پیامبر!
۷۷	اسماء الهی	۳۳	رابطه استغفار رسول با فتح و نصر الهی
۷۷	آهنگ سوره	۳۵	نام های نیکو
۷۸	برخی ملاحظات	۳۵	آهنگ انتهائی آیات
۸۰	ارتباط سوره های ذاریات و طور	۳۵	فرهنگ کلمات
۸۲	سوره طور (۵۲)	۳۸	ارتباط سوره های فتح و حجرات
۸۲	ارتباط با سوره قبل	۴۱	سوره حجرات (۴۹)
۸۴	تقسیمات سوره	۴۳	محورهای سوره
۸۴	۱- قسم های ابتدای سوره	۴۳	الف - ایمان
۸۵	۲- سرنوشت انسان	۴۴	ب - تقوی
۸۶	۳- نقد اعمال و اعتقادات مشرکین	۴۵	ج - علم خدا
۸۷	۴- نتیجه گیری در رابطه با رسالت	۴۵	د - رحمت

۱۱۶	سوره «الرحمن» (۵۵)	۸۷	اسماء الهی
۱۱۷	انواع نعمت ها	۸۸	آهنگ انتهائی آیات
۱۲۱	الف - نعمت های دنیائی حال	۸۸	ارتباط سوره های طور و نجم
۱۲۳	ب - نعمت های دنیائی آینده	۹۱	سوره نجم (۵۳)
۱۲۵	نعمت های اخروی	۹۱	هنگام فروپاشی ستارگان
۱۲۵	۱- پایان عمر زمین	۹۳	توجیه علمی تحولات ستارگان
۱۲۶	۲- سرنوشت مجرمین	۹۳	۱- تولد ستارگان
۱۲۷	۳- بهشت خدا ترسان	۹۴	۲- حیات ستارگان
۱۲۸	نام های الهی	۹۴	۳- مرگ ستارگان
۱۲۹	ارتباط سوره های رحمن و واقعه	۹۷	اشارات قرآنی
۱۳۱	سوره واقعه (۵۶)	۹۷	خاموش شدن و درهم پیچیدن خورشید
۱۳۱	توجیه علمی	۹۸	مرحله انبساط ستاره (غول سرخ)
۱۳۳	قیامت	۹۸	۱-۲- سرخ شدن رنگ آسمان
۱۳۴	توحید	۹۸	۲-۲- کنده و محو شدن کوهها
۱۳۵	انسان	۱۰۱	وضعیت هسته مرکزی
۱۳۵	گیاه	۱۰۱	حرکت مارپیچی کهکشانی
۱۳۶	آب	۱۰۲	وضعیت دریاها
۱۳۶	آتش	۱۰۳	ارتباط سوره های نجم و قمر
۱۳۷	قرآن کریم	۱۰۵	سوره قمر (۱۵۴)
۱۳۸	نام های نیکو	۱۰۵	محورهای سوره
۱۳۸	آهنگ انتهائی آیات	۱۰۶	ذکر
۱۳۸	برخی ملاحظات	۱۰۸	آسانی قرآن برای ذکر
۱۴۰	مجموعه مسبحات	۱۰۹	ارتباط سوره قمر با سوره های مجاور
۱۵۰	سوره حدید (۵۷)	۱۱۰	شق القمر
۱۵۰	موقعیت زمانی	۱۱۳	تقسیمات سوره
۱۵۳	مسئولیت مشترک مرد و زن در جهاد	۱۱۳	۱- مقدمه
۱۵۵	نور ایمان و عمل	۱۱۴	۲- متن سوره
۱۵۷	عبرت گیری از اکثریت فاسق	۱۱۴	نام های الهی
۱۵۸	دو بعد انحراف	۱۱۴	ارتباط سوره های قمر و رحمن

۱۵۹ مصیبت‌ها	ارتباط سوره‌های حشر و ممتحنه ۱۸۱
۱۵۹ عدالت اجتماعی	سوره ممتحنه (۶۰) ————— ۱۸۲
۱۶۰ مقدمه توحیدی سوره	محتوای سوره ۱۸۲
۱۶۱ ایمان و رسالت	اولویت پیوندهای ایمانی ۱۸۳
۱۶۲ اسماء الحسنی	زمینه‌های ولایت ۱۸۴
۱۶۳ آهنگ سوره	استقلال بانوان ۱۸۴
۱۶۳ ارتباط سوره‌های حدید و مجادله	ابراهیم الگوی ولایت ۱۸۵
۱۶۵ سوره مجادله (۵۸) —————	آهنگ سوره ۱۸۵
۱۶۶ انواع انحرافات	ارتباط سوره‌های ممتحنه و صف ۱۸۶
۱۶۷ ۱- اختلافات زناشویی	سوره صف (۶۱) ————— ۱۹۰
۱۶۸ ۲- نجوی	سوابق تاریخی نافرمانی رسولان
۱۶۹ ۳- آداب حضور در مجلس	ارتباط سوره‌های صف و جمعه ۱۹۳
۱۷۰ ۴- نزدیک شدن به مرکز قدرت	سوره جمعه (۶۳) ————— ۱۹۵
۱۷۰ ۵- ایجاد رابطه با بیگانگان	عبرت از اهل کتاب ۱۹۸
۱۷۲ اسماء الحسنی	راه نجات ۱۹۸
۱۷۳ آهنگ سوره	اسماء الحسنی ۲۰۰
۱۷۳ ارتباط سوره‌های مجادله و حشر	آهنگ انتهائی آیات ۲۰۰
۱۷۶ سوره حشر (۵۹) —————	ارتباط سوره‌های جمعه و منافقین ۲۰۰
۱۷۶ تسبیح خداوند عزیز و حکیم	سوره منافقون (۶۳) ————— ۲۰۱
۱۷۶ ۱- قتال	ارتباط با سوره قبل ۲۰۱
۱۷۷ ۲- نفاق	نفاق ۲۰۳
۱۷۷ ۳- صدق ایمان	نام‌های الهی ۲۰۵
۱۷۷ ۴- رسوای	ارتباط سوره‌های منافقون و تغابن ۲۰۵
۱۷۸ ۵- کافران	سوره تغابن (۶۴) ————— ۲۰۸
۱۷۸ ۶- فاسقین	موقعیت زمانی ۲۰۸
۱۷۸ ۷- نام جلالت «الله»	رهنمودها ۲۰۹
۱۸۰ اسماء الحسنی	مثلت توحید، قیامت و نبوت ۲۱۱
۱۸۰ آهنگ آیات	مفاهیم و کلمات کلیدی سوره ۲۱۳
۱۸۰ تقسیمات سوره	۱- مؤمن و کافر ۲۱۳

۲۴۵	سوره ملک (۶۷)	۲۱۴	۲- نقش عمل
۲۴۷	رحمانیت	۲۱۴	اسماء الحسنی
۲۴۷	۱- نظام یکسان خلقت	۲۱۵	آهنگ انتهائی آیات
۲۴۷	۲- امنیت در برابر عوامل متضاد	۲۱۵	ارتباط سوره های تغابن و طلاق
۲۴۸	۳- نصرت و نعمت	۲۲۱	مجموعه سوره های تبیین کننده عذاب
۲۴۹	۴- نجات و پناهندگی	۲۲۵	سوره طلاق (۶۵)
۲۴۹	پیدایش و گسترش آدمی در زمین	۲۲۵	محتوی و مضمون
۲۵۰	آخرت (نشور و حشر)	۲۲۶	۱- نام جلاله «الله»
۲۵۰	انذار	۲۲۶	۲- حدود الله
۲۵۱	نظم هفت آسمان	۲۲۷	۳- امر الله
۲۵۳	توجیه عذاب	۲۲۸	۴- تقوی الله
۲۵۴	عقل و بینش تنها وسیله ایمان به توحید	۲۲۹	نام های الهی
۲۵۵	ربوبیت	۲۲۹	آهنگ انتهائی آیات
۲۵۶	اسماء الحسنی	۲۲۹	ارتباط سوره های تحریم و طلاق
۲۵۶	آهنگ انتهائی آیات	۲۳۱	سوره تحریم (۶۶)
۲۵۶	ارتباط سوره ملک با سوره قلم	۲۳۱	بر ملا ساختن روابط خصوصی پیامبر
۲۶۱	سوره قلم (۶۸)	۲۳۲	پیام ها
۲۶۲	چرا سوگند به قلم؟	۲۳۲	۱- خطاب به پیامبر
۲۶۳	حرف مقطعه «ن»	۲۳۴	۲- خطاب به همسران پیامبر
۲۶۹	رابطه «نون» با «قلم» و مایسطرون»	۲۳۴	۳- خطاب به مؤمنین
۲۷۰	علت تکذیب و خصلت های مکذبین	۲۳۶	۴- خطاب به کافران
۲۷۲	وظیفه رسول در برابر مکذبین	۲۳۶	جهاد با کافران و منافقان
۲۷۶	داستان باغداران، تصویر از زندگی	۲۴۰	دو مثل برای مؤمنین و کفار
۲۷۶	سجده	۲۴۱	نام های نیکوی الهی
۲۷۸	اسماء الحسنی	۲۴۲	آهنگ انتهائی آیات
۲۷۸	آهنگ انتهائی آیات	۲۴۲	ارتباط سوره های تحریم و ملک
۲۷۸	درس هایی از سوره قلم		
۲۷۹	ارتباط سوره های قلم و حاقه		
۲۸۲	سوره حاقه (۶۹)		

۳۱۶	سوره‌های صافات و حجرات	۲۸۲	محتوای سوره
۳۲۰	منظور از استماع جن و شیطان ؟	۲۸۴	مشابهت سوره‌های حاقه، واقعه، قارعه
۳۲۲	جن چگونه موجودی است ؟	۲۸۶	تقسیمات سوره
۳۲۴	پناه بردن انسان به جن	۲۸۸	نبوت و کتاب
۳۲۴	پیام توحیدی سوره	۲۸۹	اسماء الحسنی
۳۲۷	ارتباط سوره‌های جن و مزمل	۲۹۰	ارتباط سوره‌های حاقه و معارج
۳۲۹	سوره مزمل (۷۳) —————	۲۹۲	سوره معارج (۷۰) —————
۳۳۰	تقسیمات سوره	۲۹۳	معارج و نسبیت زمانی
۳۳۰	۱- خودسازی پیامبر	۲۹۵	مجرمین و مصلین
۳۳۰	۲- جبهه مخالف	۲۹۶	اسماء الحسنی
۳۳۰	۳- عبرتی از تاریخ	۲۹۶	آهنگ سوره
۳۳۱	۴- تشویق و تثبیت	۲۹۷	ارتباط سوره‌های معارج و نوح
۳۳۱	آهنگ آیات	۲۹۹	سوره نوح (۷۱) —————
۳۳۱	اسماء الحسنی	۲۹۹	معرفی رسالت نوح در قرآن
۳۳۲	ارتباط سوره‌های مزمل و مدثر	۳۰۱	رابطه عمل با اجل
۳۳۴	سوره مدثر (۷۴) —————	۳۰۳	شیوه‌های تبلیغ
۳۳۵	محورهای سوره	۳۰۳	استدلای توحیدی
۳۳۶	تقسیمات سوره	۳۰۴	انحراف از توحید
۳۳۶	۱- ابلاغ رسالت	۳۰۵	قیامت
۳۳۶	۲- سختی آخرت	۳۰۶	نفرین نوح
۳۳۷	۳- مصداق موردانذار	۳۰۶	جبهه مخالف نوح
۳۳۷	۴- اصحاب آتش	۳۰۷	نام‌های الهی
۳۳۹	۵- سوگند به پدیده‌ها...	۳۰۷	ارتباط سوره‌های نوح و جن
۳۴۱	۶- نقش عمل و مکتسبات	۳۰۹	سوره جن (۷۲) —————
۳۴۳	۷- نتیجه‌گیری	۳۱۰	بررسی سوره‌های دیگر
۳۴۳	نام‌های خدا	۳۱۱	سوره احقاف
۳۴۴	آهنگ آیات سوره	۳۱۳	سوره کهف
۳۴۴	آخرین پیام	۳۱۳	الف - شکل ظاهری
۳۴۴	ارتباط سوره‌های مدثر و قیامه	۳۱۳	ب - محتوی مطلب

۳۸۴	آهنگ آیات سوره	۳۴۷	سوره قیامة (۷۵)
۳۸۴	نام‌های خدا	۳۴۸	بیان خصیلت‌های کافران
۳۸۴	ارتباط سوره‌های نبأ و مرسلات	۳۴۸	شتاب‌زدگی
		۳۵۱	ارتباط قیامت با نفس‌لوامه
		۳۵۱	نشانه‌های قیامت
		۳۵۲	اسماء الحسنی
		۳۵۲	آهنگ سوره
		۳۵۳	ارتباط سوره‌های قیامة و انسان
		۳۵۵	سوره انسان (۷۶)
		۳۵۵	مشیت و سرنوشت
		۳۵۶	عملکرد دنیائی
		۳۵۷	حقیقت و باطن اعمال دنیائی
		۳۶۲	تأویل و یا تحقق اعمال دنیائی در آخرت
		۳۶۳	نعمت‌های بهشتی
		۳۶۴	نتیجه‌گیری
		۳۶۴	اسماء الحسنی
		۳۶۵	آهنگ سوره
		۳۶۵	ارتباط سوره‌های مرسلات و انسان
		۳۶۸	سوره مرسلات (۷۷)
		۳۶۸	مضمون و محتوای محوری سوره
		۳۶۸	سوگندهای آغاز سوره
		۳۷۰	وجه تشابه با سوره ذاریات
		۳۷۱	توجیه و تبیین سوگندهای سوره
		۳۷۴	توجیه هواشناسی کولاکهای دریاهاى حاره
		۳۷۵	هنگامه وقوع یوم‌الفصل
		۳۷۷	ابعاد سه‌گانه تکذیب
		۳۸۰	سایه‌های قیامت
		۳۸۱	دو صنف مختلف
		۳۸۴	معنای حدیث

مجموعه «عملکرد مردم» در برابر رسول الله

(سوره‌های ۴۷-۴۸-۴۹)

ما بین دو مجموعه از سوره‌هایی که ارتباط آنها آشکار است، یکی سوره‌های دارای حروف مقطعه حم (سوره‌های ۴۰ تا ۴۶) و دیگری سوره‌های بلند اولین سالهای بعثت درباره قیامت و بهشت و جهنم (سوره‌های ۵۰ تا ۵۶)، که تحت عنوان مجموعه «جهان ابدی» مورد بررسی قرار گرفت، سه سوره: محمد، فتح و حجرات قرار گرفته‌اند که اتفاقاً از نظر ظاهر و باطن و مضمون و محتوی بسیار هماهنگ بوده سیاق واحدی را نشان می‌دهند. از آنجائی که مخاطب اصلی هر سه سوره شخص رسول اکرم بوده^۱ و مطالب آن درباره ارزیابی عملکرد مردم، اعم از مؤمن و کافر و منافق، در برابر آن حضرت می‌باشد، ما نام این مجموعه سه سوره‌ای را «عملکرد مردم در برابر رسول الله» گذاشتیم. چرا که اولاً کلمه «اعمالهم»، که در کل قرآن ۹ بار تکرار شده^۲، ۵ موردش در این مجموعه زیر ذره بین ارزشیابی و قضاوت قرار گرفته، ثانیاً کلمه «رسوله» در هر سه سوره به‌وفور تکرار گشته است که موقعیت فرستاده خدا را در جامعه مطرح می‌سازد. ثالثاً مسئله «اطاعت» از رسول (یا عصیان در برابر او) از کلمات کلیدی هر سه سوره بوده بقیه مطالب در حاشیه آن قرار گرفته است.

۱. ۲ مورد از ۴ موردی که نام «محمد» در قرآن به کار رفته در این مجموعه است.

۲. بقره ۱۳۹ قصص ۵۵- احزاب ۷۱- شوری ۱۵- محمد ۳۰-۳۳-۳۵- حجرات ۲-۱۴

در هر سه سوره مسئله جنگ و صلح بستر و زمینه اصلی مباحث مطرح شده می باشد، در سوره محمد شدیدترین آماده باش جنگی برای مقابله دفاعی خونین با کافران داده می شود و از سست شدن و پیشنهاد صلح دادن به دشمن نهی می گردد، در همین سوره علیرغم قلت عدّه و عدّه ای که مؤمنین در اولین سال هجرت داشتند، به دلیل حقانیت راهشان و بطلان راه دشمن وعده قطعی پیروزی و نصرت الهی و بهشت جاوید داده میشود (ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم). همچنین به مسلمانان سست عنصر و بیمار دلی که از ترس مرگ ارتباط خائنانه با بیگانگان برقرار نموده و وعده همکاری به آنها می دهند، شدیداً انتقاد کرده مؤمنین را به اطاعت جدی از رسول الله و انفاق در راه خدا (تدارک جهاد) فرا می خواند.

در سوره فتح که نازل شده در حوالی سال هفتم پس از صلح حدیبیه با قریش است چنین پیمانی را، که موجب برسمیت شناخته شدن مسلمانان در شبه جزیره و مقدمه فتوحات بزرگ نظامی بعدی، همچنین فتح بدون خونریزی مکه (در سه سال بعد) گردید، فتح المبین نام نهاده و تحقق وعده الهی برای پیروزی حق بر باطل را، که در سوره محمد داده بود، نشان می دهد، در این سوره که مقارن با رشد جمعیت مسلمانان و اقبال اعراب بادیه نشین به اسلام می باشد، انتقاداتی به برخی از این تازه مسلمانان بدوی که از مشارکت در جنگ به دلایل واهی استنکاف می نمایند وارد نموده بهانه گیریهای آنان را برملا می سازد.

در سوره حجرات که یک سال بعد از سوره فتح نازل شده، اختلاف و جنگ داخلی میان مسلمانان را مطرح و پیش بینی نموده و تکلیف مؤمنین را در برقراری صلح و آشتی و عدالت میان آنان تعیین کرده است.

در این سوره ها، از یک طرف مؤمنین صالح را به دلیل اطاعت از خدا و رسول و جهاد با مال و جان در راه خدا و انفاق در راه او می ستاید و از طرف دیگر منافقین ریاکار و مسلمانان فراری از جنگ را به شدت مورد انتقاد قرار دهد.

از موضوعات مهمی که در این رابطه مطرح است، مسئله حبط اعمال یا بطلان و اضلال آن است که بخصوص در سوره محمد زیاد به کار رفته است، منظور از حبط اعمال، تباه شدن و منظور از اضلال، به هدف نرسیدن کارها (ناکام شدن و بی نتیجه ماندن) است.

ذیلآ آیاتی را که در ارتباط با اعمال (کافران، مؤمنین و منافقین) آمده است بررسی می نمائیم.

(۱) الذين كفروا و صدّوا عن سبيل الله اضلّ اعمالهم

(۸) والذين كفروا فتعسّآ لهم و اضلّ اعمالهم

(۹) ذلك بانهم كرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم

(۱۰) افمن كان على بينه من ربه كمن زين له سوء عمله و اتبعوا هواهم

(۲۸) ذلك بانهم اتبعوا ما اسخط الله و كرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم

(۳۰) و لو نشاء لاريناكم فلعرفتهم بسيماهم و لتعرفتهم فى لحن القول

والله يعلم اعمالكم

(۳۲) ان الذين كفروا و صدوا ... و شاقوا الرسول ... و سيحبط اعمالهم

(۳۷) ان يستلكموها فيحفركم تبخلوا و يخرج اضغانكم

(۲) والذين آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل على محمد و هو الحق

من ربهم كفر عنهم سيئاتهم و اصلح بالهم

(۴) والذين قتلوا فى سبيل الله فلن يضل اعمالهم

(۵) سيهديهم و يصلح بالهم - و يدخلهم الجنة عرفهاهم

(۱۷) والذين اهتدوا زادهم هدى و اتاهم تقويمهم

(۳۱) و لنبلونكم حتى نعلم المجاهدين منكم و الصابرين و نبلاوا اخباركم

(۳۳) يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالكم

(۳۵) فلا تهنوا و تدعوا الى السلم و انتم الاعلون و الله معكم و لن يتركم اعمالكم

(۶) ... الظانين بالله ظن السوء عليهم دائره السوء و غضب عليهم و لعنهم

(۱۱) ... يقولون بافواههم ما ليس فى قلوبهم ... كان الله بما تعملون خبيراً

(۲۶) اذ جعل الذين كفروا فى قلوبهم الحمية حمية الجاهلية

۵ ... و يكفر عنهم سيئاتهم و كان ذلك عند الله فوزاً عظيماً

(۱۰) ان الذين يبايعونك انما يبايعون الله يد الله فوق ايديهم...

(۲۶) ... الزمهم كلمه التقوى و كانوا حق بها و اهلها...

(۲) ... و لا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم بعضاً ان تحبط اعمالكم و

(۱۴) ... و ان تطيعوا الله و رسوله لا يلتكم من اعمالكم شيئاً

(۱۳) ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله

قلوبهم للتقوى ...

(۱۵) انما المؤمنون الذين آمنوا بالله و رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا

باموالهم و انفسهم ...

بقره

سوره محمد

بقره

البقره

سوره فتح

البقره

البقره

حجرات

البقره

سوره «محمد» (۴۷)

موقعیت زمانی و مکانی

سوره «محمد» در اولین سال هجرت، یعنی در آغاز تشکیل جامعه نمونه ایمانی در شهر پیامبر (مدینه النبی)^۱ نازل شده است بنا بر این مضامین آن در ارتباط با مبرم ترین وظائف انقلابیون مهاجر و حساس ترین نیازهای جامعه نوین توحیدی قرار دارد.

جمع قلیلی که بدلیل شکنجه و آزار قریش ناچار از مهاجرت مخفیانه به این شهر شده اند، به اتفاق برادران «انصار» خود اکنون وظیفه دارند بطور جدی و مصمم از موجودیت خویش به عنوان اولین هسته و کانون توحیدی در میان انبوه مشرکینی که قصد نابودی آنها را کرده اند با تمام وجود دفاع نمایند. موقعیت جغرافیائی عربستان و نظام قبیله‌گی آن که بر اساس قتل و غارت طوائف و تنازع بقاء در سرزمین خشک و فقیر شبه جزیره بنا شده بود، حساسیت مسئله «دفاع از خود» را بیشتر نشان می دهد، بخصوص برای اقلیتی که از دین آباء و اجدادی مردم خارج شده و داعیه استقلال فکری و شرک زدائی پیدا کرده اند، مسئله ابعاد به مراتب خطرناکتری پیدا می کند. درست است که اکنون مسلمانان از مکه خارج شده و با قریش قطع رابطه کرده اند، ولی دشمنان کافر پیامبر (ص) به مصداق: «سرچشمه شاید گرفتن به بیل، چوپرشد نشاید گذشتن به پیل»، بخوبی می دانند که اگر به این جمع مصمم، با ظرفیت بالقوه‌ای که درایمان و توکلشان وجود دارد مهلت بدهند بقیه جوانان آنها را جذب آئین جدیدشان خواهند کرد. در این صورت سروری و آقائی کفار برمکه که قلب عربستان و زیارتگاه و مرکز تجارت اعراب است بتدریج از دست خواهد رفت و به همین دلیل است که می بینیم علیرغم دور شدن مسلمانان از مکه مرتباً دستجات یا گروههای مجهز و مسلحی از

قریش برای قتل و غارت مسلمانان به اطراف مدینه گسیل می‌شوند و عملیات تحریک آمیز ایدائی انجام می‌دهند. علاوه بر قریش، طوائف بدوی اطراف مدینه نیز با ربودن ربه‌های مسلمین و برخی غارتها و دزدیهای مسلحانه بکلی سلب امنیت کرده بودند. یهودیان اطراف مدینه هم که به مسلمانان به چشم رقیب دینی می‌نگریستند دشمنان خطرناکی بشمار می‌رفتند.

به این ترتیب آشکار می‌گردد که چرا مضمون و محتوای این سوره حالت تهاجمی و جنگی دارد. بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و موقعیت زمانی و مکانی که دفاع از جان و مال و ناموس را بطور جدی و قاطع در صدر برنامه‌ها قرار می‌داد، قضاوت در مورد سیاق این سوره که در نظر سطحی و ابتدائی دور از سلم و صلح و مدارا و مماشات جلوه می‌کند مشکل می‌شود. چنین می‌نماید که در این سوره برخلاف سوره‌های دیگر خشونت و تجاوز و جنگ تعرضی و ابتدائی به قصد نابودی کافران تجویز شده است، در حالیکه اگر توجه داشته باشیم در اولین آیه سوره (و آیات ۳۲ و ۳۴) از کافران یاد می‌کند که مانع حرکت مردم در راه خدا و ایمان آنها شده‌اند (الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله)^۱ معلوم می‌شود درگیری با کافران نه به قصد مبارزه اعتقادی و مسلمان کردن آنها، بلکه دقیقاً به قصد برداشتن مانع و عامل بازدارنده از راه خدا و دفاع از آزادی و استقلال مردم در انتخاب عقیده و ایمان بوده است.

باز هم اگر در نظر داشته باشیم مسلمانان آواره و اخراج شده از سرزمین خود بودند (...قریتک التی اخرجتک) از شدت عملی که در آیات این سوره برای دفاع از موجودیت خود توصیه شده تعجب نخواهیم کرد، بخصوص اینکه فرمان گردن زدن دشمنان و قلع و قمع و به اسارت گرفتنشان همه برای همین است که از جنگ دست بردارند و اسلحه‌های خود را به زمین گذارند (حتی تضع الحرب اوزارها) و از تعرض بمسلمین کناره‌گیری نمایند.

این سوره و دو سوره «انفال» و «صف» بترتیب از اواسط سال اول هجرت تا اوائل سال دوم بصورت یکپارچه نازل شده‌اند^۲ و هر سه سوره دقیقاً در رابطه با مسائلی که ذکر گردید قرار گرفته‌اند.^۳ سیاق کلی این سوره‌ها آماده‌سازی مسلمانان برای قتال دفاعی و جانبازی

۱. معنای کلمه «صد» در جمله «صدوا عن سبیل الله» مانع شدن و برگرداندن می‌باشد

۲. مطابق محاسبات کتاب «سیر تحول قرآن» جدول شماره ۱۵

۳. البته قبل از سوره‌های فوق‌الذکر که بطور کامل و یکپارچه نازل شده‌اند، در اولین سال هجرت (قبل از سوره محمد) آیاتی از سوره بقره و فاطر و زمر نازل شده‌اند که آیات سوره بقره مربوط به جریان آفرینش اولیه انسان (۲۸ تا ۳۷) و قتال برای رفع فتنه (۱۸۶ تا ۱۹۱)، سوره فاطر (۴ تا ۵۴) و زمر (۱ تا ۲۹ و ۳۹ تا ۵۲) عمدتاً توحیدی می‌باشد

درواه تحقق آرمانهای والای اسلامی می باشد و مطالب هر سه سوره در موضوعات: قتال، اطاعت از خدا و رسول، نصرت الهی، انفاق فی سبیل الله (تدارک اقتصادی نیازهای جنگی)، دورویی و نفاق برای شرکت در جنگ، موضع کفار و منافقین اشتراک دارند.

بخصوص در مقایسه با سوره «انفال» (که مفصلتر است) این سوره در مسائل دیگری نیز همچون: خروج و هجرت از مکه، قتال برای رفع فتنه، برخورد جنگی (تلاقی دو لشکر)، تزئینات شیطانی، زدن فرشتگان به پشت و رو، صلح، کشتار (اٹخان)، گرفتن اسیر، اولوالارحام، استنصار و... مشترکات فراوانی دارد که مقایسه و مطالعه هر دو سوره مسائل مهمی را بخصوص در مسئله جنگ و صلح و کشتن و اسیر گرفتن روشن می سازد^۱

نام سوره

در حالیکه نام حضرت موسی (ع) ۱۳۶ بار و نام حضرت ابراهیم (ع) ۶۹ بار در قرآن تکرار شده، نام حضرت محمد (ص) تنها ۴ بار در این کتاب آمده است. یکی از این موارد آیه ۲ این سوره می باشد که مبنای نام سوره نیز قرار گرفته است! جالب اینکه در سوره های آل عمران و محمد و فتح، نام «محمد» (ص) در متن آیات جهادی مطرح شده و در سوره احزاب نیز در رابطه با نترسیدن در تبلیغ رسالت های الهی.

در این سوره نام «محمد» (ص) بدلیل نقش رهبری کننده و ولایتی که آنحضرت از جانب خدا و نیز از جانب مردم (بدلیل بیعت) داشت، مورد تأکید قرار گرفته است. و چون مسئله قتال و صلح و اسارت و تلاقی سپاهیان مطرح است بُعد فرماندهی و سرداری سپاه و

(۱) - جدول ذیل برخی از مهمترین وجوه اشتراک را نشان می دهد.

موضوعات	اطاعت از خدا و رسول	اتفاق جنگی	اخراج از مکه	ترس منافقین از یزید	تلاقی دو نیرو	کشتار	صلح	اسیر جنگی	زینت شیطان	شدت عمل جنگی	تبیین حق	تبیئت اقام	شعاق با رسول	اولوالارحام	زین بوجود و ادبار	منافقین	زین گردن	نصرت و استنصار	طبع قلوب و صم و بکم
انفال	۱	۶۰	۵	۶	۱۵	۶۷	۶۲	۶۷	۴۸	۵۷	۶	۱۲	۱۳	۷۵	۵۰	۴۹	۱۲	۷۲	۲۲
محمد	۲۱	۳۸	۱۳	۲۰	۴	۴	۳۵	۴	۱۴	۴	۳۲	۷	۳۲	۲۲	۲۷	۱۶	۴	۷۴	۱۶
	۲۰	۲۶			۴۱	۶۷	۶۲	۷۰	۶۵	۱۵						۵۱			۲۳

۲. سه مورد دیگر آیه ۱۴۴ آل عمران، ۴۰ احزاب و ۲۹ فتح می باشد. نام احمد نیز در آیه ۶ سوره صف آمده است.

سیاست و تدبیر رهبری جامعه بیش از ابعاد نبوت یا رسالت که در رابطه با احکام الهی می باشد مطرح گشته است و نام «محمد» بعنوان شخصیت ممتازی که ایفا کننده چنین نقشی می باشد برجسته شده است.

مردم شناسی

از محورهای اصلی این سوره تفکیک مردم به سه دسته مؤمن، منافق و کافر می باشد که ویژگیهای هر سه دسته را در رابطه با مسئله «قتال» یعنی فریضه جهاد و دفاع از موجودیت و منافع مجتمع نوپای اسلامی نشان می دهد. در رابطه با دودسته مؤمن و کافر به اجمال برگذار می کند ولی در مورد منافقین بدلیل پیچیدگی قضیه و گسترش ابعاد این پدیده نوظهور شرح و بسط بیشتری می دهد. ذیلاً به معرفی مختصر این سه گروه می پردازیم:

الف - کافران - در این سوره ۷ بار جمله «الذین کفروا»^۱، ۲ بار کلمه «کافرین» و ۱ بار «کفار» تکرار شده است که در هر کدام صفت و حالتی از آنان را شرح می دهد. بیش از همه (۳ بار) به ممانعت و بازداری از راه خدا (صدعن سبیل الله) که حربه آنها برای دور کردن مردم از دین الهی است اشاره می کند. سپس از: تبعیت از باطل (آیه ۳)، کراهت از آنچه خدا نازل کرده (آیه ۹)، بهره مندی از دنیا و خوردن همانند چارپایان (آیه ۱۲)، دشمنی و مخالفت با رسول پس از آشکار شدن هدایت (۳۲)، از خود راضی بودن و پیروی از هوای نفس (آیه ۱۴)، سخن می گوید. در مورد حاصل و نتیجه عملکرد کافران در دنیا تصریح می کند که بجائی نمی رسند و اعمالشان تباه می گردد (اضل اعمالهم - فاحبط اعمالهم). و با وجود همه مکرو کیدشان علیه رسول خدا کوچکترین ضرری به خدا و خللی در مشیت حکیمانه او نمی توانند بوجود بیاورند (لن یضروا الله شیئاً) و جز واژگونی (دمر الله علیهم) و نفرین نابودی (فتعسألهم) نصیبی نخواهند داشت. کافران از آنجائیکه با اتخاذ الهی خیالی و سلاطین و حکام به عنوان «اولیاء» از ولایت الهی خارج شده اند، در حقیقت «ولی» و سرپرستی در دنیا و آخرت نخواهند داشت (ان الکافرین لامولی لهم) و خداوند هرگز آنان را نخواهد بخشید (فلن یغفر الله لهم).

ب - مؤمنین - درست به تعداد ۱۰ موردی که کلمه «کفر» در سوره «محمد» آمده، کلمه «ایمان» نیز تکرار شده است (۸ بار «آمنوا» در برابر «کفروا» و ۲ بار مؤمنین و مؤمنات در برابر

۱. این رقم در مقام مقایسه، بعد از سوره های بلند: آل عمران (۱۶ بار)، نساء و انفال (۱۲ بار) و بقره و توبه (۱۱ بار) قرار دارد و البته بطور نسبی با توجه به حجم سوره اهمیت بیشتری را دارا می باشد.

۲ بار کافرین)^۱ که این تقابل و تساوی آماری نکات ظریفی را در صف بندی این دو جبهه مقابل هم نشان می دهد. علاوه بر تعداد آیات، مقایسه ای هم که در این سوره بین این دو گروه شده بیانگر نکات جالبی می باشد. از جمله:

(۱) الذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله اضل اعمالهم (۲) والذین آمنوا و عملوا الصالحات و...

کفر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم

(۳) ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل ————— و ان الذین آمنوا اتبعوا الحق

(۱۱) ذلک بان الله مولى الذین آمنوا ————— و ان الکافرین لامولى لهم

(۱۲) ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات... والذین کفروا... والنار مثوی لهم

(۱۴) افمن کان علی بینه من ربی ————— کمّن زین له سوء عمله.

(۱۵) مثل الجنة التى وعد المتقون... ————— کمّن هو خالد فی النار و سقواء

(۳۲) ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله و شاقوا الرسول... (۳۳) اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

عمل کافران را در قسمت قبل بازدارى و مانع شدن از راه خدا (صدعن سبیل الله) معرفی کرده بود و در اینجا عمل مومنان را کار صالح و شایسته معرفی می نماید.

نتیجه کار آنها را تباهی و بی نتیجه گى (اضل اعمالهم، فاحبط اعمالهم) و نتیجه کار اینها را به نتیجه رسیدن و شایسته شدن (سیدیههم و يصلح بالهم) می شمارد و پیروی آنها را از باطل و هوای نفس (الذین کفروا اتبعوا الباطل - اتبعوا اهواءهم) و پیروی اینها را از حق ناشی از پروردگار (والذین آمنوا اتبعوا الحق من ربهم) می داند. مؤمنین را متکی بر بینه ربوبی (کان علی بینه من ربی) و کافران را فریفته کردار خود که از جانب شیطان زیبا جلوه داده شده معرفی می نماید (زین له سوء عمله). مؤمنین را تحت ولایت الهی و کافران را بدون ولی می شناسد (آیه ۱۱) و بالاخره سرنوشت نهائی کافران را در جهنم (آیات ۱۲ و ۱۵) و سرنوشت مؤمنین را در بهشت رقم می زند (آیات ۲ و ۴ و ۱۲)

و اما مهمترین صفتی که از مؤمنین سراغ داده می شود، مقدم بر همه «تقوی» می باشد که خداوند به دلیل هدایت پذیری نصیبشان ساخته (آتیههم تقویهم) و موجب نیل آنها به بهشت (مثل الجنة التى وعد المتقون...) و اجر کامل (و ان تومنوا و تتقوا یؤتکم اجرکم) گردیده. و علاوه بر آن از صبر و جهاد (آیه ۳۱) و اطاعت از خدا و رسول (آیه ۳۲) نیز نشانه آورده است.

۱. بجای ۸ بار آمنوا، ۷ بار کفروا آمده است. این اختلاف بخاطر یکبار کلمه «کفار» (مبالغه کفر) است که معادل آن در مورد ایمان وجود ندارد لذا همان کلمه آمنوا بکار رفته است

ج - منافقین - بیش از نیمی از سوره محمد درباره این گروه است که بدلیل اختلاطشان با مؤمنین خطر مهم‌تری تلقی می‌شوند.

البته منافقین گروه ساده و یکسانی نبوده طیف وسیعی را از کافران به لباس اسلام درآمده تا مؤمنین عافیت طلب و اهل حرف و شعار تشکیل می‌دادند. در این سوره ویژگی‌های آنان را از سه بُعد: ۱- ذهنی و اعتقادی، ۲- آمادگی برای جهاد و قتال، ۳- کمک مالی به جبهه جنگ تشریح می‌نماید که ذیل به آن اشاره می‌شود:

۱- بعد ذهنی و اعتقادی. قسمت مربوط به منافقین در این سوره با این بیان آغاز می‌شود که آنها به سخن رسول گوش می‌دهند اما از آنجائی که آمادگی روحی برای هدایت‌پذیری و عشق و علاقه‌ای به این حرفها ندارند نمی‌توانند سخن او را درک و فهم و جذب نمایند و به همین دلیل از کسانی که مطلب را فهمیده‌اند می‌پرسند: «لحظه‌ای قبل چه گفت؟» (ماذا قال انفاً). اینها کسانی هستند که قلبشان به دلیل رسوبات دنیا پرستی و خودبینی در پرده‌های ظلمات قرار گرفته و احساس و ادراک خود را از دست داده است و جز برای هوای نفس طپشی نمی‌کند (اولئك الذين طبع الله على قلوبهم و اتبعوا اھوائهم). درحالی که مؤمنین بدلیل حالت هدایت‌پذیری (اهتداء) و آمادگی و عشقی که برای فراگرفتن سخن رسول دارند، مرتباً با گفتار او بر هدایتشان افزوده می‌شود و موازین تقوی را بدست می‌آورند (والذين اهتدوا زادهم هدی و آتیهم تقویهم) آیه ۱۷

خصوصیت منافقین از علامت‌های رفتاری آنان و نحوه تکلم و سخن‌گفتنشان که بازی با کلمات و برگرداندن مفهوم و معنای آن می‌باشند^۱ آشکار می‌باشد (ولو نشاء لاریناکهم فلعرفتحهم بسیمیمهم و لعرفتحهم فی لحن القول...) بنابراین گرچه ادعای ایمان می‌کنند ولی رنگ رخساره نشان می‌دهد از راز درون.

۲- بُعد جهادی (آمادگی برای قتال) - منافقین معمولاً اهل لاف و گزاف و ادعا و باصطلاح شعاردادن هستند، حرف خوب می‌زنند ولی پای عمل خود را کنار می‌کشند، یعنی صداقتی ندارند.

در آیات ۲۰ تا ۳۰ نشان داده می‌شود که منافقین همانند مؤمنین خود را آماده جنگ و

۱. معنای کلمه «لحن» که فقط یک بار در قرآن آمده، به قول نویسنده «قاموس قرآن» دوجور است؛ «یکی آنکه ظاهر کلام را از قاعده آن برگردانیم و غلط ادا کنیم که مذموم است و اغلب همین معنا را می‌دهد، دیگری آنکه به کنایه و تعریض و فحوی بگوئیم و این در نزد ادباء ممدوح است و مراد از لحن القول در آیه وجه دوم است یعنی... آنها را در آهنگ و طرز قولشان خواهی شناخت». ولی بنظر این حقیر وجه اول تناسب بیشتری با سیاق سوره دارد. بخصوص اینکه در نهج البلاغه (عهدنامه مالک اشتر) نیز لحن القول به همین معنا آمده است (ولا تعولن علی لحن قول بعد التأکید و التوثقه).

منتظر «حکم جهاد» نشان می دهند و از موضع شجاعانه و انقلابی گویی برای جهاد بیتابی می کنند اظهار می دارند چرا سوره ای در مورد جهاد نازل نمی شود^۱ (و يقول الذین آمنوا^۲ لولا نزلت سوره) اما وقتی حکم صریح و روشن جهاد در سوره ای محکمه (نه متشابه و قابل توجیه و تفسیر و تأویل) نازل می شود کسانی که در دلشان مرض است مانند کسی که از ترس مرگ به حالت بیهوشی درآمده باشد، به پیامبر (چهارچشمی و زلزله) نگاه می کنند که براستی سزاوار این حالت هم هستند (آیه ۲۰)! درحالی که وقتی قضیه جدی می شود و تصمیم به جهاد گرفته می شود اگر صداقت عملی داشته و از رسول خدا اطاعت نمایند و حرفی شایسته بزنند به نفع خودشان خواهد بود (آیه ۲۱). اما اینها همت و غیرت دفاع از قوم و خویش (ارحام) ندارند و با پشت کردن به این فریضه و قطع رحم (ترک حمایت از آنها) موجب فساد در زمین می شوند آیه (۲۲). به این ترتیب و با چنین عملکردی مشمول لعنت خدا شده و در شناخت مسائل کر و کور می شوند (آیه ۲۳). اما اگر بر دلشان قفلهای دنیاپرستی و جان دوستی زده نشده بود و تدبیر در قرآن می کردند بینش لازم را برای جهاد پیدا می کردند (آیه ۲۴).

منافقین بدلیل تسویل شیطان (خودفریبی و رضایت از کار خویش) و مدت و میدان دادن او (به تأخیر انداختن وظیفه و امروز و فردا کردن) از جبهه حق برمی گردند (ارتداد عملی)^۳ و حاضر نمی شوند دفاع کنند (آیه ۲۵)، ارتداد آنها این چنین است که با حالت سازشکارانه و تسلیم، سرو سری با کافران یعنی همانهایی که از آنچه خدا نازل کرده (قرآن) کراحت دارند، برقرار کرده پنهانی وعده اطاعت و وابستگی در اموری را به آنها می دهند (آیه ۲۶) تا مصون از تعرضشان در صورت شکست مسلمین بشوند. به این ترتیب فرشتگان بر پشت و روی آنها می زنند (پشت کردنشان بر مؤمنین و رو آوردنشان بر کافرین) (آیه ۲۷) و بدلیل آنکه از چیزی پیروی کرده اند (سازشکاری با بیگانگان) که موجب سخط (خشم) الهی شده و رضایت او را ناخوش داشته اند اعمالشان تباه می گردد (آیه ۲۸). اینها گرچه فکر می کنند در پشت ماسکی که به چهره زده اند هرگز افشا و رسوا نشده و خداوند حقه و

۱. باید توجه داشت که این سوره در اولین سال هجرت نازل شده است و تا آن موقع سوره ای درباره جهاد و قتال نازل نگشته بود.

۲. درست است که این قول از مؤمنین نقل شده، ولی مؤمنین طیف وسیعی داشته از مؤمن صادق تا منافق را دربر می گرفته است.

۳. موضوع «ارتداد» در قرآن برخلاف معمول که بازگشت اعتقادی از دین شناخته شده و جنبه نظری و فکری پیدا کرده، تماماً جنبه عملی داشته و از آثار نفاق در جبهه جنگ و ترک ولایت خدا و رسول معرفی شده است (برای توضیحات بیشتر می توانید به کتاب «آزادی در قرآن» از همین قلم مراجعه نمایید).

کینه‌شان را بر ملا نخواهد ساخت (آیه ۲۹) ولی اگر خدا می‌خواست (ولو نشاء) قطعاً آنها را از علامت‌هایشان ولحن گفتارشان به پیامبر می‌شناساند (آیه ۳۰) تا ماسک فریبتان را دریده چهره منافقانه‌شان را به مردم بشناساند و از جامعه طردشان نماید. اما مشیت خداوند بر ابتلای انسان‌ها و امهال (مهلت دادن) و املاء (میدان عمل دادن) به آنها در مدت حیات دنیا تعلق گرفته است و در این جهان مانع نفاق و کفر بندگان نمی‌شود.

۳- بُعد مالی (کمک به جبهه جنگ) - برخلاف مؤمنین که با جان و مال در راه خدا جهاد می‌کنند، منافقین نه تنها جان خود را به خطر نمی‌اندازند، بلکه از مال خود نیز مایه نمی‌گذارند. معمولاً در کنار آیات جهادی قرآن اشاره‌ای هم به «انفاق فی سبیل الله» شده است تا مخارج جبهه و پشت جبهه برای تدارک اسلحه و آذوقه تأمین گردد. اصولاً هر جا در قرآن کلمه انفاق با سبیل الله جمع شده به همین معنا و در رابطه با بُعد اقتصادی جنگ می‌باشد.

در انتهای این سوره که پایان بخش آیات مربوط به منافقین می‌باشد، نقطه ضعف مال دوستی و بخل را که مانع از انفاق در راه تدارک نیازهای جنگ می‌باشد در برخی از مسلمانان که در طیف نفاق قرار گرفته‌اند سراغ می‌دهد. اینها وقتی به انفاق در راه خدا دعوت می‌شوند بخل می‌ورزند در حالیکه بخلشان بخل به خویشان است و نمی‌دانند خداوند غنی و بی‌نیاز و بندگان نیازمند درگاه او هستند

انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و ان تؤمنوا و تتقوا یؤتکم اجورکم و لا یستلکم اموالکم
ان یستلکموها فیحفکم تبخلوا و یخرج اضغانکم
ها انتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فی سبیل الله فممنکم من یبخل و من یبخل فانما یبخل
عن نفسه والله الغنی و انتم الفقراء... (آیات ۳۶ تا ۳۸)

نقش اعمال

پس از مردم‌شناسی، مهمترین مسئله‌ای که در رابطه با گروه‌های سه‌گانه مؤمن، کافر و منافق مطرح می‌باشد «عملکرد» آنها و میزان توفیق یا شکست هریک در تلاشهای دنیائی می‌باشد. در این سوره بطور چشمگیری روی کلمه «عمل» تکیه شده است بطوریکه کلمات «اعمالکم» و «اعمالهم» در این سوره، علیرغم کوتاهی آن، به مراتب بیش از سوره‌های دیگر تکرار شده و در مجموع ۱۲ بار بکار رفته است. ابتدا آیات مربوطه را مورد نظر قرار می‌دهیم آنگاه توضیحی مختصر اضافه می‌نمائیم:

- آیه (۱) الذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله اضلّ اعمالهم
- » (۲) والذین آمنوا و عملوا الصّحاح... کفر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم
- » (۴)... والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضلّ اعمالهم
- » (۸) والذین کفروا فتعسّأ لهم و اضلّ اعمالهم
- » (۹) ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم
- » (۱۲) ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصّالحات جنّات...
- » (۱۴) افمن کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله و اتبعوا اهوائهم
- » (۲۸) ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله و کرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم
- » (۳۰)... والله یعلم اعمالکم
- » (۳۲) ان الذین کفروا و... سیحبط اعمالهم
- » (۳۳) یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم
- » (۳۵) و لا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون و الله معکم و لن یترکم اعمالکم

در آیات فوق سه بار از «اضلال اعمال» و سه بار از «حبط اعمال»^۱ سخن رفته است. ضلالت مفهومی مخالف هدایت دارد. همانطور که هدایت به مقصد رسیدن است، ضلالت به بیراهه رفتن و سرگردان ماندن می باشد، یعنی کافران علیرغم تلاشهایی که برای جلوگیری از ایمان مردم (صدعن سبیل الله) می کنند، به نتیجه خود نمی رسند و سرگردان خواهند ماند. اما معنای «حبط» در جمله «فاحبط اعمالهم» بطلان و بی اثر شدن می باشد. یعنی از آنجائیکه اعمال کافران و منافقان ریشه و اساس و پیوندی با نظام هستی ندارد همانند خاکستر در برابر باد حوادث بی اثر و باطل خواهد شد. دو اصطلاح فوق درباره اعمال کافران و منافقان بکار رفته است. در مورد مؤمنین نیز تأکید شده که خداوند به کارهایشان آگاهی دارد (والله یعلم اعمالکم) و هرگز به آن بی اعتنائی نکرده بی اثر رهایش نخواهد کرد (و لن یترکم اعمالکم)^۲. پس مبادا با نافرمانی از خدا و رسول اعمالتان را «باطل» نمائید (ولا تبطلوا اعمالکم). در این سوره ۲ بار مؤمنین را با «عمل صالح» ستوده و از کافران بعنوان کسانی که اعمالشان (توسط شیطان) آراسته نشان داده شده یاد کرده است.

۱. کلمه حبط در این سوره سه بار تکرار شده که از بقیه سوره های قرآن بیشتر است.

۲. کلمه «تره» در جمله «یترکم اعمالکم» که هم خانواده «وتر» می باشد معنایی مخالف شفع دارد (والشفع والوتر) یعنی غیر قابل پیوند و تنها مانده.

ابتلای الهی

۲ بار در این سوره پای «مشیت الهی» پیش کشیده شده و به دنبال آن «ابتلای» انسان مطرح گشته است. یکبار در رابطه با کافران و یکبار در رابطه با منافقان. بار اول وقتی فرمان قتال به مؤمنین می دهد تا از موجودیت خود و آرمانیکه به آن ایمان آورده اند در برابر کافران دفاع کنند، تأکید می نماید که اگر مشیت خدا ایجاب می کرد خودش بر آنان پیروز می شد ولی خواسته است تا شما را (در برخورد با یکدیگر) آزمایش نماید:

آیه (۴) ...ولو یشاء الله لاتنصر منهم و لكن لیبولوا بعضکم ببعض...

و بار دیگر در رابطه با منافقین تأکید می کند با علمی که خداوند به اعمال بندگان دارد اگر می خواستیم آنها را با علامت ها و لحن گفتارشان به تو (رسول اکرم) می شناسانیدیم ولی مؤکداً می خواهیم مجاهدان و صابران را بشناسیم و ظرفیت و شایستگی هرکس را به بوته آزمایش بگذاریم.

آیه (۳۰) و لو نشاء لاریناکم فلعرفتهم بسیمیههم و لتعرفتهم فی لحن القول والله یعلم اعمالکم

آیه (۳۱) و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابیرین و نبولوا اخبارکم.

این همان مشیت حکیمانه الهی است که با مهلتی که به بندگان در حیات دنیائی داده و امانتی که به اختیار آنها سپرده، هرکس را آزاد گذاشته تا خود سرنوشت خویش رقم زند. بنابر این دخالت در این حکمت و سلب آزادی بندگان در ارتکاب کفر و نفاق مغایر مشیت الهی می باشد.^۱

نصرت

از آنجائیکه موضوع قتال زمینه سوره را تشکیل می دهد مسئله نصرت و انتصار موقعیت خاصی در این سوره پیدا می کند که در سه آیه مورد توجه قرار گرفته است:

آیه (۴) و لو یشاء الله لاتنصر منهم

آیه (۷) ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم

آیه (۱۳) فلا ناصر لهم

نصرت الهی آنچنان که در بسیاری از سوره ها توضیح داده شده، از طریق فرشتگان با القای روحیه شجاعت و ثبات قدم و زدودن ترس و حزن از قلوب مؤمنین می باشد.

تمثیل

نشان دادن تمایز و تفاوت انسانهای مؤمن با کافران و منافقان از آنجائیکه به جنبه های غیر ملموس معنوی ارتباط پیدامی کند برای بسیاری از مردم سطحی نگر و ظاهر بین دشوار است به این دلیل برای تبیین تمایز اعمال لازم است از تشبیه و تمثیل مدد گرفته شود و در این سوره ۴ بار این کار عملی شده است:

آیه (۳) ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل و ان الذین آمنوا اتبعوا الحق من ربهم

کذلک یضرب الله للناس امثالهم

» (۱۰) افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم دمر الله

علیهم وللكافرين امثالا

» (۱۵) مثل الجنة التي وعد المتقون...

» (۳۸) ... و ان تتولوا يستبدل قوماً غیرکم ثم لا یكونوا امثالکم

اطاعت و شقاق

از دیگر موضوعات محوری سوره مسئله «اطاعت از خدا و رسول» می باشد که بخصوص در مسئله جنگ و در رابطه با نقشی که رسول اکرم به عنوان رهبر جامعه و فرمانده قوا دارد اهمیت ویژه ای پیدا می کند. از ایرادهای مهمی که به منافقین گرفته می شود این است که علیرغم حرف و ادعایشان وقتی قضیه جنگ جدی می شود شانه خالی می کنند و ترس سراسر وجودشان را فرامی گیرد. به آنها گفته می شود اطاعت از فرمان رسول و سخن شایسته گفتن در هنگامیکه تصمیم به نبرد گرفته می شود صداقتی است در رابطه با خدا که به نفع خودشان می باشد (طاعة و قول معروف فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لکان خیرا لهم) ولی منافقین با ارتباطی که با کافران برقرار کرده اند در اموری به آنها قول اطاعت می دهند (سنطیعکم فی بعض الامر) و برای پیشگیری از همین انحرافات خداوند به مؤمنین دستور می دهد از خداوند (در احکام) و رسول او (در امر حکومت) اطاعت نمایند و اعمالشان را با نافرمانی باطل نسازند:

آیه (۳۳) یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم

نام های الهی

در این سوره ۲۷ بار نام جلالت «الله» (و یکبار «اله») و ۴ بار نام «رب» (بصورت مضاف) تکرار شده است. علاوه بر آن نامهای مولی (آیه ۱۱) و غنی (آیه ۳۸) هم بکار رفته است که

می تواند برای درک مفاهیم سوره مورد نظر قرار گیرد.

آهنگ انتهائی آیات

- تمامی ۳۸ آیه این سوره به استثنای آیه ۱۰ (وللکافرین امثالها) و آیه ۲۴ (ام علی قلوب اقفالها) که با حرف «الف» ختم شده اند، بقیه آیات با حرف «م» ختم می شوند. دو استثنای نامبرده که تمثیل کفر و قفل خوردن بردلها را (درمورد منافقین) مشخص ساخته گویا دو شاخص عمده سوره را در تبیین موضعگیریهای کافران و منافقان نصب العین و ممتاز نموده است.

برخی ملاحظات

۱- پیشنهاد یا پذیرش صلح

آیه ۳۵ این سوره (فلا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون و الله معکم و لن یترکم اعمالکم) که به مسلمین توصیه می نماید احساس سستی نکرده و کفار را به آشتی و صلح نخوانند و بدانند برتر هستند و خدا تلاشهایشان را بی نتیجه نمی گذارد، با آیه ۶۱ سوره انفال (ان جنحواللسم فاجنح لها و توکل علی الله...) که توصیه به صلح و آشتی در برابر پیشنهاد کفار می نماید، ظاهراً مغایرت پیدامی کند. اما درحقیقت تضاد و تناقضی میان این دو آیه نیست. به همان دلیل که هیچ صاحبخانه ای معقول نیست به دزد خانه اش پیشنهاد مسالمت و توافق بدهد، از آنجائیکه جهاد و قتال اسلامی به انگیزه دفع متجاوز و برداشتن موانع راه خدا می باشد، معقول نیست دست از دفاع کشیده با متجاوز و ظالم توافق و سازش نمایند. اما همانطور که با تسلیم دزد و پیشنهاد صلح و آشتی از جانب او قضیه تجاوز و دزدی منتفی می گردد، مسلمانان در صورت پیشنهاد صلح و دوستی از جانب دشمنان وظیفه دارند اظهار تمایل و آمادگی نمایند. آیه مربوطه در سوره «محمد» ناظر به حالت اول و آیه سوره انفال مربوط به حالت دوم است.

اتفاقاً مشابه مضمون آیه ۳۵ سوره محمد (فلا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون...) در آیات ۱۳۹ سوره آل عمران و ۱۰۴ سوره نساء نیز آمده است که با بررسی و مقایسه این سه آیه، به شیوه تفسیر آیه با آیه، می توانیم به قصد و منظور اصلی آیه واقف گردیم. ابتدا دو آیه مورد نظر را ملاحظه می کنیم سپس نتیجه گیری می نمائیم.

آل عمران (۱۳۹) و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین. ان یمسکم

قرح فقد مس القوم قرح مثله...

نساء (۱۰۴) و لا تهنوا فی ابتغاء القوم ان تكونوا تألمون فانهم یألمون کما تألمون و

ترجون من الله مالایرجون و كان الله علیماً حکیماً

آیه مربوط به سوره محمد مربوط به سال اول هجرت و دو آیه بعد (در سوره های آل عمران و نساء) مربوط به سال دوم می باشد. بنابراین هر سه آیه در نخستین مراحل پایه گذاری امت اسلامی در مدینه نازل شده است که مسلمانان در شرایط ضعف بسر می بردند. در هر سه آیه از «و هن» (سستی) نهی می کند (ولا تهنوا) و تأکید می نماید شما به دلیل ایمان برتر هستید و نباید خود را ببازید (وانتم الاعلون)، اگر جراحت و سختی به شما رسیده نباید دچار ترس و حزن شوید چرا که دشمنان نیز جراحت مشابهی برداشته است (ان یمسکم قرح... ان تکنوا تآلمون)...

به این ترتیب روشن می گردد که منظور از آیه ۳۵ سوره محمد درست نشدن و دعوت به «سلم» (صلح) نکردن در شرایطی است که مسلمانان در حالت ضعف بسر می برند و بدلیل ضربات وارده در معرض شکست روحی و تسلیم قرار گرفته بودند. این مطلب را نمی توان تعمیم کلی داده در هر حالت و شرایطی حاکم دانست و قبول سلم و صلح را بطور مطلق مردود شناخت.

۲- کشتن و اسیر گرفتن

آیه چهارم سوره محمد (فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء حتی تضع الحرب اوزارها...) همانطور که گفته شد در ظاهر امر، روح خشونت و کشتار را تداعی می کند، اما اولاً منظور از ملاقات کفار (فاذا لقیتم الذین کفروا...) ملاقات عادی به مفهومی که ما در زبان فارسی می فهمیم نیست، بلکه ملاقات در صحنه جنگ و برخورد نظامی را همانطور که در سوره انفال نیز تصریح کرده (اذا لقیتم الذین کفروا زحفاً... یوم التقی الجمعان... اذا لقیتم فئة فاثبتوا)^۱ مورد نظر دارد، ثانیاً هدف از «اثخان»^۲ (حتی اذا اثخنتموهم)، ارضای خوی سبعیت و آدم کشی نیست، بلکه باصطلاح ضربه شست نشان دادن به دشمن برای منصرف کردن او از حمله و تجاوز و کشتن مسلمانان می باشد (حتی تضع الحرب اوزارها).

اتفاقاً تنها مورد دیگری که کلمه «ثخن» در قرآن بکاررفته در همان سوره انفال می باشد که اسیر گرفتن را برای هیچ پیامبری مگر پس از شدت عمل با کافران در جنگ مجاز ندانسته

۱. آیات ۱۵-۴۱ و ۴۵ سوره انفال

۲. معنای «ثخن» در رابطه با دشمن، شدت عمل به خرج دادن در نبرد به قصد کشتن می باشد. المنجد: اثخن فی العدو = بالغ و غلظ فی قتلهم

است: (ماکان لنبی ان یكون له اسرى حتى یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا واللہ یرید الاخرة واللہ عزیز حکیم)

در هر دو آیه فوق الذکر (۴ محمد و ۶۷ انفال) موضوع «اٹخان» قبل از اسیر گرفتن آمده است. یعنی مسلمانان حق ندارند بخاطر فدیة و پولی که درازای اسیر از اقوام او می توانند دریافت کنند، دنیا طلبی کرده به این کار مبادرت نمایند. بلکه اسیر گرفتن فقط در نبرد دفاعی و بقصد تحلیل نیروی انسانی دشمن و ناچار ساختن او به تسلیم می باشد. به این ترتیب منظور از آیه چهارم سوره محمد در زدن گردن کافران، بکاربردن شدت عمل و ایجاد محیط سختی است که منجر به اسیر گرفتن از دشمن بشود تا ناچار لمسلحه ها را به زمین بگذارند.

ارتباط سوره های محمد و فتح (۴۷ و ۴۸)

سوره محمد در اولین سال هجرت قبل از آغاز درگیری های نظامی با قریش و قبائل بدوی و یهودیان نازل شده و سوره فتح حوالی سال هفتم هجرت پس از صلح حدیبیه که خداوند فتح المبین اش نامیده نازل شده است. گرچه ۷ سال میان نزول این دو سوره فاصله است اما امروز وقتی آنها را می خوانیم به دلیل ارتباطات فراوانی که بینشان برقرار است گویی با یکدیگر نازل شده اند و باید در کنار هم قرار گرفته باشند. هر دو سوره ناظر به کافران مکه (قبیله قریش) است که دشمن درجه یک پیامبر و اصلی ترین مانع پیشرفت دعوت بودند. سوره محمد قبل از جنگ بدر و شروع مقابله جدی است و آینده برای جمع قلیل مسلمانان به کلی مبهم و مضطرب کننده است و سوره دوم پس از پیروزی سیاسی بر قریش و رسمیت یافتن حضور مسلمانان در صحنه است که کلید پیروزی های بعدی به شمار آمده سوره محمد از وعده های امیدبخش الهی در ضعیف ترین حالت مسلمانان در سال اول هجرت نام می برد و در سوره فتح تحقق باورنکردنی این وعده ها را بیان می نماید. از جمله در سوره محمد می فرماید اگر خدا را یاری کنی خدا هم شما را یاری می کند و گامهائتان را استوار می دارد (یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم) و کافران تلاشهایشان به نتیجه نخواهد رسید و به دلیل کرامت از آنچه خدا نازل کرده عملشان تباه خواهد گردید (والذین کفروا فتحاً لهم و اضل اعمالهم - ذلک بانهم کرها ما انزل الله فاحبط اعمالهم) و در سوره فتح دقیقاً تحقق این وعده ها را با آیات: «و ینصرک الله نصراً عزیزاً» و «... و اثابهم فتحاً قریباً» و جملات دیگر نشان می دهد.

در سوره محمد مسلمانان را در برابر دو جبهه نشان می دهد: یکی کافرانی که از راه

خدا مسلمانان را باز داشتند (الذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله) اینها جبهه خارجی را تشکیل می دهند. یکی هم مسلمانان مصلحتی که در اولین سال تشکیل جامعه اسلامی هنوز عنوانی به خود نگرفته اند. اینها را که جبهه مخالف داخلی را تشکیل می دهند، کسانی که در دلشان مرض است (الذین فی قلوبهم مرض) نامیده است اینها عمدتاً همان مالداران مدینه هستند که با گرویدن مردم شهر به پیامبر مصلحت و منافع خود را در همرنگ شدن با جماعت دیده و مسلمان شناسنامه ای شده اند. ویژگیهای آنها را در سوره محمد اینچنین بیان می کند:

ظاهراً به سخنان پیامبر گوش می دهند ولی باطناً اعتقادی ندارند، دلشان آمادگی ایمان ندارد و پیرو هوای نفس اند؛ ادعای پهلوانی و جنگ آوری می کنند ولی اگر جنگ شود وحشت وجودشان را فرا می گیرد، صداقت ندارند، در قرآن تدبیر نمی کنند، بادشمن روابط خائنانه تری دارند و ...

در سوره فتح نیز دقیقاً همین دو جبهه هستند همان کافران (الذین کفروا و صدّوا عن سبیل الله) و همان بیمار دلان، با این تفاوت که در سال هفتم رسماً عنوان «منافق» روی آنها گذاشته شده است. اگر در سال اول خداوند آنها را به دلیل ستار العیوب بودنش مستور نموده بود (آیه ۳۰ سوره محمد تصریح می کند اگر می خواستیم آنها را با چهره و لحن گفتار به تو می شناسانديم) اینک بعد از گذشت ۷ سال خودشان را با موضعگیری های متعدد منافقانه به همه شناسانده اند. یک تفاوت دیگر هم جبهه مخالف داخلی پیدا کرده که در این مدت جمع کثیری از «اعراب بادیه نشین» به مسلمانان پیوسته و حذب جامعه اسلامی شده اند ولی هنوز هم فرهنگ و آداب بدوی را دارند و نتوانسته اند به خصلت ایمان آراسته گردند. بسیاری از اینها هم خصلت نفاق دارند و هم دنیا طلبی و غنیمت جوئی در جنگ و شانه خالی کردن از جهاد و عذر و بهانه تراشیدن (به علت گرفتاری خانه زندگی و زن و بچه) برای معاف شدن از جنگ.

موضوع «اطاعت» از خدا و رسول و پیروی صادقانه و جدی از فرامین پیامبر به عنوان رسول خدا و ولی امر مسلمین از ارکان اصلی هر دو سوره به شمار می رود که در اینمورد از مؤمنین بخاطر اطاعت و بیعت تجلیل می کند و از منافقان به دلیل نافرمانی ها و دورویی ها و عذر و بهانه تراشی ها انتقاد می نماید.

در برابر دو جبهه دشمن خارجی و داخلی، در هر دو سوره از مؤمنین شایسته کاری که صادقانه به پیامبر وفادار بوده و گوش به فرامین او هستند تجلیل فراوان می کند و وعده های نصرت و پیروزی به آنها می دهد. جالب اینکه سوره محمد با معرفی این گروه آغاز می شود و

سوره «فتح» (۴۸)

صلحی بمثابه فتحی آشکار

نام این سوره بمناسبت فتحی آشکار (فتح المبین) که در سال هفتم هجری با عهدنامه صلح «حدیبیه» خداوند نصیب پیامبر کرد، از اولین آیه سوره اخذ شده است: «أنا فتحنا لک فتحاً مبیناً».

معمولاً فتح و پیروزی به حرکتی اطلاق می گردد که با تهاجم نظامی و قلع و قمع و کشتار دشمن توأم بوده منجر به تسلط بر سپاه و سرزمین دشمن گردد، اما در اینجا نه حمله ای صورت گرفته و نه خونی ریخته شده و نه سرزمینی فتح گشته است. تنها صلحنامه ای امضاء شده است که آنهم بنظر بسیاری از مسلمانان تند و تیز و پرخشم و خروش^۱ موجب ننگ و خفت و سرافکنندگی مؤمنین گشته است^۲ تا جایی که اصحاب ناخشنودی و اعتراض خود را ظاهر کرده احساس شکست و «صلح تحمیلی» می نمایند! اما شگفت اینکه سروش الهی این صلح بظاهر ننگین را «فتح المبین» می خواند و سپاه مسلمانان را که خسته و دلمرده و دست خالی و سرافکننده از عدم توفیق در زیارت کعبه عازم دیار خود بودند، گرم و امیدوار می نماید که نه شکست، بلکه بزرگترین پیروزی را بدست آورده اند! برای یک مسلمان که جنگ و صلح نه هدف بلکه وسیله ای برای وصول به اهداف و

۱. به اصطلاح امروزی انقلابیون دارای خشم و کینه انقلابی.

۲. همچون عمر که از این صلحنامه بظاهر تحمیلی و خفت بار سخت برآشفته و با پریشانی و خشم ابتدا به حالت اعتراض بر اباکر خروشید و چون آرام نگرفت نزد رسول خدا آمده پرسید مگر تو رسول خدا نیستی؟ چرا! مگر ما مسلمان نیستیم؟ چرا! مگر آنها مشرک نیستند؟ چرا! پس چرا در دیانتان به چنین دناقتی تن دهیم؟... «من بنده خدا و رسول اویم؛ من فرمان او را خلاف نکرده ام و او مرا ضایع نخواهد کرد» (دکتر شریعتی، اسلام شناسی، صفحه ۲۴۳)

آرمانهای مکتبی است این تجربه و عبرت بزرگی است که بدانیم موقعیت های زمانی و مکانی میزان توفیق هریک از این دو شیوه را تعیین می نماید. بطوریکه گاهی جنگ باعث دوری از هدف و صلح وسیله نزدیکی به آن می گردد. بخصوص اگر توجه داشته باشیم که هر پیروزی و موفقیتی تابع نیروها و عوامل متعددی است که نیروی نظامی تنها یکی از آنها، (و چه بسا مهمترین آنها) محسوب می شود، به نقش بقیه عوامل و نیروها از جمله نیروی اخلاقی و معنوی، تبلیغات و تأثیرات روانی، علم و آگاهی از وضعیت جغرافیائی صحنه نبرد، جامعه شناسی دشمن و بالاخره نیروی افکار عمومی مردم جهان و قضاوتی که جوامع بی طرف می کنند بهتر پی می بریم. و درجریانی که منجر به صلح «حدیبیه» گردید پیامبر اسلام با تدبیر و سیاستی هوشمندانه علیرغم اصراری که اغلب اصحاب در بکاربردن نیروی نظامی برای فتح و پیروزی داشتند، به سایر نیروها تکیه کرد و بزرگترین پیروزی را به توفیق الهی بدست آورد

اینک خلاصه ماجرای آنچنان که در تاریخ ضبط و ثبت شده است:

پیامبر (ص) در ذیقعدۀ سال هفتم هجری با دعوت مسلمانان و سایر قبائل مشرک برای زیارت خانه خدا در ماه بعد (ذیحجه) دست به یک ابتکار سیاسی حیرت آور زد که موجب شگفتی همگان گردید، رفتن به مکه یعنی گام گذاردن بر قلب قریش، یعنی تحریک دشمن کینه توزی که جریان بدر و احد و خندق را پیش رو دارد و آرزوئی جز ریختن خون پیامبر و مسلمین در دل نمی پروراند^۱. پیامبر برای آگاهی افکار عمومی مردم شبه جزیره عربستان و استفاده روانی از آن علیه قریش، قصد خود را برای زیارت خانه خدا، نه جنگ، به تمامی طوائف و قبائل اطراف اعلام می نماید و از مشرکین نیز دعوت بعمل می آورد که همراه مسلمانان این مراسم سنتی را برپا دارند. به این ترتیب کفار قریش را در دوراهی عجیبی قرار می دهد که هر دو سویی به ضرر آنها خواهد بود. اگر مسلمانان را به مکه راه دهد، به اعتبارش نزد قبائل لطمه خواهد خورد و همه خواهند گفت اقلیتی که شش سال قبل از مکه اخراج شدند، اینک آنچنان جرأت و جمعیت پیدا کرده اند که علناً و رسماً در حالیکه دشمن بت های قریش هستند وارد مکه می شوند و مراسم خود را برگزار می کنند. و اگر آنها را به مکه راه ندهد، سایر اعراب که قریش را جز متولی و پرده دار کعبه نمی شناسند و زیارت کعبه را حق همه اعراب می دانند، خواهند گفت قریش ظلم بزرگی مرتکب شده و خلاف

۱. به تصریح قرآن بسیاری از مسلمانان که ترس و نفاق در وجودشان رسوخ کرده بود اعتقاد داشتند از این جنگ خطرناک هیچکس سالم به خانواده بر نمی گردد (بل ظننتم ان لن یقلب الرسول والمؤمنون الی اهلیم ابداً...)

اخلاق و سنت آباء واجدادی عمل کرده است، بخصوص اگر خواسته باشد برای ممانعت از ورود مسلمانان در ماه حرام ذیقعدہ متوسل به شمشیر گردد، بیشتر آبرو و اعتبار خود را از دست داده ضربه بزرگی به حرمت و حیثیتی که بدلیل ولایت کعبه بشدت به آن نیازمند بود می خورد.

به این ترتیب پیامبر (ص) کاری ترین ضربه روانی را بردشمن وارد ساخته و با هزار و چهارصد نفر مسلمان و مشرک عازم مکه می شود، به همراه آوردن مشرکین در دوره ای که از مطبوعات و رسانه های گروهی خبری نبود شاهد تبلیغاتی مؤثری بشمار می رفت که می توانست مظالم قریش و حقانیت مسلمانان را به همه قبائل برساند. پیامبر در این سفر نهایت دقت و مراقبت را بعمل آورد تا بهانه ای برای درگیری بدست قریش ندهد و علیرغم برخی تحریکات آنها مسلمانان را به حلم و بردباری و صبر و تحمل توصیه می کرد^۱. تا اینکه سرانجام با پیک و پیغامهای دوطرفه، درحالی که قریش از مکه بیرون آمده و دسته جمعی پیمان بسته بودند باتمام وجود مانع ورود مسلمانان به مکه شوند، درحالی که حمیت و عصبیت جاهلی آنها تحریک شده قصد جان مسلمین کرده بودند^۲، و مسلمانان نیز با جمعیت کثیر خود با رسول خدا زیر درختی در صحرا بیعت پایداری و عدم فرار بسته بودند (ان الذین یبایعونک تحت الشجره...) و درانتظار لحظه برخورد برای پیروزی یا شهادت بی تابی می کردند، پیامبر اکرم با دوراندیشی عمیقی «صلحنامه ای» را با سهیل بن عمر نماینده قریش امضاء کرد که علیرغم سخت گیری و تنگ نظری سهیل^۳ که موجب خشم و خروش برخی اصحاب و احساس تحمیل و تحقیر آنها گردید^۴ برکات فراوانی بوجود آورده موجب گردید در کوتاه زمانی پس از این عهدنامه (سه سال بعد) شهر مکه با زمینه ای که فراهم شده بود بدون خونریزی فتح گردد و کفار قریش عموماً باسلام روی آورده

۱. آیات ۴ و ۲۶ سوره فتح این حالت را به روشنی نشان می دهد. آیه (۴) هواندی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین... آیه (۲۶)... فانزل الله سکینه علی رسولہ و علی المؤمنین و الزمهم کلمة التقوی و کانوا حق بها و اهلها.

۲. آیه (۲۶) اذجعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیه حمیه الجاهلیه...

۳. از جمله حذف جمله «بسم الله الرحمن الرحیم» و «محمد رسول الله» به درخواست سهیل که باعث تحریک احساسات دینی مسلمانان گردید.

۴. پیداست که چنین قراردادی تاچه حد بر مسلمانان که غرق پیروزیهای نظامی اند و چند بار ضرب شست خود را به قریش نشان داده اند گران می آید. و اگر شخصیت محمد (ص) نبود آنرا در دروازه مکه پیش چشمان قریش که قدرت و اعتبارشان را از دست داده بودند پاره پاره می کردند. اما درعین حال علناً ناراضی و خشم خود را برابر پیامبر ابراز می داشتند، پیامبر آنانرا به صبر می خواند و می خواست این شرایط خفت آور را بخاطر مصلحتی که برآنان پوشیده بود تحمل نمایند. (دکتر شریعتی، اسلام شناسی ص ۲۴۴)

به صفا و برادری بازگشت نمایند.

موادی که در این «صلحنامه» قید شده بود هر کدام منافعی در بلندمدت برای مسلمانان داشت که ازدید کوتاه‌بین و حال‌نگر و انتظار «زود و زور» که معمول انسانهای عجول است پنهان بود. مهمترین نتیجه این پیمان برسمیت شناختن مسلمانان بود که موجب گردید از آن به بعد قبائل عرب بدون ترس از انتقام قریش رسماً و علناً با مسلمانان روابط برقرار نمایند و پیوند مسالمت ببندند، کماآنکه قبیله «بنی خزاعه» که از ترس مشرکین جرأت نزدیکی با مسلمانان نداشتند بی‌درنگ اعلام موضع پیوند با محمد (ص) کردند، اهمیت این مطلب را ما امروز با پافشاری و اصراری که ابرقدرتهای حامی اسرائیل در عدم برسمیت شناختن سازمان آزادی‌بخش فلسطین (الفتح) به خرج می‌دهند بهتر درک می‌کنیم.

اعلام ده‌سال آتش‌بس و برقراری صلح این امکان را به پیامبر می‌داد که با ایمنی از شر بزرگترین دشمن و همدستانش، دشمنان کوچک‌تر و موانع ساده‌تر را از مقابل بردارد و به توسعه فرهنگی اسلام و ابلاغ پیامی که مأمور آن بود با فرصت بیشتری بپردازد. کما آنکه در بازگشت به مدینه نامه به سران کشورهای قدرتمند جهان نوشت و جهانیان را به اسلام دعوت کرد، گرچه منافقینی بمصداق ضرب‌المثل قدیمی «کسی که به‌ده راهش نمی‌دادند سراع خانه کدخدا را می‌گرفت» با ریشخند و تمسخر می‌گفتند او را از دروازه مکه رانده‌اند و اینک مدعی ابرقدرتهای زمانه است!!...

با رفع مانع تهدید و برسمیت شناختن اسلام از آن به بعد هرکس در مکه مسلمان می‌شد آزادانه دینش را اظهار می‌کرد و بدون واهمه از تعقیب و تعزیر راه مدینه را درپیش می‌گرفت و به این ترتیب روزبروز بر تعداد مسلمانان بدلیل نقض عهد قریش و تجاوز او به هم پیمانانشان ناگزیر از مقابله بادشمن شدند و بجای ۱۴۰۰ نفر، با ده هزارنفر بسوی مکه حرکت نمودند!

و اما آن‌بند از قرارداد که بطور یکطرفه مسلمانان را ناچار می‌کرد هرکس از قریش را که بدون اجازه ولی خویش به مسلمانان پناهنده می‌شود به قریش بازگردانند، گرچه در ظاهر خلاف غیرت و مردانگی و موجب سرشکستگی و خفت مسلمانان بشمار می‌آمد^۱، ولی در بلند مدت بدلیل عدم امکان پیوستن تازه مسلمانان مکه به مسلمانان مهاجر مدینه، قانون

۱. آنچنانکه پس از پناهنده شدن پسر سهیل (عاقد قرارداد) و بعداً ابابصیر رخ داد و پیامبر مجبور به استرداد آنها شد.

انقلابی نزدیک به انفجاری در مکه و یاعیان فراری نیرومندی^۱ در راههای تجارتی قریش گرد آورد که هم مکه و هم اطراف شهر و راه ساحلی را آنچنان ناامن نمودند که قریش را ناچار به توسل به پیامبر برای نقض بند مربوط به استرداد پناهندگان و آوردن مسلمانان یاعی به مدینه نمود. به این ترتیب این بند تحمیلی از صلحی که برخی آنرا ننگ می پنداشتند خود از پیروزیهای چشمگیر محسوب گردید و «فتح المبین» را تحقق بخشید. پیامبر (ص) با ایمان به این حقیقت که باطل زوال پذیر و در حال مرگ، و حق رشد یابنده و در حال حرکت می باشد (و قل جاء الحق و زهق الباطل، ان الباطل كان زهوقاً) زمان را به نفع مسلمانان خرید و با فرصتی که از صلح نامه حدیبیه بدست آورد در مدت کوتاهی بر تمامی اهداف برحق خویش بدون آنکه خونی ریخته باشد نائل شد.

غفران ذنوب پیامبر (ص)!

در دومین آیه سوره فتح پس از تأکید بر آشکار بودن این پیروزی الهی (انا فتحنا لک فتحا مبیناً)، هدف و غایت آنرا از جمله آمرزش ذنوب پیامبر معرفی می نماید: لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر و...

در اینجا با فرضیه «عصمت انبیاء»، اغلب مفسرین دچار مشکل توجیه و تفسیر گشته نظریات متفاوتی بیان داشته اند. علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در تفسیر المیزان^۲ هشت نظریه مختلف مفسرین را نقل کرده و همه آنها را رد می نماید و خود اظهار می دارد که «مراد به کلمه ذنب در آیه شریفه گناه به معنای معروف کلمه یعنی مخالفت تکلیف مولوی الهی نیست و نیز مراد بمغفرت هم معنای معروفش که عبارتست از ترک عذاب در مقابل مخالفت نامبرده نیست...» آنگاه با تعریفی که از معنای لغوی ذنب و غفران ارائه می دهد مراد از «ذنب» را «تبعات بد و آثار خطرناکی که دعوت آنجناب از ناحیه کفار و مشرکین ببار می آورد» و مراد از غفران را «پوشاندن آنها و ابطال عقوبت هائی که (از طرف قریش) بدنبال دارد» می نامد و به این ترتیب این دو کلمه را در غیر معنای متعارف دینی که در قرآن بطور غالب استعمال شده بکار می برد که خود نوعی توجیه و گریز از بیان معنای صریح و ساده آیه مربوطه می باشد. و همه این توجیه و تلاشها برای دفاع از فرضیه بشر ساخته ای می باشد که در کلام الهی چنین عنوانی وجود ندارد. البته انبیاء (علی نبینا و علیهم السلام) از هوی و هوس و گناهانی که انسانهای عادی مرتکب می شوند بدلیل تقوی و تسلط بر نفس (عصمت

اكتسابی) مصون و محفوظ بودند، و در این مقیاس ها معصوم شمرده می شدند، کما آنکه بسیاری از مؤمنین گناهان فاحشی را که گمراهان انجام می دهند هرگز مرتکب نمی شوند و بطور نسبی در برابر این قبیل گناهان عصمت اکتسابی پیدا کرده اند. اما در برابر خدا که «صمد» و بی نهایت در تمامی ابعاد است، هیچ انسانی را معصوم مطلق نمی توان شمرد، انبیاء نیز که بشری عادی همانند بقیه مردم بودند، گرچه در ابلاغ پیام الهی نهایت صداقت و امانت را بخرج داده رسالت او را به نحو احسن باتمام رساندند، اما خود را مصون از ترک اولی یا خطای غیر عمد در امور عادی زندگی نمی دانستند و دائماً استغفار و انابه می کردند. کم نیست آیاتی که به صراحت، اگر نخواسته باشیم آنها را توجیه کنیم، از این خصلت ممتاز پیامبران نام می برد. کتاب خدا نه تنها از استغفار پیامبر آخر الزمان، بلکه از استغفار انبیاء عظیم الشانی همچون: ابراهیم، موسی، داود، سلیمان و نوح یاد می کند و آنرا می ستاید:

حضرت نوح (ع): (۷۱/۲۸) رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ...

حضرت ابراهیم (ع): (۱۴/۴۱) رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ
حضرت موسی (ع): (۷/۱۵۱) قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَارْحَمِ الرَّاحِمِينَ.

(۷/۱۵۳) اَنْتَ وَلِيْنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ.
(۲۸/۱۶) قَالَ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغْفَرَهُ...

حضرت داود (ع): (۳۸/۲۴) وَظَنَّ دَاوُدُ اَنْمَا فَتَنَاهُ فَاَسْتَغْفَرَ رَبَّهُ رَاكُمْ اَنَا وَارْحَمِ الرَّاحِمِينَ.
حضرت سلیمان (ع): (۳۸/۳۵) وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَالْقَيْنَا عَلٰی كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا ثُمَّ اَنَابَ. قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ...

حضرت محمد (ص): (۲۳/۱۱۸) وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ اَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ (آخرین آیه و پیام سوره مؤمنون)

آیات فوق مواردی است که کلمه استغفار در آن بکار رفته است. اگر خواسته باشیم از توبه و انابه انبیاء (علیهم جمیعاً سلام الله) نام ببریم و آیاتی را که ناظر به آزمایش و ابتلاء انبیائی همچون: داود (ع) و سلیمان (ع) و یونس (ع) و... است مطرح نمائیم، کلام به درازا خواهد کشید. اگر آن بزرگواران معصوم مطلق در برابر خدا بودند و ساختمان وجودیشان به گونه ای بود که امکان خطا نداشتند، آیا استغفار آنها عملی لغو و تشریفاتی محسوب نمی گشت؟ و آیا فرمان الهی به رسول خاتم که بگو: «پروردگارا ببخش و رحم کن» (و قل رب اغفر وارحم) بی مورد جلوه نمی کرد؟

مسئله استغفار نه تنها در دنیا بلکه در آخرت نیز کلام مستمر رسول و مؤمنین همراه او که نور ایمانشان روشنگر راهشان می باشد خواهد بود:

تحریم آیه (۸)... یوم لایخزی الله النبی و الذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

رابطه استغفار رسول اکرم با فتح و نصر الهی

اگر مسئله استغفار رسول اکرم منحصر به همین آیه دوم سوره فتح می شد، توجیه و تعبیر آن ساده می گشت، اما می دانیم این مطلب در سایر سوره های قرآن نیز تکرار شده است که باید جوابی منطبق بر قرآن برای آن پیدا کرد. ابتدا آیات موردنظر را نقل می نمایم پس از آن مقایسه و مقابله ای برای شناخت مسئله بعمل می آوریم. نکته مهم اینکه همواره استغفار رسول همراه با «نصرت» الهی آمده است:

۱- سوره غافر (مؤمن) آیات ۵۰ تا ۵۵ (سال نزول ۸ بعثت)

اَنَا لِنَنْصُرَ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الشَّاهِدَاتُ... فَاصْبِرْ اِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِلذَّنْبِکَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشَى وَالْاَبْکَارِ

این سوره بیاد مؤمن آل فرعون نام «مؤمن» گرفته است تا یادآور ایمان او به پیروزی حق، علیرغم تسلط و جباریت فرعون، باشد و نصرت الهی را تداعی نماید.

۲- سوره محمد آیه (۱۹) نازل شده در سال اول هجرت

از آیه (۷) یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم... آیه (۱۹) فاعلم انه لا اله الا الله و استغفر للذنوبکم و للمؤمنین و المومنات و الله یعلم متقلبکم و مثنویم.

سیاق عمومی سوره محمد که در اولین سال هجرت یعنی در آغاز بنیانگذاری جامعه نوین اسلامی در مدینه نازل شده، وضعیت مسلمانان را به گونه ای در محاصره دشمنان متعدد تصویر می نماید که برای حفظ این هسته و کانون توحیدی و موجودیت خود و آئینشان چاره ای جز نبرد دفاعی باتمام وجود نداشتند. پیام اصلی به رسول اکرم و مؤمنین این است که با صبر و پایداری و به امید «نصرت» الهی باید رسالت خود را انجام دهند.

۳- سوره نصر (سال نهم هجرت)

اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ، وَ رَأَيْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِی دِیْنِ اللَّهِ افْوَاجًا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُ اِنَّهٗ کَانَ تَوَّابًا

در این سوره که در آستانه فتح نهائی مکه نازل شده است به وضوح فرمان تسبیح و استغفار را در رابطه با «نصر الله و الفتح» قرار می دهد و با فاء تفریع (فسبح) شکر نصرت الهی

را در تسبیح و استغفار توصیه می نماید.

۴- سوره بقره (آیه ۲۱۴) (در رابطه با آیات ۲۸۶-۲۵۰-۱۲۳-۱۲۰-۱۰۷-۴۸-۸۶)

ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لماياتکم مثل الذين خلوا من قبلكم مستهم البأساء و
الفراء و زلزلوا حتى يقول الرسول و الذين امنوا معه متى نصر الله الا ان نصر الله قريب

در آیه فوق گرچه اشاره ای باستغفار رسول (ص) نشده است، ولی از احساسی حکایت می کند که گویا لحظه ای بر قلب پیامبر خطور کرده و او را در برابر وخیم بودن اوضاع و تهدید و تزلزلی که بخاطر حمله دشمن بر مؤمنین مستولی شده، بطور ناگهانی باظهار این مطلب (که بوئی از تردید بجای آرامش و اطمینان صددرصدی که از رسولان انتظار می رود در آن استشمام می شود) وادار کرده است. چنین احساسی را بر انسانهای عادی نمی توان خرده گرفت. مادرمورد کسی که خداوند داستان صبر و استقامت انبیاء گذشته را بر او یادآوری کرده، انتظار خداوند به گونه ای دیگر است. بنابر این رسول اکرم بخاطر امری که برای سایر مؤمنین طبیعی و موجه جلوه می کند استغفار می نماید و رحمت خدا را طلب می کند.

اینک باتوجه به آیات فوق، که مضمون و محتوای آن (بدون ذکر کلمات نصر و استغفار) در سوره های دیگری نیز تکرار شده است. می توانیم چنین نتیجه بگیریم که ایمان به نصرت قطعی الهی (و کان حقاً علینا نصر المومنین ۳۰/۴۷ - انا لنصر رسلنا و الذين آمنوا ۴۰/۵۱) انتظاری است که خداوند از رسولان خود دارد، آنها وظیفه دارند با تمام کید و مکر دشمنان و در سخت ترین شرایط و مراحل که مشرکین بر جان و مال مؤمنین تسلط یافته اند، اطمینان مطلق خود را به پیروزی نهائی مؤمنین از دست ندهند، کوچکترین تردید و تزلزل و لحظه ای نسیان نسبت به این وعده قطعی، حتی اگر به درجه و در صدی هم قابل اندازه گیری نباشد، نزد خداوند «ذنبی» محسوب می شود که «استغفار» نیاز دارد. در هر حال انبیاء هم همانند سایر انسانها دارای عواطف و احساسات بوده از عوامل خارجی تأثیر می پذیرفتند. پس اکنون که علیرغم تمامی مشکلات، خداوند با «صلح حدیبیه» موجبات آشکارترین فتح و پیروزی را برای رسول اکرم فراهم می سازد هنگام استغفار است:

انا فتحنا لک فتحاً مبیناً، لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر...

نام‌های نیکو

در این سوره علاوه بر نام جلاله «الله» که به تعداد چشمگیری (۳۹ بار) بکار رفته^۱ و تأکید سوره را بر الوهیت نشان می‌دهد، ۹ نام نیکوی دیگر نیز در آیات آن به چشم می‌خورد که نشانگر تأکید سوره بر اسماء و صفات الهی در رابطه با سیاق آن می‌باشد. این اسماء که با موارد تکراری ۱۳ بار بکار رفته‌اند عبارتند از:

حکیم (۳ بار)، عزیز و علیم (هر کدام ۲ بار)، خبیر، غفور، رحیم، قدیر، بصیر و شهید (هر کدام یکبار).

نکته قابل توجه این است که در این سوره مانند بسیاری از سوره‌های ناظر به مسائل داخلی مسلمین، تأکید روی «الله» نسبت زیاد پیدا کرده و نام «رب» که معمولاً در رابطه با اعتقادات مشرکین و برای اثبات توحید بکار می‌رود اصلاً بکار نرفته است.

آهنگ انتهائی آیات

کلیه آیات این سوره بدون استثناء با حرف «الف» ختم می‌شوند که عبارتند از:

مبیناً، مستقیماً، عزیزاً، حکیماً، عظیماً، مصیراً، نذیراً، اصیلاً، خبیراً، بوراً، سعیراً، رحیماً، قلیلاً، الیماً، قدیراً، تبدیلاً، بصیراً، علیماً، قریباً، شهیداً. (مستقیماً، حکیماً، عظیماً، و الیماً ۲ بار تکرار شده‌اند).

فرهنگ کلمات

۱- مؤمنین و مؤمنات - در این سوره کلمه «مؤمنین» و بطور کلی واژه «ایمان» ۱۵ بار تکرار شده است که با توجه به تعداد مختصر آیات سوره (۲۹ آیه) نسبت آن بسیار زیاد است. از آنجائی که سیاق کلی سوره مسئله‌ای با اصطلاح درون گروهی است، توجه به مؤمنین و هدایت آنها از طریق رهنمودهای ارشادی مورد تأکید قرار گرفته است. جالب اینکه کلمه مؤمنین و مؤمنات در دومورد کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که عمومیت و شمول رهنمودها را با اینکه در رابطه با جهاد و فتح و نصرت صادر شده است بطور یکسان در مورد زن و مرد نشان دهد و نقش زنان را در مسئله‌ای که معمولاً بی‌ارتباط با آنها قلمداد می‌شود اثبات نماید (آیات ۵ و ۲۵).

۱. بطور متوسط در ازای هر ۱۴ کلمه این سوره (حدوداً) یکبار نام «الله» تکرار شده است ۵۶۰ کلمه/ ۳۹ آیه = ۱۴/۳۵ که بطور نسبی در ردیف یازدهم پس از سوره‌های: اخلاص، نصر، طلاق، مجادله، تغابن، منافقون، صف، حجرات، انفال و احزاب قرار دارد

۲- مردم شناسی - علاوه بر «مؤمنین و مؤمنات»، گروههای دیگری مثل: «منافقین و منافقات»، «مشرکین و مشرکات»، «مخلفین و کافرین» در سوره فتح معرفی شده‌اند که بنظر می‌رسد بجز «کافرین» بقیه عناوین به طیفی از گروندگان اطلاق شده‌است که در جاتی از ناخالصی و انحراف در ایمانشان وجود دارد. گویا همه اینها ادعای ایمان و اسلام کرده‌اند ولی منافقین بدلیل دورویی و نفاق، مشرکین^۱ بدلیل انگیزه‌های غیرتوحیدی و ترس و نگرانی از گردش بد روزگار (در صورت اطاعت از خدا و رسول در جهاد)، و مخلفین بدلیل تخلف از رسول خدا و بازماندن از جهاد مورد مذمت قرار گرفته‌اند. جالب اینکه علاوه بر گروه مؤمن که به زن و مرد اطلاق شده (المؤمنون والمؤمنات) گروه منافقین و مشرکین نیز چنین تعمیمی پیدا کرده‌اند (آیه ۷). یعنی همانطور که زن و مرد مؤمن در تحقق فتح و پیروزی سهیم و مؤثراند، زن و مرد منافق و مشرک (مسلمانان آلوده به نفاق و شرک) نیز در این جریان مسئول و مقصراند.

نکته دیگر اینکه درست به همان تعدادی که کلمه مؤمنین و ایمان در سوره فتح بکار رفته (۱۴ بار) مجموع مشتقات کلمات نفاق و شرک و کفر و خلاف (مخلفین) بکار رفته‌اند^۲ یعنی در یک جبهه مؤمنین قرار گرفته‌اند و در جبهه دیگر مجموعه نیروهای غیرتوحیدی.

۳- رسول - در این سوره نیز همانند سوره قبل نقش رسول الله و شخصیت ممتاز این برگزیده خدا به عنوان رهبر و پیشوای مسلمین بشدت مورد عنایت قرار گرفته‌است. اولاً نام «محمد» (ص)، که بندرت در قرآن بکار رفته^۳ در این سوره آمده‌است^۴ که نشان می‌دهد شخص آن حضرت مستقل از بُعد رسالت و نبوت مورد توجه بوده‌است^۵ ثانیاً مسئله رسول بودن او مورد تأکید قرار گرفته‌است که مأموریت او را به عنوان شاهد و مبشر و منذر (انا

۱. ظاهر آیه نظر می‌رسد منظور از «مشرکین و مشرکات» در آیه ۶ گروهی از غیر مسلمین باشند، ولی دنباله آیه (الظالمین بالله ظن السوء) که تصور نادرست آنها را درباره خدا و پیش آمدهای بد، در صورت شرکت در جهاد، توضیح می‌دهد، آشکار می‌سازد که عده‌ای از مسلمانان به دلیل نفاق و عده‌ای به دلیل شرک (انگیزه غیرتوحیدی) بانحراف کشیده شده‌اند.

۲. آیات مربوط به ایمان عبارتند از آیات ۴-۵-۱۲-۱۳-۱۸-۲۰-۲۵-۲۶-۲۹ (در برخی آیات ۲ یا ۳ بار کلمه ایمان بکار رفته‌است) آیات مربوط به شرک: آیه ۶- کفر آیات: ۱۴-۲۲-۲۴-۲۵-۲۶-۲۹- آیات خلاف: ۱۱-۱۵-۱۶- نفاق: آیه ۶

۳. ۴ بار در سوره‌های محمد و فتح

۴. آخرین آیه سوره (محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم...)

۵. نام آنحضرت در این سوره همانند سوره قبل در رابطه بانقش ولایت و سیاست و مدیریت اجتماعی و موضوع برخورد با کافرین در جنگ می‌باشد

ارسلناک شاهدأ و مبشراً و نذیراً) نشان می دهد. علاوه بر نقش فوق، مأموریت چیره گشتن بر تمامی کیش های غیر توحیدی از طریق هدایت (قرآن) و دین حق بر عهده رسول خدا گذارده شده است.^۱

در این سوره با حجم مختصری که دارد جمعاً ۱۰ بار مشتقات کلمه «رَسَلْ» بکار رفته است که ۶ مورد آن «رسوله» می باشد^۲، تأکید روی کلمه رسوله (رسول او) این مسئله را روشن می سازد که عنایت خاصی در این سوره به ارتباط خدا و رسول و مأموریت ویژه آن حضرت از جانب پروردگار شده است.^۳ از آنجائیکه سیاق سوره در رابطه با آثار و نتایج بازتابهای صلح حدیبیه (فتح المبین) می باشد، این تأکید نشان دهنده درستی و صحت چنین اقدامی از ناحیه محمد (ص) که «رسول او» معرفی شده بشمار می آید. به این ترتیب خداوند بر موضعی که رسول الله در چنین واقعه ای اتخاذ کرده مهر تأیید زده است. سخت گیری او و مؤمنین در مقابل با کفار^۴ و دوستی میان خودشان خصلتی است که خداوند آنرا تمجید و توصیه کرده و نقش مؤمنین را در دفاع از موجودیت مجتمع اسلامی و مکتبی که به آن ایمان آورده اند نشان می دهد.^۵

۴- سوء ظن به خدا: در آیه ۶ و ۱۲ از نوعی «سوء ظن» که مسلمانان آلوده به نفاق و شرک، نسبت به خدا دارند سخن می گوید:

دارند سخن می گوید:

آیه (۶) ... الظانین بالله ظنّ السوء علیهم دائرة السوء...

آیه (۱۲) بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول و المؤمنون الی اهلیم ابدأ و زین ذلک فی

قلوبکم و ظننتم ظنّ السوء و کنتم قومأ بورأ

منظور از سوء ظنی که منافقین به خدا داشتند، درک ناقص و بینش غیر توحیدی است

۱. آیه ۲۸ (هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیداً).

۲. آیات ۹-۱۳-۱۷-۲۶-۲۷-۲۸ موارد دیگر: ارسلناک، ارسل، رسول الله، رسول. در ضمن توجه به این نکته هم مفید است که ۶ بار ترکیب «رسوله» در این سوره از نظر آماری پس از سوره توبه (۲۶ بار) و احزاب (۱۰ بار) بالاتر از سایر سوره ها می باشد.

۳. علاوه بر ۶ مورد «رسوله» یکبار هم «رسول الله» بکار رفته که اسم ظاهر جای ضمیر را گرفته است. به این ترتیب در مجموع ۷ بار تأکید بر رسول بودن محمد (ص) شده است.

۴. کفار مبالغه کافر است نه جمع آن که کافرین می باشد. این کلمه که در آیه ۲۹ دوبار تکرار شده شدت و نهایت خصلت کفر را در جبهه مقابل رسول خدا نشان می دهد.

۵. آخرین آیه این سوره به زیباترین وجه حالت رسول الله و مؤمنین را در این رابطه با تشبیه و تمثیلی لطیف نشان می دهد.

که درباره سرنوشت آینده خود پیدا کرده بودند. آنها اطمینانی به وعده‌های الهی و نصرت او نداشتند و عزت و ولایت او را درک نمی‌کردند. می‌ترسیدند اگر کفار پیروز شوند روزگار علیه آنها گردش نماید (دائرة السوء) درحالی‌که مؤمن واقعی با اطمینان به وعده‌های الهی به خدا توکل می‌کند و دل به دریا می‌سپارد. همینکه انسان به خدا ایمان داشته باشد ولی بترسد از اینکه در راه خدا جهاد کند، سوءظن به خدا، یعنی باور نکردن وعده‌های او محسوب می‌گردد.

ارتباط سوره‌های فتح و حجرات (۴۸ و ۴۹)

سوره فتح در سال هفتم و سوره حجرات در سال هشتم هجرت نازل شده‌اند. بنابر این از نظر مسائلی که جامعه اسلامی با آن مواجه بوده و این دو سوره بر آن اشraf داشته، تفاوت چندانی در کار نبوده‌است. شاید مهمترین وجه مشترک هر دو سوره انتقاداتی باشد که به اعراب بادیه‌نشین تازه مسلمان که جذب جامعه اسلامی شده بودند متوجه است، بسیاری از آنها هنوز رسوبات دوران جاهلیت و زندگی خشن در صحرا همراه با غارتگری و فردگرایی دنیاطلبانه را از خود دور نکرده و تحول نفسانی و انقلاب روحی لازم را در خود به وجود نیاورده بودند.

در سوره فتح آیات ۱۱ تا ۱۶ (۲۰٪ سوره) متوجه گروهی از آنها است که از شرکت در جنگ به بهانه گرفتاری‌های خانه و زندگی امتناع می‌کردند. این گروه را سه بار در این آیات عنوان «مخلفین من الاعراب» (بازنشستگان از بادیه‌نشینان) داده‌است و از اینکه با زبان بازی و به دروغ خود را نزد رسول الله سرزنش می‌کنند که گرفتاری خانه و زندگی آنها را مشغول کرده و از او می‌خواهند برایشان آموزش بطلبند ولی قلباً اعتقادی به این سخن نداشته ترسشان از مرگ و تصورشان به عدم بازگشت به زندگی مانع شرکتشان در جهاد شده، ملامتشان می‌کند، همچنین از روحیه‌ای که برای غنیمت‌طلبی (بنا به خصلت جاهلیت و زندگی در صحرا) دارند و اگر خطری نباشد و مطمئن به پیروزی و کسب غنیمت باشند شرکت می‌نمایند، مورد مذمتشان قرار می‌دهد.

در سوره حجرات پس از آنکه ۵ بار با عبارت «یا ایها الذین آمنوا» مؤمنین را مخاطب قرار داده ۱۰ دستور مهم اخلاقی در چگونگی رفتار با رهبری (رسول)، رفتار با دشمن بیگانه و دوست، رفتار و اخلاقیات در روابط اجتماعی را به آنها آموزش می‌دهد، آنگاه اضافه می‌کند: «اعراب» گفتند ایمان آوردیم! ای پیامبر بگو ایمان نیاورده‌اید. بلکه بگوئید اسلام آورده‌ایم (تسلیم به مکتب شده‌ایم) و هنوز ایمان در دلهای شما داخل نشده‌است. اگر از خدا

و رسولش اطاعت کنید چیزی از دست نمی دهید که خداوند غفور و رحیم است»
 سخن فوق نشان می دهد این جمع هنوز رشد و تربیت کافی اسلامی پیدا نکرده و
 به آداب اجتماعی (که در قسمت های فوق به آن اشاره شد از قبیل سوءظن، غیبت، تجسس و
 غیره) مؤدب نشده اند و هنوز آماده اطاعت از خدا و رسول نیستند و نمی خواهند از خود
 مایه بگذارند. در آیه بعد (۱۵) تصریح می نماید «مؤمن واقعی منحصرأ کسی است که به خدا
 و رسولش ایمان آورده شک نداشته باشد و عملاً با مال و جان در راه خدا جهاد کند و فقط
 اینها راست می گویند». سپس به روحیه تظاهر به ایمان و به رخ کشیدن دینداری که در این
 جمع دیده می شود و به منت گذاری سر خدا از اینکه به او ایمان آورده اند اشاره می کند و
 نشان می دهد چه راه طولانی و زمان زیادی هنوز برای تربیت عمیق این گروه از اعراب بدوی
 باقی است.

به این ترتیب می توان وجه مشترک و محور مورد قبول هر دو سوره را «انتقادات درون
 گروهی» (به اصطلاح امروزی) نام برد که عمدتاً به جناح خاصی از مسلمانان متوجه است.
 ذیلاً آیات مربوط به چنین تلقی را از هر دو سوره یادآوری می نمایم:

الف - ایمان یا عدم ایمان به رسول الله

<p>سوره فتح (آیه ۹) لتؤمنوا بالله ورسوله وتعزروه وتوقروه ...</p> <p>» (۱۳) و من لم يؤمن بالله ورسوله انا اعتدنا للکافرين سعيراً</p> <p>حجرات (۱۵) ... و ان تطيعوا الله ورسوله لایلکتکم من اعمالکم شيئاً</p> <p>» (۱۵) انما المؤمنون الذین آمنوا بالله ورسوله</p>	<p>ب - اطاعت از رسول</p>
<p>فتح (۱۶) ... فان تطيعوا یوتکم الله اجرأ حسناً</p> <p>» (۱۷) ... و من یطع الله ورسوله یدخله جنات</p> <p>» (۱۸) لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک ...</p> <p>حجرات (۷) و اعلموا ان فیکم رسول الله لویطیعکم</p> <p>» (۱۴) ... و ان تطيعوا الله ورسوله لایلکتکم من اعمالکم شیء ...</p>	

نام های نیکوی الهی - از جمله وجوه مشترک دیگری که مابین این دو سوره می توان
 یافت، تشابه نام های مورد استناد آیات است که در دو موضوع بطور آشکار هماهنگی وجود
 دارد؛ یکی در غفور و رحیم بودن خدا (نسبت به خطاء و اشتباهات مسلمانان) و یکی هم در
 خبیر و علیم بودن او نسبت به جزئیات اعمال و رفتار مسلمانان تا با آگاهی به چنین
 اطلاعاتی مرتکب گناه نشوند.

نام های الهی در سوره فتح:
] كان الله غفورا رحيماً، كان الله عليماً حكيماً، كان الله عزيزاً
 حكيماً، كان الله على كل شيء قديراً، كان الله بما تعملون
 بصيراً، كفى بالله شهيداً.
 ان الله سميع علیم، والله غفور رحيم، والله علیم حكيم -
 كان الله بما تعملون خبيراً

سوره «حجرات» (۴۹)

سوره حجرات مشتمل بر یک سلسله اوامر و نواهی ایمانی است که عمدتاً با خطاب «یا ایها الذین آمنوا» بعنوان مقررات درون گروهی و آموزش های داخلی در هفتمین سال هجرت (بیستمین سال بعثت) در مدینه نازل شده است. این فرامین که آداب فردی و اجتماعی را دربر می گیرد رابطه مؤمنین را با خدا و رسول و مؤمنین دیگر روشن می سازد. رهنمودهای اخلاقی و ایمانی این سوره به دو صورت سلبی (نفی و نهی) و ایجابی (توصیه آمرانه) بکاررفته است که اتفاقاً هر دو صورت آن مشتمل بر ده بند می باشد. حالت سلبی (نفی و نهی) تماماً با حرف «لا» بکار رفته و حالت ایجابی متنوع می باشد.

فرامین سلبی (نفی و نهی)

- | | | | |
|------------------|---|-----|-----------------------------------|
| در رابطه با رسول | ① | آیه | لا تقدموا بین یدی الله و رسولہ |
| | ② | » | ۲ لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی |
| | ③ | » | ۲ لا تجهروا له بالقول |
| | ④ | » | ۱۱ لا یسخر قوم من قوم |
| | ⑤ | » | » ولا نساء من نساء |
| | ⑥ | » | » لا تلمزوا انفسکم |
| | ⑦ | » | » لا تنازروا بالالقاب |
| | ⑧ | » | » لا تجسسوا |
| آداب اجتماعی | ⑨ | » | » لا یغتب بعضکم بعضاً |
| | ⑩ | » | ۱۷ لا تمنوا علی اسلامکم |

فرامین ایجابی (امر مثبت)

- (۱) آیه ۱ ... واتقوا الله ان الله سمیع علیم
- (۲) ۶ ... ان جائکم فاسق ببناء فتبینوا...
- (۳) ۹ ... و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما...
- (۴) ۴ ... فان بغت احديهما علی الاخری فقاتلوا التي تبغی...
- (۵) ۵ ... حتی تفی الی امر الله فان فاءت فاصلحوا بینهما بالعدل
- (۶) ۶ ... واقسطوا ان الله یحب المقسطین.
- (۷) ۱۰ ... انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم
- (۸) ۸ ... واتقوا الله لعلکم ترحمون.
- (۹) ۱۲ ... واتقوا الله ان الله تواب رحیم.
- (۱۰) ۱۴ ... و لكن قولوا اسلمنا

فرامین سلبی همانطور که گفته شد تماماً با حرف «لا» آمده است، اما فرامین ایجابی ۳ بار «واتقوا الله»، ۳ بار «واصلحوا» و ۴ بار دیگر بصورت: فتبینوا، فقاتلوا، واقسطوا، قولوا اسلمنا آمده است. علاوه بر موارد مشخص فوق که در ده بند خلاصه شده، توصیه های مثبت یا منفی دیگری در سوره تکرار شده است که باید آنها را نیز در مجموعه توصیه های اخلاقی و ایمانی سوره بحساب آورد. از جمله:

- | | |
|---|--|
| <p>(دوری از سوء ظن)</p> <p>(ادعای ایمان و منت گذاری بر آن)</p> <p>(بی صبری و بی ادبی در سخن گفتن با رسول)</p> <p>(نافرمانی نسبت به رسول)</p> <p>(رعایت ادب در سخن گفتن با رسول)</p> <p>(تقوی)</p> | <p>آیه (۱۲) یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن</p> <p>(۱۴) قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا...</p> <p>(۱۶) قل اتعلمون الله بدینکم...</p> <p>(۴) ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون</p> <p>(۵) ولو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیراً لهم</p> <p>(۷) واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر...</p> <p>(۳) ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله</p> <p>(۱۳) ... ان اکرمکم عند الله اتقیکم</p> <p>(۱۵) انما المؤمنون الذین امنوا بالله ورسوله ثم لم یرتابوا وجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله... (ایمان یقینی و جهاد)</p> |
|---|--|

محورهای سوره

همانطور که ذکر گردید سیاق اصلی سوره مسائل ایمانی و اخلاقی است که شاید در هیچ سوره‌ای چنین تمرکز و توجهی به این نسبت نشده باشد. در این چارچوب واژه‌های چندی به دلیل تکرار و تأکید فراوان چشمگیر شده است که بطور طبیعی محورهای سوره را آشکار می‌سازد. مهمترین این کلمه‌ها که ذیلاً بررسی مختصری می‌گردد عبارتند از: ایمان، تقوی، رحمت، علم

الف - ایمان

در این سوره ۱۸ آیه‌ای ۱۵ بار مشتقات ایمان بکار رفته است، یعنی تقریباً در هر آیه یکبار این موضوع مطرح شده است. شاخص‌تر از همه مصدر این کلمه یعنی خود کلمه «ایمان» است که ۴ بار تکرار شده^۱ (رقمی بالاتر از سایر سوره‌های قرآن). پس از آن کلمات: آمنوا (۶ بار)، مؤمنون (۲ بار) و امنا، مؤمنین، تومنوا (هر کدام یکبار) می‌باشد. کلمه آمنوا ۵ بار در جمله خطابیه «یا ایها الذین آمنوا» بکار رفته که بطور نسبی رقم بسیار زیادی می‌باشد^۲

از جمله نکات آموزنده و قابل توجه در این رابطه مقایسه بین ایمان و اسلام (تسلیم ظاهری) می‌باشد که آیات ۱۴ تا ۱۷ به روشن‌ترین وجه آنرا متمایز ساخته است. اسلام ادای زبانی شهادتین و تسلیم جسمی به دین خدا می‌باشد^۳ در حالیکه ایمان ادای قلبی و تسلیم روحی به آن است و نشانه‌اش پایبندی و التزام به همان دستورات اخلاقی توصیه شده در سوره می‌باشد. ادعای اعراب بر مسلمانی و منتی که بخاطر اسلامشان بر پیامبر می‌گذاشتند و درست از همینجا ناشی می‌شد که ظواهر و تشریفات را بجای باطن و حقیقت دین و حرف و ادعا را بجای عمل قرار داده بودند. در حالیکه صدق ادعای ایمان از طریق باور یقینی به خدا

۱. آیه ۷ (ولکن الله جیب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم...) - آیه ۱۱ (بئس الاسم الفسوق بعد الایمان) - آیه ۱۴ (و لما یدخل الایمان فی قلوبکم) - آیه ۱۷ (بل الله یمن علیکم ان هدیکم للایمان).

۲. گرچه در سوره‌های دیگری که ذیلاً مشخص می‌گردد تعداد بیشتری خطاب «یا ایها الذین آمنوا» بکار رفته ولی حجم سوره‌های مورد نظر هر یک چند برابر سوره حجرات می‌باشد:
مائده (۱۶ بار) - بقره (۱۱ بار) - نساء (۹ بار) - آل عمران و احزاب (هر کدام ۷ بار) - انفال و توبه (هر کدام ۶ بار).

۳. البته اسلام اگر از تسلیم زبانی و ظاهری فراتر رفته، قلب انسان را ابراهیم وار تسلیم خدا کند، اوج ایمان را بنمایش می‌گذارد و در این حالت اسلام کمال ایمان می‌گردد.

و رسول و جهاد با جان و مال ثابت می گردد و به مصداق قرآن: «اولئك هم الصادقون» (آیه ۱۵) در این سوره نقطه مقابل ایمان و عوامل متضاد آنرا در سه واژه: «کفر و فسوق و عصیان» معرفی کرده است که هریک از جهتی نشانگر فقدان ایمان می باشند:

(... لکن الله حَبَّبَ اليكم الايمان و کره اليكم الکفر و الفسوق و العصیان اولئك هم الراشدون).

کفر ناسپاسی نسبت به نعمت های خدا و ندیده گرفتن رحمانیت و ربوبیت الهی است. فسق خارج شدن از دایره حلال و حرام و حدود الهی (بجای وارد شدن در امنیت آن) و عصیان مقابل اطاعت و فرمانبرداری می باشد. به این ترتیب اگر خواسته باشیم برای ایمان که خداوند آنرا محبوب دل های مؤمنین و زینت آن قراردادده تعریفی بکنیم بهترین راه استفاده از معانی مخالف کفر و فسوق و عصیان می باشد.

ایمان یعنی شکر نعمات الهی (بجای کفر)، پایبندی به حدود و مقررات الهی (بجای فسق) و اطاعت از خدا و رسول (بجای عصیان). کسانی که به چنین خصلت هایی آراسته باشند به تعبیر قرآن همانها رشد یافته گان هستند (اولئك هم الراشدون)

اگر افراد جامعه به چنین مرحله ای از رشد و آگاهی برسند بزرگترین فضل و نعمت خدا را نائل گشته اند (فضلاً من الله و نعمة) که جز برادری و برابری رابطه ای میان خویش و برادرانشان نمی شناسند (انما المؤمنون اخوة). آنها مجتمع اسلامی را به منزله واحدی تلقی می کنند که نکوهش یک تن نکوهش تمامی آن بشمار می رود (ولا تلمزوا انفسکم). این همان جامعه ایمانی است که در آن تقوی معیار فضیلت ها می باشد.

ب - تقوی

ایمان بیش از هر چیز به نیروی «تقوی» نیازمند است. تنها با تقوی است که می توان از لغزشگاه های ایمان یعنی کفر و فسوق و عصیان مصون ماند. اگر ایمان را گذشتن از مرحله اسلام زبانی و ظاهری و رسیدن به اسلام قلبی و روحی بدانیم، یعنی التزام و پایبندی به اخلاق و انسانیت و محبت، که شمه ای از موارد و مصادیق آنرا مثل: اجتناب از تمسخر، نکوهش یکدیگر، لقب بد دادن، تجسس، سوءظن، غیبت و... در سوره حجرات نشان داده است، آیا اجتناب از خلیقات نکوهیده فوق جز به نیروی تقوی ممکن می باشد؟... و به همین دلیل است که در این سوره مرتباً بدنبال نهی از ناشایستگی ها مسئله تقوی را مطرح می سازد

(در رابطه با پیش نیتادن از خدا و رسول)

آیه (۱) یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله واتقوا الله ان الله سمیع علیم

(در رابطه با اصلاح درگیری و اختلاف میان مؤمنین)

آیه (۱۰) انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم واتقوا الله لعلکم ترحمون

(در اجتناب از سوءظن و تجسس و غیبت)

آیه (۱۲) یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن... واتقوا الله ان الله ثواب رحیم

در جهت مثبت نیز وقتی می خواهد مؤمنی راستایش نماید انگشت روی تقوای گذارد:

آیه (۳) ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی

لهم مغفرة و اجر عظیم.

شاید معروفترین آیه ای که در رابطه با تقوی در قرآن آمده، و به گوش هر مسلمانی

خورده است، آیه ۱۳ این سوره باشد که فضیلت و کرامت انسانها را، علیرغم اختلاف در زر

و زور و زیبایی و علم و هنر و... منحصرأ در میزان تقوای آنها شمرده است (آیه ۱۳):

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم

عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر

ج - علم خدا

همانطور که ایمان وابسته به تقوی است، تقوی نیز با علم و آگاهی ارتباط دارد، علم و

آگاهی به اینکه خداوند از جزئیات اعمال و نیات انسان مطلع است و بنده یکسر در محضر

علم و شهود پروردگار خویش قرار دارد. اگر چنین یقینی حاصل گردید، خشیت و خشوع

قلبی انسان را به نیروی تقوی و اراده ایمانی از ارتکاب معاصی بازمی دارد و گرنه غفلت نسبت

به حضور و شهود الهی آنچنان ایمنی و غروری بوجود می آورد که انگیزه ای برای تقوی باقی

نمی ماند. به همین دلیل در این سوره که مبانی ایمانی و اخلاقی در آن مورد تبیین قرار گرفته،

بخاطر برانگیختن احساس خوف و خشیت نسبت به پروردگاری که بر جزئیات اعمال انسان

وقوف کامل دارد مرتباً بر «علیم» بودن خداوند و سمیع و بصیر بودن او تأکید

می نماید:

آیه (۱) - یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله واتقوا الله ان الله سمیع

علیم

۱ (۸) - فضلاً من الله و نعمة والله علیم حکیم (در رابطه با اطاعت از رسول)

۱ (۱۳) ... ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر

« (۱۶) قل اتعلمون الله بدینکم والله یعلم ما فی السموات والارض والله بکل شیء علیم.

« (۱۸) ان الله یعلم غیب السموات والارض والله بصیر بما تعملون
جالب اینکه در اولین و آخرین آیه این سوره که مقدمه و جمع بندی سوره محسوب می شود، اشاره و تأکیدی بر علم خداوند شده است.
رویه مرفته ۴ بار نام علیم و ۲ بار جمله: «الله یعلم» در این سوره بکار رفته که اهمیت کلیدی این موضوع را نشان می دهد.

د - رحمت

انسان موقعی می تواند از سوء ظن، غیبت، بدگوئی، تجسس، لقب زشت دادن و... نسبت به دیگران اجتناب نماید که قلب خود را از عداوت و کینه و حقد و حسد شسته و آماده عشق و محبت کرده باشد. تا دوستی و مودّت جایگزین دشمنی و عداوت نگردد، انجام دستورات اخلاقی توصیه شده در این سوره ممکن نمی گردد. به همین دلیل در موارد متعددی «رحیم» بودن خدا را متذکر گردیده تا احساس و عاطفه انسان را برای عفو و گذشت و محبت به دیگران تحریک نماید. آدمی اگر مغفرت و مرحمت الهی را نسبت به گناهانی که کرده آرزومند باشد، خود نیز راحت تر از گناه دیگران درمی گذرد و بر آنان دل می سوزاند.

آیه (۱۰) انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون
« (۱۲) یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا
لا یفتب بعضکم بعض... ان الله تواب رحیم

« (۱۴) ... و ان تطیعوا الله و رسوله لایلتکم من اعمالکم شیئاً ان الله غفور رحیم.
این نکته نیز بسیار آموزنده است که انسان فطره دوستدار و عاشق ایمان و بیزار از کفر و فسوق و عصیان می باشد و اگر بتواند زنگار خودبینی ها و جهل و نادانی را از خود بزداید جلوه و جلای زیبائیهای ایمانی قلب خویش را آشکار خواهد کرد. چرا که خداوند ایمان را محبوب دلها و زینت آن قرار داده است.

... و لكن الله حبیب الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان
اولئک هم الراشدون

نام‌های الهی

در این سوره نسبتاً کوچک، آنچه بوضوح مشاهده می‌شود، وفور اسماء الهی می‌باشد که بطور متوسط در هر آیه بیش از ۲ بار بکاررفته است. ۲۷ بار تکرار نام «الله» و ۱۴ نام نیکوی دیگر برای سوره‌ای فقط با ۱۸ آیه اهمیت فوق‌العاده این مسئله را نشان می‌دهد. گویا دلیل این امر، در رابطه با مبانی اخلاقی و ایمانی مورد تأکید سوره، متمرکز ساختن اذهان مؤمنین بر حضور و شهود و علم خدا بر عملکردشان باشد.

بغیر از نام «الله» نامهای دیگری که بکار رفته و هریک از جهاتی بیانگر مقصود سوره می‌باشد عبارتند از:

آیه (۱) - ان الله سمیع علیم. آیه (۱۲) - ان الله تواب رحیم. آیه (۱۶) - والله بکشیء علیم.
 آیه (۵) - والله غفور رحیم. «(۱۳) ان الله علیم خبیر» «(۱۸) والله بصیر بما تعملون»
 «(۸) والله علیم حکیم» «(۱۴) ان الله غفور رحیم»

اسماء فوق که مشتمل بر ۸ نام می‌باشند، ۱۴ بار تکرار شده و در ۶ ترکیب مزدوج و ۲ حالت فرد بکاررفته‌اند. ۵ مورد از ترکیبات مذکور با تأکید «ان الله» بیان گشته و ۵ مورد دیگر با جمله «والله».

نام «علیم» ۴ بار، رحیم ۳ بار، غفور ۲ بار و سمیع و حکیم و تواب و خبیر و بصیر هر کدام یکبار بکار رفته‌اند که با احتساب نام «الله» رویهم‌رفته ۹ نام ۴۱ بار تکرار شده‌اند.

آهنگ انتهائی آیات

آیات این سوره با سه حرف: «ن»، «م»، «ر» ختم می‌شوند. بیش از همه با حرف «ن» (۱۰ بار). پس از آن «م» (۷ بار) و «ر» (یکبار). حرف «ن» مثل: تشعرون، یعقلون، نادمین، راشدون، مقسطین، ترحمون، ظالمون، صادقون، صادقین، تعلمون. حرف «م» مثل: علیم (۲ بار)، عظیم، رحیم (۳ بار) حکیم. حرف «ر» (خبیر)

ارتباط سوره‌های «حجرات» و «ق» (۴۹ و ۵۰)

این دو سوره حدفاصل و برزخ میان دو مجموعه هستند؛ حجرات آخرین سوره از مجموعه «عملکرد مردم در برابر رهبری رسول الله»^۱ است و سوره «ق» اولین قسمت از مجموعه «جهان ابدی»^۲. از آنجائی که محتوی و مقصود دو مجموعه متفاوت است، میان این

۱. سوره‌های ۴۷-۴۸-۴۹

۲. سوره‌های ۵۰ تا ۵۶

دو سوره نباید دنبال هماهنگی و ارتباط اجزاء داخلی گشت، چرا که در مجموعه نخست، موضوع «عملکرد» مردم (اعم از کافر و منافق و مؤمن) در برابر رسول خدا محور مطالب است و در مجموعه دوم موضوع آخرت و بهشت و جهنم و رسیدگی به «اعمال»، ولی به هر حال بریده و منقطع هم نمی تواند باشد، همانطور که میان دو فصل مختلف و مجاور یک کتاب باید یک خط ارتباطی وجود داشته باشد، در اینجا نیز باید دنبال آن خط گشت.

چنین به نظر می رسد که آخرین آیه سوره حجرات (ان الله يعلم غیب السموات والارض والله بصیر بما تعملون) این اتصال را به خوبی برقرار کرده باشد، چرا که اولاً موضوع «غیب آسمانها و زمین» مطرح است و این مطلب تناسبش با مجموعه بعدی که سراسر امور غیبی مربوط به جهان آینده است (مثل بهشت و جهنم و تحولات زمین و آسمان)، به مراتب بیشتر است تا عملکرد مردم در زمان حال در برابر رسول الله! ثانیاً تأکید روی علم خدا و بصیر بودن او به اعمال بندگان، مقدمه و زمینه ای است برای رسیدگی به آن و حساب و کتاب و جزای نیک و بد (که محور مجموعه بعدی است) و گرنه مطلع بودن خداوند بدون اینکه نتیجه ای بر آن مترتب باشد، بندگان را تشویق به اصلاح خود نمی کند. علاوه بر آن، از آنجائیکه وجه مشترک سوره های مجموعه اول «عملکرد» مردم است، پاسخ به نتیجه و عاقبت و جزای این عملکرد مجموعه دوم را که ناظر به مرحله رسیدگی به اعمال و بهشت و جهنم است، طلب می کرده است. بنابر این دو مجموعه لازم و ملزوم یکدیگر و تکمیل کننده هم هستند و آخرین آیه سوره حجرات این اتصال را به خوبی برقرار کرده است. نکته ظریفی که در این آیه وجود دارد (همانطور که گفته شد) کلمه «غیب» است که در آخرین آیه مجموعه اول قرار دارد و اتفاقاً در سوره بعدی (که متعلق به مجموعه دوم است) همین کلمه را در مورد متقینی که نائل به بهشت شده اند به کار برده نشان می دهد «اعمال» کسانی که نسبت به غیب (ورای زندگی دنیا و مادیات) و خدا و وعده هایش خشیت داشتند، پذیرفته می شود:

سوره ق (۳۰ تا ۳۵) و ازلفت الجنة للمتقین غیر بعید - هذا ما توعدون لکل اواب

حفیظ - من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب سلیم - ادخلوها

بسلام ذلک یوم الخلود - لهم ما یشاؤون فیها و لدینا مزید

درضمن آیات ۶ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۸ سوره محمد و آیات ۵ و ۶ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۷ سوره فتح و آیه (۳) سوره حجرات اشاراتی به بهشت و جهنم و زندگی جاوید آینده دارد که می تواند ارتباط دو مجموعه را برساند.

(مجموعه جهان ابدی)

(سوره های ۵۰ تا ۵۶)

هفت سوره: ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، که به شماره های ۵۰ تا ۵۶ در قرآن پشت سرهم قرار گرفته اند، مجموعه هماهنگ و هم جهتی را در موضوع «جهان ابدی» تشکیل می دهند. با اینحال هر کدام در عین پیروی از محور کلی، روی جهتی خاص از آن تأکید و استقلال خود را حفظ کرده اند. ذیلاً به ویژگیهای اختصاصی هر کدام اشاره ای کوتاه می کنیم. در ضمن ارتباط و اتصال آنها را با یکدیگر به جای خود توضیح داده ایم:

۱- سوره «ق» (۵۰) - این سوره که اولین حلقه از حلقات هفتگانه به شمار می رود، با مسئله انکار «احیای مجدد مردگان در روز بعث» افتتاح می گردد و عجیب بودن تجدید حیات انسان پوسیده و خاک شده را از دیدگاه بشر نشان می دهد. ابناء آدم در طول تاریخ این حقیقت را که از کلام منذرین طنین افکن می شده، تکذیب کرده اند و گرفتار آثار و عواقب این انکار شده اند.

بنابر این این سوره رنگ تهدید و هشدار دارد و کلمه «وعید» که ۴ بار در آن تکرار شده کلید گنجینه مطالب آن بشمار می رود (فذكر بالقرآن من يخاف وعيد - يوم الرعيد - فحق وعيد)

در این سوره علاوه بر تاریخ گذشتگان، اشاراتی به طبیعت مشهود می کند، تا نشان دهد احیای مجدد آدمی به سادگی احیای زمین در فصل بهار است که با تغییر شرایط و

مساعد گشتن مجدد اوضاع، استعداد حیاتی شکوفان می گردد. در این سوره علم خدا را به جزئیات اعمال انسانها مورد تأکید قرار می دهد تا شکی برای رسیدگی به مکتسبات بندگان برای کسی باقی نماند. آنگاه اشاراتی به جهنم طغیانگران و بهشت متقین می نماید و سرنوشت نهائی دو دسته را رقم می زند و در انتها، تکلیف سنگین پیامبر را برای ابلاغ و فهماندن این مطلب، که قبولش برای منکرین بسیار سخت است، مشخص می نماید.

۲- سوره ذاریات - به همان نسبتی که باورکردن احیای مجدد استخوان های پوسیده و سلول های پراکنده پس از هزاران سال، قبولش برای بشر مشکل بوده است، به حساب آوردن جزئیات اعمال انسان و جزادادن به نیک و بد آن قابل درک و فهم برای اغلب مردم نبوده است. بنابر این تفهیم و توجیه این مطلب به همان اندازه احیای مجدد مردگان اهمیت داشته است. معنای «دین» در قرآن جزائی است که مطابق قانون و مقررات خاص تعلق می گیرد. چنین مفهومی را اقوام گذشته قبول نداشتند و به همین دلیل هم مشمول عذاب گردیدند. اینک برای آنکه آخرین امت و پیروان آخرین پیامبر راه ضلالت نپویند، در دومین سوره از این مجموعه، به صادق بودن وعده خداوند و واقع گشتن قطعی «دین» (جزای اعمال مطابق قانون الهی) می پردازد و این پیام را به دنبال سوگندهای ابتدای سوره به جریانات جوّی قاره پیما که میلونها تن ذرات آب را از اقیانوسها به راحتی بر پشت باد حمل کرده و امر الهی را برای احیای زمین های مرده تقسیم می نمایند مطرح می کند. همچنانکه این حرکت در مسیر بسیار طولانی و در مدت زیاد انجام می شود و بالاخره محصول عمل خود را از طریق نزول باران در موقعیت زمانی و مکانی خاص به نتیجه می رساند، عمل انسان نیز سرانجام به جزای خودش که انتهای مسیر است خواهد رسید.

(والذاریات ذرواً، فالحاملات وقرأ، فالجاریات یسراً، فالمقسمات امرأ، انما توعدون لصادق و ان الدین لواقع)

۳- سوره طور - در دو سوره قبل مسئله احیای مجدد و جزای اعمال توضیح داده می شود و ابهامات مرتفع می گردد. ولی معاصرین پیامبر (ص) باز هم بر انکار و اختلاف خود پافشاری می کنند و با بی اعتنائی و لالابالی گری در برابر مسئله عظیمی که به سرنوشت ابدی آنها ارتباط دارد، کفر و عناد نشان می دهند. محور این سوره مسئله «تکذیب» است و «عذاب» ناشی از آن به عنوان «جزا و پاداش» عمل. اگر در سوره قبل پس از سوگندهای اولیه، نتیجه «ان الدین مواقع» گرفته می شد، در اینجا پس از سوگندها، نتیجه «ان عذاب ربک لواقع» گرفته می شود. بنابر این موضوع «عذاب مکذبین» معاصر پیامبر (همچنین آیندگان) مهمترین رکن این سوره و پیام اصلی آنرا تشکیل می دهد. این وجه تمایز و تمرکزی که روی

این بُعد از مسئله شده است، به جای خود در مقایسه میان این سوره و سوره نجم توضیح داده شده است.

۴- سوره نجم - این سؤال مقدر ممکن است برای هر کسی که سوره قبل را می خواند پیش بیاید که چرا علیرغم خطیر بودن مسئله زندگی ابدی و عظمت و اهمیت آن و اولیتی که باید برای انسان نسبت به هر چیز دیگر داشته باشد، اینچنین مورد ساده انگاری و سهل گیری قرار گرفته است؟ در حالیکه احتمال وقوع چنین امری به تنهایی باید برای تکان دادن و هشیار و بیدار کردن بشر کافی باشد. پاسخ این سؤال را سوره نجم با مطرح کردن تقابل «دنیا و آخرت» می دهد و دنیاپرستی و جهل و نادانی نسبت به حقایق را مانع اصلی ایمان به آخرت می شمارد. در این سوره علیرغم تکذیب و ناباوری کافران، که در سوره قبل بیان گردید، نزول وحی بر پیامبر را توسط جبرئیل امین شرح می دهد و افکار و اندیشه های شرک آلود کافران را که براساس «ظن» و گمان می باشد، تخطئه می نماید. بطور خلاصه می توانیم محور این سوره را تبیین «دنیا و آخرت» و تفاوت دو مسیر مختلف به حساب آوریم.

۵- سوره قمر - در سوره قبل جریان مستمر تکذیب وحی و نبوت را، که از دنیاپرستی و غفلت از توحید و آخرت ناشی می شود، شرح داد، چنین انکار و الحادی نمی تواند در جهانی که بر سراسر آن نظم حکیمانه برقرار است تحمل شود. بنابر این دفع و طرد چنین خلاف قانونی، امری طبیعی و قابل انتظار است. به همین دلیل در سوره قمر خداوند را با صفت عزیز مقتدر و ملیک مقتدر معرفی می نماید و عزت و اقتدار (قدرت اندازه گذاری و نظم دهندگی) او را در تنبیه و طرد عناصر عصیانگر حق ناشناس نشان می دهد بطوریکه فضای تهدیدآمیز و هولناک این سوره که با شرح عذاب اقوام گذشته پر شده است، متناسب است با فضای تکذیب و ناباوری و طغیان و ظلم منکرین آخرت که در سوره قبل بیان گردید

۶- سوره رحمن - خداوند تنها «عزیز مقتدر» یا «ملیک مقتدر» نیست که با عزت و اقتدار، ملک وجود خود را اداره کرده و اشرار را تنبیه و عذاب نماید، اگر هم چنین می کند حکمتش اقتضا می نماید تا مانع ظلم و تجاوز به بندگان بی گناه گردد. او رحمن و رحیم و پادشاهی است که رحمتش همه رعیت را فرا گرفته، او اهل تقوی و مغفرت است و تنبیه و عذابش موقت و مقطعی است، آنچه همیشگی و لایزال است مغفرت و رحمت است. به همین دلیل برای آنکه تهدیدهای سخت سوره قمر نومیدی و یأس ایجاد نکرده باشد، سوره الرحمن خداوند را از بُعد رحمانیت جهان شمولش معرفی می نماید و دو بار او را به صفت «ذوالجلال و الاکرام» می ستاید. نیمی از آیات این سوره بهشت وعده داده شده را برای بندگان که از مقام پروردگار خوف دارند توصیف می نماید و فضائی سرشار از امید و آرزو

و عشق به لقاء الله ایجاد می نماید. به این ترتیب دو سوره قمر و رحمن تکمیل کننده یکدیگر بوده مجاورشان با هم کاملاً حساب شده و حکیمانه است.

۷- سوره واقعه - این سوره که آخرین حلقه از این مجموعه است، پس از مقدماتی که در ۶ سوره قبل گفته شد، مطلب را به انتها می رساند و از «وقوع» واقعه مورد بحث پرده برداشته تحولاتی را که در زمین و آسمان موجب خواهد گشت بیان می کند، آنگاه همچون سوره قبل، آدمیان را در سه دسته: مقربان، اصحاب المیمنه و اصحاب المشمه روانه بهشت و جهنمشان می نماید و پرونده این ابتلاء و امتحان عظیم را می بندد. سپس انسان را، همچون کسی که صحنه هولناکی در خواب دیده و با وحشت از بستر پریده باشد، در فضای آیاتی که از این به بعد در چهار زمینه مختلف، از نقش ربوبیت خداوند، بوجود می آورد قرار می دهد تا هشیار گردد و بطور مصمم و جدی در فرصت کمی که باقی است، تدارک سفر ببیند.

بالاخره این مجموعه را با تأکید مؤکد بر یقینی و قطعی بودن حیات جاوید آینده و تقسیم انسانها بر حسب نتیجه اعمال خاتمه می دهد و رسول اکرم یا هر مسلمان و هر انسان مخاطبی را به تسبیح نام پروردگار عظیم که چنین تحولاتی به ید قدرت او است فرا می خواند. ان هذا لهو حق اليقين فسبح باسم ربك العظيم.

مشترکات میان مجموعه

در میان سوره‌های هفتگانه این مجموعه، برخی مفاهیم و موضوعات در همه یا اغلب آنها به چشم می‌خورد که بررسی مستقل و موضوعی آن‌ها می‌تواند کمک مؤثری به فهم بهتر مقاصد مجموعه بنماید. ذیل این موضوعات را به ترتیب مورد مطالعه قرار داده توضیح مختصری برای هر کدام می‌دهیم. با توجه به اینکه آنچه ذکر می‌شود تمام وجوه مشترک نبوده، بخش محدودی است که مورد توجه قرار گرفته است:

۱- قرآن - اصلی‌ترین وجه مشترک میان سوره‌های این مجموعه حیات جاوید پس از مرگ و بهشت و جهنم وعده داده شده است، این خبر را جز از طریق وحی و آیات کتاب الهی که توسط پیامبر ابلاغ شده (یا کتب انبیاء سلف)، بشر از جای دیگری نشنیده است. اگر خداوند چنین هدایتی فرموده بود و منزلگاه اصلی آینده را به انسان نشان نمی‌داد، محال بود بتواند با علم و دانش خود آنرا کشف نماید. چرا که علم ناظر به عالم مشهودات است و بر مشاهده و تجربه استوار می‌باشد، چیزی که هنوز تحقق نیافته، اصلاً در قلمرو علم نیست که درباره آن نظری بدهد. بنابر این ارزش و عظمت قرآن را به عنوان تنها کتابی که جهان آینده را با ابعاد مختلف و جزئیات آن به تفصیل تبیین نموده، بهتر باید شناخت و قدر و قیمت آنرا بهتر باید دانست.

شگفت اینک نخستین آیه این مجموعه، در اولین سوره آن، با نام پر مجد این کتاب آغاز می‌شود (ق والقرآن المجید) و خواننده را اجمالاً با مجد و جلال این گوهر بی‌همتا آشنا می‌کند، و آخرین سوره آن با سوگند عظیم به «مواقع النجوم» (که علمی بر آن نداریم)، بر عظمت و کرامت قرآنی که در کتاب پوشیده از فهم ناپاکان قرار داشته و تنها پاک‌شدگان را دسترسی به آن ممکن است، تأکید می‌نماید و با پرسشی توییحی منکرین را مخاطب قرار داده سؤال می‌کند: آیا به چنین سخن تازه و بدیعی (نه کهنه و اساطیر اولین) بی‌اعتنائی و سهل‌انگاری می‌کنید و از این رزق (غذای روحی زنده‌کننده) که برای شما نازل شده، بهره خود را تکذیب آن قرار می‌دهید؟!

فسبح باسم ربك العظيم - فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظيم - انه لقرآن کریم - فی کتاب مکنون - لا یمسه الا المطهرون - تنزیل من رب العالمین
افبهذا الحدیث انتم مدهنون و تجعلون رزقکم انکم تکذبون (آیات ۷۴ تا ۸۲ سوره واقعه).

در سوره طور (آیات ۳۱ تا ۳۴) اظهار نظر ناسپاسان را نسبت به چنین کتاب مجید و

کریمی که تنزیل یافته از سوی رب العالمین است، نقل می کند: پیامبر را شاعر و کاهن و مجنون می نامند و چون با نفس ناپاک خود دسترسی به کتاب و ایمان به آن ندارند، آنرا ساخته پرداخته پیامبر می شمردند. اما خداوند میفرماید: اگر چنین باشد همانند آن بیاورید! فذکر فما انت بنعمة ربك بکاهن ولا مجنون - ام يقولون شاعر نتربص به ريب المنون - ... ام يقولون تقوله بل لا يومنون - فليأتوا بحديث مثله ان كانوا صادقين (آیات ۲۹ تا ۳۴).

در جواب کسانی که قرآن را بافته شده و ساخته پرداخته پیامبر می نامند، بلافاصله در سوره بعدی (نجم) جریان القاء آنرا بر قلب پیامبر توسط جبرئیل امین وحی به طرز شگفت آوری شرح می دهد و چگونگی دیدن چنان حقایقی را، توسط بصیرترین بندگان، که با چشم دلش نادیدنی ترین آیات بزرگ پروردگارش را رؤیت کرد، بیان می کند و اضافه می نماید این دوست شما (کسی که او را انکار می کنید درحالی که گذشته و سوابق او را می دانید و مصاحب و همنشین شما بوده) نه گمراه شده و نه به بیراهه رفته و نه از روی هوای نفس سخن می گوید، آنچه می گوید جز وحی الهی نیست ...

والنجم اذا هوى - ما ضل صاحبكم و ما غوى - و ما ينطق عن الهوى - ان هو الا وحى يوحى - عمله شديد القوى - ذمرة فاستوى - و هو بالا فاق الاعلى - ثم دنا فتدلى - فكان قاب قوسين او ادنى - فاوحى الى عبده ما اوحى - ما كذب الفواد ما راي - افتمارونه على ما يري - و لقد راه نزلة اخرى - عند سورة المنتهى - عندها جنة الماوى - اذ يغشى السدرة ما يغشى - ما زاغ البصر و ما طغى - لقد راي من آيات ربه الكبرى.

در برابر چنین حقایق نورانی، مشرکین معاصر پیامبر با اندیشه های بسته و تاریکی که در مکتب شرک برای خود بافته بودند، به بت های سه گانه که آنها را سمبل فرشتگان (دختران خدا!!) می دانستند پناهنده شده و شفاعت آنان را طلب می کردند. به این ترتیب ایمان به آخرت و مسئولیت در برابر اعمال را عبث و غیر ضروری می شمردند (به آیات ۱۹ تا ۳۱ همین سوره مراجعه شود).

آنها علیرغم هدایتی که از جانب پروردگار برای آنها آمده بود، پیروی از گمان و هوای نفس می کردند (... ان يتبعون الا الظن و ما تهوى الانفس و لقد جاءهم من ربهم الهدى) و با تعجب و شگفتی از هشدار قرآن در نزدیک بودن حادثه قیامت آنرا با شوخی و خنده تلقی می کردند (افمن هذا الحديث تعجبون و تضحكون و لا تبكون و انتم سامدون) ۵۹ تا ۶۲.

در سوره بعدی (قمر) که به دنبال چنین انکار و استنکافی آمده است، چهار بار عبارت «و لقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر» تکرار شده است تا هیچ مسلمانی

گمان نکنند راهی به قلمرو چنان عظمت هائی با اندیشه قاصر خود ندارد. تأکید می نماید ما قرآن را برای یادآوری آسان کردیم آیا هیچ یادآوری کننده ای نیست؟! و بالاخره در سوره الرحمن تعلیم قرآن را اولین نشانه رحمانیت پروردگار (قبل از خلقت انسان) به حساب می آورد

الرحمن - علم القرآن - خلق الانسان - علمه البیان

۲- انذار - منظور از «انذار»، اعلام خبر از خطر قریب الوقوع و هشدار به مصیبتی است که هنوز فرصت برای نجات از آن موجود است، مجموعه موردنظر از آنجائی که ناظر به عظیم ترین خطر، یعنی جهنم ابدی و عذاب آتش جهنم است، و باقیمانده عمر برای دورشدن از این خطر و بازگشت به سوی خدا بسیار اندک است، «انذار» عظیمی بشمار می رود. در برخی از این سوره ها، انذار دهنده خداوند است و در برخی شخص رسول اکرم. ذیلأ به موارد آن اشاره می کنیم:

رسول به عنوان هشداردهنده:

سوره ق (۲) بل عجبا ان جاءهم منذر منهم

نجم (۵۳) هذا نذیر من النذر الاولى

هشدار مستقیم الهی یا توسط رسولان:

ذاریات (۵۱ و ۵۲) ففروا الى الله انی لکم منه نذیر مبین - ولا تجعلوا

مع الله الها اخر انی لکم منه نذیر مبین

قمر (۱۶-۲۱-۳۰-۳۳-۳۷) فکیف کان عذابی و نذر

پیامبران هشدار دهنده با معجزات بیدارکننده:

قمر (۴۱) و لقد جاء آل فرعون النذر

اخبار حکمت آمیز رسای هشداردهنده:

قمر (۴ و ۵) و لقد جاءهم من الانباء حکمة بالغة فما تغن النذر

۳- ذکر - از آنجائی که آدمی فراموشکار و اهل نسیان است، «هشدارها» را به زودی از خاطر می برد. بنابر این یادآوری دائمی و هشیار و بیداربودن نسبت به هشدار، شرط لازم برای دورماندن از خطرات انذار است. منظور از «ذکر» و «تذکر»، همین بخاطر آوردن و یادآوری دائمی است در برابر تحریکات شیطان و وسوسه های نفس به سوی زینت ها و زیبایی های دنیا که بس فریبنده و فتنه انگیز است. منظور از ذکر تنها کلام و لفظ هدایت کننده نیست، گرچه نام قرآن ذکر است، بلکه هر چیزی که آدمی را متوجه هدف و مقصود الهی کند ذکر محسوب می شود. در این صورت طبیعت اطراف ذکر است، تاریخ گذشتگان

ذکر است، آفرینش موجودات به صورت ازواج ذکر است، قرآن ذکر است و ...

الف - شگفتیهای آسمان و زمین «ذکر» است:

سوره ق (۶ تا ۸) افلم ينظروا الى السماء فوقهم كيف بنيناها وزيناها وما لها من فروج
- والارض مددناها والقينا فيها رواسى وانبتنا فيها من كل زوج بهيج

- تبصرة و ذکرى لكل عبد منيب.

همین آسمانی که بالای سر ما قرار دارد و به آن توجه نداریم، مشحون از آیات ذکر آور
است، چگونگی برافراشته شدن آن، زیبایی تلالو ستاره ها و رنگ آبی روز و سرخی شفق،
یکپارچگی و سپر محافظتی بدون رخنه آن در برابر اجرام سماوی و عناصر مرگبار کیهانی.
زمینی که روی آن گام می گذاریم ولی به مراحل که بر آن گذشته تا آماده زیست شده
نمی اندیشیم، کوه هائی که زمین را از لرزش و اضطراب دائمی آرامش بخشیده، گیاهان و
گلهای معطر و زیبایی که سطح زمین را فرا گرفته و عطر و طراوتش جان آدمیان را مست کرده
و به هیجان درآورده ... همه و همه بصیرت آور و یادآوری کننده است. اما نه برای همه، برای
هر بنده بازگشت کننده، کسی که از بندگی نفس و بندگی شیطان خود را رهائی بخشیده و
با هر دور شدن و خطائی در شبانه روز مسیر خود را اصلاح کرده و توبه نموده است.

ب - تاریخ گذشتگان ذکر است:

سوره ق آیه (۳۷) و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم اشد منهم بطشا فنقبوا فی البلاد هل
من محیص ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید.

همچنانکه طبیعت سراسر ذکر، فقط برای بندگان منیب ذکر است، تاریخ گذشتگان
نیز تنها برای کسانی که دل عبرت بین و گوش حق شنوا داشته خود گواه (نه فقط مورخ و
فیلسوف تاریخ) باشند، ذکر است.

ج - زوج بودن مخلوقات ذکر است

(ذاریات ۴۷ تا ۵۱) والسماء بنیناها باید و انا لموسعون - والارض فرشناها فنعم

الماهدون - و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون - وفروا

الی الله انی لکم منه نذیر مبین - ولا تجعلوا مع الله الها آخر انی لکم

منه نذیر مبین.

د - قرآن ذکر است

قمر (۲۲-۱۷-۳۲-۴۰) لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر

کتابی که برای بیداری عمومی مردم و یادآوری دائمی آنها از توحید و نبوت و قیامت
است تنها برای اموات خوانده می شود و برای تشریفات و احترامات و حفظ و حراست به کار

می‌رود.

هلاکت گناهکاران ذکر است

قمر (۱۳ تا ۱۵) وحملناه علی ذات الراح و دسر - تجری باعیننا جزاء لمن کان کفر -

و لقد ترکناها آیه فهل من مدکر

(۵۱) و لقد اهلکنا اشیاعکم فهل من مدکر

ز - پیامبر ذا کراست.

ذاریات (۵۵) فذکر قان الذکری تنفع المومنین.

طور (۲۹) فذکر فما انت بنعمة ربک بکاهن ولا مجنون

و بالاخره بالاترین ذکر که به بلوغ ایمانی کاملتری نیاز دارد، همان ذکر خدا است که

اگر آدمی از وابستگی دنیائی خود را آزاد کند، به آن نائل می‌گردد:

نجم (۲۹ و ۳۰) فاعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الحیوة الدنیا - ذلک مبلغهم

من العلم ...

۴- تکذیب - محور دیگری که در کلیه سوره‌های این مجموعه به چشم می‌خورد، مسئله

«تکذیب» است. از آنجائی که هریک از سوره‌های مورد نظر یکی از ابعاد مسئله جهان آینده را

مطرح نموده، معلوم می‌شود کلیه ابعاد این قضیه مورد انکار و تکذیب قرار گرفته است.

شاید به همین دلیل است که در سوره الرحمن ۳۱ بار ترجیع بند «فبای آلاء ربکما تکذبان» را

تکرار کرده است.

ذیلآ به موارد ذکر شده در این مجموعه می‌پردازیم:

سوره «ق» آیه (۵) بل کذبوا بالحق لما جاءهم فهم فی امر مریج.

« (۱۲) کذبت قبلهم قوم نوح و اصحاب الرس و ثمود - و عاد و فرعون و

اخوان لوط - و اصحاب الیکه و قوم تبع کل کذب الرسل فحق وعید.

ذاریات (۸ تا ۱۴) انکم لفی قول مختلف - یؤفک عن من افک - قتل الخراصون - الذین

هم فی غمرة ساهون - یسئلون ایان یوم الدین - یوم هم علی النار

یفتنون - ذوقوا فتنتکم هذا الذی کنتم به تستعجلون

طور (۱۱ تا ۱۴) فویل یومئذ للمکذبین - الذین هم فی خوض یلعبون - یوم یدعون

الی نار جهنم - هذا الذی کنتم به تکذبون

نجم (۳۳) افرایت الذی تولی... (۵۹) افمن هذا الحدیث تعجبون

قمر (۲ و ۳) و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر - و کذبوا و اتبعوا

اهواءهم و کل امر مستقر.

(۴۲) کذبوا بایاتنا کلهافاخذناهم اخذ عزیز مقتدر.

(۲۳) کذبت ثمود بالنذر (۳۳) کذبت قوم لوط بالنذر. (۹) کذبت قبلهم قوم نوح و کذبوا عبدنا و قالوا امجنون و ازدجر (۱۸) کذبت عاد فکیف کان عذابی و نذر

سوره واقعه (۱ و ۲) اذا وقعت الواقعة لیس لوقعتها کاذبه

(۸۱ و ۸۲) افبهذا الحدیث انتم مدهنون - و تجعلون رزقکم انکم تکذبون

(۹۱) و اما ان کان من المکذبین الضالین فتنزل من حمیم

۵- عکس العمل پیامبر در برابر منکرین

می دانیم اولین سوره هائی که بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده، سوره های کوبنده مربوط به قیامت و زندگی پس از دنیا است که همچون شیپور خطری اعراب خفته و غافل را از بستر راحت و رخوت دنیا بیدار و به مسئولیت خویش آشنا نمود. سوره های این مجموعه که تماماً درباره موضوع فوق است، حوالی سالهای اول تا پنجم بعثت یعنی ابتدای کار و آغاز نهضت نازل شده اند^۱. ابتدای علنی شدن دعوت است و پیامبر مأموریت یافته خویشان نزدیک را اذار داده (و اندر عشیرتک الاقریین)، پس از آن مردم مکه و پیرامون آنرا آگاه نماید. و می دانیم که سخت ترین مخالفت ها و انکارها از ناحیه خویشان آن حضرت امثال ابوجهل ها ابراز گردید. چگونگی مقابله با موج سهمگین معاندین، که اعتقادات آباء و اجدادی و منافع طبقاتی خود را در خطر می دیده، موضوعی است که باید در این مجموعه بررسی نموده ببینیم خداوند حکیم چه توصیه ای به رسولش برای خنثی کردن آن نموده است. در همه سوره های این مجموعه (باستثنای سوره رحمن) سفارشی در این مورد به پیامبر شده است که بر حسب موضوع آنرا طبقه بندی و بررسی می نمائیم:

۵-۱- صبر و ستایش پروردگار (صبر و صلوة) - توصیه قرآن همواره به کسانى که در برابر سختی و مصیبتى قرار می گیرند، استعانت از دو عامل صبر و صلوة است (استعینوا بالصبر و الصلوة)، که اولی برانگیختن نیروها و استعدادهاى درونی نفس است و دومى استعانت از خارج نفس. یعنی امدادهاى الهی. در این مورد نیز همین توصیه به پیامبر شده است ولى به جای کلمه صلوة، تسبیح به حمد پروردگار را به کار برده است. در معنای صلوة، ارتباط و اقبال فرد به خدای خویش مطرح است. ولى در تسبیح نوعی حرکت برای اصلاح و پاکسازی

۱. سوره های ذاریات و طور بخشی در سال اول و بخشی در سال چهارم بعثت، سوره های نجم و رحمن و واقعه در سال سوم بعثت، سوره قمر در سال چهارم بعثت و سوره ق در سال پنجم بعثت نازل شده اند (مطابق جدول

محیط که وظیفه‌ای اجتماعی است، اقبال‌ی به سوی خدا برای کاری غیر فردی.

در سه مورد از سوره‌های این مجموعه چنین توصیه‌ای شده است، ابتدا صبر و پایداری (در روز)، همراه آن نماز صبح و عصر و نماز شب تا نزدیک صبح و پنهان شدن ستارگان:

سوره ق (آیات ۳۹ تا ۴۵) فاصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب - و من اللیل فسبحه و ادبار السجود

سوره طور (۴۸ و ۴۹) فاصبر لحکم ربک فانک باعیننا و سبح بحمد ربک حین تقوم - و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم

سوره واقعه (۷۴ و ۹۶) فسبح باسم ربک العظیم.

تسبیح قبل از طلوع خورشید و قبل از غروب آن، شاهد بودن در تحولات دائمی طبیعت است و عبرت گرفتن از آن در تحولات اجتماعی و جریان حق و باطل در جوامع انسانی. در سایه چنین نگرشی که عالم انسانی را هماهنگ با طبیعت و سایر مخلوقات خداوند رب العالمین می‌شناسد، نومیدی و یأس و حرمان راه نمی‌یابد و انسان همچون قطره‌ای در جویبار، خود را به دل اقیانوس می‌سپارد و دریادل می‌شود.

تسبیح هنگام پشت کردن ستارگان، ایمان به تغییر و تحول و دگرگونی و حرکت را در انسان تقویت می‌کند و تسبیح پس از سجود پیوستن به این جریان جهان شمول و تسلیم مطلق رب العالمین شدن را.

۲-۵- انتظار - در برخی سوره‌ها در برابر تکذیب و تهدید مخالفین، حالت چشم انتظار و گوش به زنگ را توصیه کرده است که مفهوم آن به صبر بسیار نزدیک است. کسی که چنین انتظاری دارد، نگران و مأیوس نمی‌شود، هر چند مشکلاتی را تحمل می‌کند ولی امیدوار است سرانجام موفق شود. سرآمد چنین انتظاری همان قیامت است. هر چند برای مردم دور است ولی برای کسی که یقین دارد بسیار نزدیک است:

سوره ق (۴۱ تا ۴۳) و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب - یوم یسمعون

الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج - انا نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر

طور (۳۰ و ۳۱) ام یقولون شاعر نترص به رب المنون - قل تربصوا فانی

معکم من المتر بصین

قمر (۶ تا ۸) و تول عنهم یوم یدع الداع الی شی نکر - خشعاً ابصارهم

یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر.

۳-۵- به حال خود وا گذاشتن و درگیر نشدن و فقط تذکر دادن بدون جباریت.

در این مورد تعابیر و واژه‌های مختلفی در این مجموعه به کار رفته است که لازم است تک‌تک بررسی شوند. قبلاً باید به این نکته توجه داشته باشیم در مکتبی که اصل را بر آزادی و اختیار انسان گذاشته و اجبار در دین را مردود می‌شمارد (لا اکراه فی الدین)، پیامبرش چاره‌ای جز ابلاغ پیام و آزاد گذاردن اختیار برای انتخاب ندارد. چرا که اگر قرار بود با توسل به زور عقیده‌ها تغییر کند، خداوند خود اینکار را می‌کرد.

اولین واژه در این مجموعه، کلمه «ذر» (آزاد به حال خود رها کردن) است که در سوره طور آیه ۴۵ آمده فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی یوعذون. شبیه این مفهوم را در کلمات اعراض و تولى می‌یابیم که وقتی با حرف اضافه «عن» می‌آید، معنای جبهه‌گیری نکردن و درگیر و روبرو نشدن پیدا می‌کند، یعنی کاری به کارشان نداشته باش، راه خودت را ادامه بده و مزاحمتان نشو:

نجم (۲۹ و ۳۰) فاعرض عن من تولى عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوة الدنیا.
ذلک مبلغهم من العلم ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیلہ و هو اعلم بالمتهدین.
قسمت انتهائی این آیه می‌فهماند که نباید به اصطلاح عامیه کاسه داغتر از آش شد. چرا که پروردگار عالم بهتر از هر کس می‌داند چه کسی گمراه شده و چه کسی پذیرای هدایت است. و اگر مصلحت می‌دید خودش با اکراه و اجبار آنها را وادار به ایمان می‌کرد. کار پیامبر تذکر دادن است و بس:

ذاریات ۵۲ تا ۵۵ فتول عنهم فما انت بملوم - و ذکر فان الذکری تنفع المومنین^۱
همچنین قمر (۶) و تول عنهم یوم یدع الداع الی شیء نکر
و بالاخره از همه واضح‌تر، آخرین آیه سوره ق است که جمع‌بندی و خلاصه این توصیه‌ها است. می‌فرماید: ببخودی ناراحت و محزون نباش و عجله نکن، ما خودمان بهتر می‌دانیم آنها چه می‌گویند (تکذیب آنها را می‌دانیم) تو هم جبار علیه آنها نیستی (وظیفه جبر و تحمیل برای ایمان نداری) پس (تنها کاری که باید بکنی) به وسیله قرآن کسی را که از بیم دادن‌های من هراس دارد (نه همه را باجبار) تذکر بده:

نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف و عید

۱. اشتباه نشود منظور از پشت کردن، قهر کردن نیست. چرا که در این حالت، تذکر بعد از پشت کردن معنی ندارد - منظور مقابل او قرار نگرفتن است. یعنی سد راه او نشو و مانع کارش نباش.

سوره «ق» (۵۰)

حرف مقطعه «ق»

حرف «ق» تنها در افتتاح دو سوره بکار رفته است؛ سوره شوری که با حروف مقطعه «حم عسق» آغاز می شود، و سوره «ق». با این تفاوت که در سوره شوری حرف «ق» یکی از حروف مقطعه پنجگانه آن می باشد (ح - م - ع - س - ق)، و در اینجا منحصرأ حرف «ق» بکار رفته است. اگر حروف مقطعه آغاز هر سوره را عصاره و چکیده و علامت انحصاری مطالب و موضوعات آن بشماریم، در سوره شوری ۵ موضوع اساسی مورد نظر است و در سوره «ق» فقط یک موضوع. اکنون باید دید کدام مسئله در سوره «ق» سیاق اصلی آنرا تشکیل می دهد که در ضمن با سوره شوری نیز هماهنگی دارد؟ ... بنظر می رسد موضوع «قرآن» و نقش انذار دهنده ای که در مورد «قیامت» دارد مسئله اصلی باشد. جالب اینکه هر دو کلمه مذکور با حرف «ق» نوشته می شوند.

اولین آیه سوره «ق» که عنوان مقدمه و فهرست دارد و آخرین آیه آن که جنبه جمع بندی و نتیجه گیری پیدا می کند، نقش «قرآن» را در انذار مردم از «قیامت» (حیات مجدد، وعید، حشر، خروج و...) نشان می دهد:

آیه (۱) ق وَالْقُرْآنَ الْمَجِید. بل عجبوا ان جائهم منذر منهم فقال الکافرون هذا شیء عجیب ؕ اِذَا مَتْنَا وَکُنَّا تُرَابًا ذَلِکَ رَجْعٌ بَعِید.

آیه آخر (۴۵)... فذکر بالقرآن من ینخاف وعید
سوره شوری نیز در اولین و آخرین آیه خود از «وحی» که محصول آن قرآن است نام

می برد:

آیه (۱) - کذلک یوحى الیک و الی الذین من قبلک...

آیه ماقبل آخر (۵۱) - و كذلك اوحینا الیک روحاً من امرنا ما کنت تدبری ما الکتاب ولا الایمان

در سوره شوری آنچه به پیامبر (ص) وحی شده، علاوه بر «قرآن» بنام‌های دیگری نیز مثل: میزان، کتاب و نور، توصیف شده که نقش و هدف موضوع وحی را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب کلمه «قرآن» (که با حرف «ق» نوشته می‌شود) مهمترین محور این دو سوره می‌باشد^۱. با این اختلاف که در سوره شوری نقش قرآن را از بُعد تشریعی آن یعنی کتاب و میزان و نور بودن تبیین می‌نماید، و در سوره «ق» نقش آنرا از بُعد تبیین مسئله قیامت. این اختلاف از اینجا ناشی می‌شود که دو سوره فوق در دو زمان مختلف نازل شده‌اند و هر زمان برای خود نیازهای خاصی را طلب می‌کرده‌است. سوره «ق» در سال پنجم بعثت یعنی در آغاز علنی شدن دعوت و گسترش و توسعه تبلیغ اسلام نازل شده‌است^۲ و از آنجائیکه شگفت‌آورترین و عجیب‌ترین مطالب قرآن از دید کافران قیامت بشمار می‌رفته، و آنرا نامأنوس‌ترین و ناباورانه‌ترین مباحث این کتاب می‌شمردند، سیاق سوره «ق» تبیین مسئله «قیامت» گشته، مسئله‌ای که بجز «قرآن» کتاب دیگری درباره آن سخنی نگفته^۳ است. اما سوره شوری ۹ سال بعد یعنی اولین سال هجرت در مدینه نازل گشته، اکنون مؤمنین مجاهد با هجرت از مکه در صدد ساختن جامعه‌ای نمونه در مدینه هستند و برای این کار بیش از هر چیز به قانون و مقررات و تشریع ضوابط زندگی اجتماعی نیازمند هستند و به همین دلیل «قرآن» از بُعد تشریعی مطرح می‌شود. قرآنی که معنای آن «خواندنی» است، از یک طرف به عنوان «کتاب» یعنی مجموعه اصول و معیارها و تکالیف و وظائفی که خداوند بر انسان نوشته معرفی می‌شود، از طرف دیگر به عنوان «نور» تا در پرتو آن هدایت شوند و شیوه زندگی اجتماعی را فراگیرند و از جهت سوم به عنوان «میزان» تا در اختلافات بر ترازوی قضاوت عادلانه آن گردن نهند.

قیامت

گفتیم نقش قرآن در این سوره تبیین مسئله قیامت است که برای مردم عصر پیامبر

۱. جالب اینکه حرف «ق» در سوره «شوری» ۵۷ بار و در سوره «ق» ۵۷ بار تکرار شده است که مجموع این دو رقم

مساوی سوره‌های قرآن می‌باشد ۵۷+۵۷=۱۱۴

۲. قبلاً پیامبر بر حسب فرمان: «انذر عشیرتک الاقرین» مأمور بیم دادن و آگاهی بخشیدن به حلقه نزدیک عشیره خود بود و بتدریج دعوت را علنی کرد.

۳. گرچه در تورات و انجیل اولیه به تناسب درک و فهم انسانهای آن عصر اشاراتی به این مهم وجود داشته، ولی به دلیل تحریف‌های بعدی و عدم حساسیت مردم، عمده آن حذف شده‌است.

(ص) عجیب‌ترین موضوع بشمار می‌رفته است. گرچه کلمه قیامت در سوره «ق» بکار نرفته، اما مسئله خلقت جدید در عالمی دیگر و زنده شدن مردگان و رجعت و حشر آنها بسوی خدا محتوای تمامی آیات این سوره را تشکیل می‌دهد، بطوریکه حدود نیمی از آیات بطور مستقیم در این ارتباط قرار دارد و نیمی دیگر بطور غیرمستقیم در جهت اثبات قانونمندی مرگ و حیات در طبیعت و زمینه‌های تاریخی تکذیب.

در این سوره کلمه «یوم» که اشاره به مقاطع زمانی مراحل پس از مرگ می‌باشد، ۸ بار تکرار شده که بطور نسبی رقم بسیار بالائی می‌باشد^۱، مثل: یوم‌الوعید^۲، یوم‌الخلود، یوم ینادالمناد^۳، یوم یسمعون الصبیحة بالحق^۴، یوم تشقق الارض^۵، یوم نقول لجهنم^۶... و یوم الخروج.

شگفت این‌که علیرغم حرف مقطعه «ق»، جمله «یوم‌القیمة» در این سوره بکار نرفته است^۷! گویا عمدتاً مقطع زمانی خاص نفعه صور و بانگ و خروش خروج که همزمان با تحولات طبیعی هولناکی است موردنظر بوده است.

علاوه بر اشارات فوق و توصیفاتی که برای مشخصات آن‌روز (یوم) کرده است کلمات مهم دیگری مثل: حشر، خلق جدید، رجعت... و آیات مهمی مثل:

(۳) «اذا متنا و کنا تراباً ذلک رجع بعید

(۱۱)... و احیینا به بلدة ميتاً کذلک الخروج

(۱۵) «افعینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید

(۳۰) «یوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزید،

در این سوره بکاررفته که کلاً تأکید آنرا روی موضوع مراحل پس از حیات دنیائی نشان می‌دهد.

در این رابطه مشکل اصلی برای باور قیامت همان تجدید حیات، و احیاء مردگان

۱. گرچه در سوره‌های بقره و مؤمن (۱۴ بار)، آل عمران و مریم (۱۳ بار)، توبه و هود (۱۲ بار)، نحل (۱۱ بار)، نساء و مائده و انعام و شعراء (۹ بار) کلمه یوم بکار رفته است، اما بطور نسبی با توجه به حجم بسیار کمتر سوره «ق» به اهمیت نسبی آن پی می‌بریم

۲. روز بیم داده شده.

۳. روزی که منادی ندا می‌دهد.

۴. روزی که خروش را به حق می‌شنوند.

۵. روزیکه زمین شکافته می‌گردد

۶. روزی که به جهنم می‌گوئیم...

۷. مطابق آمار کامپیوتری دکتر «رشاد خلیفه» تعداد حرف ق در این سوره ۵۷ (۱۹×۳) می‌باشد که اگر بجای

هریک از عناوین فوق «یوم‌القیمة» بکار می‌رفت رقم منظم ۵۷ بهم می‌خورد

می باشد که مرتباً در این سوره بر آن اشاره کرده است. کافران از این تعجب می کردند که چطور ممکن است پس از مردن و پوسیدن، حیات و رجعتی داشته باشند (ه اذا متنا و کنا تراباً ذلک رجع بعید) جواب این استفهام، توجه به تجدید حیات و مرگ دائمی طبیعت است که در آیه (۱۱) متعرض آن گشته (... و احیینا به بلده میتاً کذلک الخروج) و بالاخره حرف آخر و کلام کامل را در اواخر سوره می آورد که افاضه حیات و میراندن آنرا منحصرأ بدست خداوند و شدن همه پدیده ها را بسوی او نشان می دهد (انا نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر). در این آیه مختصر که شاه بیت این موضوع است، ۵ بار خداوند به صیغه متکلم مع الغیر خود را شناسانده است (اننا - نحن - نحیی - نمیت - الینا). تأکید «ان» و مقدم آمدن ضمیر و اضافه کردن «نحن» تماماً اهمیت و انحصار این امر را نشان می دهد.

مانع دیگر برای درک وقوع قیامت و حیات مجدد انسان، تشبیه افعال خداوند به انسان و تصور ایجاد خستگی و ملالت برای او می باشد که حیات مجدد را برای خدا سخت و دشوار می پندارند و توجه نمی کنند ابداع آفرینش سخت تر از تکرار آن است و خالق عالم از آفرینش جهان هرگز خسته نشده است:

آیه (۱۵) افعینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید.

آیه (۳۸) و لقد خلقنا السموات والارض و ما بینهما فی ستة ایام و ما مستأ من لغوب

علم الهی

از آنجائیکه موضوع اصلی سوره حیات مجدد انسان در عالمی دیگر است، مسئله علم و آگاهی به عملکرد انسان در حیات دنیائی بخاطر جزا و عقابی که وعده شده، مطرح می گردد. چرا که اگر علم و آگاهی و ثبت و ضبطی ممکن نباشد چنین جزائی محال می گردد. بنابر این موضوع «علم الهی» به عنوان یکی از پایه های قیامت در این سوره مورد تأکید قرار می گیرد. یکبار وقتی که شگفتی کافران را از احیاء مجدد کسی که پس از مرگ پوسیده و تبدیل به خاک شده، پاسخ می دهد، «علم الهی» را بر چنین فعل و انفعال و ترکیب و اختلاط سلولهای بدن با خاک خاطر نشان می سازد (قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ)، بار دیگر از علم خالق انسان از اسرار درون مخلوق و وسوسه ای که در دلش می گذرد نشانه می آورد (لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الوريد) و بالاخره برای آسودگی پیامبرش، که از تکذیب کافران دلتنگ شده، «علم» پروردگار را نسبت به آنچه می گویند تصریح می نماید (نحن اعلم بما یقولون...) و چگونگی علم و آگاهی نسبت به گفتار بندگان را که از طریق فرشتگان موکلی در راست و چپ انسان

انجام می گیرد در آیات شگفت انگیز ۱۶ به بعد بیان می کند.

عملکرد انسان

در این سوره از دو جهت مثبت و منفی خصلت های انسان را در رابطه با اعتقاد به آخرت نشان داده است. از جهت مثبت «متقین» را با صفات: بازگشت کننده به خدا، نگهدار خویشان، اهل خشیت و دارای قلب منیب معرفی کرده است:

(آیات ۳۱ تا ۳۳) و ازلت الجنة للمتقین غیر بعید - هذا ماتو عدون لكل اواب حفیظ - من

خشى الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب

دو کلمه «اواب» و «منیب» به معنای بازگشت می باشند. اواب که صیغه «اب» است، بازگشت دائمی و مکرر و با اختیار و اراده انسان را از طریق استغفار و دعا به سوی خداوند می رساند. این کلمه که ۵ بار در قرآن تکرار شده، صفت انبیاء بزرگی همچون داود و سلیمان و ایوب (علیهم السلام) شمرده شده است. کلمه منیب نیز که از ریشه «نوب» گرفته شده به معنای رجوع پس از رجوع (پی درپی) با توبه و اخلاص عمل به درگاه خدا می باشد. به این ترتیب هر دو کلمه قریب المعنی بوده در رابطه با سفر خطیر و ابدی و سرنوشت ساز انسان که همواره خطر انحراف از صراط مستقیم و طریق الوسطی وجود دارد، موجب اصلاح مسیر دائمی و سوق دادن پی درپی انسان از انحرافات چپ و راست به محور وسط می باشد. جالب اینکه در ابتدای این سوره آیات ارائه شده درباره آسمانها و زمین و کوهها و رویش گیاهان را نشانه ای برای بصیرت و تذکرندگان «منیب» می شمرد (تبصرة و ذکرى لكل عبد منیب)

و اما از جهت دیگر در برابر ۵ خصلت مثبت (تقوى، اواب، حفیظ، خشیت، منیب)، ۵ خصلت منفی (کفر، عناد، منع از خیر، تعدی و ریب) را در آیات ۲۴ تا ۲۶ نشان می دهد:

القیأ فی جهنم کل کفار عنید - مناع للخیر معتد مریب - الذی جعل مع الله الهأ آخر

کفار که صیغه مبالغه کفر است، شدت ناسپاسی و سرپوش گذاردن بر حقایق را نشان می دهد. نتیجه چنین حالتی عناد و دشمنی با حق است که منجر به ممانعت از هر خیری می گردد. وقتی انسان جلو خیر را گرفت، طبیعتاً راه شر را باز می گذارد. بنابر این «تعدی» و تجاوز به حقوق دیگران بازتاب چنین عملی خواهد بود. همه اینها مقدمه ای برای شک و تردید در خدا و قیامت (مریب) و نهایتاً اتخاذ الهه ای غیر الله می گردد.

الذی جعل مع الله الهأ آخر...

هدفداری و حقانیت هستی

در این سوره ۴ بار کلمه «حق» تکرار شده است که جدی و هدفدار بودن جهان را مورد تأکید قرار می‌دهد، کافران بدلیل آنکه آخرت و حساب و کتاب و مسئولیت را منکر می‌شدند، عملاً آفرینش را باطل و بازیچه و عبث می‌شمردند و کتاب و نبوت را تکذیب می‌کردند. اما در این سوره تأکید می‌شود که هم حیات مجدد حق است، هم بیم و هشدار عذاب، هم بیهوشی مرگ و هم خروش آسمانی.

آیه (۵) بل کذبوا بالحق لما جاءهم فهم فی امر مریح (درباره قرآن پیام‌آور قیامت)

« (۱۴) ... کل کذب الرسل فحق وعید

« (۱۹) و جاءت سكرة الموت بالحق...

« (۴۲) يوم يسمعون الصيحة بالحق...»

عبرت‌های تاریخی

چنین نیست که بیان حیات دیگر و احیای مردگان اختصاص به شریعت خاتم الانبیاء داشته، پیامبران دیگر امت‌های خود را بی‌خبر از این امر گذاشته باشند. «انذار» همگی رسولان از آغاز جریان نبوت متوجه این معنا بوده و همگی قیامت را متذکر شده‌اند. هرچند برحسب رشد و کمال انسان بتدریج بیان این حقیقت از اجمال به تفصیل گرایش پیدا کرده است.

در این سوره نیز اشاراتی هرچند کوتاه به تکذیب مستمر اقوام و تحقق عذاب نسبت به آنها کرده است.

کذبت قبلهم قوم نوح واصحاب الرّس و ثمود - و عاد و فرعون و اخوان لوط - و اصحاب الثیكة و قوم تبع کل کذب الرّسل فحق وعید (آیه ۱۴).

در اواخر سوره بار دیگر برای^۱ عبرت‌گیری از اقوام پیشین، یادآور هلاک اقوام و نسلهای نیرومندی می‌گردد که در پناه شهرها و برج و باروهای خود نتوانستند گریزگاهی از مرگ بیابند (و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم اشدّ منهم بطشاً ففقّبوا فی البلاد هل من محیص).

در سیروسیاحت در زمین و مشاهده آثار و خرابه‌های شهرها و خانه‌های آنها، بس تذکر و یادآوری است برای کسی که احساسی داشته باشد یا لااقل به آنچه درباره گذشتگان می‌گویند، درحالیکه خود شاهد و آگاه باشد^۱، گوش فرادهد:

۱. شرط حالیکه «و هو شهید» در عبارت: «او القی السمع و هو شهید»، راه هرگونه تقلید و تسلیم محض نسبت به گوینده را بوسیله شهود و حضور می‌بندد.

(ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید)

آزادی و اختیار انسان

از آنجا که مسئله‌ای به عظمت سرنوشت ابدی و حیات جاوید انسان در این سوره مطرح است، ممکن است به ذهن کسی خطور کند (که معمولاً می‌کند) چه ایرادی دارد مردمان را با جبار و اکراه به خیر و مصلحت خودشان و نجات و رستگاری ابدی سوق دهیم؟ همانطور که دوی تلخ را به زور به حلق کودکمی که مصلحت خود را تشخیص نمی‌دهد می‌ریزند! چه مانعی دارد اعتقاد به قیامت را اجباری کنیم؟

اما خداوند حکیم رسول خود را که از تکذیب مردم به ستوه آمده بود، به «صبر» در برابر آنچه می‌گویند فرامی‌خواند و به خودسازی و تسبیح و سجده و انتظار دعوتش می‌کند (آیات ۳۹ تا ۴۲). و بالاخره تأکید می‌نماید که خداوند بهتر (از رسول) می‌داند آنها چه می‌گویند و پیامبر را نیز مأمور تحمیل عقیده (جبار) بر آنان قرار نداده و جز تذکر بوسیله قرآن، آنهم کسی را که بیم از هشدار الهی داشته باشد، وظیفه‌ای برای او قائل نشده است:

نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف و عید (آخرین لایه)

نام‌های الهی - در این سوره فقط یکبار نام الله (آیه ۲۶)، یکبار رحمن (۳۳) و دوبار رب مضاف (۲۷ و ۳۹) بکار رفته است که در مقایسه با سوره قبل (حجرات) که مجموعاً مشتمل بر ۴۱ نام بود، جلب توجه می‌کند. بنظر می‌رسد دلیل این امر تمرکز سوره روی مسئله قیامت باشد در حالیکه در سوره حجرات جنبه‌های توحیدی و ایمانی مطرح بود.

آهنگ انتهائی آیات - آیات این سوره بصورت کاملاً متنوعی با ۷ حرف مختلف ختم می‌شوند. ۲۷ بار حرف «د» - ۷ بار حرف «ب» - ۵ بار حرف «ج» - ۲ بار حروف «ظ» و «ر» - و یکبار حروف «ط» و «ص». جالب توجه است که سوره‌های دیگری نیز درست با ۷ حرف ختم می‌شوند.

ارتباط سوره‌های «ق» و «ذاریات» (۵۰ و ۵۱)

ساده‌ترین و روشن‌ترین وجه ارتباط میان این دو سوره را از کلمات ابتدا و انتهای آنها می‌توان دریافت نمود. سوره «ق» با کلمه «وعید» ختم می‌شود (... فذکر بالقرآن من یخاف و عید) و سوره ذاریات نیز (پس از سوگندهای افتتاح آن) با همین فعل آغاز می‌شود (انما توعدون لصادق) و با همین فعل ختم می‌گردد (فویل للذین کفروا من یومهم الذین یوعدون)، از آنجائی که کلمات (و آیات) ابتدا و انتهای هر سوره نقش مهمی در ابلاغ پیام آن

ایفا نموده و جنبه فهرست یا پیام نهائی را دارد، در این مورد باید تأمل و تدبیر بیشتری نمود. این کلمه نه تنها در ابتدا و انتهای سوره، بلکه در متن آن چندین بار تکرار شده و از نظر آماری کاربرد آن از همه سوره‌های قرآن بیشتر است^۱:

سوره «ق» } آیه (۱۴) - و اصحاب الایکه و قوم تبع کل کذب الرسل فحق وعید
 « (۲۰) - و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعید
 « (۲۸) - قال لاتختصموا لدیّ و قد قدمت الیکم بالوعید
 « (۴۵) - نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن
 من یخاف وعید
 « (۵) - انما توعدون لصادق

سوره ذاریات « (۲۲) - و فی السماء رزقکم و ما توعدون

« (۶۰) - فویل للذین کفروا من یومهم الذی یوعدون

کلمه «وعید» به معنای وعده عذاب و تهدید است (در دنیا و آخرت) و «توعدون» نیز از همین ریشه است. اما اصل «وعده» (صرفنظر از خوب و بد بودن آن) موردنظر است، در این حالت می‌تواند به جزای خیر و بهشت هم اطلاق گردد. به همین دلیل در سوره «ق» تأکید روی جهنم و عذاب کافران بیشتر شده و جنبه تهدیدآمیز وعده را شرح بیشتری داده است.

بطور کلی سوره «ق» به صورت کامل و یکپارچه درباره زندگی پس از مرگ و احیای مردگان در روز بعثت است. اگر اشاراتی هم به آیات طبیعی در زمین و آسمان شده برای اثبات و ارائه حرکت جهان به سوی این مقصد است و اگر از نزول باران و احیای زمین در بهاران نشانه می‌آورد، برای تذکر این قیاس است که خروج شما نیز این چنین است (و احیینابه بلدة میتا کذلک الخروج) و اگر از اقوام متعدد گذشته وقایعی نقل می‌نماید، برای این حجت است که همه تکذیب کنندگان سرانجام گرفتار عذاب شدند، بقیه مطالب سوره نیز تماماً در خدمت اثبات همین مطلب است که «مصیر» همه پدیده‌ها به سوی خدا است و سرانجام در «یوم الخروج» انسانها برانگیخته شده و به حساب اعمالشان خواهند رسید.

محور اساسی سوره ذاریات نیز همین موضوع است ولی در اینجا عمدتاً از بُعد «جزای اعمال یعنی «دین» وارد می‌شود. و در همان ابتدا وقتی راست بودن «وعده الهی» را تأکید می‌کند، بلافاصله واقع شدن دین (جزا) را هم تصریح می‌نماید: انما توعدون لصادق و ان الدین لواقع. همچنین ناباوری کافران را نسبت به روز «دین» (نه روز قیامت و کلمات مشابه)

۱. کلمه وعید کلاً ۶ بار در قرآن به کار رفته است که ۴ مورد آن در سوره «ق» است، همچنین کلمه توعدون و یوعدون در سوره ذاریات از همه سوره‌ها بیشتر به کار رفته است.

بیان می نماید^۱ (یستلون ایان یوم الدین) و اگر اشاراتی به حضرت ابراهیم (ع) و مهمان نوازی کریمانه او می کند، یا داستان هلاک تعداد زیادی از امت های فاسق و ظالم گذشته را نقل می نماید، برای نشان دادن جزای نیک یا بد انسان ها است.

بطور کلی در چند زمینه ذیل می توان مشترکاتی در هر دو سوره یافت:

۱- موضوع حیات پس از مرگ و حساب و کتاب اعمال و تعیین سرنوشت انسانها بر حسب اعمال.

در این مورد می توان مقایسه های مختلفی کرد از جمله وصف متقین در هر دو سوره:
ق (۳۱ تا ۳۴) و ازلت الجنة للمتقین غیر بعید، هذا ما توعدون لكل اواب حفیظ،
من خشى الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب

ذاریات ۱۵ تا ۱۹ ان المتقین فی جنات و عیون، اخذین ما اتیهم ربهم انهم كانوا قبل
ذلک محسنین - كانوا قلیلاً من اللیل ما یجمعون - و بالاسحارهم
یستغفرون - و فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم

در سوره «ق» چون بُعد تهدید (وعید) مطرح است. از متقین صفات: پناهندگی به خدا (اواب)، حفاظت از خطر، خشیت باطنی از رحمن و قلب خاشع و نالان آنها را نشان می دهد. ولی در سوره «ذاریات» چون بُعد وعده های نیک و بد (جزا و دین) مورد نظر است، از آنها صفات احسان (کمک و دستگیری دیگران)، شب زنده داری و استغفارشان را مطرح می نماید.

۲- آیات تکوینی، در طبیعت آسمان و زمین بدر هر دو سوره از آیات مشهود طبیعی برای اثبات مطالب سوره مدد گرفته شده است، در سوره ق برای نشان دادن حقانیت احیای مردگان و در سوره ذاریات برای اثبات یوم الدین و توحید:

سوره ق آیه (۵) - افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها و زیناها و مالها من فروج

» (۶) - و الارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل زوج بهیج

» (۷) - تبصرة و ذکرى لكل عبد منیب

» (۸) - و نزلنا من السماء ماء مبارکاً فانبتنا به جنات و حبّ الحصد

» (۹) - و النخل باسقات لها طلع نضید.

» (۱۰) - رزقاً للعباد و احيینا به بلدة میتاً کذلک الخروج

۱. در حالیکه در سوره ق انکار کافران متوجه اصل زنده شدن است (... فقال الکافرون هذا شی عجیب اذا متنا و کنا تراباً ذلک رجوع بعید)

- » (۲۸) - و لقد خلقنا السموات والارض فى ستة ايام و ما مسنا من لغوب
- » (۳۹) - فاصبر على ما يقولون و سبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل الغروب
- » (۴۰) - و من الليل فسبحه و ادبار السجود
- » (۴۱) - و استمع يوم يناد المناد من مكان قريب
- » (۴۲) - يوم يسمعون الصيحه بالحق ذلك يوم الخروج
- » (۴۳) - انا نحن نحيى و نميت و الينا المصير
- » (۴۴) - يوم تشقق الارض عنهم سراعاً ذلك حشر علينا يسير
- ذاريات (آيه ۱) والذاريات ذرواً، (۲) فالحاملات و قرأ، (۳) فالجاريات يسراً، (۴) فالمقسمات امراً (۵) انما توعدون لصادق (۶) و ان الدين لواقع
- » (۷) و السماء ذات الحيك (۸) انكم لفى قول مختلف ... (۱۲) يستلزون ايان يوم الدين
- » (۲۰) و فى الارض آيات للموقنين (۲۱) و فى انفسكم افلا تبصرون (۲۲) و فى السماء رزقكم و ما توعدون (۲۳) فورب السماء و الارض انه لحق مثل ما انكم تنطقون
- » (۴۷) و السماء بنيناها بايدو انا لموسعون (۴۸) و الارض فرشناها و نعم الماهدون (۴۹) و من كل شى خلقنا زوجين لعلكم تذكرون
- » (۵۰) ففروا الى الله انى لكم منه نذير مبين (۵۱) ولا تجعلوا مع الله الهاً آخرانى لكم منه نذير مبين.

در دو مجموعه آیه‌ای که در سوره ق در ارتباط با آیات طبیعی آمده است، نتیجه‌گیری در جهت اثبات احیای مردگان شده است (کذلك الخروج - ذلك حشر علينا يسير) درحالی‌که در ۴ قسمت از سوره ذاریات که چنین اشاراتی شده، ۳ مورد آن در جهت توحید می‌باشد.

۳- عبرت‌گیری از گذشتگان - بخش عمده‌ای از هر دو سوره به اقوام گذشته اختصاص داده شده است. بطوریکه این بخش در سوره ذاریات حدود ۴۰٪ سوره را فرا گرفته است (آیات ۲۴ تا ۴۶) و در سوره ق در دو قسمت سوره این مسئله مطرح شده است (آیات ۱۲ تا ۱۵ و ۲۷ تا ۳۶). اشاره به تاریخ گذشتگان برای تحقق مسئله عذاب و هلاک و اخذ الهی درمورد تکذیب کنندگان آخرت است تا عبرتی برای آیندگان باشد.

۴- قیامت - آیات ۲۰ تا ۳۵ سوره ق و آیات ۱۳ تا ۱۹ سوره ذاریات درباره نفخه در صور و بیدار شدن مردگان و جزای اعمال است که هرکسی برحسب عملش روانه بهشت یا

جهنم می گردد. توضیحات این بخش در سوره «ق» با تفصیل بیشتری آمده است.
 ۵- یادآوری (ذکر) - در هر دو سوره به پیامبر فرمان تذکر به بندگان برای هشجاری دائمی داده شده است

ق (۴۵) ... فذكر بالقرآن من يخاف وعيد
 ذاریات (۵۵) و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین.
 ۶- تکلیف پیامبر - در سوره ق وظیفه پیامبر را در برابر منکرین احیای مردگان، صبر و تسبیح به حمد پروردگار در اوقات مختلف شب و روز (فریضه نماز) و گوش به زنگ بودن، و در سوره ذاریات روی گرداندن و تذکر دادن معین کرده است:
 آیه (۳۹) فاصبر علی ما یقولون و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب

سوره ق ۱ (۴۰) و من اللیل فسبحه و ادبار السجود
 ۲ (۴۱) و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب
 آیه (۵۳) کذلک ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون
 سوره ذاریات ۱ (۵۳) اتواصوا به بل هم قوم طاغون
 ۲ (۵۴) فتول عنهم فما انت بملوم
 ۳ (۵۵) و ذکر فان الذکری تنفع المومنین
 ۷- بصیرت برای شناخت حقایق - در هر دو سوره آیات آفاق و انفس را به عنوان وسائلی برای بصیرت انسان به حقایق معرفی کرده است:

ق (۸) والارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل زوج بهیج - تبصرة و ذکرى لكل عبد منیب

ذاریات (۲۵) و فی الارض آیات للموقنین - و فی انفسکم افلا تبصرون
 ۸- آشفتگی و اختلاف تکذیب کنندگان - برخلاف مؤمنین که با بینش توحیدی به وحدت و یکسانی در جهان بینی می رسند، کافران دچار آشفتگی ذهنی و اختلاف نظری فراوانی در توجیه حقیقت می گردند که در هر دو سوره به آن اشاره شده است.

سوره ق آیه (۵) بل کذبوا بالحق لما جائهم فهم فی امر مریج
 سوره ذاریات آیه (۸) انکم لفی قول مختلف - یؤفک عنه من افک - قتل الخراصون
 - الذینهم فی غمرة ساهون - یستلون ایان یوم الدین

معنای امر مریج کاری آشفته است، افک وارونه دیدن حقایق است و خراصون کسانی هستند که با حدس و گمان اظهار نظر می کنند و تخمین می زنند.

سوره «ذاریات» (۵۱)

قَسَم های ابتدای سوره که اشاره ای موجز به بادهای مهاجر^۱ و تشکیل ابر و ریزش باران رحمت دارد، با نتیجه گیری و جواب آن که تأکیدی بر صدق وعده های الهی (انما تو عدون لصادق) و وقوع قطعی یوم الدین، یعنی روز رسیدگی به اعمال و جزا و پاداش است (وان الدین لواقع)، شعر معروف سعدی علیه الرحمه را بیاد می آورد که:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
 «شاید منظور رساندن این معنی باشد که همچنانکه جریان باد و تشکیل ابر با بروز آثار حاصله برای مزارع و مردم به دنبال یک سلسله سوابق و تدارکات و طی مراحل بوده و بالاخره با وجود بُعد مسافت و طول مدت، نتایج منظور بوقوع و ظهور می بندد، جریانهای حوادث این دنیا و سیری که ما و طبیعت محاط در آن هستیم سررسید حتمی و سرانجام مهمی دارد که قیامت موعود است. قیامتی که موقع ظهور اعمال و تقسیم محصولات و محمولات هر کس می باشد.»^۲

همچنانکه اختلاف درجه حرارت موجب پیدایش باد می گردد و باد با وزش به سطح اقیانوسها «ذرات رطوبت» و بخارات آب را پراکنده می سازد (والذاریات ذرواً) و آب فراوانی

۱. به تعبیر کتاب «باد و باران در قرآن» که تحقیقی علمی و تفسیری پیرامون آیات مربوط به باد و باران و تحولات جوی در قرآن است، «توجه در ریشه کلمات و معنی و مورد استعمال هر یک (از قسم های فوق) کاملاً تناسب و شباهت فوق العاده ای را که با کیفیات و تحولات بادهای مهاجر دریائی وجود دارد واضح می نماید (ص ۱۰۱). بادهای مهاجر همان بادهای عمومی هستند که هزاران کیلومتر راه پیمائی می کنند و توشه برداری و توشه گذاری می نمایند. عامل اصلی سرما و گرما خشکی و رطوبت زمین هستند (ص ۵۵)

۲. توجه فوق از شرحی پیرامون همین آیات در صفحه ۱۰۱ کتاب «باد و باران در قرآن» نوشته آقای مهندس مهدی بازرگان اخذ شده است

را با خود حمل می کند (والحاملات و قرأ) و در مسیری به آرامی حرکت می کند (والجاریات یسراً) تا محموله خود را طبق امر و فرمان الهی بر اراضی و مردم تشنه تقسیم نماید^۱ (والمقسمات امرأ)، آدمی نیز از این تذکار و تمثیل طبیعی باید عبرت گیرد و با کسب روزی حلال از دریای بیکران فضل و نعمت الهی توشه ای برگیرد و حیات و حرکت و جریان زندگی خود و دیگران را تداوم بخشد و نیازمندان دورافتاده را بهره مند گرداند (... تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری)

اما انسان تنگ نظر و خودبین، هماهنگی و اشتراک مساعی پدیده های جوّی را نمی بیند و حاضر نمی شود از مال و دارائی خود که رزق خدادادی است انفاق نماید، یا اینکه می ترسد اگر از رسولان او تبعیت نماید و راه دین و ایمان درپیش گیرد از دنیا و بهره های آن محروم گردد. درحالیکه قدرت و ثروتی جز از جانب خدا نیست «ان الله هو الرزاق ذوالقوة المتین»^۲

و چه ظریف است رابطه قَسَم «والمقسمات امرأ» با تأکیدی که در این سوره روی کلمه «رزق» شده است. علاوه بر نام نیکوی «رزاق»^۳ اشاراتی دیگر به این معنا شده است:

آیه (۲۲) و فی السماء رزقکم و ما تعدون.

آیه (۵۷) ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون - ان الله هو الرزاق ذوالقوة المتین.

جالب اینکه در وصف متقینی که به بهشت موعود نائل می شوند، بر صفت احسان (محبت و نیکوکاری به دیگران) در زندگی دنیا تأکید می نماید و در مصداق احسان آنها

۱. این جریان را کتاب «باد و باران در قرآن» در بخش قرآنی به زبانی ساده چنین توضیح داده است: «بادهای مهاجر از حده های اقیانوس یا اقیانوس کبیر (و همچنین در مدیترانه و دریا های بزرگ) آنجا که ستونهای بزرگ هوا از طبقات جوّ بزمین می ریزند سرچشمه گرفته در ابتدا یک حرکت فرفره ای و پراکنده شونده به اطراف دارند. پس از آن عزیمت از حده بارگیری شروع گردیده بادهای حامل بخار آب فراوانی می گردند و با وقار و سنگینی سمتی را درپیش می گیرند. در طول هزاران کیلومتر، این بادهای منظم با ورزش ملایم خود جریان دهنده آرام و راحت کشتیهای بادی می شوند. بالاخره در کناره یا در فراز قاره ها نوبت تلاقی جناحهای سرد و مخالف می رسد. رطوبت و حرارت می آورند و آنچه را قرار و قسمت است یعنی رحمت یا خسارت به مزارع، جنگلها، شهرها، بندرگاهها یا به کشتی ها و مسافرین آنها پخش می کنند. البته تعبیر به فرشتگان که مأمورین دستگاه خلقت و مبدء و نظیر انرژی ها یا عوامل قوای طبیعت هستند نیز می توانند صحیح باشد. همچنین تعبیر مستقیم به بادهای و ابرها و کشتیها و عواملی که بالاخره امور و آثار حاصله از این جریانها را بروی زمین پخش می کنند» (ص ۱۰۰)

۲. آیه ۵۸ (به یقین خداوند همواره بسیار روزی دهنده توانای نیرومند است)

۳. کلمه «رزاق» که صیغه مبالغه رزق است در قرآن فقط یک بار (آیه فوق) بکار رفته است

(علاوه بر شب زنده داری و استغفار که حسن و کمالی رفیع است)، بر احسان و انفاق آنها به نیازمندان و محرومین اشاره می نماید:

ان المتقين فی جنات و عیون، اخذین ما اتیهم ربهم انهم كانوا قبل ذلك محسنین.
كانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون - و بالاسحار هم یتستغفرون - و فی اموالهم حق
للسائل والمحرور.

و شگفت انگیز تر داستانی است که در این سوره از حضرت ابراهیم علیه السلام و مهمان نوازی کریمانه او، که دقیقاً در رابطه با سیاق اصلی سوره قرار دارد، نقل می شود. قبلاً (در شرح برخی سوره ها) گفته بودیم نام ابراهیم (ع) در هر سوره ای به تناسب مضمون و محتوای آن مطرح گشته و گوشه ای از زندگی این پیامبر عظیم الشان که اولین امام انسان (انی جاعلك للناس اماماً) و الگو و اسوه اخلاق کریمه برای مسلمانان می باشد (قدكانت لكم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه)، متناسب و هماهنگ با محورهای هر سوره نقل شده است. اینک در این سوره از آنجائیکه مسئله سخاوت، سعه صدر، بلند نظری و بذل و بخشش کریمانه انسان از رزق الهی مطرح است (مفهوم احسان)، داستان ابراهیم از مهمان نوازی سخاوتمندانه او آغاز می گردد. در شرح این جریان جزئیاتی بیان شده است که ظاهراً مغایر سبک خاص قرآن، که ایجاز و اختصار است و نتیجه و پیام را در نظر دارد، بنظر می رسد، در حالیکه بامختصری دقت می بینیم هیچ حرف و کلمه زائدی بکار نرفته و هر واژه ای بیانگر منظوری خاص است. اولاً تصریح بر اینکه مهمانان او غریبه بودند (قوم منكرون) این نکته را روشن می سازد که مهمان نوازی او مسبوق به سابقه و در تلافی و جبران خدمتی نبوده و همانند مهمان نوازیهای عادی مردم شکل پایاپای در روابط دوستی و فامیلی نداشته است، آنها بکلی غریبه و بیگانه بودند. ثانیاً با اشاره به حرکت ظریف و زیرکانه «فراغ الی اهل» فهمیده می شود ابراهیم نخواست پذیرائی از آنها را با تعارف و تظاهر و تصنع برگزار کرده علناً خوش خدمتی خود را به نمایش بگذارد. بلکه به گونه ای که مهمانان متوجه و مانع پذیرائی او نشوند نزد همسرش رفته گوساله ای چاق و بریان برای آنها فراهم می کند. اگر درنقل این ماجرا فقط به طعام آوردن اکتفا شده بود، حق مطلب آنچنان که مورد نظر است ایفا نمی گشت. اما اولاً «گوساله ای بریان» آورد که قاعدتاً باید دلچسب ترین و پرهزینه ترین غذاها در آن روزگار بوده باشد، ثانیاً تأکید روی کلمه «سمین» (چاق) نشان می دهد هم رعایت کیفیت (بریان کردن) را کرده بود و هم رعایت کمیت را. در حالیکه می توانست بزغاله ای پیر برای میهمانان قلیل خود ذبح نماید و منت هم بگذارد ولی

به مصداق «لن تنالوا البرحتى تنفقوا مّا تحبون»^۱، او از بهترین موجودی خود مایه گذاشت. این نکته نیز ناگفته نماند که ابراهیم در اولین برخورد با میهمانان سلام آنها را با سلامی گرمتر و پایدارتر پاسخ گفت^۲ (قالوا سلاماً قال سلام)

ابراهیم (ع) در این سوره الگو و اسوه ارزشهای مطرح شده معرفی گشته است، در جهت مقابل نیز از اقوام مجرم و تنگ نظری که در گذشته تاریخ محکوم عملکرد انحرافی خود شدند یاد می کند، مقدم از همه فرعون که باتکیه بر لشگرش، موسی را ساحر و مجنون نامید (فتولی برکنه و قال ساحر او مجنون) و بعد قوم عاد و ثمود (که در منطقه جغرافیائی عربستان قرار داشتند) و قوم نوح که مقدم بر همه اقوام در راه فسق شتافتند (و قوم نوح من قبل انهم کانوا قوماً فاسقین)

این حقیقت در رابطه با سیاق سوره و جواب قسم های آغاز آن که تأکید بر صدق وعده های الهی و وقوع قطعی یوم الدین می باشد (انّما توعدون لصادق و ان الدین لواقع) بشدت جلب توجه می کند که راست بودن وعده های الهی و واقع شدن «دین»، که نتیجه و محصول عمل انسان است، در دنیا نیز علاوه بر آخرت (پیوستگی دو عالم) تحقق پیدا می کند. یکطرف پیرمرد فرتوت و همسر «عقیمی» در دوران یائسگی شکوفا و باردار می گردند، و در طرف دیگر قوم عاد با باد «عقیمی»، که همه چیز را می پوساند، هلاک می شوند (و عاد اذ ارسلنا علیهم الريح العقیم)، تمثیل و تشبیه بادهای عقیم به بازتاب عملکرد اقوام منحرف، و بادهای روزی رسان رحمت به عمل ابراهیم، بس آموزنده و بیدارکننده است.

نقش فرشتگان الهی نیز به پدیده های طبیعی خارج از وجود انسان منحصر نمی گردد، فرشتگان میهمان ابراهیم نیز مانند بادهای بشارت باران^۳ و بادهای عقیم دو رسالت داشتند؛ بشارت فرزندی علیم برای ابراهیم و ارسال سنگریزه عذاب بر قوم لوط.

نتیجه دو نوع عملکرد انسان همان جزا و پاداش اوست که در «یوم الدین» تحقق عینی پیدا می کند، این مسئله همان پیام محوری سوره است که بقیه مطالب در خدمت آن قرار

۱. آل عمران ۹۲ - هرگز به مرحله نیکی نمی رسید مگر از آنچه خود دوست دارید اتفاق نمائید.

۲. به گفته مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ابراهیم سلام ملائک را که در جمله ای فعلیه آورده بودند، با جمله ای اسمیه پاسخ داد (علامت رفع در سلام به جای فتحه در سلاماً این موضوع را می رساند) جمله فعلیه تنها بر حدوث فعل دلالت دارد در حالیکه جمله اسمیه دوام و ثبوت را می رساند. در حقیقت آنها یک سلام گفتند و ابراهیم سلامی همیشگی داده است.

۳. و هو الذی یرسل الریاح بشراً بین یدی رحمته (او کسی است که بادهای مقدمه بشارت رحمتش - باران - می فرستد) اعراف ۵۷ - فرقان ۴۸ نمل ۶۳

گرفته اند. به این ترتیب موضوع قیامت نه از جهت حتمیت و برپاشدن آن، بلکه از بُعد رسیدگی به اعمال و جزا و عقاب در قالب کلمه «یوم الدین» معرفی شده است. اتفاقاً منکرین نیز چنین تحولی را از همین بُعد منکر می شوند (یستلون ایان یوم الدین). همانطور که در حیات دنیائی عمل نیک انسان، همانند باد رحمت، بارش برکت ببار می آورد، و عمل شر او باد عقیمی که محصول هستی و حیات را می سوزاند، در آخرت نیز به مقیاس بسیار گسترده تری نتیجه عمل انسان تحقق و تجلی پیدا می کند. متقین در بهشت و مجرمین در آتشی که بدست خود فراهم کرده اند قرار می گیرند. پس انسان همچنانکه برای رزق خود به آسمان نگاه می کند، تا مگر باران رحمتی ریزش کند، باید بداند جایگاه وعده های الهی نیز (اعم از عذاب یا پاداش) در آسمان است، همان جایگاه فرشتگانی که مدبر اوامر الهی اند:

«و فی السماء رزقکم و ما توعدون» (آیه ۲۲)

مثلت: توحید، نبوت، قیامت

گفتیم تمرکز این سوره روی رأس سوم مثلث، یعنی قیامت از بُعد «یوم الدین» بودن آن (ان الدین لواقع - یستلون ایان یوم الدین) است که گاهی نیز با ضمیر به آن اشاره می نماید.

مثل:

فارب السماء والارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون (۲۳)

(پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که آن همانند حرف زدن شما حق است)

و آیه (۵۰) ففروا الى الله انی لکم منه نذیر مبین

(پس بسوی خدا بگریزید که من از آن بیم دهنده ای آشکار برای شما هستم)

و یا آیه (۸) یؤفک عنه من افک

(از آن موضوع به دروغ رانده می شود آنکه رانده می شود).

و گاهی نیز به بیم و هشداریکه درباره خطیر بودن آن داده شده اشاره می کند:

(انما توعدون لصادق - فویل للذین کفروا من یومهم الذی یوعدون)^۱

اما دو رأس دیگر مثلث نیز در این سوره فراموش نشده اند و چه بسا تمرکز روی قیامت

برای رفع موانع ذهنی توحید و نبوت بوده باشد. در این رابطه آیات انتهائی سوره پیام های آشکاری دارند:

۱. آیه فوق که آخرین آیه سوره است، خلاصه و جمع بندی سوره را در مرحله «یومهم الذی یوعدون» نشان می دهد.

توحید } ففروا الى الله انى لكم منه نذير مبين.
 { ولا تجعلوا مع الله الهآ اخر انى لكم منه نذير مبين (آیات ۵۰ و ۵۱)
 نبوت } كذلك ما اتى الذين من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون
 { اتواصوا به بل هم قوم طاغون (آیات ۵۲ و ۵۳)

رهنمود به رسول

آیات انتهائی سوره و رسالت پیامبر را در برابر منحرفینی که «یوم الدین» و مسئولیت انسان در برابر کردارش را باور نمی کنند روشن می سازد. طبق معمول و روال عمومی قرآن، مسئله آزادی و اختیار انسان و مهلت و مدتی را که خداوند در چارچوب مشیتش به منظور ابتلاء و امتحان بنی آدم قرارداده، مطرح و توصیه می کند از منکرین روی بر تافته مؤمنین را تذکر دهد چه بسا سودمند افتد. و این فراز مهم و اصل بنیادی را یادآور می شود که آفرینش جن و انس جز برای عبادت خدا (هموار کردن نفس برای ارزشهای خدائی، خداگونه شدن، صیروت الی الله) صورت نگرفته که این اراده حکیمانه عین رحمت است (... الا من رحم ربک و لذلك خلقهم - سوره هود ۱۱۹)

و برای رفع این سوء تفاهم که عبادت خواستن از بندگان دلیلی بر نیاز خدا به آنها است، همینقدر توضیح می دهد که من نه رزقی از آنان خواسته ام و نه طعامی طلب کرده ام بلکه خود روزی دهنده مطلق و صاحب نیروی استوار هستم. (آیات ۵۷ و ۵۸)

و بالاخره در پایان (در رابطه با نتیجه اعمال انسان با سرنوشت نهائی اش)، بر این حقیقت تصریح می نماید که ظالمین منکر تو نیز «ذنوبی» دارند که همانند ذنوب (دنباله و عاقبت کار) اقوام پیشین گرفتارشان خواهد کرد:

فان للذين ظلموا ذنوباً مثل ذنوب اصحابهم فلا يستعجلون - فويل للذين كفروا من يومهم الذي يوعدون

اسماء الهی

در این سوره فقط ۲ بار نام جلاله الله در کنار نامهای نیکوی «رزاق ذوالقوة المتین» آمده است، علاوه بر آن ۵ بار رب مضاف (ربهم، ربک، رب السموات) تکرار شده و بغیر از آن در آیه ۳۰ پس از نقل جریان فرزنددار شدن همسر ابراهیم بر «حکیم» و «علیم» بودن خداوند تأکید شده است.

آهنگ سوره - سوره ذاریات مشتمل بر ۶۰ آیه می باشد که بیشتر آیات آن (۴۲ آیه) با

حرف «ن» ختم می شوند، پس از آن حرف «م» قرار دارد که ۹ آیه با آن تمام شده است. آیاتی که با حرف «ن» و «م» ختم می شوند متن اصلی سوره را تشکیل می دهند، اما ۹ آیه ابتدای سوره آهنگ متفاوتی داشته با ۵ حرف الف، ق، ع، ک، ف ختم می شوند. این نکته نیز جالب توجه و بررسی و تحقیق است که این سوره همانند سوره «ق» (سوره قبل) و بعضی سوره های دیگر درست با ۷ حرف ختم می شود.

برخی ملاحظات

۱- میان سوگند «والسما ذات الحبک» و جواب آن «انکم لفی قول مختلف» باید ارتباطی باشد. اگر از اختلاف مردم در اقوال مردم که جواب قسم است، به اصل قسم برگردیم، معنای «حبک» را که راههای آسمان ترجمه کرده اند بهتر می فهمیم. می دانیم به دلیل نیروی جاذبه ای که از کرات مختلف ناشی می شود، آسمان وضع یکنواختی ندارد و مسیر و مدارات متنوعی برای تعادل حرکت ستاره ها بوجود می آید. شاید منظور از «ذات الحبک» همین مدارات مختلف باشد (والله اعلم)

۲- «خراصون» - کسانی که یوم الدین را انکار می کنند (یستلون ایان یوم الدین)، در این سوره «خراصون» نامیده شده اند. از آنجائیکه قیامت هنوز واقع نشده است، بشر از طریق علم نمی تواند احاطه ای به آن پیدا کرده مختصاتش را تعیین نماید. بنابر این جز از طریق وحی راهی برای قبول این خبر باقی نمی ماند. اما تکذیب کنندگان قیامت از آنجائی که وحی را منکر می شوند، برای اظهار نظر درباره چنین پدیده ای راهی جز تخمین و حدس و گمان و تکیه بر تصورات و پندارهای ذهنی خود ندارند. این است معنای «خراصون».

۳- در این سوره در جواب سوگندهای ابتدای آن، جواب «ان الدین لواقع» آمده است. اولاً گفته نشده: «ان یوم الدین لواقع»، ثانیاً تحقق آنرا با کلمه «لواقع» نشان داده نه فعل «یوقع» که مربوط به آینده باشد! بنابراین وقوع دین یعنی رسیدن انسان به جزای عملش قطعیتی است که از همان لحظه عمل واقع می شود. درست مثل درس خواندن که با مطالعه هر سطر و صفحه ای علم انسان افزون گشته و نتیجه درس خواندن واقع می شود، گرچه در آخر سال آزمایش نهائی مجموعه معلومات هر محصلی را معین می نماید، اما این امتحان عینیت بخشیدن به معلوماتی است که قبلاً واقع شده است. همچنین است یوم الدین و تفاوت آن با «دین».

۴- آیه ۱۹ سوره ذاریات (و فی اموالهم حق للسائل والمحروم) با مختصر تفاوتی مشابه آیه ۲۴ سوره معارج در رابطه با آخرت و عذاب است (سال سائل بعذاب واقع). در سوره

ذاریات چنین خصوصیتی را به محسنین نسبت می دهد و در سوره معارج به «مصلین»

۵- شبیه آیه ۲۶ این سوره (فراغ الی اهلہ فجاء بعجل سمین) را در آیه ۶۹ سوره هود (لقد جاء رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاماً قال سلام فما لبث ان جاء بعجل حنیذ) می بینیم. با این تفاوت که در سوره ذاریات بر چاق بودن گوساله اشاره شده و در سوره هود بر بریان بودن آن. در ضمن توضیح «قوم منکرون» را در سوره هود حذف کرده است. گویا در سوره ذاریات هدف اصلی نشان دادن مهمان نوازی کریمانه حضرت ابراهیم نسبت به غریبه بوده است.

۶- پس از بشارتی که فرشتگان به ابراهیم و همسرش درباره فرزندى فرزانه دادند، ابراهیم بدون آنکه دچار احساسات و ذوق زدگی شده کنترل خود را ازدست بدهد (گرچه همسرش شگفت زده و بی اختیار شده بود)، از آنها می پرسد: «پس کار مهم شما چیست ای فرستادگان خدا» (فما خطبکم ایها المرسلون). از این پرسش فهمیده می شود او فرزنددار شدن خود را امری شخصی و کم اهمیت تر از آن می دیده که بخاطر آن فرشتگانی نازل شده باشند و بخاطر همین فروتنی و سعه صدر از آنها می پرسد مسئله مهم شما (خطبکم) چیست؟ و آنها عذاب قوم لوط را مطرح می سازند. (وقتی گلی در بوستان می روید برای رشد آن باید علف های هرز را از اطرافش قطع کرد تا میدان نمو و عطفاشانی گسترده گردد).

۷- آیه ۴۷ سوره ذاریات (والسماء بنیناها بایدوا نأ لموسعون) که رشد و توسعه لازمال کیهان را تصریح می نماید، با تئوریهای پیشرفته علم کیهان شناسی امروز قابل توجیه و تفسیر است. مطابق فرضیات اخیر، جهان اطراف ما با سرعتی فوق العاده گسترش می یابد و ستارگانی با دوربین های رادیوئی رصد شده اند که با سرعت نزدیک به سه برابر سرعت نور از ما دور می شوند!

۸- در آیه ۵۴ (فتول عنهم فما انت بملوم) به پیامبر دستور داده می شود که از مشرکین روی برتابد که در این صورت ملامت شده نخواهد بود!

در اینجا این سؤال مطرح می شود که مگر پیامبر نگرانی و اضطرابی نسبت به ملامت شدن داشته است؟... شاید چنین احساس و تصویری پس از شنیدن داستان حضرت یونس (ع) و قصه بی صبری و گریز او از قوم خویش برای پیامبر پیدا شده بود، در آن داستان که در سال سوم (یکسال قبل از آیه فوق) نازل شده است، ملامت یونس را نسبت به خویش بخاطر بی صبری حکایت می کند (فالتقمه الحوت و هو ملیم).

۹- تنها موردی که «فرار بسوی خدا» در قرآن مطرح شد، آیه ۵۰ این سوره است (ففروا

الی الله انی لکم منه نذیر مبین). بنظر می رسد ضمیر «منه» که نسبت به آن انذار داده می شود عواقب زیانبار یوم الدین و عذاب دردناک روز قیامت باشد که برای گریز از چنین سرنوشتی باید همچون کسی که از خطری بسوی پناهگاهی می گریزد بسوی خدا فرار کرد.

۱۰- قوم لوط در این سوره قوم مجرم معرف شده است: (انا ارسلنا الی قوم مجرمین). جرم به گناهانی اطلاق می شود که از قطع ارتباط با خدا ناشی می شود. این عنوان کاملاً بجا و به موقع انتخاب شده است. در برابر ابراهیم که پیوسته بیاد خدا و مرتبط با پروردگار خویش بود، در نقطه مقابل قوم لوط معرفی شده است که یکسره ارتباط خود را با خدا و مردم و حساب و کتاب و آینده قطع کرده بود.

ارتباط سوره های ذاریات و طور (۵۱ و ۵۲)

وجه مشترک میان این دو سوره، همچون بقیه سوره های این مجموعه، حیات پس از دنیا و آخرت وعده داده شده است. ولی زاویه برخورد با این موضوع در هر کدام متفاوت است؛ در سوره ذاریات، همانطور که گفته شد، از بُعد پاداش و جزا که در مفهوم «دین» نهفته است، به این مسئله می پردازد و آنرا «یوم الدین» می نامد و در سوره طور از بُعد «عذاب» که جزای کفر و تکذیب است، موضوع را مطرح می نماید. جالب اینکه هم در ابتدای هر دو سوره (پس از سوگندها) این مقایسه مشهود است، و هم در آخرین آیات هر دو سوره:

<p>سوره ذاریات (۶) و ان الدین لواقع } طور (۷) و ان عذاب ربک لواقع } ذاریات (۵۹) فان للذین ظلموا ذنوباً مثل ذنوب اصحابهم فلا یستعجلون</p>	<p>ابتدای سوره</p>
--	--------------------

اواخر سوره طور (۴۷) و ان للذین ظلموا عذاباً دُونَ ذَٰلِکَ و لکن اکثرهم لا یعلمون. همانطور که ملاحظه می شود، در هر دو سوره با تأکید از وقوع قطعی دین و عذاب یاد می کند و در آخر هم چنین سرانجامی را تصریح می نماید (در سوره ذاریات به جای کلمه دین کلمه «ذنوب» به کار رفته که معنای آن کیفر و جزا و دنباله و نتیجه عمل، یعنی همان مفهوم دین می باشد).

اگر در سوره ذاریات بر تحقق یوم الدین سوگند می خورد و تکذیب کافران را نسبت به یوم الدین مطرح می نماید (یستلون اَیَّان یوم الدین)، در سوره طور همواره چنان روزی را از بُعد «عذاب» معرفی می کند. هم تحقق عذاب را قطعی می شمرد (و ان عذاب ربک لواقع)، هم تکذیب کافران را نسبت به عذاب آتش مطرح می نماید (هذه النار الّتی کنتم بها تکذبون)،

هم بهشت متقین را همراه با نعمت دور شدن از عذاب توصیف می نماید (ان المتقین فی جنات و نعیم - فاکهین بما اتیهم ربهم و قیهم ربهم عذاب الجحیم) و هم دلیل چنین بهشتی را ترس مستمر و مراقبت دائمی متقین در زندگی دنیائی از عذاب الهی می شمرد (و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون - قالوا انا كنا قبل فی اهلنا مشفقین - فمن الله علینا و وقینا عذاب السموم - انا كنا من قبل ندعوه انه هو الابرار الرحیم)

تفاوتی که این دو سوره دارند، در بخش تاریخی مسئله است. در سوره ذاریات حدود ۴۰٪ سوره به جریان هلاکت اقوام گذشته، به دلیل انکار یوم الدین اختصاص داده شده است. اما در سوره طور همین نسبت به مذمت معاصرین پیامبر خاتم و محاکمه مکذبین آن دوران اختصاص یافته است.

از جهات دیگری نیز این دو سوره قابل مقایسه و بررسی هستند که ذیلاً به آن اشاره می کنیم:

۱- توصیه به پیامبر } ذاریات (۵۴ و ۵۵) فتول عنهم فما انت بملوم - و ذکر فان الذکری تنفع المومنین

طور (۴۵ تا ۴۹) فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی فیہ یصعقون و اصبر لحکم ربک فانک باعیننا و سبح بحمد ربک حین تقوم - و من اللیل فسیحه و ادبار النجوم

۲- تذکر } ذاریات (۵۵) و ذکر فان الذکری تنفع المومنین
طور (۲۹) فذكر فما انت بنعمة ربک بکاهن و لامجنون

۳- اشاره به آسمان } ذاریات (۷) والسما ذات الحجب
(۴۷) والسما بنیناها باید و انا لموسعون.

طور (۹ و ۱۰) یوم تمور السماء موراً و تسیر الجبال سیراً

۴- نقش عمل } ذاریات (۱۴) ذوقوا فتنتکم هذا الذی کنتم به تستعجلون

(۱۶) اخذین ما اتیهم ربهم انهم کانوا قبل ذلک محسنین
(۵۹) فان للذین ظلموا ذنوباً ...

طور (۱۶) انما تجزون ما کنتم تعملون

(۱۹) کلوا و اشربوا هنئلاً بما کنتم تعملون

(۲۱) و ما التناهم من عملهم من شیء کل امری بما کسب رهین.

سوره «طور» (۵۲)

ارتباط با سوره قبل

سوره «طور» همانند سوره «ذاریات» (سوره قبل) پیرامون حیات آخرت و سرنوشت بعدی انسان می باشد. با این تفاوت که در سوره ذاریات تأکید و تمرکز روی مسئله جزا و پاداش است، و روز آخرت «یوم الدین» (روز جزا) نامیده شده، و در سوره «طور» تأکید روی مسئله کیفیت وقوع «عذاب» و عظمت تحولاتی است که در آستانه قیامت رخ می دهد. بنابراین محور سوره ذاریات شناخت قیامت از بُعد جزا و پاداش، یعنی «یوم الدین» بودن آنست، و محور سوره طور شناخت قیامت از بُعد عذاب جهنم یا بهشت نعیم می باشد. مثل اینکه معلمی برای شاگردان یکبار از لزوم امتحان و فلسفه تمایز قائل شدن میان محصلین سخن بگوید، و بار دیگر از حالات و روحیات و سرنوشت کسانی که کارنامه نیک یا بد اعمال خود را در آخر سال دریافت می دارند، یعنی مرحله تحقق عمل.

ذیلاً مشابَهت های این دو سوره را برمی شمیریم.

۱- قسم های سوره ذاریات ناظر به ابر و باد و باران و نتیجه و محصول (دین) پدیده های طبیعی است، برای متوجه ساختن انسانها به رابطه عمل و سرنوشت (چه در دنیا چه در آخرت)، در حالیکه قسم های سوره طور برای متوجه ساختن اذهان به قدرت خدا و عظمت های آن روز است

۲- در سوره ذاریات از انکار «یوم الدین» سخن می گوید (یسئلون ایان یوم الدین) در حالیکه در سوره طور از انکار عذاب (هذه النار الی کنتم بها تکذبون)

۳- در سوره ذاریات عرضه کافران را بر آتش با عبارت «یوم هم علی النار یفتنون» تعریف می کند و در سوره طور با عبارت «یوم یدعون الی نار جهنم دعا». در اولی با تصریح

بر کلمه «فتنه» از بُعد امتحان و آزمایش مسئله مطرح گشته و در دومی با تأکید بر کلمه «یدعون» از بعد سختی.

۴- در سوره ذاریات منکرین «یوم الدین» را «خراصون» نامیده است. خراص کسی است که از روی تخمین و حدس و گمان و پندارگرایی اظهار نظر می کند. این واژه تناسب با موضوع رابطه عمل انسان با سرنوشتش دارد، درحالی که در سوره طور منکرین را «مکذبین» خوانده است که عذاب آتش و بهشت و جهنم را منکر می شدند.

۵- سرنوشت متقین را در هر دو سوره شبیه به هم توصیف کرده است:

ذاریات (۱۵ تا ۱۷) ان المتقین فی جنات و عیون - اخذین ما اتیهم ربهم - انهم کانوا قبل ذلک محسنین

طور (۱۷ و ۱۸) ان المتقین فی جنات و نعیم - فاکهین بما اتیهم ربهم و وقیهم ربهم عذاب الجحیم

در سوره ذاریات چون مسئله کارنامه عمل و نتیجه و محصول مطرح است، کلمه «اخذین» آمده است، درحالی که در سوره طور بدلیل تحقق نتیجه عمل و جهنم و بهشت کلمه «فاکهین» آمده که حالت برخورداری و نشاط متقین را در بهشت نشان می دهد. علاوه بر آن در سوره ذاریات به «محسن» بودن آنها در دنیا تأکید می کند که مربوط به کیفیت عمل در امتحان الهی می باشد و در سوره طور به نتیجه منفی عمل (عذاب الجحیم).

۶- در هر دو سوره از گذشته متقین در زندگی دنیا یاد می کند و به دلیلی اشاره می نماید که موجب دخول آنها در بهشت شده است. سوره ذاریات چون ناظر به نتیجه و محصول عمل انسان و خیر و خدمت و احسان به دیگران است، متقین را در زندگی دنیا به صفت «محسنین» ستوده است (انهم کانوا قبل ذلک محسنین) درحالی که سوره طور چون ناظر به قیامت و جهنم و بهشت آخرت است، متقین را به صفت «خوف و رجاء» یعنی بیم از عذاب و امید به رحمت توصیف کرده است: (انا کنّا فی اهلنا مشفقین - انا کنّا من قبل ندعوه انه هو البر الرحیم)

۷- در هر دو سوره فرمان «تذکر» به پیامبر داده شده است:

ذاریات (و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین).

طور (فذكر فما انت بنعمة ربك بكاهن ولا مجنون).

سیاق سوره ذاریات با کلمه «نفع» هماهنگی دارد و سیاق سوره طور بدلیل طرح ایرادات مشرکین با «کاهن و مجنون».

۸- در هر دو سوره از شرک و انحراف از توحید که علت اصلی انکار آخرت است یاد

می کند:

ذاریات (۵۱) و لا تجعلوا مع الله آخراًنی لكم منه نذیر مبین.

طور (۴۳) ام لهم اله غیر الله سبحانه الله عما یشرکون

۹- در هر دو سوره فرمان کناره گیری از مشرکان و به حال خود رها کردن آنها داده می شود تا به اختیار و آزادی سرنوشت خود را تعیین نمایند.

ذاریات (۵۴) فتول عنهم فما انت بملوم

طور (۴۵) فذرهم حتی یلا قوا یومهم الذی فیه یضعفون

۱۰- پایان بخش هر دو سوره اشاره ای است به سرنوشت ظالمان، گرچه صحبت از مشرکین است، ولی از آنجائیکه نتیجه و عاقبت شرک جز ظلم و تعدی به مردم نخواهد بود، عذاب الهی نیز بر عمل ستمگرانه تعلق می گیرد نه بر فکر مشرکانه.

ذاریات (۵۹) فان للذین ظلموا ذنوباً مثل ذنوب اصحابهم فلا یستمجلون.

طور (۴۷) فان للذین ظلموا عذاباً دون ذلک و لکن اکثرهم لا یعلمون

در سوره ذاریات نصیب ظالمان را ذنوب (بهره عمل) شمرده که در رابطه با سیاق سوره قرار دارد و در سوره طور نصیب آنان را «عذاب» نامیده است که آن نیز مستقیماً در رابطه با سیاق سوره قرار دارد.

تقسیمات سوره

سوره طور را بر حسب محتوی و موضوعات آن می توان به ۴ بخش تقسیم نمود. در این حالت رابطه آیات با یکدیگر بهتر درک می گردد:

۱- آیات ۱ تا ۱۰ (قسم های ابتدای سوره)

در این قسمت با سوگند به پنج موضوع ابهام انگیز و سر بسته قدرت خدا را در عالم تکوین و تولد و مرگ زمین مطرح می سازد. جواب این سوگندها و نتیجه آن قطعیت وقوع عذاب می باشد (ان عذاب ربک لواقع - ما له من دافع). سپس ظرف زمانی وقوع این عذاب را که مقارن تحولاتی بنیادین در نظام آسمانها و زمین می باشد، با اشاره به صحنه هایی از حرکت سریع گازی شکل آسمان (یوم تمور السماء موراً) و روان شدن کوهها (جریان یافتن مواد مذاب هسته درونی زمین یا بهم خوردن تعادل) «و تسیر الجبال سیراً» تصویر می نماید. این نشانه ها که علامت های پایانی عمر زمین است و در سوره های دیگری نیز اشاراتی به آن شده، دقیقاً با دستاوردهای جدید علم کیهان شناسی قابل توجیه و توضیح است.

ذیلاً برخی اشارات دیگر را یادآور می‌شویم:

سوره قارعه: القارعة، ما القارعه - و ما ادريك ما القارعه - يوم يكون الناس

كالفراش المبثوث - و تكون الجبال كالعهن المنفوش

سوره زلزال: اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها...

سوره انفطار: اذا السماء انفطرت - و اذا الكواكب انتثرت - و اذا البحار سجرت... و

اذا السماء كشتت

سوره مرسلات: انما توعدون لواقع - فاذا النجوم طمست - و اذا السماء فرجت - اذا

الجبال نسفت.

سوره مزمل: يوم ترجف الارض و الجبال و كانت الجبال كتيلاً مهياً

سوره معارج: سال سائل بعذاب واقع - للكافرين ليس له دافع - من الله ذى المعارج

- تعرج الملثكة و الروح اليه فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة -

فاصبر صبراً جميلاً - انهم يرونه بعيداً و نريه قريباً - يوم تكون

السماء كالमهل - و تكون الجبال كالعهن.

سوره طه (۱۰۶ تا ۱۰۸) يستلونك عن الجبال فقل ينسفها ربي نسفاً - فيذرها قاعاً

صفصفاً - لا ترى فيها عوجاً و لا امناً

سوره انبياء (۱۰۴) يوم نظوى السماء كطى السجل للكتب كما بدأنا اول خلق

نعيده...

زمر (۶۷) و ما قدروا الله حق قدره و الارض جميعاً قبضته يوم القيمة و السموات

مطويات بيمينه...

۲- آیات ۱۱ - ۲۸ (سرنوشت انسان در جهنم یا بهشت)

این بخش که با آیه «فويل يومئذ للمكذبين» شروع می‌شود، تا آیه ۱۶ سرنوشت

مکذبین را در جهنم نشان می‌دهد و از آن به بعد از آیه ۱۶ (ان المتقين فى جنات و نعيم) تا

آیه ۲۸ از بهشت متقين یاد می‌کند و ده ویژگی به شرح زیر از آن می‌شمرد

۱- جنات و نعيم ۶- الحقنا بهم ذريت

۲- فاكهين بما اتهم ربهم ۷- و امددناهم بفاكهة

۳- و وقهم عذاب الجحيم ۸- و لحم طير مما يشتهون

۴- متكئين على سرر مصفوفة ۹- يتنازعون فيها كأسا...

۵- و زوجناهم بحور عين ۱۰- و يطوف عليهم غلمان...

این نعمت‌ها بدلیل بیم متقین از عذاب خدا و امیدشان به رحمت او در زندگی دنیا حاصل شده است (آیات ۲۶ تا ۲۸)

۳- آیات ۲۹ - ۴۴ (نقد اعمال و اعتقادات مشرکین)

در این بخش که با فرمان «فذکر...» بر رسول اکرم آغاز می‌گردد، به شکل محاکمه‌ای غیابی اعمال و نظریات مشرکین با نظم و ترتیبی خاص سلسه‌وار مورد بازجوئی فرضی قرار می‌گیرد و راههای توجیه آینده بسته می‌گردد. در این قسمت در ازاء چهار اتهامی که به پیامبر می‌بستند، ۱۳ سؤال درباره آنها مطرح می‌شود.

۱- اتهام کاهن بودن (مانت بنعمة ربک بکاهن)

۲- «جنون (ولا مجنون)

۳- «شاعری (ام یقولون شاعر...)

۴- «از خود ساختن (ام یقولون تقوله...)

۷- ام هم المصیطرون

۸- ام لهم سلم یستمعون فیه

۹- ام له البنات ولکم البنون

۱۰- ام تستلهم اجرا...

۱۱- ام عندهم الغیب...

۱۲- ام یریدون کیداً...

۱۳- ام لهم اله غیر الله...

۱- ام تأمرهم احلامهم بهذا

۲- ام هم قوم طاغون

۳- ام خلقوا من غیر شیء

۴- ام هم الخالقون

۵- ام خلقوا السموات والارض

۶- ام عندهم خزائن ربک

جالب اینکه در این سوره ۱۶ بار کلمه «ام» بکار رفته است که بی نظیر در بقیه سوره‌ها می‌باشد. وفور این کلمه دلالت بر سبک و سیاق جدلی سوره در رابطه با انحرافات مشرکین می‌نماید. در ابتدای بازپرسی غیابی خصلت‌های نکوهیده آنان را زیر سؤال می‌برد (ام انتم لاتبصرون - ام تأمرهم احلامهم بهذا - ام هم قوم طاغون - بل لایؤمنون - ان کانوا صادقین - بل لایوقنون...) و به این وسیله عدم بصیرت، نداشتن حلم، سرکش بودن، ایمان نداشتن، عدم صداقت، یقین نداشتن و... آنها را اثبات می‌نماید، آنگاه سطح بازپرسی را بالاتر برده برای نشان دادن کوتاهی فکرشان از درک توحید در ربوبیت، سه مسئله اساسی: خلق (آیات ۳۵ و

۳۶)، رزق و رحمت (آیه ۳۷) و علم (آیه ۳۸) را که مختص خدا است مطرح می سازد. بار دیگر به خصلت های انحرافی و اعتقادات جاهلانه آنها برگشته ۴ سؤال دیگر درباره: دختران را برای خدا و پسران را برای خود پنداشتن، تصور اجر خواستن پیامبران، پندارگرایی و ادعاهای ذهنی، برنامه ریزی علیه پیامبر در ضدیت با نبوت را مطرح می سازد و درخاتمه بازپرسی را با این جمله به پایان می برد که ریشه همه انحرافات ذکر شده از انحراف از توحید ناشی می شود (ام لهم اله غیر الله سبحانه الله عما یشرکون) - تا جائیکه همه واقعیات را انکار کرده عوامل عذاب را که بسرعت بسویشان در حرکت است بسود خود می پندارند (تمثیل عینی تجسم یافته ای از ابر فرود آینده عذاب که آنرا ابر متراکم پربارانی به نفع خود می شمردند)

۴- آیات ۴۵ ← ۴۹ (نتیجه گیری در رابطه با وظیفه رسالت)

درخاتمه سوره تکلیف پیامبر را در رابطه با چنین مردمی روشن می نماید. طبق معمول اختیار و آزادی بخشیدن به آنها تا حصول نتایج اعمالشان مورد توصیه می باشد. معنای «ذرهم» رها کردن به حال خود و عدم ممانعت و جلوگیری می باشد، رسول خدا باید آنها را آزاد بگذارد تا به روزی که وعده داده شده اند برسند (۴۵ و ۴۶). علاوه بر آن روز، ظالمین عذاب دیگری در همین دنیا خواهند داشت که اکثرشان به رابطه عملکردشان با چنین عذابی آگاهی ندارند (۴۷). تنها وظیفه ای که شخص رسول اکرم دارد همین است که در راه تحقق حکم و فرمان الهی «صبر» کند و با علم باینکه در محضر و رؤیت پروردگار خویش است، هنگامی که به کاری قیام می کند و شبانگاه و واپسین لحظات خاموشی ستارگان به ستایش او تسبیح گوید.

دستور به «صبر و تسبیح» فرمانی برای خودسازی و تقویت روحی است که در دوران مکه مرتباً به پیامبر القاء شده است.

آخرین جمله این سوره (ادبار النجوم) که از خاموشی ستارگان یاد می کند، اشاره لطیفی به پایان عمر کهکشانیها که در ابتدای سوره در تقارن عذاب الهی از آن یاد کرده بود دارد. ظهور ستارگان در شب و ادبارشان در طلوع صبح، ابدی و لایزال نبوده اجل محتومی خواهد داشت. پس بیاد آن روز عظیم و هولناک باید خدا را تسبیح کرد، «و من اللیل فسیحه و ادبار النجوم»!



و ۷ بار رب مضاف (۵ بار آن «ربک» می باشد). به غیر از آن فقط دو نام نیکوی «برالرحیم» در آیه ۲۸ آمده است که فلسفه اصلی و حکمت ابتلاء انسان را در رابطه با «رحمت» الهی نشان می دهد. این امر آشکارا می سازد که هدف اصلی، نائل شدن انسان به رحمت الهی و بهشت موعود است. اگر عده ای گرفتار عذاب می شوند، در حقیقت عوارض اعمال خودشان می باشد و خالق انسان او را برای چنین سرنوشتی نیافریده است.

آهنگ انتهائی آیات

۴۹ آیه این سوره کلاً با ۵ حرف ختم می شوند: ۳۰ آیه با حرف «ن»، ۸ آیه با حرف «م»، ۵ آیه با حرف «ر»، ۳ آیه با حرف «الف» و ۳ آیه با حرف «ع». تنوع عمده در ۱۰ آیه اول است و بقیه سوره بطور عادی با حروف «ن» و «م» ختم می شوند.

ارتباط سوره های طور و نجم (۵۲ و ۵۳)

سوره طور با کلمه «نجوم» ختم می شود و سوره نجم با کلمه «نجم»، در آنجا از ادبار نجوم (به هنگام رقیق شدن تاریکی و طلوع سپیده دم)، که پنهان شدن ظاهری از چشم بیننده است، سخن می گوید و در اینجا از فرود ستاره (پایان حیات آن)، که پنهان شدن همیشگی است. یکی از ظاهر پرده برمی دارد دیگری از باطن. مثل خواب که مرگی موقت در برابر مرگ دائمی است. درباره وحی و رسالت نیز دیدگاه مردم این چنین مختلف است و اغلب غافل از عمق قضایا هستند.

آیات نیمه دوم سوره طور (۲۹ تا انتها) تماماً ناظر به تکذیب کنندگان رسالت پیامبر و کتاب او است و اتهامات آنها را، که به انواع مختلف از قبیل: کفایت، جنون، شاعری، از خود باختگی (تقوله) به پیامبر وارد می ساختند، نقل می نماید و از آنها می خواهد سخنی مثل آن بیاورند. [در همین مجموعه ۱۴ بار (با ذکر کلمه «ام») اعتقادات و رفتار آنها را به زیر سوال کشیده محکوم می نماید]. به دنبال چنین مقدماتی (از جریان تکذیب مستمر وحی و رسالت) است که سوره نجم را با واقعه شگفت نزول وحی توسط جبرئیل امین بر پیامبر اکرم آغاز می نماید. و آنچه را که آن بنده خالص خدا با چشم دل دید شرح می دهد. به این ترتیب آیات نیمه دوم سوره طور با آیات نیمه اول سوره نجم ارتباطی منطقی و تنگاتنگ و طبیعی پیدا می کند.

غیر از مسئله وحی و رسالت که مشترک در هر دو سوره می باشد، وجوه دیگری نیز در آنها می توان یافت که پیوند دو سوره را اثبات می نماید، مهمترین این وجوه که مشترک میان

همه سوره‌های این مجموعه می‌باشد. همان مسئله زنده شدن مجدد پس از زندگی دنیا و رسیدگی به حساب اعمال است که در هر سوره‌ای از یک زاویه به آن پرداخته است. چنانکه گفته شد در سوره «ق» تأکید عمده روی اصل احیاء مجدد است، در سوره ذاریات روی جزای اعمال یعنی «یوم الدین» و در سوره طور روی مسئله «عذاب» کافران، اما در سوره نجم موضوع از بعد «دنیا و آخرت» مطرح می‌شود. اگر در سوره‌های قبل تکذیب کافران را نسبت به زنده شدن مجدد، مسئولیت در برابر اعمال و رسیدگی به آن یا عذاب آتش بیان می‌کرد، در اینجا انکار آنها را نسبت به آخرت، یعنی آنچه ماوراء دنیا است مطرح می‌نماید. اگر ملائکه را از جنس مؤنث می‌دانند و پسران را به خود اختصاص می‌دهند و از روی نادانی و پندارگرایی فرضیاتی برای اداره جهان قائل می‌شوند، به دلیل آنست که به آخرت ایمان نداشته و با روی گرداندن از یاد خدا حیات دنیا را اراده کرده‌اند:

ان الذین يؤمنون بالاخرة لیسمون الملكة تسمیه الانثی و ما لهم به من علم ان يتبعون الا الظن و ان الظن لایغنی عن الحق شیئاً فاعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیوة الدنیا

جالب اینکه در این سوره وقتی می‌خواهد مالکیت خدا را هم نشان دهد، باز چنین تقابلی را عنوان می‌نماید: «ام للانسان ما تمنی، فله الاخرة والاولی». همچنین حیات آینده را با عنوان نشئه آخرت (و ان علیه النشاة الاخری) بیان می‌کند. به این ترتیب این دو سوره با اینکه از دیدگاه کلی روی یک موضوع اشراف دارد ولی در سوره طور انکار عذاب را مورد توجه قرار می‌دهد و در سوره نجم انکار آخرت و بی‌اعتنائی به آن را. مشابَهت‌های دیگری نیز این دو سوره دارند که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- عبادت خدا تنها راه نجات - انتهای هر دو سوره چنین راهی را نشان می‌دهد: سوره طور پیامبر را به نماز شب و تسبیح او تا غروب ستارگان می‌خواند و در سوره نجم غافلان از روز قیامت را به سجده و عبادت دعوت می‌کند:

طور (۴۸ و ۴۹) واصبر لحکم ربک فانک باعیننا و سبّح بحمد ربک حین تقوم - و من اللیل فسبّحه و ادبار النجوم.

نجم (۶۲) فاسجدوا لله و اعبدوا.

۲- در هر دو سوره اشاره‌ای به مؤنث شمردن فرشتگان از طرف کافران شده است:

طور (۳۹) ام له البنات و لکم البنون.

نجم (۲۱) الکم الذکر و له الانثی.

« (۲۷) ان الذین لایؤمنون بالاخرة لیسمون الملكة تسمیه الانثی ... »

۳- در هر دو سوره زندگی پس از دنیا مورد تکذیب قرار گرفته است.

در فلسفه شرک شأن خدا اجل از آن فرض می شود که به اعمال انسانها بخواهد رسیدگی کند، آنها معتقد اند خدا رب الارباب است. او همچون پادشاهان که اوامر خود را از طریق وزراء و امراء ابلاغ می نماید و کاری با کارمندان و سربازان ندارد، امر خود را به ملائکه واگذار کرده و انسانها باید به فرشتگان تقرب بجویند و شفاعت آنان را بطلبند. و چون فرشتگان قابل دسترسی نیستند، بت هایی که سمبل آنها باشند در زمین ساخته می شوند و با قربانی به آستانه آنها جلب منفعت و دفع ضرر می گردد. در این فلسفه که براساس نادانی و فرض و گمان و پندار بافته شده است (و در این سوره چندین مرتبه روی همین جهالت و پندارگرایی آنها تأکید شده)، جایی برای آخرت و رسیدگی به حساب و کتاب باقی نمی ماند، همه حسابها در همین دنیا تسویه می شود (با قربانی به پیشگاه بت ها و درواقع برای متولیان بتکده ها).

آیات ۱۹ تا ۳۱ این سوره با طرح مسئله بت های سه گانه و شفاعت فرشتگان و پندارگرایی آنها اشاره ای به این فلسفه شده است.

سوره «نجم» (۵۳)

هنگام فروپاشی ستارگان (والنجم اذا هوى)

آخرین آیه سوره «طور» با کلمه «نجوم» ختم می شود (... و ادبار النجوم) و اولین آیه سوره «نجم» با کلمه «نجم» (والنجم اذا هوى) آغاز می گردد. چنین پیوند و ارتباطی میان دو سوره پشت هم نمی تواند خالی از ظرافت و عنایتی خاص به رمزی توجه برانگیز باشد. در پایان سوره طور فرمان تسبیح خداوند در لحظات خاموشی ستارگان، قبل از طلوع خورشید، صادر می گردد تا اندیشه تسبیح کننده را از تدبیر و تفکر در حرکت مستمر شبانه روزی ماه و خورشید و ستارگان و خاموش و روشن شدن متناوب آنها به خاموشی محتومی که در ورای این ظواهر و در پایان عمر هر ستاره، مانند هر پدیده و مخلوق و مصنوعی، وجود دارد رهنمون گردد و در آغاز این سوره از آن مرحله بخصوص یاد می کند: والنجم اذا هوى...

اصولاً تولد و مرگ هر ستاره، و مواقع و مواضعی که در حیاتش رخ می دهد، با آنکه تحولات و تغییرات شگفت آور و حیرت انگیزی را موجب می شود، از آنجائیکه درک و فهم آن مستلزم آشنائی با علم «کیهان شناسی» و داشتن اطلاعاتی در این زمینه می باشد، متأسفانه بعلت بی خبری و محرومیت از آن کمتر مورد توجه و حساسیت قرار گرفته است. در حالیکه خداوند علیم در کتاب حکیمش توجه مسلمانان را معطوف به عظمت مواقع ستارگان (مراحل مختلف پیدایش، حیات و مرگ آنها) نموده و با سوگند به چنین عظمتی تصریح فرموده که اگر «علم» و شناختی به این «مواقع» داشتید عظمت آنها درک می کردید:

فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم^۱ (سوره واقعه آیه ۷۵)
عظیم بودن این سوگند برای کسی آشکار می گردد که با تناسبات و ارقام نجومی
آشنائی داشته ناچیزی و خردی باورنکردنی زمین را در مقایسه با عظمت ستارگان و فواصل
آنها که به میلیونها سال نوری می رسد درک کرده باشد.

ستارگان نیز علیرغم عظمت حیرت آورشان، همچون ریزترین ذرات عالم، تولد و
حیات و مرگی دارند که بخصوص مرگ آنها از آنجائیکه توأم با فعل و انفعالات و تحولات
شگرفی است حیرت آورتر می باشد. و گویا اشاره ای که در آغاز این سوره به فرود ستاره شده
عنایت به این مرحله دارد (والنجم اذا هوی - سوگند به ستاره هنگامیکه به مرحله «هوی»
می رسد).

بنظر می رسد ضرورت داشته باشد در ابتدا توضیح مختصری درباره کلمه «هوی»
از نظر لغوی بدهیم تا شناخت این مرحله از عمر یک ستاره که مورد قسم پروردگار قرار
گرفته آسان تر گردد. اتفاقاً در همین سوره جمعاً ۴ بار کلمه «هوی» بکار رفته است (بیش از
بقیه سوره ها)^۲ که می تواند مفهوم واقعی کلمه «هوی» را توضیح دهد.^۳ دوبار از «هوی»
نفس» سخن گفته شده (و ما ينطق عن الهوی - و ما تهوی الانفس) و یکبار از «هوی» (ساقط
کردن) شهرهای زیر و رو شده قوم لوط (والمؤتفکة اهوی) و چهارمین بار هم از فرود ستاره
(والنجم اذا هوی).

کتابهای لغت کلمه «هوی» را دو معنای متضاد کرده اند، صعود و سقوط. هم بالا رفتن
را «هوی» می گویند و هم فرود آمدن را. راغب در مفردات هوی (باضم) را فرود دانسته و
هوی (بافتحه) را بالا رفتن، گرچه برخی برعکس معنا کرده اند یا بالا رفتن را غالب گرفته اند.
اگر خواسته باشیم این دو مفهوم متضاد را در مورد آیات مشتمل بر کلمه «هوی» در
سوره نجم اعمال نمائیم به نتایج ذیل می رسیم:

۱. پس بمواقع ستارگان سوگند نمی خورم (یا مؤکداً سوگند می خورم) و این (سوگند) اگر علم داشتید
سوگندی بس عظیم است!
مواقع که جمع مکسر موقع است از ریشه «وقع» می باشد که معنای آنرا ثبوت یا سقوط گفته اند. ثبوت و حتمیت
مثل: اذا وقعت الواقعة لیس لوقعتها کاذبه (واقعه ۱ و ۲) سقوط مثل: و یمسک السماء ان تقع علی الارض (حج
۶۵)

در تمامی موارد مفهوم این کلمه نوعی فرود آمدن و از بالا به پائین نازل شدنی است که حالت ثبوت و دوام بخود
بگیرد از این نظر قریب المعنا با کلمه «هوی» می باشد.

۲. در سوره های مائده و اعراف نیز مسواری سوره نجم مشتقات هوی ۴ مرتبه تکرار شده است.

۳. این اتفاقی نیست که در سوره کوچکی مانند نجم چندین بار کلمه هوی تکرار شده است، شاید هدف تفهیم
معنای این کلمه در ابعاد مختلفش بوده باشد.

۱- «هوای نفس» انبساط خاطر موقتی است که به هنگام ارتکاب شهوات برای شخص گناهکار پدید می آید و به دنبال آن سقوط از مقام و منزلت انسانی را به دنبال می آورد، انبساطی موقت و انقباض و سقوطی دائمی.

۲- آیه «والموتفکة اهوی» که به گفته مفسرین بیانگر عذاب قوم لوط و سرانجام شهر «سدوم» است به زلزله و آتش فشان مهیبی اشاره می کند که گویا شهر سدوم را زیر و رو و واژگون کرده سپس در میان شکافهای حاصل از زلزله یا جریان مذاب گدازه های آتشفشانی مدفون ساخته است. چنین واقعه ای در آغاز باعث انبساط و متلاشی شدن خانه ها سپس سقوط و فرود آن در دل زمین گشته است (فجعلنا عالیها سافلها - ما قسمت فوقانی آنها به قسمت تحتانی فرو بردیم ۱۵/۷۴ و ۱۱/۸۲)

۳- هوای نجوم نیز که در اولین آیه سوره به آن اشاره شده (والنجم اذا هوی)، مشمول مفهوم فوق می باشد. ستارگان نیز در پایان دوره حیات خود هنگامیکه سوخت هسته مرکزی آنها (تیدروژن) به اتمام می رسد، انبساط و انقباض عظیمی خواهند داشت. انبساط موقتی که حجم آنها را به بیش از یکصد برابر افزایش می دهد و آنگاه انقباض فوق العاده ای که علیرغم ثابت بودن جرم، حجم هسته مرکزی را هزاران (یامیلیونها) برابر کوچکتر می کند.

توجیه علمی تحولات عظیم ستارگان

از آنجائیکه نام این سوره «نجم» (ستاره) است و علاوه بر نخستین آیه آن که اشاراتی به مرحله پایانی عمر یک ستاره دارد، در آیه (۴۹) از ستاره «شعری» یاد می کند (وانه هورب الشعری) که ستاره ای در نهایت جوانی و بلوغ است و درخششی ۲۰ برابر خورشید ما دارد و نورانی ترین ستاره ای است که با چشم غیر مسلح از زمین دیده می شود، مفید دانستیم توضیح مختصری از مراحل تولد و مرگ ستارگان به زبان ساده در حد دانش محدود خود و ظرفیت این نوشته بدهیم. ابتدا خلاصه ای از این مراحل را بیان می کنیم آنگاه دیدگاههای قرآن را در این زمینه نقل می نمائیم:

۱- تولد ستارگان

در فضای کهکشانی ابرهای گازی شکلی وجود دارند که تحت تأثیر نیروهای مختلفی از جمله نیروی مارپیچی کهکشانی گرد می آیند. این گازها که در ابتدا فوق العاده رقیق و مولکولی هستند، بتدریج فشرده و متراکم می شوند تا سرانجام کره ای گازی متشکل از تیدروژن و هلیوم و برخی عناصر دیگر تشکیل می دهند. این ذرات که اکنون متمرکز

شده اند، بتدریج تحت تأثیر نیروی جاذبه مرکزی فشرده تر می گردند تا جائیکه حرارت مرکز این کره از ۱۷۳ درجه زیر صفر به ۱۰ میلیون درجه می رسد. چنین حرارت عظیمی موجب واکنشهای هسته ای می گردد و در اثر فعل و انفعالات حاصله ثیدروژن تبدیل به هلیوم می شود و انرژی فوق العاده ای آزاد می گردد. این انرژی که از مرکز ستاره به خارج آن با درخشندگی ساطع می شود، با نیروی جاذبه مقابله کرده و ستاره را به حال تعادل درمی آورد. این امر که یک یا دو میلیون سال طول می کشد منجر به تولد ستاره می گردد.

۲- حیات ستارگان

تعادل و توازن میان دو نیروی جاذبه و انرژی انفجاری مرکزی، کره گازی را از انقباض بیشتر مانع شده آنرا ثابت و پایدار نگه می دارد. این آغاز عمر یک ستاره است که برحسب جرم آن تا ۱۰ میلیارد سال (بیشتر یا کمتر) زندگی می کند. هرچه جرم ستاره سنگین تر باشد به دلیل جاذبه شدیدتر فعل و انفعال هسته ای شدیدتری را در مرکز آن ایجاد می کند در نتیجه زودتر سوخت ثیدروژن آن به اتمام می رسد و ستاره عمر کوتاهتری را طی می کند. برای مثال ستاره «شعرا» که فقط دو برابر خورشید است، برای جبران جاذبه چند برابری که در هسته اش ایجاد می شود، مجبور است ۲۰ برابر خورشید تولید انرژی نماید. بطوریکه حرارت پوسته خارجی آن در مقایسه با ۵۵۰۰ درجه پوسته خورشید بیش از ۱۰۰/۰۰۰ درجه سانتی گراد می باشد.

۳- مرگ ستارگان

مرگ یک ستاره هنگامی نزدیک می شود که ثیدروژن موجود در هسته آن رو به اتمام رود و به اصطلاح سوخت ستاره تمام شود. اکنون نیروهائیکه از تبدیل هیدروژن به هلیوم در حرارت فوق العاده هسته ستاره بدست می آمد، رو به نقصان می رود و نیروی جاذبه از خارج به داخل غلبه کرده تعادل و توازن ستاره را با نیروی انقباضی به هم می زند. در این حالت هسته مرکزی برای تأمین سوخت خود پوسته نازک اطراف هسته را می سوزاند تا از ثیدروژن آن استفاده کند. لایه های بیرونی ستاره برای جبران چنین فشرده گی مجبور می شوند تا حدود یکصد برابر اندازه قبلی خود منبسط شوند. اکنون تابش صادر شده از هسته باید بر گازهای سطحی بیشتری گسترده گردد بنابراین درجه حرارت آن تا حدود ۳۰۰۰ درجه سانتیگراد (نصف خورشید ما) تنزل می کند و رنگ آن از سفید یا زرد (همچون زمان جوانی) به قرمز تیره ای تغییر پیدا می کند. اگر حجم ستاره بسیار بزرگ باشد ممکن است این انبساط

به چند صد برابر حجم اولیه ستاره هم برسد. چنین ستاره‌ای را در اصطلاح علمی «غول سرخ» یا «آبر غول سرخ» می‌نامند.

سرنوشت یک ستاره پس از رسیدن به مرحله «غول سرخ» بر حسب جرم آن ۳ حالت مختلف ممکن است پیدا کند:

۱-۳- اگر جرم ستاره به اندازه خورشید ما^۱ یا حداکثر $\frac{1}{4}$ برابر آن باشد^۲ در این حالت پوسته رقیق شده گازی شکل بصورت حلقه فروزانی به تدریج رقیق تر و سبک تر از ستاره دور می‌شود و هسته ستاره بصورت یک جرم کوچک بسیار فشرده‌ای که در اصطلاح علمی «کوتوله سفید» نامیده می‌شود باقی می‌ماند. این هسته جرمی به اندازه خورشید دارد ولی در کره‌ای تنها به اندازه زمین تراکم یافته است (حدود یک میلیون بار کوچکتر). کوتوله سفید که دیگر نه واکنش هسته‌ای دارد و نه منبع انرژی برای آن باقی مانده، به تدریج حرارت اولیه خود را از دست می‌دهد و سرانجام سرد و تاریک به مرگ محتوم خود می‌رسد.

۲-۳- اگر جرم ستاره بین $\frac{1}{4}$ تا $\frac{3}{2}$ برابر خورشید ما باشد، در این حالت پس از رسیدن به مرحله انبساط پوسته خارجی (غول سرخ)، واکنشهای هسته‌ای نزدیک به مرکز آن ناپایدار می‌گردد و ستاره بطور ناگهانی منفجر می‌گردد. این پدیده را در اصطلاح علمی سوپرنوا (آبرنواختر) می‌نامند که درخششی معادل یک میلیارد خورشید! بوجود می‌آورد (۱۰ تا ۱۰۰ میلیارد هم گفته‌اند!) چنین واقعه‌ای که مطابق محاسبات دانشمندان هر هزار سال ۳ بار در هر کهکشان رخ می‌دهد، با تبدیل ۷۰ تا ۸۰ درصد جرم ستاره به انرژی آنچنان نوری ساطع می‌کند که در روز روشن نیز قابل مشاهده است.^۳ پوسته و قسمت عمده جرم ستاره به شکل توده‌های گاز بی شکل پراکنده شده در فضای کهکشان خود موجب تولد ستاره‌های دیگری می‌گردند اما هسته این ستاره بشدت فشرده گشته و آنقدر منقبض می‌شود تا به قطر ۲۰ کیلومتر! (از میلیونها کیلومتر) برسد!^۴ در طی این فشردگی فاصله

۱. اینکه می‌گوئیم خورشید ما، به دلیل آن است که فقط در کهکشان ما (راه شیری) یکصد میلیارد خورشید وجود دارد که فاصله هر کدام از یکدیگر بطور متوسط ۵ سال نوری است (باتوجه به اینکه فاصله زمین تا خورشید ۸ دقیقه و ۱۳ ثانیه نوری است). زمین آنقدر کوچک است که یک میلیون آن در خورشید جای می‌گیرد

۲. ستاره‌های بزرگتر از خورشید فراوانند اما کوچکترین ستاره (فروزانی) که تاکنون دیده شده $\frac{1}{25}$ خورشید جرم دارد (زمین و ماه و مشتری و... ستاره نیستند سیاره سرد و خاموش هستند)

۳. عکسی از یکی از این انفجارات توسط دوربین‌های نجومی گرفته شده است که فاصله ستاره مورد نظر با ما ۴۵۰۰ سال نوری می‌باشد!

۴. خورشید ما اگر قرار بود به این مرحله می‌رسد قطرش فقط ۱۴ کیلومتر می‌شد.

میان الکترون ها و پروتون های اتم از بین می رود و نوترون ساخته می شود. وقتی نوترون ها با یکدیگر ترکیب شدند فشردگی متوقف می شود و ماده استحاله یافته ای باقی می ماند که «ستاره نوترونی» نامیده می شود، ستاره ای که علیرغم کوچکی کمی بیش از خورشید وزن دارد بطوریکه سرسوزنی از ماده آن یک میلیون تن وزن دارد! ستاره نوترونی که ستاره تپنده نیز نامیده شده، با سرعت فوق العاده ای به دور خود می چرخد و در هر چرخش پرتوهائی از اشعه ایکس یا گاما و درخشش هائی از نور ساطع می نماید که از زمین نیز توسط دوربین های رادیوئی قابل مشاهده است. نکته در سال ۱۹۳۰ اخترشناسان گروه اپنهايمر^۱ از طریق ریاضیات وجود ستاره را برقرار اعلام کردند، اما قریب این نظریه به اثبات رسید که در سال ۱۹۶۷ اخترشناسان رادیوئی در کمبریج این بیش ها را ثبت کردند. اکنون بیش از ۳۰۰ ستاره نوترونی کشف شده است که برخی از آنها با سرعت باورنکردنی ۶۴۲ بار در ثانیه به دور خود می گردند (زمین هر ۲۴ ساعت!)

۳-۳- اگر جرم ستاره ای بیش از $\frac{3}{2}$ برابر خورشید باشد، سرنوشت حیرت آورتری را پیدا می کند. در این حالت به دنبال مرحله انبساط و پف کردن پوسته خارجی (مرحله غول سرخ)، به دلیل نیروی جاذبه فوق العاده ای که بخاطر حجم بزرگ ستاره بوجود می آید، ماده تشکیل دهنده هسته آنچنان فشرده می گردد که حتی از مرحله نوترونی هم می گذرد. این نهایت فرم ماده است که سنگینی حیرت آوری دارد. فرضاً اگر کره زمین را خواسته باشند به این مرحله درآورند، قطر آن $\frac{7}{8}$ میلی متر خواهد شد (کوچکتر از فندق). این ستاره ها را «حفره سیاه» می نامند. حفره به این دلیل که بخاطر نیروی جاذبه فوق العاده اش همه چیز را درخود فرو می کشد، و «سیاه» به این دلیل که هرگز دیده نمی شود، حتی نور نیز با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه نمی تواند از نیروی جاذبه آن فرار کند^۲. گرچه این ستاره ها دیده نمی شوند، اما از سالها قبل حتی با مکانیک نیوتونی، «لاپلاس» به چنین فرضیه ای رسیده بود و بعدها نیز اینشتن در نسبیت عام خود (۱۹۱۶-۱۹۱۵) از طریق ریاضیات وجود چنین ستاره هائی را طرح و پیش بینی نمود. تا اینکه دانشمند دیگری (شوارتز چاید) این قضیه را در اواخر عمر اثبات کرد و سرانجام دانشمند دیگری (استیون هاکنینگ) که از دست و پا فلج بود و قدرت نوشتن نداشت از طریق «کوانتوم مکانیک» بیشترین کشفیات را در زمینه حفره سیاه انجام داد. اما اطمینان بیشتر بر وجود چنین ستارگانی در سال ۱۹۶۵ پیدا شد.

۱. پدر بمب اتمی! (دانشمند آلمانی مقیم آمریکا).

۲. می توانید مقایسه کنید که یک موشک فقط با سرعت $11\frac{1}{2}$ کیلومتر در ثانیه از جو زمین آزاد می شود در حالیکه نور با سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه از حفره سیاه نمی تواند بگریزد.

اخترشناسان که آگاهی علمی از ساطع شدن اشعه ایکس از ناحیه «حفره های سیاه» داشتند، ماهواره ای برای کشف این اشعه به فضا فرستادند که موفق به کشف موقعیت یک «غول آبی» (حفره سیاه) شدند که با جرمی معادل ۳۰ برابر خورشید بیش از ۱۰ هزار سال نوری با ما فاصله دارد!

برای درک وزن سنگین ستاره «حفره سیاه» همین بس که فقط یک ذره آن (هسته یک نوترون)^۱ یک میلیارد تن وزن دارد!!

اشارات قرآنی

در مقدمه این بحث وعده داده بودیم در مورد مراحل مختلف عمر یک ستاره از قرآن نیز شواهدی بر تأیید برخی کشفیات علم کیهان شناسی (Cosmology) بیاوریم و اینک در حد اختصار و اشاره برخی آیات را متذکر می شویم. یادآوری این نکته نیز ضروری است که خداوند با این اشارت نخواست به ما علم کیهان شناسی بیاموزد، بلکه درآیاتی که از پایان جهان و قیامت سخن می گوید، به تناسب موضوع حقایقی را بیان داشته که ما امروز با دستاوردهای علمی آنرا بهتر درک می کنیم. از آنجائیکه این آیات عمدتاً مربوط به قیامت است، بیشتر مرحله فروپاشی و مرگ یک ستاره را می توان از آنها استنباط کرد. ذیلأ به مواردی از آنها بر حسب موضوع می پردازیم:

_____ خاموش شدن و درهم پیچیدن خورشید

اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ و اِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ...

(آنگاه که خورشید درهم پیچیده و متراکم می شود و آنگاه که ستارگان حالت تیرگی بخود می گیرند).

کتابهای لغت معنای تکویر را درهم پیچیده و جمع شدن گرفته اند (مثل پیچیدن عمامه دور سر - کارالعمامه کورأ: ادارها علی رأسه)

قابل توجه است که با خاموش شدن خورشید، پوسته خارجی آن آنچنان انبساطی پیدا می کند که به بیش از یکصد برابر حجم فعلی خواهد رسید. در این حالت زمین^۲ و سایر سیارات این منظومه در این طیف گازی شکل که حرارتش به حدود ۳۰۰۰ درجه سانتیگراد می رسد غرق شده و محو و نابود می گردند.^۳

۱. یک حفره سیاه کوچک (Mini Black Pot)

۲. فاصله خورشید با زمین حدود ۱۵۰ میلیون کیلومتر است

۳. نسبت زمین با شعله هایی که از سطح خورشید بلند می شود نسبت یک پشه با شعله های آتش برافروخته است!

مرحله انبساط ستاره (غول سرخ)

۲-۱- سرخ شدن رنگ آسمان

(میل کردن طیف نور از سفید و زرد به طرف قرمز به دلیل افزایش انبساط پوسته و پائین آمدن انرژی حرارتی)

سوره معارج آیه (۸): یوم تكون السماء کالمهل و... (روزی که آسمان چون آهن و مس یا روغن گداخته سرخ رنگ می گردد)

سوره رحمن آیه (۳۷) فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان (روزی که آسمان شکافته شود و گلگون همچون روغن گداخته گردد)^۱

توضیح: همانطور که گفته شد پوسته منبسط شده خورشید که صدها برابر بزرگ شده (پُف کرده) به رنگ قرمز متمایل به زرد درمی آید و با حرارتی معادل ۳۰۰۰ درجه سانتیگراد زمین را دربر می گیرد. در اینجالت جوّ زمین شکافته شده (انشقت) و محو می گردد، یا اینکه پوسته زمین دچار این حالت می گردد.

۲-۲- کنده و محو شدن کوهها

سوره قارعه آیه (۵) و تكون الجبال کالعهن المنفوش (در آن روز کوهها همچون الیاف پشم حلاجی شده می گردند).^۲

سوره معارج آیه (۹) و تكون الجبال کالعهن (کوهها همچون پشم می گردند)

سوره کهف آیه (۴۷) یوم نسیر الجبال و... (روزی که کوهها را جاری سازیم...)	} ازاری شدن کوهها (مثل سراب)
» تکویر آیه (۳) و اذا الجبال سیرت. (و زمانی که کوهها جاری شوند)	
» نباء آیه (۲۰) و سیرت الجبال فکانت سراباً [و کوهها جاری شوند و همچون سراب (بخار مانند) گردند]	
» طور آیه (۱۰) یوم تمور السماء موراً و تسیر الجبال سیراً (روزی که آسمان حرکت سریع گازی شکل نماید و کوهها جاری شوند جاری شدنی)	

۱. کلمه «ورده» را در مورد رنگ قرمز متمایل به زرد، زعفران، زن سرخ و بکار می بردند. «دهان» نیز روغن سرخ رنگی است که از شیر درخت یا چیزهای دیگر می گیرند.

۲. معنای «عهن» پشم بطور کلی یا پشم رنگارنگ است و معنای «منفوش» حلاجی کردن و گستراندن است (مثل رهاشدن و متفرق گشتن یک گله گوسفند بی چوپان در صحرا - اذ نفشت فیه غنم القوم)

مزمّل آیه (۱۴) یوم ترجف^۱ الارض و الجبال و كانت الجبال کثیباً مهیلاً
 (روزی که زمین و کوهها بشدت دچار لرزش شوند و کوهها همچون تل
 شن بی شکلی که در حال ریزش است گردند)
 زلزال آیه (۱) اذا زلزلت الارض زلزالها (زمانیکه زمین بلرزد به لرزه خاص خود)
 واقع آیه (۵) اذا رجّت^۲ الارض رجّاً و بسّت^۳ الجبال بسّاً - فکانت هباءً^۴ منبثّاً
 (آنگاه که زمین به طرز هولناکی بلرزد و کوهها ریز و متلاشی گردند -
 پس در این حالت همچون غباری شوند)
 طه آیه (۱۰۶) یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها^۵ ربی نسفاً
 (از تو درباره کوهها می پرسند پس بگو پروردگارم آنها را از ریشه همچنانکه
 باد خاک را می پراکند به گونه خاصی می پراکند)
 مرسلات (۱۰) فاذا النجوم طمست^۶ - و اذا السماء فرجت - و اذا الجبال نسفت
 (پس آنگاه که ستاره ها تغییر ماهیت می دهند و زمانیکه آسمان شکافته
 می گردد و کوهها متلاشی می گردند)
 حاقه آیه (۱۴) و حملت الارض و الجبال فذکتا^۷ دکة واحدة - فیومئذ وقعت الواقعة...
 (و زمین و کوهها از جا کنده شوند و هر دو به یکباره متلاشی گردند،
 پس در آن روز «واقعه»! واقع شود)
 فجر آیه (۲۱) کلاً اذا دکت الارض دکا
 (نه چنین است آنگاه که زمین کوبیده و نرم شود کوبیده شدنی)
 کهف (۹۸) فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء و کان وعد ربی حقّاً
 (پس آنگاه که وعده پروردگارم بیاید آن را به صورت کوبیده و نرم شده قرار
 خواهد داد و وعده پروردگارم حق است).
 نحل آیه (۸۸) و ترى الجبال تحسبها جامدة و هی تمرّ مرّ السحاب...
 (کوهها را جامد می پنداری درحالیکه همچون ابر حرکت می کند)

۱. ترجف از ریشه رَجَفَ به معنای تکان و لرزه شدید است - «کثیب» به تل شن بی قراری می گویند که ذراتش به یکدیگر اتصالی ندارند و در حال ریزش هستند.
۲. رجّت از ماده «رَجَّ» به معنای حرکت شدید می باشد. تَحَرَّک و اهْتَز (راغب).
۳. بسّت از ماده «بَسَّ» به معنای کوبیده و نرم شدن و ریزش و متلاشی شدن می باشد.
۴. معنای «هباء» غبار و معنای منبث از ریشه «بَثَّ» پراکندن و منتشر کردن است.
۵. نسف یعنی کندن و پراکندن (نسف الريح التراب: فرقه و ذره)، (نسف البناء نسفاً: قلعه من اصله). لنحرقنه ثم لننسفنه فی الیم نسفاً (آن گوساله طلائی را آتش خواهیم زد سپس خاکستر آنرا در دریا خواهیم پراکند).
۶. طمس و طموس محو و نابود شدنی است که با استحاله و تغییر ماهیت توأم باشد (راغب: ازاله اثر بطور محو) همچنانکه در مسخ شدن باطن انسان تغییر می کند (فطمسنا علی اعینهم) نور دیده آنها را محو کردیم.

حرکت سریع	طور ۵۲/۱۰	یوم تمور السماء موراً... (روزیکه آسمان حرکت سریع گازی شکل به شیوه‌ای خاص نماید)
پارگی	انفطار ۸۲/۱	اذا السماء انفطرت و اذا الکواکب انتشر (روزیکه آسمان حالت پارگی و شکافتگی به خود گیرد و ستارگان حالت پراکندگی غبارمانند)
پرده برداری	تکویر ۱ تا ۸۱/۱۱	اذا الشمس کورت... اذا السماء کشطت (زمانیکه خورشید درهم پیچیده شود و... و آسمان همچون پوستی که از روی چیزی کنده می‌شود یا پرده‌ای که برداشته می‌شود از روی زمین برداشته می‌شود)
شکافتن	مرسلات ۷۷/۸ و ۹	فاذا النجوم طمست - و اذا السماء فرجت... (روزیکه ستاره‌ها تغییر ماهیت دهند و آسمان شکافته گردد)
مست شدن	حاقه ۶۹/۱۶	و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه ^۱ (آسمان شکافته خواهد شد پس در آن روز ست خواجه گشت)
شق شدن	فرقان ۲۵/۲۵	یوم تشقق السماء بالغمام و... (روزیکه آسمان به ابرها بشکافتد و...)
حرکت مارپیچی	انبیاء ۲۱/۱۰۴	یوم نظوی السماء کطی السجل للکتب کما بدانا اول خلق نعیده وعداً علینا انا کنا فاعلین
سرخ شدن	معارج	روزی که آسمان را درهم پیچیم همچنانکه نامه‌ها را در نامه‌دان (سجل) لوله می‌کنند، همانسان که در ابتدای آفرینش چنین کردیم به حالت نخستین باز می‌گردانیم (اشاره به حرکت دورانی و مارپیچی کهکشانی)
شکافته شدن	مزمّل ۷۳/۱۸	(یوم تکنون السماء کالمهل) روزیکه آسمان همچون روغن (یا آهن) گداخته سرخ می‌گردد.
گشوده شدن	نبأ ۷۸/۱۸ و ۱۹	السماء منفطر به کان وعده مفعولاً (آسمان بدان شکافته گردد، وعده او شدنی است)
		یوم ینفخ فی الصور... و فتحت السماء فکانت ابواباً (و آسمانها گشوده می‌گردد و درهائی می‌شود)

الان آسمان در روز قیامت

وضعیت هسته مرکزی

طه ۲۰/۱۰۶

صاف و صیقل شدن

يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا - فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا - لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَآمَةً

(از تو درباره کوهها می پرسند. بگو پروردگارم آنرا ازجا خواهد کند سپس زمین را به صورت هموار کاملاً صافی به حال خود رها می کند که در آن کوچکترین پستی و بلندی نمی بینی)

توضیح: مطابق نظریات مسلم شده علمی، هسته باقیمانده ستاره ها پس از انبساط و پف کردن پوسته (مرحله غول سرخ) به شدت کوچک و منقبض شده و دارای آنچنان جاذبه ای می گردد که هیچ بلندی در سطح آن به دلیل اختلاف ارتفاع نسبت به هسته نمی تواند باقی بماند. کره زمین در این مرحله فقط ۷/۸ میلیمتر قطر خواهد داشت و سطح آن کاملاً صیقل می باشد، صاف صاف (صفصفاً)، صاف تر از آئینه!

کهف ۱۸/۴۷

يَوْمَ نَسِیرَ الْجِبَالِ وَ تَرَى الْاَرْضَ بَارِزَةً^۱ ... (روزی که کوهها را به حرکت درمی آوریم و زمین را خالی می بینی...)

حرکت دورانی مارپیچی کهکشانی که موجب تولد ستارگان می گردد

انبیاء ۲۰/۱۰۴ یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده...

زمر ۳۹/۶۷ ...والسموات مطوَّراتٍ بیمینہ... و آسمانها به نیروی او پیچیده شده است.

واقعه ۱ تا ۵۶/۶ اذا وَقَّعَتِ الْوَاقِعَ، لیس لوقعتها کاذبه، خافضه^۲ رافعه، اذا رَجَّتِ الْاَرْضَ رَجًّا وَ بَسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا، فکانت هباءً منبثًّا.

آنگاه که واقعه (قیامت یا پایان عمر زمین) واقع شود، واقع شدن آن دروغ نیست، حالت انقباض و انبساط (فرود آورنده و بالا برنده) خواهند داشت، آنگاه که زمین بلرزد لرزیدنی و کوهها ریز ریز و نرم گردند همانند غبار

انبساط و انقباض مرحله وقوع

۱. معنای «براز» زمین خالی است که ظاهر و آشکار می گردد. همچون مبارزه که به میدان آمدن دو حریف و ظاهر شدن آنها در برابر یکدیگر است.

۲. خافضه از ریشه «خَفَضَ» به معنای فرود آمدن و انقباض است. مثل: «وَ اخْفَضَ جَنَاحُكَ لِلْمُؤْمِنِينَ» (بال محبت خود را برای مؤمنان: ف. د. آه. د.)

توضیح: همانطور که در بخش توضیحات علمی گفته شد، در مرحله پایانی عمر ستاره (روز قیامت)، پوسته آن حالت انبساط فوق العاده و هسته آن حالت انقباض (خافضه) شدید پیدا خواهد کرد.

فلا أقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لوتعلمون عظیم. (پس سوگند به مواقع ستارگان که آن اگر علم داشتید سوگندی بس عظیم است.)

مواقع ستارگان } واقعه ۵۶/۷۵

فاذا النجوم طمست، و اذا السماء فرجت، و اذا الجبال نسفت... پس آنگاه که ستاره‌ها تغییر ماهیت دهند (استحاله پیدا کنند) و آنگاه که آسمان شکافته گردد و آنگاه که کوهها برکنده شوند.

توضیح: معنای «طمس» در قرآن نوعی مسخ و تغییر حالت را نشان می دهد. مثل: ۴/۴۷ (... من قبل ان نطمس وجوهاً فَنَرُدها علی اديبارها... قبل از آنکه رویهائی را واژگونه نمائیم و به پشت برگردانیم) همچنین کورشدن و از دست دادن بینائی را «طمس عین» گویند (فطمسنا علی اعینهم - نور دیده شان را بردیم) یا اینکه محو و نابود کردن اموال و تغییر دادن آنها از ثروت به فقر گویند (ربنا اطمس علی اموالهم...) ولی مناسب تر از همه در رابطه با «طمس نجوم» همان کورشدن و از دست دادن بینائی است که با خاموشی ستارگان انطباق دارد.

مرسلات } ۸ تا ۷/۱۰
تغییر ماهیت ستارگان و از دست دادن نور

وضعیت دریاها

و اذا البحار فجّرت (قسم به دریاها هنگامیکه شکافته می شوند) و اذا البحار سجّرت (و سوگند به دریاها هنگامیکه افروخته می شوند)^۱

انفطار ۸۲/۳

تکویر ۸۱/۶

و البحر المسجور ان عذاب ربك لواقع. و سوگند به دریای افروخته که همانا عذاب پروردگارت قطعاً واقع شدنی است)

طور ۵۲/۶

در مورد دریاها در روز قیامت فقط به شکافته شدن (فجّرت) و گداخته شدن آن (سجّرت) اشاره کرده است.

۱. کلمه «سجّر» به معنای افروختن آتش، سرخ کردن تنور و... می باشد ۴۰/۷۲ (فی الحميم ثم فی النار یسجرون - در آب جوش سپس در آتش گداخته می شوند)

ارتباط سوره‌های نجم و قمر (۵۳ و ۵۴)

سوره نجم همانطور که در قسمت قبل گفته شد جهان پس از مرگ و احیای مجدد را به نام «آخرت» (در برابر دنیا) مطرح می‌کند. اما در سوره قمر این مرحله اساسی حیات به نام «ساعة» که آغاز آن است (والله اعلم)، خوانده می‌شود، هم در شروع سوره و هم در اواخر آن:

اقتربت الساعة و انشق القمر (۴۶) بل الساعة موعدهم و الساعة ادهی و امر

محور عمده سوره نجم و علت تکذیب کافران را «دنیا» پرستی و فراموشی و انکار آخرت، به دلیل اعتقادات باطل پندار گرایانه و محدودیت علم و دانش کافران، می‌توان تلقی کرد و محور عمده سوره قمر را در اعراض از آیات و اندازها و تکذیب رسولان می‌توان دید، که در بخش تاریخی آن (که ۶۰٪ سوره را تشکیل می‌دهد) به خوبی به چشم می‌خورد. در این بخش که به هلاکت و «عذاب» پنج قوم در گذشته تاریخ اشاره می‌کند، پس از شرح هر کدام، ترجیع بند «فکیف کان عذابی و نذر - و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر» را تکرار می‌کند و بر استمرار «انذار» در طول تاریخ برای بیدار و متوجه ساختن بنی آدم به «مسئولیت» در برابر اعمال و تقوای الهی و بر ساده بودن قرآن برای «تذکر» و یادآوری این حقیقت تأکید می‌نماید. بطوریکه در این سوره با حجم مختصر آن ۱۰ بار واژه «ذکر» و ۱۲ بار انذار (نذر و انذارهم) تکرار شده است.

اتصال این دو سوره به وجه بسیار ظریفی انجام شده است؛ انتهای سوره نجم از نزدیک شدن چیزی که نزدیک است خبر می‌دهد (ازفت الازفه) و ابتدای سوره قمر نیز با واژه مشابهی از همین نزدیک شدن خبر می‌دهد (اقتربت الساعة ...)، در سوره نجم قبل از آیه فوق پیامبر خاتم را هشداردهنده‌ای از سلسله هشدار دهندگان پیشین معرفی می‌نماید (هذا نذیر من النذر الاولی) و در سوره قمر کلمه «نُذِر» ۱۱ بار تکرار شده است^۱ و در همان اوائل سوره بر بیفائده‌گی این هشدارها و حکمت‌های بالغه برای مردم هوی پرست و خوش خیالی مردم علیرغم بالغه فما تغن النذر). در انتهای سوره نجم از غفلت و بی خبری و خوش خیالی مردم علیرغم بسیار نزدیک بودن این پدیده نزدیک پرده برمی‌دارد و در ابتدای سوره قمر همین احساس را با ذکر اینکه هر نشانه‌ای هم از وقوع این حادثه ببینند باز هم بیدار نمی‌شوند بیان می‌نماید. مشابهت‌های دیگری نیز میان دو سوره به چشم می‌خورد که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱- وظیفه پیامبر به حال خود رها کردن و آزاد گذاردن تکذیب کنندگان است:

نجم (۲۹) فاعرض عن من تولی عن ذکرنا ولم یرد الالهیة الدنیا

قمر (۶) فتول عنهم یوم یدع الداع الی شیء نکر

۲- هر کس جزای عمل خویش را می بیند - در هر دو سوره روی رابطه عمل انسان با جزای نهائی و سرنوشت ابدی او تأکید شده است:

نجم (۳۱) ولله ما فی السموات و ما فی الارض لیجزی الذین اسأوا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنى

(آیات ۳۶ تا ۴۱) ام لم ینبأ بما فی صحف موسی - و ابراهیم الذی و فی - الا تزوارزرة و زراخری - و ان لیس للانسان الا ما سعی - و ان سعیہ سوف یری - ثم یجزاه الجزاء الاوفی

قمر (۱۴) تجرى باعیننا جزاء لمن کفر

(۳۵) نعمة من عندنا کذلک نجزی من شکر

۳- در سوره نجم فقط اسماء الله و رب به کار رفته است. اما دو سوره قمر از آنجائی که مرتباً روی هلاک و عذاب امت ها اشاره و به کرات انذار داده شده است، روی اسماء اقتدار و عزت و ملیک بودن خداوند تأکید گردیده و سوره با کلمه مقتدر ختم می گردد:

(۴۲) ... فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر. (۵۵) فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر

کلمه مقتدر از همان ریشه «قدر» است. جالب اینکه در این سوره، هم فرمان جریان یافتن آبهای آسمان و زمین را در قضیه غرق شدن قوم نوح روی «قدر» (اندازه) قرار داده، و هم فرمان جریان یافتن روز جزا را:

آیات (۱۱ و ۱۲) افتحنا ابواب السماء بماء منهمر - و فجرتنا الارض عیوناً فالتقی

الماء علی امر قد قدر

» (۴۹ و ۵۰) انا کلشی خلقناه بقدر - و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر

سوره «قمر» (۵۴)

محورهای سوره

محور اصلی سوره «قمر» انذار کافران است از عذابی که در دنیا و آخرت بخاطر تکذیب مندرین درانتظارشان می باشد. بنابراین نقش «مندرن» (هشدار دهندگان الهی)، تکذیب کافران، و عذابی که به عنوان نتیجه و عاقبت تکذیب در دنیا و آخرت دامگیرشان می شود موضوع اصلی سوره را تشکیل می دهد.

معنای لغوی «انذار» برخلاف آنچه مترجمین قرآنها به فارسی برگردانده اند، «ترس» نیست، گو اینکه ترس می تواند نتیجه و اثر آن تلقی گردد. «انذار» هشدار است از خطری قریب الوقوع که هنوز فرصت برای حذر کردن از آن باقی است. به این ترتیب مفهوم «علم و آگاهی» از مسئله ای خطیر و سرنوشت ساز، در این کلمه بر مفهوم «ترس» غلبه دارد. اعلام وضعیت قرمز و هشدار درمورد حمله هوائی دشمن «اندازی» دنیائی است که می تواند معنای این کلمه را در برابر عواقب خطیر تکذیب حق و ظلم و ستم در دنیا و در آخرت (عذاب جهنم) روشن نماید.

کلمه «نُذِر» بطور چشمگیری در این سوره تکرار شده است (۱۱ بار) بطوریکه در هیچیک از سوره های قرآن چنین تأکید و تمرکزی دیده نمی شود.^۱ درمورد سرنوشت دردناک عذاب و هلاکت دنیائی اقوام تکذیب کننده پیشین، چهار بار ترجیع بند «فکف کان عذابی و نذر» تکرار شده است، دوبار نیز مشابه همین معنا را با جمله «فذوقوا عذابی و نذر» آورده و در آغاز داستان هریک از پنج قومی که سرنوشت هلاکتبارشان را توضیح داده، بر تکذیب نذر (هشدار دهندگان - یا اصل هشدار) تصریح کرده است.

۱. مشتقات کلمه «نذر» ۱۲ بار در این سوره تکرار شده که از نظر آماری از بقیه سوره های قرآن بیشتر است.

قوم نوح	کذبت قبلهم قوم نوح فکذبوا عیدنا... فکیف کان عذابی ونذر
عاد	کذبت عاد فکیف کان عذابی ونذر... فکیف کان عذابی ونذر
ثمود	کذبت ثمود بالنذر... فکیف کان عذابی ونذر
قوم لوط	کذبت قوم لوط بالنذر... ولقد انذرهم بطشتنا فتماروا بالنذر... فذوقوا عذابی ونذر... فذوقوا عذابی ونذر
آل فرعون	ولقد جاء آل فرعون النذر، کذبوا بآیاتنا کلها فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر

انتخاب این ۵ قوم از میان اقوام مختلف تاریخ، همانطور که قبلاً در جمع بندی برخی سوره ها گفته شد، به دلیل همزمانی آنها با سرفصل ها و نقطه عطف های تاریخی نوع انسان در مسیر رشد و تکامل خود می باشد. گوئی هریک از اقوام پنجگانه سرآغاز و حلقه اولیه انحرافی بوده اند که تا قرن ها اقوام منحرف بعدی در گمراهی مشابه آنها گام برداشته اند. همانند یک انسان واحد که در مراحل مختلف سنی خود به تناسب نیازهای غریزی در معرض انواع انحرافات: به بازی مشغول شدن، اشتغالات لهو و بی حاصل، زینت گرایی (انحرافات جنسی دوران جوانی)، تفاخر (انحرافات دوران کار و تلاش) و تکاثر (انحرافات دوران متمایل به پیری) قرار دارد^۱ و جالب اینکه این مراحل پنجگانه فردی قابل انطباق به اقوام پنجگانه فوق می باشند.

ذکر - در رابطه با موضوع انذار، مسئله «ذکر» در این سوره به عنوان یکی از محورهای اساسی آن مطرح می باشد. پیامبران الهی برای نجات گمراهان از عواقب تکذیب و ظلم و ستم، آنها را از فراموشی دنیا و اشتغالات آن، به فطرت خدا جویشان «تذکر» می دادند. کلمه «ذکر» که مفهومی مخالف «نسیان» (فراموشی) دارد به یاد آوردن مطلب و موضوعی در زبان یا قلب است که زمینه و سابقه آن بطور فطری یا اکتسابی در نفس وجود دارد. بنابر این مندرین الهی بشر را به چیزی که با فطرتش انس و آشنائی دارد ولی بخاطر

۱. انما الحیوة الدنیالعب و لهو و زینة و تفاخر و تکاثر فی الاموال و الاولاد. (حدید ۲۰)

غفلت‌ها فراموشش کرده تذکر می‌دادند.^۱

در این سوره علیرغم کوتاهی آن، ۱۱ بار کلمه ذکر تکرار شده است^۲ و ۶ مورد آن که به صورت «مذکر» بکاررفته در سوره‌های دیگر مشاهده نمی‌شود. کلمه «مذکر» در اصل «مذتکر» بوده که در باب افتعال تاء به دال مبدل شده و دال و ذال نیز درهم ادغام شده‌اند. باب افتعال آمادگی و پذیرش و زمینه قبول چیزی را می‌رساند^۳ بنابراین این کلمه مذکر حالت آمادگی و پذیرش ذکر را در فرد موردنظر نشان می‌دهد. این معنا را ۴ بار در سوره قمر پس از شرح داستان اقوام گذشته به عنوان آخرین آیه نتیجه‌گیری بصورت ترجیع‌بندی به شکل زیر بکار برده است:

ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر (هرآینه قرآن را برای پندگیری آسان کردیم پس آیا پندپذیری هست؟)

اصولاً زمینه ذکر در این سوره «تاریخ اقوام گذشته» می‌باشد که بهترین پند و عبرت برای کسانی است که آمادگی تذکر دارند. علاوه بر ترجیع‌بند تکراری فوق در آیات دیگر این سوره نیز کلمه ذکر در ارتباط با هلاکت اقوام گذشته قرار گرفته است:

(آیه ۱۵) ولقد ترکناها آیه فهل من مدکر (ما کشتی نوح یا این ماجری را به عنوان نشانه‌ای باقی گذاردیم پس آیا پندپذیری هست؟)

(آیه ۵۱) ولقد اهلکنا اشیاعکم فهل من مدکر (ما پیروان خط فکری شما را نیز در گذشته هلاک کردیم پس آیا پندپذیری هست؟)

و درست به همین دلیل که محتوای آنچه رسولان از جانب خدا می‌آوردند «تذکر» انسان به حقایق و هدایت‌های فطری بوده است، نام کتاب یا رهنمودهای آن عنوان «ذکر» گرفته است:

انزل علیه الذکر من بیننا بل هو کذاب اشر (آیا فقط بر او از میان ما ذکر نازل شده است؟ نه چنین است بلکه او دروغگوئی برتری جو می‌باشد) آیه ۲۵

آنچه انسان باید ذکر پذیرد، یا تاریخ اقوام گذشته است (ولقد جاءهم من الانباء ما فیه مزدجر) و یا حکمت بالغه‌ای (قرآن یا کتابهای آسمانی دیگر) که توسط رسولان برای هدایت

۱. کلمه «ذکر» با «حفظ» نزدیکی دارد. با این تفاوت که حفظ به اعتبار نگهداشتن موضوع در حافظه است ولی ذکر به اعتبار حاضر کردن آن در ذهن و مدنظر داشتن.

۲. گرچه در چند سوره بلند قرآن تعداد بیشتری از این کلمه بکاررفته است ولی بطور نسبی باتوجه به حجم سوره اهمیت سوره قمر هویدا می‌گردد.

۳. مثل: اشتعال (شعله‌ور شدن، آمادگی برای سوختن)، انقلاب، افتخار و...

انسانها آورده می شود (حکمة بالغة فما تغن النذر).

آسانی قرآن برای ذکر

علیرغم کسانی که ادعا می کنند قرآن برای خواص و علما و فقها و روحانیون نازل شده و بقیه مردم باید به گفته ها و نوشته های آنها مراجعه نمایند و نظریات و برداشت ها و تفاسیر آنها را ملاک عمل قرار دهند، در این سوره ۴ بار ترجیع بند تکراری «ولقد یسرنا القرآن للذكر فهل من مدکر» را بکار برده تا همه مردم را در لحنی توییحی و انتقادی دعوت به ذکرپذیری از قرآن و تدبیر در آن نماید. شگفت این که عده ای عقیده دارند قرآن به دلیل برداشتهای مختلفی که از آن می شود موجب تفرقه و اختلاف می گردد! بنابر این باید بجای قرآن به اشخاصی که مورد اطمینان هستند تمسک کرد و خط فکری آنها را تقلید نمود. و حتی فراتر رفته تدبیر در قرآن را کاری عبث و گمراه کننده می شمردند و اظهار می دارند قرآن را کسی فهمیده که مخاطب آن بوده (انما یعرف القرآن من خوطب به) و به اهل بیت خود تعلیم فرموده است، بنابر این بجای قرآن باید به احادیث و روایت معصومین مراجعه کرد، در حالیکه توجه ندارند ملاک صحت و سقم احادیث و روایات قرآن می باشد و پیامبر فرموده است روایات را بر قرآن عرضه کنید و اگر با آن سازگار نبود رهاش نمائید. علاوه بر آن، برداشتهای غلط و متناقضی که احياناً از قرآن می شود، تقصیر قرآن نیست و حرف تازه ای هم نیست، خود قرآن صراحت دارد که سوء استفاده کنندگان یعنی کسانی که در دلشان انحراف است، بخاطر فتنه جوئی و تأویل دنبال آیات متشابه می روند^۱، گذشته از آن، مگر از احادیث و روایات یا نظریات و رهنمودهای اشخاص سوء استفاده نمی شود؟ اگر عده ای بی سواد و بی اطلاع برای اغراض خاص سیاسی اجتماعی یا فردی خود افکارشان را بر قرآن تحمیل کرده آیهاتی را برای اثبات نظریاتشان مورد استفاده قرار داده باشند، این اشکال قرآن نیست، کدام مطلب و موضوع مقدس و مفید را سراغ دارید که منحرفین از آن سوء استفاده نکرده باشند؟... شگفتا، کتابی را موجب اختلاف می شمردند که نقش خود را حل اختلاف معرفی کرده است:

شوری (۱۰) وما اختلفتم فيه من شيء فحكمه الى الله

بقره (۲۱۳)... و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا

(قانونمندی در مورد کتاب کلیه پیامبران)

نحل (۶۴) و ما انزلنا عليك الكتاب الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه... (در مورد قرآن) قرآن نه تنها اختلافات مسلمانان، بلکه اختلافات و اشکالات بنی اسرائیل را نیز رفع می کند:

نحل (۷۲) اِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ کسانی که با پیروی چشم و گوش بسته از اشخاص، هر چند منزّه و مهذب، به بهانه سوء برداشت از قرآن، عملاً کتاب خدا را که تنها ریسمان محکم و مطمئن خداوند بسوی بندگان است^۱ کنار می گذارند، خود موجب اختلاف بزرگ و شقاق بعیدی می شوند که هشدار شدید ذیل شامل آنها می گردد:

و ان الذين اختلفوا في الكتاب لفي شقاق بعيد.

پس همگی با هم بر ریسمان محکم الهی چنگ زنیم و از آن متفرق نگردیم:
واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا.

ارتباط سوره قمر با سوره های مجاور

گرچه سوره های قرآن تماماً با یکدیگر مرتبط بوده مجموعه منسجمی را تشکیل می دهند، اما علاوه بر ارتباطات کلی در برخی از سوره ها، زمینه های مشترکی وجود دارد که قابل تفکر و تدبیر می باشد. از جمله شباهت سوره قمر با چند سوره قبل و بعد خود در اشاره به حوادث و رویدادهای عظیم زمین و آسمان در آستانه قیامت می باشد. بطوریکه در هر سوره اشاره به گوشه ای از آن واقعه عظیم شده است. ذیلاً به برخی شباهت ها اشاره می شود. در ضمن نام بیشتر این سوره ها نیز از موضوعات طبیعی گرفته شده است: ذاریات، طور، نجم، قمر، واقعه و...

سوره (ق) آیات ۴۱ و ۴۲ واستمع يوم يناد المناد من مكان قريب. يوم يسمعون

الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج

» ذاریات آیه (۴۷) والسماء بنیناها باید وانا لموسعون - انما توعدون لصادق و ان

الدین لواقع (آیات ۵ و ۶)

» طور آیات ۵ تا ۱۰... والسقف المرفوع والبحر المسجور - ان عذاب ربك لواقع...

یوم تمور السماء موراً و تسیر الجبال سیراً

» نجم آیه (۱) والنجم اذا هوی - آیه (۴۹) وانه رب الشعری.

۱. کتاب الله حبل ممدود من الله الى خلقه (حدیث نبوی) نهج البلاغه: و تمسک بحبل القرآن - فانه الحبل المتین - والاعتصام بحبله...

« قمر » (۱) اقتربت الساعة و انشق القمر.

« رحمن (آیات ۵ تا ۸) الشمس والقمر بحسبان والنجم والشجر يسجدان والسماء رفعها ووضع الميزان... فاذا انشقت السماء فكانت وردة كالدهان (آیه ۳۷) واقعه (آیات ۱ تا ۶) اذا وقعت الواقعة ليس لوقعتها كاذبه، خافضة رافعه، اذارجت الارض رجاً و بست الجبال بساً فكانت هباء منبثاً... فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظيم. (۷۵ و ۷۶)

شق القمر (شکافته شدن ماه)

نام این سوره از اولین آیه آن که اشاره ای به نزدیک شدن قیامت و شقه شدن ماه است گرفته شده است. موضوع شقه شدن ماه از مسائلی است که همواره مورد بحث بوده و نظریات مختلفی پیرامون آن ابراز گردیده است. در تفسیر مجمع البیان نام مفسرینی را از گذشته ذکر می کند که منکر چنین پدیده ای بوده اند^۱ اما بقیه مفسرین از گذشته و حال، با استناد و اتکاء به روایاتی که نقل شده، چنین واقعه ای را پذیرفته اند و پیرامون آن استدلالهائی نیز کرده اند. ما در اینجا قصد اثبات یا انکار چنین روایاتی را نداریم و نقد و بررسی آنها را به عهده کسانی می سپاریم که متخصص علم رجال و ذرایه هستند و می توانند صحت و سقم آنها را تشخیص دهند.

از آنجائی که هدف این نوشته بررسیهای قرآنی است، و در کتاب خدا درباره چنین واقعه عظیمی که فوق معجزات سایر انبیاء می باشد^۲ سخن دیگری نرفته و در همین سوره نیز بجز اشاره به «انشقاق قمر» نتیجه گیری و بحث و برداشت دیگری که بتوان با صراحت و اطمینان آنرا به دو نیمه شدن ماه انطباق داد نشده است، مجبور هستیم مستقل از آنچه گفته شده، و بدون پیش داوری، از خود سوره با توجه به سیاق آن و سایر آیات، مطلب را بفهمیم. علاوه بر آن باید به این تناقض نیز توجه داشته باشیم که قرآن تأکید می نماید معجزه پیامبر اسلام کتاب است و نه چیز دیگر.^۳

چیزی که مفسرین کمتر به آن توجه کرده اند رابطه تنگاتنگ شقه شدن قمر با

۱. از جمله حسن و غطاء و بلخی که گفته اند منظور این است که بزودی در هنگام قیامت قمر دو نیم می شود و ماضی بودن فعل به دلیل حتمیت واقعه می باشد.

۲. معجزات سایر انبیاء مربوط به همین دنیای خاکی و در حد مسائل محسوس و ملموس بشری مثل زنده کردن مرده، شفای مریض، ازدها شدن مار، گوساله صالح و... بوده است

۳. آیات فراوانی معجزه داشتن به شکل سایر انبیاء را از پیامبر اسلام نفی می کند. از جمله سوره اسری آیات ۵۹ و

نزدیک شدن قیامت است که در یک آیه بدون فاصله بیان شده است (اقتربت الساعة و انشق القمر)، یعنی این دو پدیده مرتبط با یکدیگر بوده با نزدیک شدن قیامت چنین اتفاقی رخ می دهد. باید توجه داشت کلمه «اقتربت» در باب افتعال، آمادگی، پذیرش و قبول را می رساند و کلمه «انشق» که بجای «شق» (به صورت انفعال) بکاررفته فعل پذیری و مهیا گشتن و تن دادن را نشان می دهد^۱ یعنی با پایان گرفتن عمر زمین و آمادگی آن برای لحظه قیامت (ساعة) که به تدریج نزدیکتر می شود (اقتربت الساعة)، ماه نیز از چنین تحولی منفعل شده و از هم گسیخته می گردد (و انشق القمر).

چنین توجیهی صرفنظر از صحت و سقم دونیم شدن ماه، در عهد رسول اکرم (ص)، از نظر علمی روشن است. می دانیم کره ماه در تعادلی مابین جاذبه خورشید و زمین در ۲۴۰ هزار مایلی زمین قرار دارد. اگر این تعادل به دلیلی از بین برود و ماه بخواهد به زمین نزدیک شود، قبل از برخورد با زمین به دلیل اختلاف نیروی جاذبه ای که زمین بر پشت و روی ماه وارد می کند، متلاشی و «شقه» خواهد شد.^۲

علاوه بر آن، فاصله ماه با زمین آنچنان حساب شده و دقیق است که نه تنها شقه شدن، بلکه هرگونه تغییری در موقعیت فعلی آن موجب تحولات فوق العاده ای می شود که حیات زمینی را نابود می سازد. جذر و مد حاصل از نزدیک شدن ماه به زمین آنچنان خواهد بود که آب اقیانوسها همه خشکی ها را دربر گرفته سطح زمین را در اثر فشار وارده خرد می کند^۳

۱. مثل انقلاب (آمادگی برای تغییر و تحول)، اشتعال (آمادگی برای شعله ور شدن) و...

۲. به مطلب زیر که عیناً از کتاب «راز آفرینش انسان» نوشته کرسی مورینن ترجمه آقای محمد سعیدی نقل شده توجه بفرمائید:

ستاره شناسان بر طبق قواعد و قوانین فلکی اعتقاد دارند که در روزگاری خیلی بعید ماه دومرتبه به مجاورت زمین باز می گردد و چون به نزدیکی آن رسید متفجر می شود و از قطعات شکسته و پراکنده خود حلقه هایی زیبا مانند حلقه های زحل در اطراف زمین مرده و غیر مسکون ما به گردش درمی آورد.

۳. بد نیست اطلاعات علمی بیشتری در مورد ماه از کتاب فوق الذکر نقل نمائیم: (صفحات ۱۶ و ۱۷)

فاصله ماه تا زمین ۲۴۰۰۰۰ میل است و هر روز دو مرتبه تولید جذر و مد می کند. جذر و مد دریاها در پاره نقاط تا ۶۰ پا می رسد و حتی قشر خاکی زمین هر روزی دو مرتبه بر اثر جاذبه ماه به قدر چند اینچ کشیده می شود. همه این اتفاقات بطوری منظم و آرام رخ می دهد که ما هرگز متوجه قدرت قاهره و عظیمی که آب دریاها را اینقدر بالا می برد و حتی سطح زمین را با همه سختی و صلابت آن خم می کند نمی شویم... اگر ماه ما بجای مسافت فعلی مثلاً پنجاه هزار میل با زمین فاصله داشت آن وقت ارتفاع جذر و مد به قدری زیاد می شد که همه دشتهای پنج قاره زمین را روزی دوبار آب فرامی گرفت و فشار آب در هر نوبت به قدری شدید می بود که کوهها بزودی از روی زمین شسته می شد و هیچیک از قاره ها فرصتی نمی یافت که از زیر آب بیرون بیاید و وجود خارجی پیدا کند. سطح زمین در زیر فشار این انقلابات خرد می شد و جریان هوایی که در اثر این جذر و مدهای عظیم پیدا می شد هر روز گردبادهای هولناک در اطراف زمین پدید می آورد.

گذشته از آیه «اقتربت الساعة و انشق القمر»، دنباله آن نیز که اشاره‌ای به اعراض مردم از آیات خدا و سحر مستمر نامیدنش می‌باشد (و ان یروا آیه یعرضوا و یقولوا سحر مستمر) قابل بررسی است. مفسرینی که معتقد به دونیمه شدن ماه در زمان رسول اکرم می‌باشند، این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که «کافران علیرغم مشاهده چنین معجزه‌ای ایمان نیاورده و آنرا سحر مستمری نامیده‌اند» بنابر این ضروری است این آیه را نیز مورد تدبر قرار دهیم:

۱- می‌گویند چون جمله «ان یروا» آمده نشان می‌دهد که معجزه‌ای دیدنی بوده است. درحالی‌که در برخی آیات می‌بینیم جمله «ان یروا» در رابطه با آیات قرآن گرفته است. مثل: (انعام ۲۵ و اعراف ۱۴۶) - ان یروا کل آیه لایؤمنوا بها و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلاً

۲- کلمه «یعرضوا» نشان می‌دهد اعراض کافران از آیات قرآن بوده است و گرنه شقه شدن ماه موضوعی جالب برای استقبال و مشاهده می‌باشد.

۳- با اتکاء به کلمه سحر (یقولوا سحر مستمر) می‌گویند کافران علیرغم دیدن معجزه شق القمر آنرا سحر نامیدند. درحالی‌که در آیات فراوانی نشان داده می‌شود که اتهام سحر از ناحیه کافران در موارد زیادی متوجه قرآن بوده است^۱ مثل: انبیاء ۳- سبا ۴۳- زخرف ۳۰- محمد ۷- مزمل ۲۴ و اتفاقاً برجسته‌ترین ایراد آن به اصطلاح هوشمند و مغز متفکر قریش به قرآن، سحر مؤثر بودن این کتاب بوده است (فقال ان هذا الاسحر یؤثر)

جالب اینکه علیرغم چهاربار تکرار ترجیع‌بند «ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر» در سوره قمر و سیاق سوره و محور بودن موضوع قرآن و تکذیب و اعراض کافران از آن، بازهم کسانی آیه موردنظر را (و ان یروا آیه یعرضوا...) را که به وضوح در رابطه با اعراض از آیات قرآن قرار دارد، به قضیه شق القمر مرتبط می‌نمایند. درحالی‌که مشابه این ارتباط را که غفلت و اعراض مردم را علیرغم نزدیک شدن قیامت نشان می‌دهد، در اولین آیات سوره انبیاء می‌خوانیم^۲

۴- تأکیدی که در آیه فوق بر مستمر بودن سحر کرده (یقولوا سحر مستمر) نشان می‌دهد که منظور همان نزول تدریجی و مرتب آیات قرآن در طول مدت رسالت است و گرنه معجزه دونیمه شدن ماه، آنطور که نقل می‌کنند، مستمر نمی‌توانسته باشد.

۵- دنباله آیات نیز نشان می‌دهد مسئله تکذیب قرآن و «پیروی» از نظریات خود به جای پیروی از قرآن مطرح می‌باشد (وکذبوا و اتبعوا اهلانهم...) درحالی‌که اگر منظور دونیمه شدن

۱. از جمله آیه ۷ سوره انعام (ولو نزلنا علیک کتاباً فی قرطاس فلمسوه باید یهم لقال الذین کفروا ان هذا الاسحر

مبین)

۲. اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون. ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون

ماه بود «تبعیت از آن» بی مفهوم می گشت

۶- آیات ۶۵ و نیز با تأکید بیشتری ضمن اشاره به انباء گذشته (کتب انبیاء سلف) و حکمت رسانی که در آنها بوده (ولقد جاءهم من الانباء ما فيه مزدجر - حکمة بالغة فما تغن النذر) نشان می دهد که موضوع اصلی انکار «کتاب» است نه معجزه نیمه شدن ماه.

۷- جمله «اقتربت الساعة» به صورت ماضی مستقبل آمده تا حتمیت وقوع این حادثه را برساند. به همین نحو جمله «وانشق القمر» نیز تبعیت از زمان گذشته کرده تا قطعی بودن آنرا نشان دهد. در مورد قیامت که روشن است هنوز واقع نشده و مربوط به آینده است. اگر قرار بود نصف آیه مربوط به زمان آینده می شد (قیامت) و نصف دیگر آن (نیمه شدن ماه) به زمان گذشته، با فصاحت و بلاغت قرآن تناقض پیدا می کرد. پس همانطور که قیامت مربوط به آینده است پیوستگی دو جزء آیه نشان می دهد که انفجار ماه نیز مربوط به زمان قیامت می باشد.

۸- از ارتباط میان قیامت و سحر نامیدن آیات شاید بتوان گفت کافران عمدتاً آیاتی را منکر می شدند و سحر می نامیدند که مسئله بعثت و قیامت را مطرح می کرده است. این موضوع را در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم از جمله: هود ۷ و طور ۱۵

۹- معمولاً معجزات انبیاء گذشته در صورتی که اقوام آنها ایمان نمی آوردند، منجر به هلاکت و عذاب می شده است و عجیب اینکه چنین معجزه عظیمی را کافران منکر شده باشند و عذابی بر آنان واقع نشده باشد!

۱۰- خلاصه اینکه چطور ممکن است امری را به راحتی پذیرفت که نه زندگی روشن پیامبر که تاریخ جزئیات آنرا نقل کرده، بر آن گواهی مسلم می دهد، نه تاریخ از آن یاد کرده و نه اقوام دیگری که در سایر کشورها (مثل ایران و روم و هند و غیره) زندگی می کردند بر آن شهادت داده اند، و نه با عقل و منطق و علم و مشیت خدا که هرکاری را از مجرای اسباب طبیعی خود جریان می دهد (ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها) سازگار است و نه... آیا چنین امری از کم بهادادن به معجزه جاوید قرآن که عظیم ترین معجزه است و دست کم گرفتن آن در برابر معجزه فرضی دونیمه شدن ماه ناشی نمی شود؟!...

تقسیمات سوره

سوره قمر را برای فهم ساده تر آن می توان به ۳ بخش اصلی تقسیم نمود:

۱- مقدمه (آیات ۱-۸) بیان کفر و اعراض اعراب معاصر پیامبر و اشاره به سرنوشت آینده آنها در جهنم.

۲- متن سوره (آیات ۹ تا ۴۲) مباحث تاریخی با ذکر نمونه‌های مهمی از تکذیب رسولان هشداردهنده الهی و عذاب دنیائی کافران شامل:

۱-۲ (آیات ۹ تا ۱۷) داستان تکذیب نوح (ع)

۲-۲ (آیات ۱۸ تا ۲۲) » قوم عاد

۳-۲ (آیات ۲۳ تا ۳۲) » ثمود

۴-۲ (آیات ۳۳ تا ۴۰) » لوط

۵-۲ (آیات ۴۰ تا ۴۲) » آل فرعون

۳- نتیجه‌گیری و بازگشت به وضع حال (آیات ۴۳ تا ۵۵). مقایسه حال و گذشته، بیان ادعاهای، وقوع ساعه قیامت و سرنوشت نهائی مجرمین و متقین در جهنم یا بهشت.

نام‌های الهی

در این سوره تنها نام رب (فدعا ربه انی مغلوب فانتصر) بکار رفته و اثری از نام جلاله «الله» نیست. اما در آیه ۴۲ (کذبوا بایاتنا کلها فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر) و آیه ۵۵ (فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر) نام نیکوی «مقتدر» در دو حالت ترکیبی با عزیز (در رابطه با اخذ و عذاب مکذبین) و ملیک (در رابطه با بهشت متقین) آمده است که در رابطه با سیاق سوره و کلمه محوری «نذر» که ۱۱ بار تکرار شده عبرت‌انگیز است.

آهنگ سوره- کلیه آیات این سوره با ریتم و قافیه شگفت‌انگیزی با حرف «ر» ختم می‌شوند.

ارتباط سوره‌های قمر و رحمن (۵۴ و ۵۵)

وجه مشترک میان این دو سوره نیز همچون بقیه سوره‌های این مجموعه سرنوشت انسان در جهان ابدی آخرت است، اما این دو سوره از دو جهت کاملاً متفاوت به قضیه نگاه می‌کنند، سوره قمر عمدتاً به سرنوشت تیره بختان، که همان تکذیب‌کنندگان آیات هستند، می‌پردازد و سوره رحمن به سرنوشت رستگاران. هرچند در هر دو سوره به هر دو دسته عنایت شده است، ولی نسبت‌ها تفاوت می‌کند. مثلاً در سوره قمر که یکپارچه تا انتها درباره هلاکت اقوام تکذیب‌کننده رسولان و انذار عذاب و تذکرات پیاپی است، تنها ۲ آیه در شأن متقین دارد. در حالیکه در سوره قمر نسبت وارونه می‌شود. یعنی در برابر کل سوره که آثار رحمانیت را معرفی می‌کند، فقط ۴ آیه درباره مجرمین است. صفات و نام‌های نیکوی الهی که در این دو سوره آمده است نیز بیان‌کننده تفاوت میان دو سوره می‌باشد. در سوره قمر به دلیل فضا و جو سراسر تهدید و هشدار آن، که توأم با شرح عذاب اقوام سلف می‌باشد،

اسماء: عزیز، مقتدر و ملیک به کار رفته است:

[۴۲) کذبوا بایاتنا کلها فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر (۵۵) فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر] که اقتدار و شکست ناپذیری پادشاه به حق را می‌رساند، در حالیکه در سوره رحمن سراسر شرح آلاء ربوبی است.

همانطور که گفته شد، در سوره قمر تنها دو آیه انتهائی به متقین اختصاص یافته است: (ان المتقین فی جنات و نهر - فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر). این اشاره کوتاه و موجز در سوره بعدی (رحمن) با شرح و تفصیل زیاد، که نیمه دوم سوره را تشکیل می‌دهد، بیان شده و نشان می‌دهد نزد ملیک مقتدر و در بهشت جاوید او بودن چه مشخصاتی دارد. چنین رابطه‌ای منطقی و طبیعی میان دو سوره اصالت نظم فعلی قرآن را ثابت می‌کند. علاوه بر آن، در همان مقدمه سوره رحمن از قمر و نجم نام می‌برد: (الشمس والقمر بحسبان و النجم و الشجر یسجدان) و می‌دانیم نام دو سوره قبل از سوره رحمن نیز قمر و نجم است که این هم ارتباط دیگری را می‌رساند. همچنین می‌دانیم در سوره قمر ۴ بار جمله «لقد یسرنا القرآن للذکر فهل مدکر» تکرار شده و در سوره الرحمن بلافاصله پس از نام رحمن تعلیم قرآن را به عنوان مهمترین نشانه رحمانیت پروردگار معرفی نموده است: (الرحمن، علّم القرآن ...) و

وجه مشترک دیگری نیز دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم از جمله:

۱- هر دو سوره اهل جهنم را «مجرمین» نام نهاده‌اند، مجرم کسی است که رابطه خود را با خدا و خلق او و با حقایق و واقعیات‌های جهان قطع کرده است:

قمر (۴۷) ان المجرمین فی ضلال و سعر

رحمن (۴۱) یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی و الاقدام

۲- در هر دو سوره خبر از «انشقاق» در مرحله پایانی عمر زمین داده است. انشقاق همان جدائی و قطع شدن نظم و ارتباط فعلی است.

قمر (۱) اقتربت الساعة و انشق القمر

رحمن (۳۶) فاذا انشقت السماء فکانت ورده کالدهان

۳- در سوره قمر تماماً از بی‌اعتنائی و سهل‌انگاری مجرمین یاد می‌کند که هر نشانه‌ای، هر چند عظیم، در رابطه با قیامت ببینند آنرا سحر می‌شمارند و ترس و واهمه‌ای از آن به خرج نمی‌دهند، اما در سوره رحمن وقتی بهشت را معرفی می‌کند، به جای آنکه نام متقین را که همه جا به کار برده مطرح می‌نماید، از کسانی نام می‌برد که از مقام خدا می‌ترسند (و لمن خاف مقام ربه جنتان)

سوره «الرحمن» (۵۵)

سوره «الرحمن» که عروس قرآن نامیده شده، تنها سوره‌ای است که با اسمی از «اسماء الحسنی» آغاز گردیده است. نام «الرحمن» که مبالغه «رحمت» است، بر گستردگی و توسعه رحمت الهی بر جمیع اشیاء و موجودات عالم دلالت دارد (و برحمتک التی وسعت کلشی)^۱ بطوریکه همه آنچه در آسمانها و زمین است، در حیات و حرکت وجودی خویش، دائماً دست نیاز بسوی او دارند و او هر لحظه در کار و شأنی است (یستله من فی السموات والارض کل یوم هو فی شأن). چنین تصور زنده و دینامیک از پروردگار عالم که مستمراً مخلوقات خود را تحت نظر دارد و سایه رحمتش همچون نور بر آنها می تابد، در برابر اعتقادات جاهلانه و ایستای مشرکین که با انکار ربوبیت و رحمانیت^۲، خدا را آفریدگاری می شناختند که مخلوقاتش را پس از آفرینش به حال خود رها کرده یا به فرشتگان و الهه مختلف سپرده است جلوه خاصی پیدا می کند.

رحمت الهی بر انسان به شکل نعمت های متنوع و بی‌کرانی که از همه جهت بر او ارزانی داشته جلوه می کند، این نعمت های عظیم که در دنیا مؤمن و کافر را دربر گرفته، در برابر نعمت های فوق العاده عظیم تری که در آخرت برای متقین فراهم شده، ناچیز جلوه می کند.^۳ در این سوره گوشه‌ای از آن نعمت ها را که مطلقاً در قالب ذهن و اندیشه دنیانگر و محدود بشر نمی گنجد به مدد استعاره و تمثیل، در تشبیه به نعمت های دنیائی بیان کرده است.

۱. قسمتی از اولین بند دعای کمیل.

۲. از جمله آیه ۶۰ سوره فرقان (و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن ان سجده لما تأمرنا و زادهم نفوراً)

۳. به فرمایش حضرت علی در نهج البلاغه (خطبه ۱۰۹ نسخه صبحی صالح) سبحانک... و ما اسبح نعمک فی الدنیا، و ما اصغرها فی نعم الاخره

(ثالث آخر سوره)

نعمت الهی را در این سوره با کلمه «آلاء» که بلیغ تر از نعمت است با نسبت دادن به پروردگار ۳۱ بار تکرار کرده است (فبای آلاء ربکما تکذبان). این ترجیع بند تکراری که خطاب به انس و جن^۱ است، ارتباط نعمت‌ها (آلاء) را با مسئله «ربوبیت» (ربکما) که مورد انکار مشرکین بوده نشان می‌دهد. به این ترتیب درس «توحید» را به مشرکینی که علیرغم اعتقاد به «الله»، (همچون بسیاری از خداپرستان امروزی) ربوبیت و رحمانیت را از او منتزع کرده، سر بر آستانه معبودها و آلهه و ارباب متفرق فرود می‌آوردند آموزش می‌دهد.

انواع نعمت‌ها

نعمت‌هایی که در این سوره ذکر گردیده فراوان است و از آیه ۱۲ به بعد مرتباً به دنبال یادآوری هر کدام جمله «فبای الاء ربکما تکذبان» تکرار می‌گردد. اما مقدمه ۹ آیه‌ای سوره (که چنان جمله‌ائی بدنبال آیات آن نیامده) وضعیت مستقلی دارد که مشرف بر بقیه آیات می‌باشد. اگر این آیات را با نظم خاصی که دارد بنویسیم به روابط فیما بین آنها بهتر پی می‌بریم:

الرحمن، } علم القرآن
خلق الانسان } ①
علمه البیان

الشمس والقمر بحسبان } ②
والنجم والشجر يسجدان
والسمااء رفعها و وضع المیزان

الآتطغوا فی المیزان } ③
واقیموا الوزن بالقسط و لا تخسروا المیزان

مقدمه فوق را همانطور که ملاحظه می‌کنید می‌توان با توجه به معنا و مقصود و طول و آهنگ آیات آن، به سه قسمت تجزیه کرد. قسمت اول که از سه آیه دو کلمه‌ای تشکیل شده ارتباط انسان را با تعلیم قرآن و آموختن بیان نشان می‌دهد. در قسمت دوم از انسان فراتر رفته ماه و خورشید و ستاره‌ها و آسمان برافراشته را که همگی با نظم و «میزان» خاصی در حرکت هستند نشان می‌دهد و بالاخره در سومین قسمت از «میزان» حاکم در آسمانها نتیجه گرفته،

۱. کلمه «انس» ۱۸ بار در قرآن به کار رفته که در تمامی موارد همراه «جن» آمده است. در موارد دیگر کلمه «انسان» یا «ناس» استعمال شده است.

خطاب به انسانها آنها را از طغیان نسبت به میزان بازمی دارد و در انجام معاملات به برپاداشتن میزان و اجتناب از زیان رساندن نسبت به دیگران توصیه می نماید. این سه بخش در ارتباط ظریفی با یکدیگر قرار دارند. ابتدا تعلیم و آموزش اصول و معیارها (کتاب) مطرح می گردد و تبیین آن در جوامع انسانی (آیات لفظی و کلامی)، آنگاه آیات تکوینی در طبیعت کون و مکان و عظمت های کیهانی و نظم حیرت آور آن نشان داده می شود تا چشم بصیرت انسان باز گردد و با مشاهده «میزان» در عالم هستی پی به لزوم رعایت «میزان» در روابط خود با دیگران ببرد.

نکته شگفت در این است که تعلیم قرآن را در قسمت اول، مقدم بر خلقت انسان قرار داده است. (الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان) گویا در رابطه با «رحمانیت» خدا، تعلیم قرآن مصداق بارزتری از رحمت واسعه او در مقایسه با خلقت انسان باشد^۱. و این نعمت را از آن جهت مقدم بر بقیه مطرح کرده که بدلیل سوق دادن انسان به هدایت و سعادت ابدی قابل قیاس با هیچ نعمتی نیست (الله اعلم). خلقت انسان نیز با پیچیدگیهای حیرت آوری که دارد، از میان انواع مخلوقات، نشانه دیگری بر «رحمانیت» خالق است. اما نعمت بیان که کمتر مورد توجه قرار می گیرد، شگفتی دیگری است. حیوانات که بطور غریزی با اصوات و حرکات محدودی منظور خود را به هم نوع خویش منتقل می نمایند، قدرت بیان کامل ندارند و بنظر نمی رسد تنوع و کمالی در این جهت داشته باشند، اما انسان از طریق ابداع حروف و کلمات، علاماتی را بتدریج در طول تاریخ خود برای اشاره به مفاهیم طبیعی و مکنونات ضمیر بوجود آورده است که مقدمه وضع قراردادی لغات و فرهنگ های متنوع گشته است. به این ترتیب اندیشه و احساسات خود را به روشن ترین وجه به نسلهای بعد منتقل کرده و این امر خود موجب رشد تمدن و فرهنگ گشته است. معنای «بیان» در «علمه البیان» پرده برداری از ضمیر و روشن کردن مشکل و مجهول است. همین که خداوند با استعدادی که در انسانها به ودیعه گذارده و الهامی که در تبیین مکنونات قلبی به آنها کرده، خود از نعمت های عظیمی است که کمتر به آن توجه داریم. کافی است لحظه ای به سخنان بلیغی که از رسول اکرم (ص) یا ائمه (ع) نقل شده، یا نوشته های گرانقدری که از طریق تعلیم بیان و پیدایش لغت و حروف و ادبیات انشاء شده بیندیشیم و ببینیم اگر چنین نعمتی نبود در چه بربریت و توحشی زندگی می کردیم.

و اما دومین قسمت مقدمه، همانطور که گفته شد، به عظمت های خارج از وجود انسان

۱. موضوع قرآن در سوره قبل (قمر) نیز که با ۴ بار تکرار ترجیع بند «و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر» شاخص شده بود با افتتاح این سوره که تأکید بر تعلیم قرآن دارد پیوند می خورد.

که هر کدام مصداقی از «رحمانیت» خداوندگار عالم است اشاره دارد؛ نظم و «حساب» داشتن خورشید و ماه (الشمس والقمر بحسبان)، در اختیار خدا قرار داشتن و تسلیم قوانین حاکم بر هستی بودن ستاره و درخت^۱ (والنجم والشجر يسجدان) و بالاخره گسترش حیرت آور آسمان و قرار دادن میزان در آن. (والسمااء رفعها و وضع المیزان). از همه این مقدمات، آیات کلامی و کیهانی، چنین نتیجه گرفته می شود که انسان نیز باید دارای «میزان» باشد!

از آیه (۱۰) به بعد شرح نعمت های گسترده الهی شروع می شود و پس از ذکر هر نعمتی عبارت «فبای آلاء ربکما تکذبان» تکرار می گردد.

این نعمت ها به دو بخش عمده، نعمت های دنیائی و نعمت های اخروی تقسیم می شوند. نعمت های دنیائی نیز خود به دو بخش نعمت های حال و نعمت های آینده (در همین دنیا برای نسلهای بعد) تقسیم می گردد. همچنین نعمت های دنیائی حال به نعمت های زمینی و آسمانی و دریائی تقسیم می گردد. نمودار صفحه بعد تقسیم بندی نعمت های را نشان می دهد:

۱. بسیاری از مفسرین و مترجمین قرآن کلمات نجم و شجر را گیاه بدون ساقه و با ساقه ترجمه کرده اند در حالیکه این معنا گذشته از آنکه با سیاق آیات قبل و بعد که مربوط به عظمت های کیهانی است هماهنگی ندارد. اصلاً در قرآن کلمه نجم و نجوم که ۱۳ بار تکرار شده، گرچه در لغت غرب قدیم آمده باشد، به معنای گیاه بی ساقه بکار نرفته است. در آیه ۱۸ سوره حج نیز از سجده آنچه در آسمانها و زمین است و خورشید و ماه و ستاره ها و کوه ها و درختان و جنبندگان بسیاری از انسانها شاهد می آورد که در آن سجده نجوم و شجر نیز تصریح شده است.
الم تر ان الله يسجد له من في السموات ومن في الارض والشمس والقمر والنجوم والشجر والدواب وكثير من الناس وكثير حق عليه العذاب...

نمتهای پروردگار

دنیای

آخروی

حال

آینده

نیستی

آسمانی

دنیایی

آسمانی

دنیایی

آسمانی

دنیایی

آسمانی

دنیایی

● وَالْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَّا ذُنُوبُهُمْ

پیدایش انواع میوه ها و محصولات

آفرینش انسان از خاک و جن از انرژی

ایجاد حرکت و جی و انتقالی

آمیخته شدن دو سیستم آب شور و شیرین

استخراج زینت از دریاها و رودخانه ها

حرکت کششی های بادی

● كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ

امداد مستمر تعامی موجودات

میدان عمل انحصاری آینده جن و انس

امکان نمود آسمان و جن به آسمانها

آگاهی از خطرات مهلك مسیر

انشقاق آسمان در آستانه قیامت

بی نیازی پروردگار از پرورش

شناخت مجرمین با نشانه ها

جهنم مجرمین

● وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ لَعَتَوْا عَلَيْهَا

شاخسارها (آثار و شاخه های ایمان)

چشمه های جاری (ایمان و عمل صالح)

میوه های متنوع

تکیه گاهها

همسران

زیبائی و جمال

جزای احسان

● تَوَنَّنَ وَذُنُوبُهُمْ

شاخسارها

چشمه های جوشان

میوه ها

همسران زیبا

حوریان محفوظ

بکر و عقیق

تکیه ها

● تَبَارَكَ الَّذِي رَزَقَهُمْ مِنْ غَيْرِ مِثْلِ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ قَبْلُ

فِي الْأَرْضِ وَالْأَرْضُ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَّا ذُنُوبُهُمْ

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

" " " "

الف - نعمت‌های دنیائی حال

آیات ۱۰ تا ۲۵، این ردیف نعمت‌ها را که با جمله: «کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ - و بقیی وجه ربک ذوالجلال والاکرام» ختم می‌شود نشان می‌دهد. همانطور که ملاحظه می‌شود نعمت‌های دنیائی را به سه دسته زمینی (والارض...)، آسمانی (رب‌المشرقین و...) و دریائی (مرج البحرین...) تقسیم کرده که باز هم این نعمت‌ها با جزاء کوچکتري تقسیم می‌شوند:

- | | |
|---------------------|--|
| والارض وضعها للانام | ۱- فيها فاکهة والنخل ذات الاکمام (نعمت‌های باغی) |
| (نعمت‌های زمینی) | ۲- والحب ذوالعصف والريحان (نعمت‌های صحرائی) |
| (نعمت‌های آسمانی) | ۳- خلق الانسان من صلصال کالفخار، و خلق الجن من مارج من نار |
| | ۴- ربُّ المشرقین و رب‌المغربین (پیدایش فصول در اثر اختلاف حرکت زمین) |

مرج البحرین يلتقيان ۱- بينهما برزخ لا یبغیان (ایجاد دوگانگی‌ها)
(نعمت‌های دریائی) ۲- یخرج منها اللؤلؤ و المرجان (محصول دوگانه)
۳- و له الجوار المنشآت فی البحر کالاعلام (حرکت کشتی)

در این بخش به دنبال ۷ دسته از نعمت‌های الهی ۷ بار ترجیع بند «فبای الاء ربکما تکذبان» تکرار شده است، ۲ دسته از این نعمت‌ها زمینی هستند: پیدایش باغات که انواع میوه‌ها را بوجود می‌آورند^۱، پیدایش مزرعه که انواع غلات و گیاهان معطر را پرورش می‌دهند، ۲ دسته نیز مربوط به آسمان بالای زمین و تحولات جوی ناشی از آن می‌شود. یکی پیدایش انسان از عناصر مادی و خلقت جن از شعله آتش (انرژی خالص) است که به گفته زیست‌شناسان، حیات در کره زمین در فرآیند برخورد امواج و عناصر کیهانی با جو زمین و به دنبال آذرخش‌های شدید و طولانی آن، و در نتیجه فعل و انفعالات شیمیائی ناشی از ترکیب نزولات جوی با عناصر مادی و رسوبات رسی کناره سواحل دریاها به وجود آمده است. بالاخره تنوع طلوع و غروب خورشید که به دلیل تغییر شعاع گردش زمین به دور خورشید فصول چهارگانه را به وجود می‌آورد، که اگر این فصول نبود هرگز حیاتی در کره زمین ممکن نمی‌گشت. و اما نعمت‌هایی که مربوط به دریاها می‌شوند ۳ دسته هستند:

۱. علت اینکه محصول درخت نخل (خرما) از میان میوه‌ها مشخصاً یادآوری گردیده (فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام) شاید بدلیل غذائیت این محصول علاوه بر میوه بودن آن می‌باشد. شاید هم هضم بودن آن یا خواص بیشماری که دارد و کالری و ویتامین‌های فراوان آن موجب این اختصاص شده باشد (والله اعلم).

۱- آب‌های شیرین و شور (آب رودخانه‌ها و دریاها) که موجب آثار پربرکتی می‌گردد^۱ و نشان می‌دهد دو کیفیت مختلف علیرغم تضاد ماهیتی چگونه می‌توانند درکنار هم زندگی کنند و هردو آثار مفید و ارزنده‌ای داشته باشند^۲. شاید بیان این دوگانگی در رابطه با آفرینش جن و انس متضمن این معنا نیز باشد که هر دو نوع نامبرده درکنار هم زندگی می‌کنند و با برزخی که میان آنهاست در قلمرو یکدیگر وارد نمی‌شوند (ماده و انرژی) و هر دو نوع مانند آبهای شور و شیرین که لوء‌لوء و مرجان دارند محصول وجودی مفیدی می‌توانند عرضه نمایند.

۲- نعمت دوم تولید لوء‌لوء و مرجان به عنوان زیباترین محصول زینتی دریاها است^۳، گرچه در سوره‌های دیگر از محصولات دیگر دریا همچون ماهی تازه یاد می‌شود، اما در اینجا چون منظور بیان زیباترین جلوه‌های نعمت‌های خدائی است، از این دو گوهر یاد می‌شود تا شاید انسان نیز گوهر وجودی خویش را ظاهر نماید.

۳- و بالاخره سومین نعمت دریائی جریان یافتن کشتی‌های بادبان برافراشته کوه‌پیکر در دریاها و اقیانوس‌ها است که به نیروی رحمت الهی (باد) وسیله حمل و نقل انسان و کالاهای او به اقصی نقاط عالم می‌گردند.^۴

نعمت‌های فوق که در ۷ دسته معرفی گردید، مطلوب بودن آن برای کسی مورد تردید نمی‌باشد. اما نتیجه‌ای که از این نعمت‌ها گرفته می‌شود این سؤال را پیش می‌آورد که چگونه فانی شدن آنچه بر روی زمین است (کل من علیها فان) از جمله «آلاء الهی» محسوب می‌گردد؟ پاسخ این سؤال‌المقدر را دنباله آیه می‌دهد که «روی پرودگار صاحب جلال و کرم تو باقی می‌ماند» (و بقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام). همین که علیرغم فانی شدن همه نعمت‌های روی زمین، آنچه رو بسوی خدا دارد، یعنی اعمال خدائی، خداجویی‌ها

۱. شط العرب که از بهم پیوستن دجله و فرات بوجود می‌آید روزی دوبار در اثر جذر و مد حرکت می‌کند، هنگامی که آب از طرف دریا بطرف شط کشیده می‌شود امکان آبیازی فراوانی برای کشاورزان بوجود می‌آید.

۲. علاوه بر آیه فوق، در دو آیه دیگر نیز به این جریان اشاره شده و در رابطه با سیاق سوره برداشتهائی از این دوگانگی شده است.

فرقان (۵۳) و هوالذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج و جعل بینهما برزخاً و حجرأ محجوراً فاطر (۱۲) و مایستوی البحران هذا عذب فرات سائع شرابه و هذا ملح اجاج و من کل تأکلون لحمأ طریاً و تستخرجون حلیة تلبسونها

۳. گویا مروارید دریائی در مصب رودخانه‌ها که آب‌های شور و شیرین جریان دارند، بتدریج با رسوب املاح دریائی با مکانیسم خاصی شکل می‌گیرند.

۴. برای اطلاع بیشتر از این نعمت می‌توانید به سوره‌ها و آیات ذیل مراجعه‌نمائید: ۴۵/۱۲

جهت گیریهای خدائی باقی می ماند، خود نعمت بسیار بزرگی است. اگر انسان امیدی به آینده و حیات جاوید نداشته باشد، هرکاری را برای خود مجاز می داند و به پوچی و عبث بودن حیات می رسد. اما این روزنه امید شورانگیزی است که «وجه خدا» یعنی آنچه رو بسوی خدا دارد باقی می ماند و توشه بهشت جاوید می گردد.

ب- نعمت های دنیائی آینده

آیات تا شماره ۲۸ که با جمله «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام» ختم می شود، بنظر می رسد فصل اول سوره را تشکیل می دهد. بخصوص آنکه پایان سوره نیز با نام «ذی الجلال و الاکرام» ختم شده است. اما آیات ۲۸ تا ۳۵ که در بین دو فصل نعمت های دنیائی و اخروی قرار گرفته، چنین می نماید که آینده دنیای بشری را تصویر می نماید. این قسمت از ۴ آیه با ۴ ترجیع بند تکراری تشکیل شده است که ذیلاً اشاره ای مختصر به مفاد آن می نمائیم:

اولین آیه این قسمت (یسئلہ من فی السموات والارض کل یوم هو فی شأن) که شمول رحمانیت خدا را در تأمین نیازهای تمامی موجودات آسمانها و زمین بیان می کند، علاوه بر اثبات توحید، حرکت روبه رشد و کمال جهان هستی را با جمله «کل یوم هو فی شأن» نشان می دهد. منظور از «یوم» ۲۴ ساعت دنیای زمینی انسانها نیست، بلکه زمانی است که تناسب با نیازهای تکوینی هر مخلوق دارد. به این ترتیب خالق هستی یکسره و دائماً در شأنی از تدبیر امور مخلوقات می باشد. این همان ربوبیتی است که از رحمانیت خدا ناشی می شود. همچنانکه رحمت و عظوفت پدر و مادر منشأ رسیدگی و تربیت فرزند می گردد. چنین بینشی نسبت به جهان هستی که گذشته روبه تکامل تمامی پدیده ها و موجودات گواه و شاهد صادقی بر آن است، آینده ای برای بشریت تصویر می نماید که در اندیشه تنگ امروزی ما نمی گنجد. اگر به پیشرفتهای محیرالعقول علمی بشر در نیم قرن اخیر که از مجموعه دانش و دستاوردهای علمی او در طول تاریخ گذشته بیشتر است نگاهی بیفکنیم و منحنی این پیشرفت را که بطور تصاعدی بالا می رود برای صدها و هزاران (و شاید میلیونها) سال آینده ترسیم کنیم، به نتایجی خواهیم رسید که توصیف آن جز حیرت نخواهد افزود.

دومین آیه این قسمت (ستفرغ لکم آیه الثقلان)، زمانی را در ذهن تداعی می نماید که جز جن و انس موجود دیگری در روی زمین باقی نمانده یا اگر مانده در خدمت این دو گرانمایه است. می دانیم در برابر عمر ۴/۵ میلیارد ساله زمین نوع انسان نوزاد تازه واردی است که حداکثر یک میلیون سال از پیدایش انواع وحشی آن می گذرد! یعنی اگر عمر کره زمین را

یک سال فرض کنیم، عمر نوع انسان (از ابتدا تاکنون) کمتر از ۲ ساعت می باشد! در این مدت میلیونها نوع از انواع دریائی، پرنده، خزنده و... پا به عرصه وجود گذاشته و پس از میلیونها سال منقرض شده اند. کره خاکی ما بیش از یکصد میلیون سال زیر سم سنگین حیوانات کوه پیکری چون دایناسورها بود و اکنون صد میلیون سال (صد برابر پیدایش نوع انسان) از انقراض این نوع می گذرد و به همین نحو انواع موجودات متنوع دیگر... تاریخ طبیعی گواهی می دهد موجودات روی زمین بتدریج تکامل یافته به انسان رسیده اند و با تکامل انسان به تدریج صحنه را برای این نوع کاملتر تخلیه می نمایند. اکنون سراغ بسیاری از پرندگان یا حیوانات وحشی را تنها در باغ وحش های محدود می توان گرفت و از نوع آنها تعداد انگشت شماری بیش باقی نمانده است. با پیشرفت صنعت و تکنولوژی و رشد جمعیت جوامع انسانی و محدودیت محیط زیست بتدریج حیوانات باقیمانده هم منقرض خواهند شد و سرانجام تنها جن و انس (یا حیواناتی که در خدمت آنها هستند مثل گاو و گوسفند یا میکرب های مفید) باقی خواهند ماند که خداوند فارغ از انواع دیگر به کمال این دو گرانمایه خواهد پرداخت (سفرغ لکم ایه الثقلان).

سومین آیه (یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان) صحنه دیگری را بر پرده ذهن تصویر می نماید که انسان پیشرفته آینده با تکنولوژی پیچیده خود بر اقطار آسمانها و زمین نفوذ کند و کهکشانها را در نوردد. شاید چنین آرزویی برای انسان قرن گذشته محال می نمود ولی نسل امروز که شاهد سفینه های فضائی و کشفیات حیرت آور علمی بوده است می تواند چنین آینده ای را باور نماید. امروز با تلسکوپهای فوق مدرن رادیویی، اخترشناسان کهکشانهای تا فاصله صد ها میلیون سال نوری را رصد کرده اند (فاصله خورشید تا زمین فقط ۸ دقیقه و ۱۳ ثانیه است) و تاکنون فاصله ۱۰ هزار کهکشان را با زمین (از طریق اثر دوپلر بر نوری که از کهکشان می آید با اندازه گیری انتقال قرمز) محاسبه کرده اند. در ذهن خود می توانید مجسم نمایید که فقط ده قرن آینده، انسان بر چه موضع علمی تکیه دارد!

در این سوره که نام انس و جن چهار بار در کنار یکدیگر آمده است، منحصرأ در آیه فوق نام جن مقدم بر انس قرار گرفته است. گویا دلیل این امر امکان بیشتر نوع جن برای نفوذ به اقطار آسمانها و زمین نسبت به انسان باشد (شاید به دلیل غیرمادی بودن جن).

و بالاخره در چهارمین آیه (یُرْسَلْ عَلَیْکُمْ شَواظٌ مِنْ نَارٍ وَ نَحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرُونَ) از خطری در آسمانها به انس و جن هشدار می دهد که امروز از نظر علمی با سفرهای فضائی محدود برای دانشمندان آشکار شده است. «شواظ» از نظر لغوی به شعله بی دود آتش (لهب لادخان

فیه) و گرمای بسیار شدید آتش یا خورشید می گویند (حر النار او الشمس شده الغلة) و «نحاس» به دود بی آتش (لهب لا دخان فیه) یا شراره آهن هنگامی که چکش می خورد (ما سقط من شرار الصفر او الحديد اذا طرق) می گویند. و امروز از نظر جوشناسی روشن شده است که درجه حرارت (سرما یا گرما) بر حسب وجود نور خورشید به چند صد درجه می رسد و از آن بالاتر در نزدیکی ستارگان از هزاران درجه نیز تجاوز می کند، علاوه بر آن، اشعه های مرگبار ماوراء بنفش کیهانی و ذرات سنگین مهلکی که در فضا حرکت می کنند، خطراتی برای مسافر فضائی بشمار می روند. در قسمتهای دیگری از فضای مابین ستارگان گازهای مختلفی وجود دارد که در مرحله قبل از فشردگی قرار دارند، این گازهای بدون حرارت (فوق العاده سرد) از عناصری تشکیل شده اند که برای انسان بدون ابزار و حفاظ (...الابسلطان) مرگ آور می باشد.

آیا این امکان که انسان بالاخره در روزگاری هر چند دور، در اقطار آسمانها و زمین نفوذ می نماید، نعمت بزرگی محسوب نمی شود؟ و اگر می شود پس: «فبای الاءریکما تکذبان»؟! نعمت های اخروی

نیمه دوم سوره که از آیه (۳۷) شروع می شود شرح دیگری است از نعمت های بیکران نشسته دیگر. آیات این قسمت که ۲۰ بار با جمله تکراری «فبای الاءریکما تکذبان» بدرقه می شود، ۳ موضوع اصلی را توضیح می دهد: ۱- پایان عمر زمین و آغاز قیامت و حساب و کتاب، ۲- سرنوشت مجرمین و توصیف جهنم آنان، ۳- سرنوشت خدا ترسان (متقین) و توصیف بهشت آنان (مقربین و ابرار).

توضیح قسمت اول و دوم به اجمال برگزار شده است (۴ آیه قسمت اول، ۵ آیه قسمت دوم)، اما از آنجائی که نام سوره «رحمن» است و سیاق آن شرح نعمت های الهی می باشد، قسمت سوم، یعنی بهشت خدا ترسان را با ۳۳ آیه (۱۶ آیه آن ترجیع بند تکراری است) توضیح داده است، آنهم در دو سطح مختلف، گویا برای مقربین و ابرار!

۱- پایان عمر زمین

قسمت اول که با آیه (فاذا انشقت السماء فکانت ورده کالدهان) آغاز می گردد نمایشگر صحنه هولناک مرگ مرحله ای خورشید است. همانطور که در شرح سوره «نجم» توضیح داده شد، هنگامیکه نیدروژن هسته مرکزی خورشید، که سوخت آن محسوب می گردد، تمام شود، فعل و انفعالات هسته ای تبدیل نیدروژن به هلیوم دستخوش اختلال می شود و پوسته نازک اطراف هسته برای جبران این کمبود می سوزد و پوسته خارجی در چنین حالتی با تقلیل تشعشع درونی، که با نیروی جاذبه مقابله می کرد می خواهد منقبض و

فشرده گردد، برای رسیدن به تعادل بشدت منبسط می گردد (حدود یکصد برابر حجم فعلی خورشید). اکنون نور خورشید که بصورت تشعشع از سطح آن خارج می گردد مجبور است بر حجم بیشتری بتابد. نتیجتاً درجه حرارت سطح خارجی از ۵۵۰۰ درجه سانتیگراد فعلی به ۳۰۰۰ درجه افت می کند و رنگ خورشید بجای سفید متمایل به زرد، قرمز متمایل به زرد (ورده کالرهان) می شود. این همان نشانه مرحله ای از پایان عمر فعال خورشید یا آستانه قیامت است:

«فاذا انشقت السماء فکانت ورده کالدهان».

این خود نعمتی است که با مرگ خورشید تولد تازه ای آغاز می گردد. پس: فبای آلاء ربکما تکذبان.

چنین تحولی بیانگر آغاز قیامت است که یوم الدین یا یوم الحساب نیز محسوب می شود. اکنون نامه اعمال انسانها آنچنان آشکار و واضح است که نیازی به بازجوئی و پرسش از انس و جنی وجود ندارد (فیومئذ لایستل عن ذنبه انس ولا جان). این خود نعمت دیگری است برای انسانهایی که حساب روشنی دارند.

۲- سرنوشت مجرمین و توصیف جهنم آنان - در این قسمت بیان می کند که چگونه مجرمین بدون اینکه نیازی به سؤال و جواب باشد از علامت چهره شان شناخته می شوند و با خواری و ذلت بسوی جهنم کشیده می گردند. به آنها گفته می شود این همان جهنمی است که تکذیبش می کردید.

در این قسمت که از عذاب مجرمین یاد می کند، سه بار جمله معروف «فبای الاء ربکما تکذبان» همانند قسمتهائی که از نعمت های شناخته شده خدا یاد می کرد، تکرار می گردد. ممکن است این سؤال به ذهن کسی خطور کند که چگونه عذاب می تواند نعمت باشد؟ پاسخ این سؤال را باید از آیات دیگر قرآن گرفت که حساب و کتاب و جهنم و بهشت را در رابطه با هدفداری خلقت و باطل و عبث نبودن آن مطرح می نماید. اگر قرار باشد درس خواندن یا نخواندن، ادب و تربیت داشتن یا نداشتن شاگردان برای معلم کوچکترین تفاوتی نداشته باشد و اصلاً تلاش آنها تأثیری در فهمیدن و آموزش و پرورش نداشته باشد، چه حاصلی از مدرسه عاید می شود؟ و اگر به این اصل قرآنی که دائماً تکرار می شود توجه نمائیم می فهمیم که هرنفسی خود سازنده آینده خویش می باشد و بدیهی است اگر کسی در حیات دنیائی آمادگی لازم را برای حیات اخروی کسب نکرده باشد دچار محرومیت و رنج خواهد شد. این حقیقتی روشن است که در روز قیامت هرکس اعمال خود را حاضر می بیند و پروردگار به احدی ظلم نمی کند:

کَهف (۴۹) و وجدوا ما عملوا حاضراً و لا یظلم ریک احداً
یونس (۴۴) ان الله لا یظلم الناس شیئاً و لکن الناس انفسهم یظلمون.

۳- بهشت خدا ترسان

این قسمت که با آیه «و لمن خاف مقام^۱ ربه جنتان» آغاز می گردد خود به دو بخش
فرعی تقسیم می گردد: بخش اول از آیه ۴۶ تا ۶۱ که به گفته بعضی از مفسرین در توصیف
بهشت ابرار است و بخش دوم که شامل آیات ۶۲ تا ۷۷ می گردد (هر دو بخش ۱۵ آیه) در
توصیف بهشت مقربان^۲ (انبیاء و اولیاء). در هریک از دو بخش نامبرده ۸ بار ترجیع بند
«فبای آلاء ربکما تکذبان» تکرار می گردد^۳ و ۷ مشخصه از هریک از دو بهشت توصیف
می گردد. ذیلاً مقایسه ای بین این دو بهشت که به روشنی معلوم نیست به کدام دو گروه
اختصاص داده^۴ شده است می نمائیم:

و لمن خاف مقام ربه جنتان	فبای آلاء ربکما تکذبان
① ذواتا افنان (دارنده شاخسارها)	» » » »
② فیهما عینان تجریان (دو چشمه پیوسته جاری)	» » » »
③ فیهما من کل فاکهة زوجان	» » » »
④ متکئین علی فرش بطائنها من استبرق و جنا الجنتين دان	» » » »
⑤ فیهن قاصرات الطرف لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان	» » » »
⑥ کانهن الیاقوت والمرجان	» » » »
⑦ هل جزاء الاحسان الا الاحسان	» » » »

۱. منظور از خوف مقام ربوبی ترس از عذاب نیست، بلکه آگاهی به شهرد و حضور خدا است که از گناه
باز می دارد. همچنانکه فرشتگانی که از عذاب ایمن هستند خوف دارند (یخافون ربه من فوقهم). این همان
آگاهی از قائم بودن خدا بر اعمال است (افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت) که نفس را از گناه باز می دارد
(و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی)

۲. در سوره واقع (سوره بعدی) و سوره انسان مشخصات دیگری از بهشت مقربین و بهشت ابرار (یا اصحاب
الیمین) داده است.

۳. اگر تعداد ترجیع بند فوق را از آیه ۳۹ به بعد که مربوط به قیامت است (فیومئذ...) حساب کنیم ۱۹ مرتبه
می شود که با آیه ۳۰ سوره مدثر (علیها تسعه عشر) انطباق پیدا می کند.

۴. باید توجه داشت در این سوره به دو بهشت متفاوت اشاره شده بدون آنکه نائل شدگان به آن دو معرفی شده
باشند. معرفی فوق نظر مفسران است.

فبای آلاء ربکما تکذبان

و من دونهما جنتان

» » » »

① مُدْهَامَتَان (سبز سیاه‌فام)

» » » »

② فیهما عینان نضاختان (دو چشمه جوشان)

» » » »

③ فیهما فاکهة و نخل و رمان

» » » »

④ فیهن خیرات حسان

» » » »

⑤ حور مقصورات فی الخیام

» » » »

⑥ لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان

» » » »

⑦ متکئین علی رفوف خضر و عبقری حسان

تبارک اسم ربک ذی الجلال والاكرام

این نکته نیز جلب توجه می‌کند که هر یک از دو بهشت خود شامل دو بهشت دیگر است (جنتان)، بنظر می‌رسد دوگانه بودن بهشت‌ها در رابطه با دوگانگی جن و انس باشد که هر کدام مختص یکی است (والله اعلم).

نعمت‌های فوق که البته در قالب تمثیل و تشبیه به لذات دنیائی بیان شده و حقیقت آن قابل تصور و درک و فهم ما نیست، با نام مبارک پروردگار صاحب جلال و اکرام ختم می‌شود (تبارک اسم ربک الذی الجلال والاكرام). به گفته برخی مفسرین کلمه «جلال» جامع صفاتی است که عظمت‌های الهی و نوعی دفع و منع را نشان می‌دهد (مثل: عظمت، علو، کبریا، عزت، احاطه و غیره). و کلمه «اکرام» صفات جمال ربوبی را که انسان در برابر بهاء و حسن آن واله و مجذوب می‌گردد نشان می‌دهد (مثل: علم، رحمت، جود، کرم، لطف، غفران و غیره). پس چه خجسته و فزاینده (مبارک) است نام پروردگاری که صاحب چنین مختصاتی است.

* * *

نام‌های الهی - در این سوره نام جلاله «الله» اصلاً نیامده است. اما از آنجائیکه سیاق آن شرح رحمانیت خدا است و اثر رحمانیت در «ربوبیت» ظاهر می‌گردد، ۳۴ بار نام «رب» (بصورت مضاف، ۳۱ بار ربکما، ۲ بار ربک، یکبار ربه) تکرار شده است. علاوه بر این، ۲ بار صفت «ذی الجلال والاكرام» به دنبال نام رب آمده است و یکبار نیز نام رحمن در ابتدای سوره

$$۳۴ + ۲ + ۲ = ۳۸ = (۲ \times ۱۹)$$

آهنگ سوره - ۶۹ آیه این سوره با حرف «ن»، ۷ آیه با حرف «م» و ۲ آیه با حرف «ر» ختم می‌شوند.

ارتباط سوره‌های رحمن و واقعه (۵۵ و ۵۶)

این دو سوره از جهات عدیده‌ای با یکدیگر مشابهت دارند و یک مطلب را بیان می‌کنند، اولاً نیمی از هر دو سوره به بهشت و جهنم آخرت پرداخته و زندگی جاوید آینده را، که بر حسب جزای اعمال تعیین می‌گردد، تصویر می‌نماید. ثانیاً در هر دو سوره خبر از مرحله‌ای پس از این زندگی موقت دنیائی، که توأم با تغییرات و تحولاتی در صحنه آسمان و زمین و کوهها خواهد شد، می‌دهد. ثالثاً دسته‌بندی انسانها در هر دو سوره به گونه‌ای خاص انجام می‌شود.

در سوره «الرحمن» اصحاب جهنم را «مجرمین» نامیده و بهشت را نیز در دو سطح مختلف توصیف نموده است. ولی فقط از «لن خاف مقام ربه» نام برده و خصوصیتی سراغ نداده است. اما در سوره واقعه سه دسته را مقربون (السابقون السابقون)، اصحاب المیمه و اصحاب المشمه نامیده است.

اسماء نیکوئی که در این دو سوره به کار رفته است، می‌تواند راهنمای مؤثری برای شناخت مضامین آنها و تفاوت‌های موجود باشد. در سوره «رحمن» بجز نام رحمن، دو بار نام پروردگار صاحب جلال و کرامت آمده است (تبارک اسم ربک ذوالجلال والاکرام)، که این اسامی تناسب کاملی با نعمت‌های نامبرده در سوره، که عنوان «آلاء» روی آن گذاشته شده است (فبای آلاء ربکما تکذبان) دارد، درحالیکه در سوره واقعه فقط نام «رب» با صفت عظیم دو بار تکرار شده است (فسبح باسم ربک العظیم) و یک بار نیز به صورت «رب العالمین» آمده است که این صفت بیان‌کننده نقش ربوبیت عظیم او یعنی تدبیر و اراده حکیمانه جهان هستی است. مدیریت که جزء کوچکی از آن اداره کهکشانه و ستاره‌های عظیمی است که پایان حیات آنرا خداوند با صفت عظیم بیان کرده است (فلا اقسام بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم)، مثال‌هایی هم که برای متوجه ساختن تکذیب کنندگان به نقش ربوبیت خداوند می‌زند، تماماً حرکت و جریانی را نشان می‌دهد که در همه مراحل و مراتب آن نظارت و مراقبت و مدیریت لازم است.

آیات ۵۷ تا ۷۴، چهار موضوع را مطرح می‌نماید:

- ۱- جریان رشد و کمال نطفه تا انسان کامل.
- ۲- جریان کاشتن یک نهال تا درخت کامل.
- ۳- جریان ابر و باد تا نزول باران حیات بخش.
- ۴- جریان تبدیل چوب خشک به آتش (انرژی حرارتی).

در همه مثال‌های فوق آنچه کاملاً مشهود است، پیوستگی و دائمی بودن نقش

پروردگار بر مخلوقات است که همه هستی را با تمامی عظمت آن فراگرفته (برخلاف اعتقادات ایستای مشرکین که نقش خداوند را فقط در خالقیت می دیدند و تدبیر بعدی را به فرشتگان و بت ها یا جن ها و سلاطین و غیره نسبت می دادند).

و اما در مورد اسم و عنوانی که برای مرحله پس از حیات دنیائی در سوره های این مجموعه استفاده شده است، سوره رحمن تنها به اشاره «یومئذ» اکتفا کرده است. ولی در سوره واقعه چند عنوان به کار برده است. یکی همین کلمه واقعه (اذا وقعت الواقعة، لیس لوقعتها کاذبه) که با توجه به آیه ۷۵ (فلا اقسم بمواقع النجوم)، به نظر می رسد مرحله نزول و فرود ستاره، تمام شدن فعل و انفعال هسته ای قشر درونی آن و انقباض و فشرده گی شدید ستاره و انبساط پوسته خارجی آن باشد (خافضه رافعه)، عنوان دیگر که در آیه ۴۹ به کار رفته است، «میقات یوم معلوم» می باشد. بالاخره در آیه ۵۱ آنرا «یوم الدین» نامیده است که هریک از این اسامی علامتی برای مطالب سوره می باشد. اگر در سوره الرحمن در این مورد سکوت شده، به دلیل تمرکز سوره روی آثار رحمانیت و سرنوشت انسانها در آینده است و کمتر به تحولات طبیعی نظر دارد.

برخی شباهت های دیگر این دو سوره به قرار ذیل می باشد:

۱- قرآن - در سوره الرحمن تعلیم قرآن مقدم بر همه نعمت ها بیان شده است:

الرحمن علم القرآن، خلق الانسان

در سوره واقعه نیز سوگند به عظمت مواقع النجوم برای نشان دادن کرامت قرآن است:
فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لوتعلمون عظیم - انه لقرآن کریم - فی کتاب مکنون - لایمسه الا المطرون - تنزیل من رب العالمین - افبهذا الحدیث انتم مدهنون - و تجعلون رزقکم انکم تکذبون .

۲- تحولات آسمان و زمین - در هر دو سوره به تحولاتی که در آستانه قیامت در آسمان و زمین اتفاق می افتد اشاره کرده است:

سوره رحمن (۳۷) فاذا انشقت السماء فکانت ورده کالدهان

سوره واقعه (۱ تا ۶) اذا وقعت الواقعة، لیس لوقعتها کاذبه، خافضه رافعه، اذا رجعت الارض رجاً، و بسّ الجبال بساً، فکانت هباء منبثاً.
(۷۵ و ۷۶) فلا اقسم بمواقع النجوم و انه لقسم لوتعلمون عظیم.

۳- معرفی اصحاب نار - در سوره رحمن همانطور که گفته شد، اصحاب جهنم را «مجرمین» نامیده است. اما در سوره واقعه خصوصیات بیشتری از آنها سراغ داده. از جمله: انکار بعثت - گمراهی - تکذیب و انکار جزا (دین).

سوره «واقعہ» (۵۶)

سوره «واقعہ» همانطور که از نامش پیدا است بر محور واقعہ عظیم قیامت نازل شدہ و با اشارہ بہ تحولات زیرو روکنندہ آستانہ چنین انقلابی افتتاح می گردد، واقعہ ای کہ با انقباض و انبساطی عظیم موجب لرزش شدید زمین و از بن کنندہ شدن و پراکندگی آن همچون ذرات هوا می شود (اذا وقعت الواقعہ، لیس لوقعتها کاذبہ، خافضۃ رافعہ، اذا رجعت الارض رجاً، و بست الجبال بساً، فکانت ہباءً منبثاً)

بار دیگر در ربیع آخر سوره (آیات ۷۵ و ۷۶) در تأکید بہ اہمیت و کرامت قرآن، سوگند بہ «مواقع النجوم» می خورد و اضافہ می نماید کہ این سوگند اگر علم و اطلاعی از ماہیت آن داشتید سوگندی بس عظیم است. (فلا اقسم بمواقع النجوم، و انه لقسم لو تعلمون عظیم).

توجیہ علمی

قبلاً در بررسی اولین آیہ سوره نجم (والنجم اذا ہوی)، توضیحاتی پیرامون فروپاشی و مرگ ستارگان دادیم و اشارہ ای اجمالی بہ آیات فوق الذکر از این سوره نیز کردیم، بہ نظر می رسد برای فہم بہتر مطالب این سوره یادآوری برخی از آن نکات مفید باشد.

می دانیم حیات ہر ستارہ فروزان بستگی بہ ٹیڈروژن موجود در مرکز آن دارد کہ در حرارت ۱۰ الی ۱۵ میلیون درجہ ناشی از نیروی جاذبہ مرکزی و در فعل و انفعال ہستہ ائی تبدیل بہ ہلیوم گشتہ مقداری انرژی آزاد می کند. این انرژی کہ حالت انفجاری و گریز از مرکز دارد بہ صورت نور و حرارت (چندین ہزار درجہ) از سطح خارجی ستارہ ساطع گردیدہ و بان نیروی جاذبہ ای کہ می خواہد ستارہ را منقبض و فشردہ نماید مقابلہ می کند. تولد ستارہ ہنگامی است کہ این دو نیرو بہ حالت توازن و تعادل درآیند و مرگ آن

هنگامی است که نیروی مقابله کننده با جاذبه یعنی ثیدروژن (که در تبدیل به هلیوم انرژی آزاد می کرد) روبه اتمام گذارد. در این حالت نیروی جاذبه غلبه می کند و ابتدا قشرهای داخلی ستاره به شدت منقبض می شوند، پس از آن قشر خارجی برای رسیدن به تعادل و دور شدن از نیروی جاذبه هسته، به شدت منبسط می گردد و به اصطلاح عامیانه تا صد برابر و حتی بیشتر پُف می کند، در این حالت پوسته خارجی به صورت حلقه ای گاز در فضای اطراف ستاره قرار می گیرد و بقیه آن با همان وزن سابق ولی در حجمی فوق العاده کوچکتر با چگالی هزاران برابر باقی می ماند.

به نظر می رسد آیه «خافضة رافعه» که به عنوان اولین اثر وقوع آن واقعه عظیم و مقدمه و عامل لرزش شدید زمین و پراکندگی کوهها معرفی شده، بیان مختصر همان انقباض و انبساط عمومی^۱ ستارگان هنگام فروپاشی باشد. نتیجه چنین تحولی اولاً بهم خوردن تعادل زمین و ایجاد لرزش های فوق العاده شدید در قشرهای آن است (اذا رجعت الارض رجاً)، ثانیاً کنده شدن کوهها که در قشر خارجی قرار دارند و تبدیل آن در پروسه انبساط به عناصری با وزن مخصوص فوق العاده کمتر همانند ذرات گرد و غبار در هوا می باشد (و بست الجبال بساً، فکانت هباء منبثاً).

برخی از مفسران آیه «خافضة رافعه» را به زیر و روشن شدن نظامات دنیائی و روابط و ارزشها و معیارها و حالات بدکاران و نیکوکاران در قیامت (که برعکس وضع دنیائی آنها است) و امثال آن تفسیر کرده اند. در حالیکه سیاق و مفهوم آیات قبل و بعد آن به وضوح می رساند که صحبت از وضع طبیعی زمین و آثار عینی آن «واقعه» می باشد.

و اما آیه «فلا أقسم بمواقع النجوم، وانه لقسم لوتعلمون عظیم»، اشاره دیگری به تحولات شگفت انگیز نجوم می باشد. کلمه «مواقع» را علمای لغت به دو معنا گرفته اند: ۱ - محل و مکان ۲ - سقوط (مصدر میمی وقوع). در مورد اول که اسم مکان (و شاید هم اسم زمان) مورد نظر می باشد، مراحل مکانی (ماهیت مادی) و مراحل زمانی (ادوار مختلف عمر) ستاره را مورد نظر دارد که هر کس آشنائی مختصری با علم کیهان شناسی داشته باشد، عظمت آنرا درمی یابد. در مورد دوم که معنای وقوع و «سقوط» مورد نظر می باشد مرحله انقباض ستاره را که سقوطی به مرکز ثقل آن می باشد مورد نظر دارد. در این صورت کلمه «مواقع» همانند «هوی» (والنجم اذاهوی) به فروپاشی ستارگان و سقوط آنها اشاره دارد. (والله اعلم).

۱. اتفاقاً همانطور که از نظر علمی انقباض ستارگان مقدم و موجب انبساط آنها می باشد در آیه فوق «خافضة» مقدم بر «رافعه» آمده است.

قیامت

محور اصلی این سوره که ۳/۴ مطالب آنرا تشکیل می دهد (۵۶ آیه ابتدا و ۹ آیه انتهای سوره) درباره قیامت و سرنوشت نهائی انسانها در نشئه آخرت است. اشاراتی هم که در ابتدای سوره به واقعه زیر و رو کننده زمین و درانتها به «مواقع نجوم» دارد، هر دو مورد در مقدمه آیات مربوط به قیامت و برای متوجه ساختن اذهان به عظمت تحولاتی است که در آستانه این انقلاب رخ می دهد. آنگاه با تفکیک انسانها به سه دسته ۱= سابقین (مقربین) ۲- اصحاب الیمین (یا میمنه) ۳- اصحاب المششمة (مکذبین الضالین)، سرنوشت آنها را در آخرت توصیف می نماید. باید توجه داشت، همچنانکه در آیات مشابه این معانی در سوره الرحمن گفتیم، شرح واقعی نعمت های بهشتی یا عذاب جهنم، در قالب محدود لغاتی که برای حواشی دنیائی وضع شده اند، نمی گنجد، لاجرم از زیان تمثیل و تشبیه باید مدد گرفته شود، همچنانکه در آیه (۶۱) تصریح شده (...و ننشکم فیما لاتعلمون) نشئه آخرت برای ما مجهول است و علمی به آن نداریم. بنابر این مشخصات واقعی آنرا نیز نمی توانیم دریابیم، همینقدر تأکید می شود که تمامی غرائز و خواسته های نفسانی انسان که خداوند در نهاد او وضع کرده، همانند میل به غذا، میوه، لذت از باغ و طبیعت، استراحت، میل به جنس مخالف و امثالهم به حد اشباع ارضاء می گردد و کمبود و نقصان و محرومیتی از هیچ بابت نخواهد داشت. حال کیفیت و مکانیسم آن چگونه است فقط خدا می داند!

در سوره «الرحمن» نیز توصیفاتی شگفت آور با عباراتی مشابه این سوره، از بهشت نیکوکاران و جهنم بدکاران وجود دارد که دلیل پیوستگی این دو سوره را روشن می نماید. با این تفاوت که در سوره الرحمن از آنجائیکه سیاق آن ذکر نعمت های پروردگار رحمن است (فبای آلاء ربکما تکذبان)، توجه عمده روی بهشت و محاسن آن است و جهنم هم از بُعد نعمت بودن آن (برای متقین و در حکمت آفرینش) مطرح می شود، ولی در اینجا بهشت و جهنم از بُعد عظمت های قیامت و تحولات پایانی دنیا مطرح می باشد. این نکته در این رابطه قابل توجه است که در سوره رحمن دوبار نام «ذوالجلال و الاکرام» (بخاطر نعمت های ربوبی) ذکر شده و در سوره واقعه دوبار نام «عظیم» (فسبح باسم ربک العظیم). مخاطب هر دو آیه (در هر دو سوره) شخص رسول اکرم می باشد که او را متوجه اسمی از اسماء «رب» می نماید:

سوره «الرحمن» آیه (۲۷) و بقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام
آیه آخر (۷۸) تبارک الاسم ربک ذی الجلال و الاکرام

سوره «واقع» آیه (۷۴) فسبح باسم ربك العظيم
آیه آخر (۹۶) فسبح باسم ربك العظيم.

جالب اینکه در این دو سوره نام دیگری از نامهای نیکوی پروردگار بجز آنچه در آیات فوق ذکر شده (به «رب» اضافه شده) نیامده است و هر دو سوره نیز باهمین نامها ختم می شوند. سوره رحمن با اسم «ذی الجلال والاکرام» پروردگار و سوره واقع با اسم «عظیم» پروردگار.

تفاوت دیگری که وجود دارد در پیام دو سوره است. در سوره الرحمن چون سخن از تکذیب نعمت های ربوبی است (قبای آلاء ریکما تکذبان)، برکت و خجستگی اسم پروردگار (تبارک الاسم ربک) و بقای وجه او (و یبقی وجه ربک) مورد تأکید قرار می گیرد و در سوره واقع چون سخن از تکذیب قیامت است فرمان تسبیح (فسبح باسم ربك العظيم) بخاطر منزله شمردن خدا از باطل و عبث و بی سرانجام آفریدن جهان به رسول اکرم صادر می شود.

توحید

گفتم محور سوره واقع، قیامت و حیات مجدد انسانها در نشئه آخرت است، امری که بیش از هر چیز مورد تکذیب گمراهان قرار داشته و دارد. کسانی که مست و مغرور هوسرانی و «رفاه» هستند (انهم کانوا قبل ذلک مترفین) و پروائی از شکستن هیچ عهد و پیمان ندارند و نه به خطا و اشتباه، بلکه عالماً عامداً برگناه اصرار می ورزند (و کانوا یصرون علی الحنث العظيم)، همواره (در گذشته تاریخ و اکنون) می گویند: آیا براستی وقتی مردیم و خاک و استخوان شدیم، ما و پدران پیشینمان مبعوث خواهیم شد؟!... وقتی بعثت تکذیب گردید هرکاری مجاز می گردد و مسئولیت و تعهد لوٹ می شود چرا که اگر پس از مرگ خبری نباشد چرا در حیات خود حداکثر لذت را نبریم؟ چه دلیل دارد من بخاطر سعادت دیگران محرومیت بکشم و آسایش و مال و جان خود را فدا کنم؟... جالب اینکه در این سوره آن روز موعود را «یوم الدین» (روز جزا) نامیده تا به منکرین قیامت تأکید کند علیرغم اعتقاد آنها حساب و کتاب و جزا و عقابی در کار است. هذا نزلهم یوم الدین (این جهنم پیشکش آنها در روز جزا است)، فلولا ان کنتم غیر مدینین (پس اگر چنین می پندارید که کیفر داده نمی شوید...).

شیوه ای که در این سوره برای تفهیم قیامت به تکذیب کنندگان درپیش گرفته شده تبیین توحید است. توضیح اینکه مشرکین به «الله» اعتقاد داشتند ولی ربوبیت او را منکر

می شدند^۱ به این ترتیب برای خدا نقشی محدود در آفرینش نخستین قائل بودند و شهود و حضور دائمی او را نسبت به آفریده ها درک نمی کردند، بدیهی است با چنین بینشی ایستا که خدا را فقط در گذشته خود می بیند، نه تنها آینده دور (قیامت)، که حتی زمان حال هم خارج از حیطه قدرت خدا قرار می گیرد. اما هستی حرکتی دائمی و مستمر (دینامیک) و روبه رشد و کمال دارد و خدا، نه تنها خالق اولیه انسان و همه موجودات است، بلکه حیات خلقتی دائمی است^۲ و پروردگار در تمامی لحظات آفریده های خود را زیر نظر رحمت دارد و هر موجودی را به کمال وجودی آن که مقدر فرموده سوق می دهد، آخرت نیز که مرحله دیگری از حیات است ظرف تحقق کمالات وجودی انسان می باشد.

برای تفهیم و توجیه این مطلب که حیات انسان با مرگ متوقف نمی شود و هستی حرکتی تکاملی و مستمر دارد و زنده شدن در روز بعثت مرحله ای مسلم از آن است، چند مثال ساده دنیائی که برای هرانسان بیسوادی هم قابل درک باشد ذکر می گردد، در تمامی این مثالها آنچه جلوه می کند مرحله ای بودن و تطور و تنوع حالات مختلف یک پدیده مورد نظر می باشد. این مثالها در چهار زمینه بیان شده که ذیلاً نقل می گردد: (هر چهار مرحله با جمله سئوالی «افرایتم» آغاز می شود)

۱- مراحل مختلف بوجود آمدن انسان- در این قسمت که آیات ۵۷ تا ۶۲ ناظر به آن است، پیدایش نوع انسان را از دوران نطفه (افرایتم ما تمنون) که سرانجام پس از تولد و جوانی و پیری به مرگ منتهی می شود و مجدداً این عمل در مورد نسل بعد نیز تکرار می گردد، یادآوری می نماید و سئوال می کند آیا شما نطفه ناچیز را تبدیل به انسانی کامل کردید یا ما (ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون)، علاوه بر آن، مرگ نیز عاملی مخالف مشیت خدا و متضاد با حیات نیست، بلکه آن نیز به تقدیر الهی برای انتقال حیات به مرحله قیامت تقدیر شده است (نحن قَدَرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین). حال که چنین است و تمامی مراحل آفرینش انسان به دست خدا است، چرا مرحله آتی آنرا تصدیق نکنیم (نحن خلقناکم فلولا تصدقون) و چرا از شناخت نشئه دنیایی بیدار نشویم و به نشئه آخرت پی نبریم (و لقد علمتم النشاة الاولى فلولا تذکرون).

۲- مراحل مختلف بوجود آمدن محصولات گیاهی- آیات ۶۳ تا ۶۷ مراحل مختلف

۱. همانطور که در سوره های قبل به کرات توضیح داده شده، مشرکین خدا را رب الارباب و خالق خود و آسمانها و زمین می دانستند ولی معتقد بودند خداوند اداره عالم و رزق مخلوقات خود را (معنای ربوبیت) به خدایان دیگر (اله و ارباب انواع) سپرده است و ما چون دسترسی به او نداریم آنها را عبادت می کنیم.

۲. در هر ساعتی هزاران یا میلیونها سلول در بدن انسان متولد می شوند و سلولهای دیگری نیز می میرند.

رشد یک گیاه را از کاشتن تا رشد و نمو و دانه دادن متذکر می گردد، هیچیک از این مراحل بجز کاشتن آن به خواست انسان انجام نمی شود، اگر مشیت او بر خشکاندن گیاه تعلق گیرد برای انسان جز احساس غرامت و محرومیت چیزی باقی نمی ماند. گیاهان نیز همانند انسانها در نوع خود نسل اندر نسل تکرار می گردند (بَدَل امثالکم) و کمال وجودی خویش را که میوه و محصول است ظهور و بروز می دهند. این مثالی است برای متوجه ساختن اندیشه منکرین آخرت به «ربوبیت» خدا در تمامی مراحل حیاتی پدیده ها و اثبات قیامت به عنوان مرحله ای از حیات انسان.

۳- مراحل مختلف بوجود آمدن آب- همین آبی که همه می نوشند، کمتر کسی توجه کرده که چه مرحله گذشته تا به صورت آب آشامیدنی گوارا به دست ما رسیده است. تبخیر آب دریاها در اثر حرارت خورشید، تشکیل ابر، تراکم ابرها و حرکت آنها بسوی سرزمینهای تشنه تا نزول باران و جریان یافتن آن در رودخانه ها یا ذخیره شدن در سفره های زیرزمینی مراحل مختلفی است که باید اندیشه را متوجه مدبّر دانائی نماید. این همان توحید الوهیت و ربوبیت است که مشرکین آنرا تفکیک می کردند.

۴- مراحل مختلف انرژی (آتش)- تبدیل ماده به انرژی که شکل ساده آن سوزاندن هیزم خشک است، نمونه دیگری از مراحل مختلف و اشکال متنوع پدیده ها می باشد. اینکه درخت سبز پس از خشک شدن می تواند تبدیل به آتش و حرارت گردد، نشانه دیگری است که نه تنها کمّیات بلکه کیفیات مختلف نیز در دائرة مشیت الهی قرار دارد. مگر قیامت جز تغییری کمی و کیفی است، که مشابه آنرا در طبیعت فراوان می بینیم؟ آتش که انرژی حرارتی است پائین ترین و نازل ترین مرتبه انرژیها است و به تعبیری مرگ ماده تبدیل آن به انرژی حرارتی است. شگفت اینکه در سه مثال قبلی نیز نوعی «نزول» و افول از بالا به پائین مشاهده می شود:

۱- در مورد انسان از حیات به مرگ رسیدن

۲- در مورد زراعت از طراوت و سبزی به خشکی و پوسیدگی رسیدن

۳- در مورد باران از بالا به پائین نازل شدن (عانتهم انزلتموه من المزن ام نحن المزلون).

حال که در افاضه حیات به هر پدیده ای کلیه مراحل آن مشمول «ربوبیت» می باشد، پس الوهیت و ربوبیت لازم و ملزوم یکدیگراند و خالق هر موجودی مدیر و مدبّر آن در تمامی مراحل حیاتش می باشد و قیامت نیز که ظرف تحقق کمالات وجودی انسان می باشد، ناگزیر حقانیت و حتمیت پیدا می کند (ان هذا لهو حق الیقین) آیه (۹۵). پس باید پروردگار عظیم را از تصوراتیکه تکذیب کنندگان قیامت در ذهن کوتاه نگر خود می پروراند تسبیح

کرد. «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ»

قرآن کریم

گفتیم در مثالهای توحیدی فوق‌الذکر همواره نوعی «نزول» مطرح می‌باشد. خداوندی که تدبیر خلق را از آفرینش نخستین با تضمین ادامه حیات از طریق روزی نباتی (مثال ۲) و آب آشامیدنی (مثال ۳) و گرما و نور آتش (مثال ۴) به عهده گرفته است، نمی‌تواند نسبت به هدایت و راهنمایی انسانها، به سوی مقصد و مقصودی که کمال وجودی آنها در آن مسیر تحقق پیدا می‌کند، بی تفاوت باشد. بنابر این همچنانکه نعمات مادی فوق را «نازل» می‌کند، نعمت هدایت و رزق معنوی آنها را نیز نازل می‌کند. این نعمت همان قرآن (خواندنی) کریمی است که گرچه مقامی بس بلند نزد خدا دارد^۱ و در کتاب مکنون (پوشیده و دور از عقول عادی بشری) قرار دارد و جز پاک‌شدگان را دسترسی به آن نیست (لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ)، ولی خداوند «رب العالمین» آنرا برای هدایت انسانها در حد درک و فهم آنها نازل کرده است (تنزیل من رب العالمین) و چه تأسف عظیمی که انسان این «قرآن کریم» را که نام حدیث (تازه و جدید و نو) دارد، سخنان کهنه بشمارد و در برابر «کرامت» آن مدافعه (سهل انگاری، کم بهادادن، بی توجهی، بی اعتنائی) نماید (افبهذا الحديث مدهنون). و نسبت به این رزق معنوی موضع تکذیب بگیرد (و تجعلون رزقكم انكم تكذبون) و به رزق مادی بدون آنکه به رازق آن عنایت داشته باشد اکتفا نماید.

به این ترتیب با عنایت به «کرامت قرآن» در اواخر سوره که برای متوجه ساختن عقول به عظمت آن، به عظمت «مواقع نجوم» سوگند خورده است،^۲ رکن سوم مثلث توحید، قیامت، کتاب (نبوت) را ترسیم می‌نماید و پیوستگی این سه رکن را با یکدیگر نشان می‌دهد. تا اعتقاد به توحید نباشد قیامت باور نمی‌گردد و تا قرآن نباشد توحید و قیامت تبیین نمی‌گردد.

پس این کتاب با توحیدی که تبیین می‌کند، و قیامتی که نشان می‌دهد، حقیقتی قطعی و یقینی است (إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ). پس در برابر بی توجهی و بی اعتنائی مردم

۱. این مطلب را آیات ابتدای سوره زخرف به‌وضوح نشان می‌دهد که این کتاب در «ام الكتاب» (مادر و منشأ اصلی) نزد خدا می‌باشد که مقامی بس بلند و حکیم (به هم پیوسته غیر تفصیلی) دارد ولی از جانب خداوند برای تعقل انسانها به صورت کتاب خواندنی نازل شده است (حم، و الكتاب المبين، انا جعلناه قرآناً عربياً لعلكم تعقلون، و انه في ام الكتاب لدینا لعلی حکیم).

۲. فلا اقسام بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم، انه لقرآن کریم...

به چنین حقایقی باید پروردگار عالم را به اسم عظیمش تسبیح کرد (فسبح باسم ربك العظيم).

نام‌های نیکو

در این سوره همانند سوره قبل نام جلاله «الله» بکار نرفته است، آنچه مورد نظر است «ربوبیت» خداوند می باشد که دوبار با صفت عظیم توصیف شده (فسبح باسم ربك العظيم). و یکبار جهانشمولی آن مورد تأکید قرار گرفته است (تنزیل من رب العالمین).

آهنگ انتهائی آیات

آیات این سوره با ۷ حرف مختلف ختم می شوند که تنوع آهنگ آنرا که در رابطه با تنوع موضوعات می باشد، نشان می دهد. بیش از همه حرف «ن» ختم کننده آیات می باشد (۵۶ بار). پس از آن به ترتیب «م» (۱۸ بار)، «ه» (۹ بار)، «الف» (۸ بار)، «د» (۳) و «پ» و «ل» (هر کدام یک بار).

برخی ملاحظات

- ۱- از وصف «الضالون المکذبون» (یا المکذبین الضالین) آیات ۵۱ و ۹۱ می توان فهمید که اصحاب المشتمه همان گمراهان تکذیب کننده هستند. تقدم کلمه «ضالون» در آیه نخست بر کلمه «مکذبون» به دلیل رابطه این آیه با مسئله قیامت می باشد که گمراهی و نادانی موجب تکذیب گشته، اما در قیامت که يوم الدين است، جهنم را بخاطر «عمل» تکذیب خود می چشند نه «فکر» گمراهانه. گرچه فکر مقدمه عمل شده است.
- ۲- اینکه در روز قیامت مقربان جمع کثیری از اولین و قلیلی از آخرین می باشند، ولی اصحاب الیمین جمع کثیری از اولین و آخرین هستند، نکته ای مهم و قابل تحقیق و بررسی می باشد.
- ۳- موضوع تکذیب که در آیات ۲-۵۱-۸۲ و ۹۲ به آن اشاره شده و موضوع تصدیق (فلولا تصدقون) از محورهای قابل توجه سوره می باشد.

ارتباط سوره‌های واقعه و حدید (۵۶ و ۵۷)

این دو سوره حداثی میان دو مجموعه مستقل می‌باشند. سوره واقعه آخرین سوره از مجموعه‌ای است که محور آن موضوع حیات پس از مرگ و تحولات عظیم آخرت و تعیین سرنوشت انسانها در جهنم یا بهشت می‌باشد و سوره حدید اولین سوره از مجموعه‌ای است که محور اصلی آن «رسالت» می‌باشد و مجموعه «مسیحات» نامیده شده است. بنا بر این هر کدام از این دو سوره سبک و سیاق مستقلی دارند و نباید دنبال وجوه مشترک بگردیم. نگاهی ظاهری به هر کدام از این دو سوره تفاوت عمیق آنها را می‌رساند، با اینحال همچنانکه دو فصل متفاوت یک کتاب، که پشت سر هم قرار گرفته‌اند از جهاتی تکمیل کننده هم بوده و دنبال دیگری محسوب می‌شوند، در این مورد نیز سوره حدید باید دنباله و تعقیب کننده مطالب سوره واقعه باشد. اتفاقاً آخرین آیه سوره واقعه با تسبیح ختم می‌شود (فسبح باسم ربك العظيم) و اولین کلمه سوره حدید نیز تسبیح می‌باشد (سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض ...). اولی دستوری است به پیامبر (یا هر مسلمان) که با توجه به عظمت تحولاتی که در قیامت واقع می‌شود، و خطیر بودن مرحله تعیین سرنوشت، خداوند را به صفت ربوبیت عظیمش یادآور شود و او را منزّه از عیب و نقص بداند.

با چنین مقدمه و در چنین زمینه‌ای است که مسئله رسالت می‌تواند مطرح شود و اهمیت حیاتی خود را نشان دهد. وقتی ثابت شد آفرینش این جهان باطل نیست، همه آفریده‌ها اجل و سرآمدی به سوی خدا دارند، زمین و آسمان نیز روزی به پایان حیات خود می‌رسند، بنی آدم هم عبث و بیهوده آفریده نشده و سرانجام نتیجه عمل خود را می‌بینند، نیاز به هدایت و راهنمایی احساس می‌گردد تا راه سعادت از گمراهی تبیین گردد. در اینحال همچون تشنه‌ای که دنبال آب می‌گردد، کسی که مجموعه اول را قرائت نماید و عمیقاً در مفاهیم آن بیندیشد، عظمت نشانه‌هایی از حیات آخرت فرا راهش قرار می‌گیرد و مسیرش را برای سعادت در آخرت و نائل شدن به رضوان الهی روشن می‌نماید.

در مجموعه دوم سه مسئله: ۱- رسالت، ۲- تسبیح، ۳- عزیز و حکیم، تبیین می‌گردد و نشان داده می‌شود خداوند عزیز و حکیم برای نجات بندگانش از ذلت پیروی از شیطان و برای پاک شدن از شرک و کفر و نفاق و آراسته شدن به «حکمت» (عملکرد پسندیده استوار)، رسولانی می‌فرستد تا انسانها را با آیات الهی آشنا کرده، تزکیه و تعلیمشان دهند و در مسیر الی الله به پاکی و طهارت نفس توفیق یابند.

مجموعه مسبّحات

در قرآن مجموعاً ۷ سوره با کلمه «تسبیح» آغاز می‌گردند که این سوره‌ها را «مَسْبَحَات» می‌نامند^۱. از این تعداد ۵ سوره که پشت سرهم (اغلب با یک سوره فاصله به صورت یک درمیان) قرار گرفته‌اند^۲ سنخیت و هماهنگی کاملی داشته، مجموعه مرتبط و منسجمی را تشکیل می‌دهند. تمامی این ۵ سوره با اشاره به «تسبیح تمامی آنچه در زمین و آسمان است برای خداوند عزیز و حکیم» افتتاح می‌گردند و دو صفت عزیز و حکیم کلید گنجینه مفاهیم آنها به شمار می‌رود. دو سوره دیگر که به صورت پراکنده و بافاصله‌ای زیاد با این ۵ سوره قرار گرفته‌اند، یکی سوره اعلی است که تسبیح به صورت فعل امر خطاب به شخص رسول اکرم (ص) آمده است (سبح اسم ربک الاعلی)، دیگری سوره اسری که کلمه سبحان در آن به کار رفته است^۳ (سبحان الذی اسری بعیده ...). بنابر این می‌توانیم آنها را خارج از این گروه‌بندی فرض کرده ارتباط آن دو را از محور دیگری جستجو نمائیم. ازطرفی بین این ۵ سوره، ۳ سوره مجادله، ممتحنه و منافقون قرار گرفته‌اند که آنها نیز (بدون آنکه با چنان جمله‌ای آغاز شوند) دارای همان مفاهیم و مضامین بوده، «عزت و حکمت» را

۱. سوره‌های اسری ۱۷ - حدید ۵۷ - حشر ۵۹ - صف ۶۱ - جمعه ۶۲ - تغابن ۶۴ - اعلی ۸۷

۲. حدید - حشر - صف - جمعه - تغابن. (جمعه وصف به هم چسبیده‌اند)

۳. درحالی‌که ۵ سوره دیگر تماماً به صورت سُبْحَ لَهِ مَافِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... (و یا یَسْبِیْحُ لَهِ مَافِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) می‌باشد.

تبیین می نمایند^۱

به این ترتیب مابین سوره های هشتگانه ۵۷ تا ۶۴ (حدید، مجادله، حشر، ممتحنه، صف، جمعه، منافقین و تغابن) وجه اشتراکی در صفت «عزیز و حکیم» می یابیم که سرنخی را برای تحقیق در رابطه تسبیح با «صفات عزیز و حکیم» به دست می دهد^۲. با تدبر بیشتر و با هدایت آیات ۲ و ۳ سوره جمعه (هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین - و آخرین منهم لما یلحقوا بهم و هو العزیز الحکیم) بعثت رسول امی را ناشی از صفت «عزیز و حکیم» بودن خدا می یابیم. یعنی صفت عزیز بودن او بندگان را از ذلت بردگی شیطان و هوای نفس و دنیا پرستی به عزت بندگی خدا، و حکیم بودن او، گمراهی و آلودگی آنها را به شرک و نفاق و کفر، به رفتار حکمت آمیز رهنمون می سازد.

همچنین دعای حضرت ابراهیم هنگام بنای کعبه برای برانگیخته شدن رسولی از میان مردم، به خاطر تلاوت آیات و تزکیه و تعلیم آنها، با توسل به همین دو نام انجام گرفته است.

(ربنا و ابعث فیهم رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمه و یزکیهم انک انت العزیز الحکیم)^۳.

این دعا نشان می دهد که حضرت ابراهیم به خوبی رابطه رسالت پیامبری را با دو صفت عزیز و حکیم درک کرده بود.

اگر با این علامت و فلشی که این آیه می دهد مجدداً به سراغ سوره های هشتگانه (۵۷ و ۶۴) رفته به جستجوی موضوع «رسالت» در آنها بپردازیم، با شگفتی تمام مشاهده می کنیم که این موضوع نیز از محورهای اساسی این مجموعه به شمار می رود. به این

۱. اولاً تمامی مطالب این سوره ها رفتارهای حکیمانه را تبیین می نماید و مفهوم حکمت در قرآن برخلاف آنچه فهمیده می شود، از مقوله فلسفه و ذهنیات نیست، بلکه «دانش رفتاری» و علم به عمل است.

ثانیاً در هر سه سوره اشاراتی به شرح ذیل به عزت شده است:

مجادله (۲۱) کتب الله لا غلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز

ممتحنه (۵) ربنا لا نجعلنا فتنه للذین کفروا و اغفر لنا ربنا انک انت العزیز الحکیم

منافقون (۸) ... والله العزیز و لرسوله و للمؤمنین و لکن المنافقین لا یعلمون

۲. در اولین آیه سوره ۵۷ و آخرین آیه سوره ۶۴ نام عزیز الحکیم به کار رفته است. به این ترتیب این مجموعه ۸ سوره ای با این دو صفت آغاز و ختم می شود (مثل جلد کتاب)

۳. بقره ۱۲۹

ترتیب معلوم می شود بین موضوع رسالت و صفات عزیز و حکیم و مسئله تسبیح رابطه ای برقرار است. ابتدا نگاهی به جداول صفحه بعد که کاربرد کلمات رسالت و «عزیز و حکیم» را در مجموعه مورد نظر نشان می دهد می افکنیم آنگاه به نتایج حاصله می پردازیم.



همانطور که گفته شد، صفت عزیز الحکیم بودن خداوند ایجاب می نماید انسانها را از ذلت بردگی غیر خدا به عزت بندگی او و از گمراهی و جهالت به «حکمت» (شناخت وظیفه و عمل) راهنمایی کند. برای این کار رسولانی در طول تاریخ برای هدایت انسانها فرستاده است که با بشارت و انذار این مهم را ابلاغ نمایند. به این ترتیب ملاحظه می کنیم پیامبری و رسالت چگونه از دو سرچشمه حیات بخش جاری شده و چگونه از قله مرتفع «عزیز الحکیم» آب خالص هدایت را به دشت های تشنه رسانده است.^۱

پس کار انبیاء ارتباطی مستقیم با دو صفت عزیز و حکیم داشته و ماهیت «رسالت» را باید در این دو زمینه جستجو کرد. برای این کار سوره های هشتگانه مورد نظر بهترین زمینه و بستر این بررسی می باشند و ضروری است آنها را از این زاویه مورد دقت قرار دهیم.

می دانیم «عزیز» به کسی می گویند که بالاترین قدرت را داشته باشد، مثل عزیز مصر که سلطان و پادشاه آن سرزمین بود، به زمین بلندی نیز که آب بر آن سوار نشود «عزاز» گویند. خداوند «عزیز» است، یعنی شکست ناپذیر و فوق همه قدرت ها بوده هرگز در مشیتش مغلوب نمی گردد. حکیم نیز به کسی می گویند که در کارش رخنه ای برای اشکال و ایراد نباشد، آنچنان محکم و استوار عمل کند که هیچگاه به فساد و تباهی نینجامد.

کار رسولان نیز که حامل این دو ارزش هستند، رساندن امت به عزت و حکمت است، یعنی نجات آنها از ذلت بردگی فراعنه و قیصرها و کسری ها (همچنین هوای

۱. همانطور که تنزیل قرآن از دو سرچشمه حکمت و رحمت نشئت می گیرد (شرح آنرا در سوره های دارای حروف مقطعه حم داده ایم)

جدول کاربرد مشتقات کلمه «رسول» در سوره های ۵۷ تا ۶۴

تعداد مشتقات رسول	متن آیه	شماره آیه	نام سوره شماره آن
۱۰	آمنوا بالله ورسوله وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فيه ...	۷	ب. ب. (۵۷)
	وما لکم لاتؤمنون بالله والرسول یدعوکم لتؤمنوا بربکم ...	۸	
	والذین آمنوا بالله ورسوله اولئک هم الصدیقون ...	۱۹	
	سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضها اعدت للذین آمنوا بالله ورسوله ...	۲۱	
	لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم ... ولعلم الله من ینصره ورسوله بالغیب ...	۲۵	
	ولقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم و ...	۲۶	
	ثم قفینا علی آثارهم برسلنا و ...	۲۷	
	یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله ...	۲۸	
۸	ان الذین یحادون الله ورسوله کبتوا ...	۵	مجادله (۵۸)
	الم تر الی الذین نهوا عن النجوى ... یتناجون بالاثم و العدون و معصیت الرسول ...	۸	
	یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم و العدون و معصیت الرسول و ...	۹	
	» » » » » ناجیتم الرسول فقدموا بین یدى نجویکم صدقه ...	۱۲	
	ءاشفقتم ان تقدما ... فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و اطیعوا الله ورسوله	۱۳	
	ان الذین یحادون الله ورسوله اولئک فی الاذلیل	۲۰	
	کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز	۲۱	
	لاتجد قوماً یؤمنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ...	۲۲	
۷	ذلک بانهم شاقوا الله ورسوله ...	۴	انحر (۵۹)
	ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لارکاب و لكن الله یسلط رسله	۶	
	» » » » » من اهل القرى قلنه و للرسول ... و ما اتیکم الرسول فخذوه ...	۷	
	للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم ... و ینصرون الله ورسوله ...	۸	
۱	یا ایها الذین آمنوا ... یدعون الرسول و ایاکم ان تؤمنوا بالله ربکم ...	۱	ممتحنه (۶۰)
۶	و اذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذوننی و قد تعلمون انی رسول الله الیکم ...	۵	صف (۶۱)
	و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم ...	۶	
	و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم ... و مصداقاً برسول ...	۹	
	تؤمنون بالله ورسوله و تجاهدون فی سبیل الله ...	۱۱	

۱	هو الذى بعث فى الاميين رسولا منهم ...	۲	جمعه (۶۲)
۵	اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله والله يعلم انك لرسوله ... واذ قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله ... هم الذين يقولون لا تنفقوا على من عند رسول الله ... يقولون لن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل والله العزة ورسوله ...	۱ ۵ ۷ ۸	منافقون (۶۳)
۴	ذلك بانهم كانت رسلمهم بالبينات .. فامنوا بالله ورسوله والنور الذى انزلنا واطيعوا الله واطيعوا الرسول فان توليتهم فانما على رسولنا البلاغ المبين	۶ ۸ ۱۲	نبا (۶۴)

جمع ۴۲

جدول کاربرد اسماء عزيز و حكيم در سوره های ۵۷ تا ۶۴

تعداد حکیم	تعداد عزيز	متن آیه	شماره و شماره آیات	نام سوره و شماره
۱	۲	سبح لله ما فى السموات والارض وهو العزيز الحكيم لقد ارسلنا رسلنا بالبينات ... ان الله قوى عزيز	۱ ۲۵	حدید (۵۷)
	۱	كتب الله لاغلبين انا ورسلى ان الله قوى عزيز	۲۱	مجادله (۵۸)
۲	۳	سبح لله ما فى السموات وما فى الارض وهو العزيز الحكيم هو الله الذى .. العزيز الجبار المتكبر سبحانه الله عما يشركون هو الله ... يسبح له ما فى السموات والارض وهو العزيز الحكيم	۱ ۲۳ ۲۴	حشر (۵۹)
۱	۱	ربنا لا تجعلنا فتنة للذين كفروا واغفر لنا ربنا انك انت العزيز الحكيم	۵	ممتحنه (۶۰)
۱	۱	سبح لله ما فى السموات وما فى الارض وهو العزيز الحكيم	۱	صف (۶۱)
۲	۲	يسبح لله ما فى السموات وما فى الارض الملك القدوس العزيز الحكيم وآخرين منهم لما يلحقوا بهم وهو العزيز الحكيم	۱ ۳	جمعه (۶۲)
		يقولون لن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل والله العزة	۸	منافقون (۶۳)
۱	۱	عالم الغيب والشهادة العزيز الحكيم	۱۸	تغابن (۶۴)

جمع ۱۱ ۹

نفس) به عزت بندگی خدا، و هدایت آنها از جهل و خرافه و آلودگی به شرک و کفر و نفاق به علم و آگاهی و رفتار حکیمانه خالی از خودخواهی و خلل دنیاپرستی.

در مفهوم «عزت»، قدرت و قاهریت و غلبه خوابیده و در مفهوم حکمت، ترکیه و تربیت و آگاهی. به همین دلیل کار رسولان از یک طرف جهاد و مبارزه علیه متجاوزان برای دفاع از حوزه ایمانی و مؤمنین به مکتب توحید بوده، از طرف دیگر تعلیم و تربیت و کار به اصطلاح امروزی فرهنگی.

معنای «تسبیح» آسمانها و زمین برای خداوند عزیز و حکیم که در ابتدای بیشتر سوره‌های این مجموعه آمده همین است، تمامی موجودات عالم خدا را تسبیح می‌کنند، رعد خدا را تسبیح می‌کند (یسبح الرعد بحمده)، پرندگان خدا را تسبیح می‌کنند (کل قد علم صلوته و تسبیحه) و کوه و دشت و دریا خدا را تسبیح می‌کنند، تسبیح همان حرکت جوهری و ذاتی موجودات به سوی پروردگار در مسیری است که برای آنها تعیین کرده است. همانطور که ماه و خورشید با حرکت در مدار خود که به تقدیر الهی تعیین شده در حقیقت در حال تسبیح هستند (کل فی فلک یسبحون). کار رسالت نیز نوعی تسبیح در عالم انسانی است، همانطور که تسبیح موجودات، تنزیه و تقدیس ذات پاک الهی یعنی پاکسازی محیط از عیب و نقص و تباهی و انجام عمل مثبت و خیر و سازنده است، کار رسولان نیز این دو بُعد را در حرکت تسبیحی دارا می‌باشد. از یک طرف با متجاوزین به حریم انسانی و ایمانی باید بجنگند تا محیط جوامع را از شرک طاغوت‌ها پاک سازند، از طرف دیگر با تعلیم و تربیت انسانهای آزاد شده از بردگی طواغیت و طغیان نفس، آنها را به فلاح و رستگاری سوق دهند.

و چنین است که در سوره‌های این مجموعه هر دو بُعد را مشاهده می‌نمائیم. کافی است نگاهی سطحی و گذرا به ظواهر آیات آن نموده دو بازوی شمشیر و کتاب را ملاحظه نمائیم. هم عزت می‌آموزد و هم حکمت، هم جهاد و قتال با کفار و مشرکین است و هم اخلاق و ایمان. نام برخی از آنها حکایت از بازوی عزت می‌کند؛ حدید (آهن = اسلحه)، حشر (بسیج نیروی نظامی)، صف (آرایش منظم سپاه). و نام برخی دیگر دلالت از بازوی حکمت، یعنی چگونگی رفتار در زمینه‌های مختلف: مجادله (روابط همسر)، ممتحنه (روابط با دوست و دشمن - ولایت و برائت)، جمعه (رابطه عبادی با خدا)، منافقون (شناخت دشمنان دوست نما)، تغابن (رهائی از دنیا و تعلق به مال و اولاد).

البته چنین نیست که این دو موضوع بطور تفکیک شده در دو دسته از سوره‌های

این مجموعه آمده باشد. بلکه هر دو دسته اغلب شامل هر دو موضوع (با شدت و ضعف) می باشند. ذیلاً واژه‌هایی را که مفهوم جهادی (بازوی شمشیر) دارد، همچنین واژه‌ها یا موضوعاتی را که جنبه حکمت دارد (بازوی کتاب) استخراج نموده مورد مقایسه قرار می دهیم، کلمات به کار رفته در هر دو سوره، نشانه و علامتی برای شناخت روح حاکم بر آن می باشد.

سوره حدید: فتح، حدید (آهن، اسلحه)، انفاق جهادی (تدارک مالی جنگ)، مصیبت، نصرت و یاری خدا

سوره مجادله: حزب الله و حزب الشیطان، دشمنی با خدا و رسول (یحاددا الله و الرسول)، غضب خدا و رسول

سوره حشر: حشر (بسیج نیرو)، حصون (قلاع جنگی)، ترس از حمله (قذف فی قلوبهم الرعب)، جلاء (ترک دیار پس از شکست)، شاق (ستیزه) فیء (غنائم جنگی)، او جفتم (تاختن بر دشمن)، خیل و رکاب (اسب و شتر جنگی)، هجرت، خروج (حرکت به سوی دشمن) - قتال، رهبت (ترس)، محصنه (قلعه بندی شده)، وراء جدر (پشت دیوارهای بلند دفاعی)، بأس (خشم و خشونت)

سوره ممتحنه: جهاد، یشفقوکم (سنگر گرفتن و با مهارت کمین کردن)، عداوت و بغضاء، فتنه، قتال، خروج (حرکت به سوی دشمن)، ظاهر و ا (پشتیبانی کردن)

سوره صف: قتال، صف (آرایش نظامی سپاه)، بنیان مرصوص (زیربنای از سرب ریخته شده)، جهاد، نصر من الله و فتح قریب، فایدا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرين

در سه سوره منافقون، جمعه و تغابن واژه‌های جهادی که دلالت بر روح حماسی و عزت بخش آن بنماید، دیده نمی شود. اما در عوض هریک از این سه سوره به یک گروه از طیف دشمنان توجه داشته آنها را معرفی می نماید: سوره منافقون به معرفی نقابداران نفوذی، یعنی همان کافران به لباس ایمان درآمده و زیر چتر حمایتی اسلام پنهان شده می پردازد، سوره جمعه یهودیان را معرفی می نماید و بالاخره سوره تغابن، کافران (قریش و قبائل دیگر)

را توصیف می‌نماید^۱. جالب اینکه پنج سوره‌ای هم که کلمات جهادی در آنها دیده می‌شود، هر کدام ناظر به مقابله با یکی از این سه گروه است: سوره‌های حشر و صف^۲ در برابر یهود، سوره ممتحنه در برابر کافران^۳ و سوره‌های حدید و مجادله در برابر منافقین^۴. به این ترتیب در این مجموعه هشت سوره‌ای، راه شناخت و مقابله با دشمنان را (که در زمان پیامبر خارج از این سه گروه هم نبوده‌اند) نشان داده از دو بازوی شمشیر و کتاب، در سایه اسماء «عزیز و حکیم» بازوی شمشیر را برای رهایی از ذلت تسلط بیگانگان و رسیدن به عزت استقلال و آزادی و بازوی کتاب را برای پرستش خالص پروردگار، تقویت می‌نماید. تا اینجا توضیحات داده شده بر محور نام «عزیز» و آثار پربرکت و عزت بخش آن، که نیمی از مطلب و یکی از دو سرچشمه رسالت می‌باشد، دور می‌زد. لازم است پیرامون آثار آگاهی بخش نام نیکوی «حکیم» نیز جستجوئی در مجموعه موردنظر بنمائیم:

همانطور که قبلاً گفته شد، معنای حکیم و حکمت در قرآن با آنچه به تدریج در طول قرن‌ها عبور فرهنگ اسلامی از بستر تمدنها و ترجمه آثار فلسفی آنها، اکنون فهمیده می‌شود تفاوت دارد. مردم معمولاً به کسی حکیم می‌گویند که شناخت بیشتری نسبت به افکار و اندیشه‌های بشری داشته صاحب نظر و اهل علم و دانش و منطق و فلسفه باشد، مثل حکیم ابوعلی سینا. مثل ارسطو و افلاطون و سقراط، شاید علت اینکه در قدیم به اطباء حکیم می‌گفتند، به دلیل ذوالفنون بودن آنان و احاطه شان به دانش‌های مختلف و محدود زمان بوده است. اما حکیمی که قرآن سراغ می‌دهد ممکن است اصلاً سوادی هم نداشته و بی اطلاع از سیر تحول افکار بشری و دانش و فلسفه باشد. قرآن لقمان را حکیم می‌نامد و حکمت او را نه در افکار و اندیشه‌های فلسفی، بلکه در نصایحی که به فرزندش می‌نماید، نشان می‌دهد، نصایحی که تماماً جنبه عملی داشته وظیفه و تکلیف او را در رابطه با خدا (اعراض از شرک)، والدین (احسان به آنها)، آخرت و بازگشت به سوی خدا (حساب و کتاب اعمال)، اقامه صلوٰه، امر به معروف و نهی از منکر و پایداری در برابر مصائب ناشی از آن، چهره دژم

۱. در این سوره منحصرأ به گروه کافران که با تکذیب آیات الهی و احساس بی‌نیازی به حق پشت می‌کنند (در برابر مؤمنین) پرداخته است. به آیات ذیل توجه کنید. (۲) هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن و الله بما تعملون بصیر (آیات ۵ تا ۷) الم یاتکم نبؤا الذین کفروا من قبل فذاقوا وبال امرهم و لهم عذاب الیم - ذلک بانهم کانت تاتیهم رسلهم بالبینات فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا و تولوا و استغنی الله و الله غنی حمید. زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا ... (۱۰) و الذین کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب النار ...

۲. به آیات ۲ تا ۷ و ۱۱ تا ۱۴ سوره حشر و آیات ۳ تا ۹ سوره صف نگاه کنید

۳. این سوره اصلاً ناظر به جریان فتح مکه و پیروزی بر کفار است

۴. به آیات ۱۴ تا ۱۶ سوره حدید و آیات ۸ و ۱۲ تا آخر سوره نگاه کنید.

نساختن، خرامان و متکبر راه نرفتن، میانه‌روی در زندگی، کوتاه کردن صدا (ادب در معاشرت) بیان می‌کند.

در آیات تربیتی سوره بقره نیز هنگامی که ابعاد و جزئیات طلاق را بیان می‌کند می‌فرماید:

... واذکروا نعمت الله علیکم و ما انزل علیکم من الكتاب والحکمة^۱

و زمانی که بحث مفصل و مستوفای انفاق را با تمام می‌رساند، نتیجه‌گیری می‌کند که: «یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً و ما یدکر الا اولوالالباب^۲».

در سوره بنی اسرائیل نیز وقتی وظائف بندگان را در ۱۲ بند: توحید، احسان به پدر و مادر، پرداخت حقوق خویشاوند و مسکین و ابن سبیل، میانه‌روی در انفاق، عدم قتل اولاد به دلیل فقر، دوری از زنا، احتراز از آدم‌کشی، نزدیک نشدن به مال یتیم، وفای به عهد، انصاف در ترازو و معاملات، عدم پیروی از چیزی که علمی بر آن نیست، با تکبر و خرامان راه رفتن در بین مردم، تشریح می‌نماید، در خاتمه همه این وظائف را «حکمت» می‌نامد. (ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة...) ^۳.

بنابر این منظور از حکمت در قرآن آگاهی انسان به شیوه عمل و انجام تکالیف و وظائف فردی و اجتماعی می‌باشد.

باتوجه به مقدمه فوق، به سراغ سوره‌های هشتگانه مجموعه موردنظر می‌رویم و آثار نام نیکوی «حکیم» را در آنها جستجو می‌نمائیم. ذیلاً موضوعاتی را که در هر کدام وجود دارد فهرست وار ذکر می‌نمائیم:

۱- سوره حدید: ایمان به خدا و رسول و تقوی، انفاق و صدقه و قرض الحسنه، خشوع قلبی، آخرت گرایی و پیشتازی به بهشت، مصیبت پذیری، زهد (عدم تأسف از نداشتن و خوشحالی نکردن از بدست آوردن)، دوری از بخل، قیام به قسط و عدالت اجتماعی، احتراز از رهنایت و ترک دنیا و ...

سوره مجادله: اختلاف و مجادله زن و شوهر (حکمت رفتار زناشویی)، گفتار ناپسند و زور (منکراً من القول و زوراً)، ظهار و کفاره آن (طلاق جاهلیت)، نجوی و سخنان درگوشی (شیوه‌های صحیح و غلط آن)،

بر و تقوی در برابر اثم و عدوان (دو شیوه رفتاری)، توکل، آداب شرکت در مجالس عمومی، چگونگی ارتباط با بیگانگان (مسئله ولایت و برائت)، حرکت های منافقانه زیر چتر ایمان، ویژگیهای حزب الله و حزب شیطان در برابر تولی و تبری.

سوره حشر: نحوه تقسیم غنائم جنگی (فیء)، ایثار مالی انصار، محبت قلبی نسبت به پیشتازان اولیه، شناخت منافقین، تقوی، مهیا شدن برای آخرت.

سوره ممتحنه: روابط با دوست و دشمن (تولی و تبری یا ولایت و برائت) و مرزبندی و شناخت آنان، امتحان زنان مهاجر، بیعت با زنان، مرز عشق و علاقه به زن (عقیده مقدم بر عشق - تولی و تبری در رابطه با زن)، عدم اتخاذ ولایت یهود.

سوره صف: شیوه مقابله در برابر دشمن، ایمان و جهاد دو بال پرواز به سوی رستگاری آخرت و پیروزی دنیا، یاری رسول و دین حق.

سوره جمعه: معرفی یهود، توصیه به اقامه نماز جمعه و شیوه شرکت در آن، ترک موقت تجارت.

سوره منافقون: توصیف منافقین (شناخت ابعاد نفاق)، هشدار برای سرگرم نشدن به اموال و اولاد، انفاق در دنیا.

سوره تغابن: ایمان به خدا و رسول و نور هدایت، مصیبت ها، اطاعت از خدا و رسول، عفو و صفح و غفران در برابر دشمنی ازواج و اولاد، فتنه اموال و اولاد، تقوی با تمام نیرو، شنیدن و اطاعت کردن حق، انفاق و قرض الحسنه در برابر شح نفس.

همانطور که در قسمت فوق ملاحظه می شود، تمامی روابط داخلی و خارجی مسلمانان (یا اهم آنها) در این مجموعه آمده و چیزی از حکمت فروگذار نشده است.



اکنون با توجه به وجوه مشترک میان این هشت سوره و رابطه ای که بین رئوس مثلث: تسبیح، رسالت و صفت عزیز الحکیم برقرار است، به سراغ تک تک سوره های مجموعه یادشده می رویم و رابطه اختصاصی آنها را نیز با یکدیگر مورد شناسائی قرار می دهیم

سوره «حدید» (۵۷)

موقعیت زمانی

سوره حدید در پنجمین سال هجرت در مدینه نازل است.^۱ در این سال غزوه خندق (جنگ احزاب) که بزرگترین ائتلاف یهود و مشرکین علیه مسلمانان بشمار می رفت، اتفاق افتاد و شهر مدینه قریب یک ماه در محاصره دشمن قرار گرفت. جنگ با یهودیان «بنی قریظه» نیز به دنبال همین نبرد انجام شد. از طرفی پیامهای این سوره را می توان به عنوان مقدمه چینی و زمینه سازی وقایع سال بعد (ششم) تلقی کرد که سنه «استثناس»^۲ (ریختن ترس) نامیده شده و مسلمانان در طول یک سال حداقل ۴ غزوه و ۲۴ سریه^۳ را پشت سر گذاشتند (حدود یک سوم کل جنگ های پیامبر). بی جهت نیست این سوره «حدید» (آهن)^۴

۱. مطابق جدول شماره ۱۵ کتاب «سیر تحول قرآن».

۲. در کتاب «المنجد» استأنس را به معنای: ذهب تو حشه - الجماعة الکثیره گرفته است که نوعی ریختن ترس و آرامش قلب و امنیت و تجمع را نشان می دهد

۳. غزوات به جنگهایی می گویند که پیامبر (ص) در آن شرکت داشته است ولی سریه جنگی است که پیامبر سرداری برای آن تعیین فرموده است. غزوات سال ششم عبارتند از: ذی قرد - بنی المصطلق - حدیبیه - بنی لحيان. نام و فرماندهان سرایای سال ششم عبارتند از: محمد بن مسلمه (۲ بار)، عکاشه، سعد بن عباد، ابو عبیده جراح (۳ بار)، کرز بن جابر فهري، زید بن حارثه (۸ بار)، عبدالله بن رواحه (۲ بار)، ابوبکر بن ابی قحافه، عمر بن خطاب، هلال بن حارث، بشر بن سوید، عبدالرحمن بن عوف، علی ابن ابیطالب، عبدالله بن عتیک.

۴. آهن به عنوان فلزی که با آن می توان زره و سپر و شمشیر و نیزه و سایر آلات جنگی را ساخت. در ضمن در معنای «حدید» نوعی تیزی و برندگی هم خوابیده که قرآن در مورد زخم زبان (سلقوکم بالسنه حداد) و تیزی بینی (فبصرک الیوم حدید) آنرا بکار برده است. حضرت داود (ع) نیز به فضل الهی به ذوب آهن آگاهی یافته و زره های دقیق و حساب شده ای می ساخت (... والناله الحدید، ان اعمل سابغات فی السرد و اعملوا صالحا تانی بما تعملون بصیر) سبا ۱۱.

نام گرفته و یکی از رسالت‌های پیامبران الهی را پس از ارائه بینات و کتاب و میزان برای برپاداشتن مردم به قسط، دفاع از مجتمع ایمانی به نیروی «حدید» و به یاری مؤمنین قرار داده است، گرچه آهن را منافع بیشمار دیگری برای مردم هست:

(لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس و ليعلم الله من ینصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز) آیه ۲۵.

تدارک جهاد، محور اصلی - آنچه محور سوره را تشکیل می‌دهد نه اصل جهاد و قتال بلکه تدارک مالی آن و انفاق و صدقات برای تأمین هزینه‌ها و مخارج دفاعی می‌باشد. گویا با آیات مفصلی که در سالیان نخست هجرت (و قبل از آن) درباره لزوم جهاد نازل شده بود اصل این فریضه پذیرفته شده و نیاز چندانی به تکرار و تأکید آن نبوده است، اما گاهی مایه گذاشتن از مال و دارائی مشکل‌تر از مایه گذاشتن از جان می‌گردد، بخصوص اگر به خاطر بیاوریم که مهاجرین به مدینه خانه و زندگی و دارائی خود را در مکه به جای گذاشته و دست خالی بسوی خدا هجرت کرده بودند. انصار مدینه نیز که دارائی خود را با برادران مهاجر نصف کرده بودند در شدت فقر و نیاز زندگی می‌کردند. معروف است که در یکی از جنگها^۱ آذوقه خرماي سپاه آنقدر مختصر بود که در روزهای آخر به هر نفر بیش از یک خرما به عنوان تنها غذا نمی‌رسید!

اگر در نظر داشته باشیم که در روزگار گذشته سازمان منظم ارتشی و سرباز وظیفه یا کادر موظف به شکل امروزی وجود نداشت و بودجه و خزانه‌ای برای تأمین مخارج جنگی نبود، به‌لزاماً بسیج همگانی مردان جامعه به هنگام خطر و شرکت عموم مردم در تدارک آذوقه سپاه بهتر پی می‌بریم. چنین عملی را قرآن در قالب جمله «انفاق فی سبیل الله» معرفی کرده است و هرکجا در قرآن کلمه انفاق با «سبیل الله» ترکیب شده همین مفهوم را می‌رساند^۲ به این ترتیب در این سوره تأکید فراوانی روی: انفاق، صدقات، قرض الحسنه، و از جهت منفی روی: بخل، آرزوهای نفسانی و بهره‌های دنیائی شده است. ذیلأ برخی آیات مورد نظر را که دقیقاً در رابطه با تدارک مالی جهاد می‌باشد نقل می‌نمائیم:

۱. در سوره «ابو عبیده بن جراح فهری» به منطقه «سیف البحر» در ذی حجه سال پنجم هجری. به روایت ابن اسحاق.
۲. برای توضیح بیشتر و مطالعه مواردی که این ترکیب در قرآن تکرار شده می‌توانید به کتاب «کلماتی از قرآن» مقاله انفاق از همین قلم مراجعه فرمائید.

۱- انفاق

آیه (۷) آمنوا بالله ورسوله وانفقوا ممّا جعلکم مستخلفین فیہ فالذین آمنوا منکم وانفقوا لهم اجر کبیر.

« (۱۰) و ما لکم الا تنفقوا فی سبیل الله و لله میراث السموات و الارض لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجۃ من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلاً وعد الله الحسنی و الله بما تعملون بصیر

آیه (۷) که بلافاصله پس مقدمه توحیدی ۶ آیه ای سوره آمده است، سرفصل سوره را نشان می دهد (آمنوا بالله و رسوله و انفقوا...) یعنی شرط ایمان به خدا و رسولش «انفاق» می باشد و کسانی که از ایمانشان انفاق حاصل گردد، اجر کبیری خواهند داشت (فالذین آمنوا منکم و انفقوا لهم اجر کبیر). معمولاً در قرآن به دنبال ایمان، عمل صالح قرار می گیرد ولی در اینجا مصداق عمل صالح را که متناسب با نیاز روز، تدارک مالی جهاد اسلامی بوده، در قالب کلمه انفاق نشان داده است. نکته دیگر پیوستگی ایمان به خدا و ایمان به رسول است که علاوه بر آیه فوق در سه آیه دیگر این سوره نیز تکرار شده است^۱. در بیشتر سوره ها مسئله «اطاعت» از رسول مطرح می شود ولی در اینجا «ایمان» به رسول توصیه شده است. گویا منظور باور داشتن صادقانه رسالت او و احساس تعهد و مسئولیت از طریق مایه گذاشتن و خرج کردن در راه تحقق چنین رسالتی می باشد.

و اما در آیه (۱۰) (ردیف بعد) پیوند انفاق با مسئله «فتح» و «قتال» آشکارتر می باشد، در این آیه عدم یکسانی آنهایی را که در شرایط خطر انفاق می کنند با کسانی که پس از فتح در شرایط امن انفاق می نمایند، نشان می دهد. در عین حالیکه دست رد به سینه تازه واردان نزده و طردشان نمیکند بلکه وعده نیکو هم می دهد^۲.

۲ قرض و صدقات - به دنبال آیه فوق (۱۰)، در آیه ۱۱ «قرض» به خدا را مطرح می سازد. از آنجائی که انفاق در راه خدا باضعاف مضاعف به شکل اجر کریم در دنیا و آخرت به انفاق کننده بر می گردد، «قرض» نامیده شده است تا در نفس پرداخت کننده راحت تر جلوه کند. (من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له و له اجر کبیر).

و از آنجائی که نشانه «صدق» ایمان، مایه گذاشتن از دارائی و مایملک است، و محک تشخیص و تمایز ایمان زبانی با ایمان قلبی در فداکاری به خاطر آن می باشد، انفاق «صدقه»

نامیده شده که صداقت و راستی ایمان را نشان می دهد^۱. (چه مرد چه زن)

ان المصّدّقین والمصّدّقات و اقروضوا الله قرضاً حسناً یضاعف لهم و لهم اجر کریم.

(آیه ۱۸)

مؤمنی که اتفاق می کند به دلیل صداقت ایمانش مصّدّق (متصدق) نامیده شده و مؤمنی که به خاطر نفس پرستی و خودخواهی، درنگ در کارخیر، شک و تردید در هدف و غرور آرزوهای دنیائی از اتفاق خودداری می کند در این سوره منافق نامیده شده است. چه مرد چه زن:

(یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا... قالوا بلی و لکنکم فتنتم انفسکم و

تربصتم و ارتبتم و غرتکم الامانی حتی جاء امر الله و غرکم بالله الغرور)

اینها که در دنیا حاضر نشدند با اتفاق از مال خویش توشه ای برای آخرت برگیرند، در سرای جاوید نیز فدیّه و عوضی از آنها پذیرفته نخواهد شد (فالیوم لا یؤخذ منکم فدیّه...) چرا که آنها نه تنها «بخل» می ورزیدند، بلکه مردم را با فرمان دادن به بخل از اتفاق در راه خدا (تدارک جهاد) باز می داشتند:

الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل و من یتول فان الله هو الغنی الحمید (آیه ۲۴).

مسئولیت مشترک مرد و زن در تدارک جهاد

نکته ظریفی که در آیات ذکر شده وجود دارد، به کار بردن صیغه مؤنث به صورت توأمان در مورد مؤمنین و المؤمنات (آیه ۱۱) و مصّدّقین و المصّدّقات (آیه ۱۸) و منافقین و المنافقات (آیه ۱۴) می باشد. دلیل این امر امکان و بلکه لزوم شرکت بانوان در امر تدارک جهاد و پرداخت هزینه های آن می باشد. اگر آنها به دلیل ضعف جسمی نمی توانند شمشیر بردارند و بجنگند چه دلیل دارد در پشت جبهه از چنین فضیلت و فریضه ای محروم بمانند؟ حمایت از مجاهدین همانقدر ارزش دارد که نفس جهاد. اصلاً این خود جهاد دیگری است که در میدان جهاد اکبر با حبّ دنیا انجام می شود.

در ضمن این نکته هم قابل توجه است که دو کلمه «نفاق» و «صدق» در این سوره مقابل یکدیگر قرار گرفته اند و هر دو کلمه نیز در زمینه اتفاق و مسائل مالی تعریف شده اند.

فضل عظیم - انگیزه ای که می تواند محرّک مؤمنین برای «اتفاق فی سبیل الله» باشد علاوه بر قرض الحسنه شمردن چنین عملی که قرض گیرنده اش خدا است (اگرچه او غنی و

۱. اقرب الموارد در علت این تسمیه گوید: بنده به وسیله آن صدق عبودیت خود را اظهار می کند. (افعال صدقه در باب تفعل می آیند)

حمید است)، «فضل عظیمی» است که در دنیا و آخرت به انفاق کنندگان وعده داده است. اگر مؤمن باور کند در ازای انفاقی که می کند، چه فضل و پاداشی از خداوند «ذوالفضل العظیم» دریافت می کند، به راحتی از دارائی خود صرف نظر می کند.

و چه «فضلی» بالاتر از مغفرت ربوبی و بهشتی به فراخنای آسمان‌ها و زمین که برای مؤمنین به خدا و رسول مهیا گشته است^۱

کلمه فضل ۵ بار در ۲ آیه این سوره تکرار شده که تأکید و تمرکز آنرا باتوجه به سیاق سوره نشان می دهد^۲

آیه (۲۱) سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها كعرض السماء والارض اعدت

للدین آمنوا بالله و رسله ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم

« (۲۹) لثلا یشاء اهل الكتاب الا یقدرون علی شی من فضل الله وان الفضل بیدالله

یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم

از آنجائی که آخرین آیه یا آخرین جمله هر سوره معمولاً پیام ویژه‌ای در رابطه با اصلی ترین محورهای آن دارد و به نوعی عصاره و خلاصه آن محسوب می شود، در این سوره نیز جمله «ان الفضل بیدالله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم» را می توانیم مهمترین پیام به مؤمنین تلقی نمائیم. این جمله که دوبار، در متن و انتهای سوره تکرار شده با نام نیکوی «والله ذوالفضل العظیم» ختم می شود و خاطره چنین معنائی مدتها پس از قرائت سوره جان را سر مست از شوق و سیراب از تشنگی نگه می دارد.

۱. مشابه این معنا را که آیه (۲۱) این سوره بیان می کند، آیه (۱۳۳) سوره آل عمران با مختصر تفاوتی تأکید می نماید: «سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین». با این تفاوت که به جای کلمه «سابقوا» کلمه «سارعوا» آمده و به جای جمله مفصل «اعدت للذین...» جمله کوتاه «اعدت للمتقین» آمده است. علاوه بر آن در سوره حدید «سما» بکار رفته و در آل عمران «سموات» علت این اختلافات را شاید بتوان چنین بیان داشت که گویا توصیف سوره آل عمران در وصف بهشت متقین که فراخنای آن تمامی آسمانها (سموات) است، بالاتر از بهشت انفاق کنندگان (در سوره حدید) است که فراخی آن آسمان (سما) می باشد. علاوه بر آن در سوره آل عمران چون زمینه بحث در آیات قبل و بعد آیه مذکور (۱۳۳) مسئله «تقوی» می باشد، کلمه «سارعوا» برای تقوی که امری درونی و غیر قابل مشاهده است مناسبتر می باشد. در حالیکه در سوره حدید به دلیل زمینه آن که مسئله «انفاق» می باشد، کلمه «سابقوا» به دلیل مشخص و مشهود بودن عمل انفاق، به خاطر تحریک رقابت اتخاذ شده است. اما تفصیلی که در جمله «اعدت للذین...» با ذکر فضل و پاداش الهی نسبت به جمله کوتاه «اعدت للمتقین» آمده، در رابطه با تشویق انفاق کنندگان به چنین فضلی می باشد.

۲. تنها در سوره های آل عمران و نساء این کلمه ۶ مرتبه به کار رفته است که بیشتر از سوره حدید می باشد (صرف نظر از حجم چند برابر آنها نسبت به این سوره)

نور ایمان و عمل

پس از سوره «نور» که کلمه «نور» ۷ بار در آن تکرار شده، سوره حدید با ۵ بار تکرار بیشترین توجه و تمرکز را روی این کلمه دارد. در این سوره کلمه نور در ارتباط با «ایمان به خدا و رسول» و عمل «انفاق» (یا صدقات و قرض به خدا) مطرح شده است. یعنی روح و جان مؤمن هنگامی نورانی می شود که به خدا و رسولش ایمانی راستین داشته از آنچه به دست آورده برای مجتمع ایمانی مایه بگذارد. تنها در این صورت است که معلوم می شود از بند اسارت خودخواهی و دنیاطلبی خارج شده و با «انفاق» که ایثار مالی شمرده می شود، مصالح عمومی را بر منافع فردی خویش ترجیح داده است. و به همین دلیل هم در بیشتر مواردی که کلمه نور در این سوره به کار رفته، به دنبال موضوع ایمان به خدا و رسول و انفاق (یا صدقات و قرض) آمده است:

آیات (۷ و ۸) هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات

الی النور وان الله بکم لرؤف رحیم - و ما لکم الا تنفقوا فی سبیل الله

والله میراث السموات والارض لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح

وقاتل اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا...

آیات (۱۰ و ۱۱) من ذالذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له و له اجر کریم - یوم

تری المؤمنین والمؤمنات یسعی نورهم بین یدیههم و بایمانهم...

آیات (۱۸ و ۱۹) ان المصدقین والمصدقات و اقروضوا الله قرضاً حسناً یضاعف لهم و

لهم اجر کریم - والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون

والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم...

آیه (۲۸) یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و امنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته

و یجعل لکم نوراً تمشون به ویغفر لکم والله غفور رحیم.

جالب اینکه انفاق کنندگان را با این عمل که صدق ایمانشان را ثابت می کند،

«مصدقین و مصدقات» (آیه ۱۸) و صدیقون (آیه ۱۹) نامیده و خودداری کنندگان از انفاق را

درعین آنکه مسلمان هستند، «منافقین و منافقات» نام گذاشته است. اینها چون دردنیای فاقد

نور هدایتی بودند که به ایمان صادقانه به خدا و رسول و انفاق هدایتشان کند، در آخرت نیز

نوری که مقابل آنها را روشن کند نخواهند داشت. و چه زیبا و گویا این صحنه قیامت را

تصویر کرده است که اجر کریم قرض دهندگان به خدا را به نوری تشبیه کرده که مقابل و

سمت راستشان را روشن می کند (آیات ۱۱ و ۱۲) و برعکس، منافقین چون در حیات دنیائی

خیر و خدمتی نکرده‌اند، نوری نخواهند داشت تا روشن‌گر راهشان باشد. شگفت اینکه وقتی از مؤمنین تقاضا می‌کنند بر آنها نظری کنند تا از نور آنها اقتباس نمایند جواب می‌شنوند^۱ به پشت سر خود (دنیا) برگردید و از آنجا نوری طلب کنید...

یوم یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم قیل ارجعوا ورائکم فالتمسوا نوراً فضرَبَ بینهم بسور له باب باطنه فیہ الرحمہ وظاهره من قبله العذاب

حال که چنین است، برای ذخیره کردن نوری که روشن‌گر راه ابدی باشد، باید به کتاب خدا مراجعه نمائیم تا با هدایت آن به وظائف و اعمالیکه تأمین کننده نور دنیا و آخرت انسان می‌گردد، آشنائی پیدا کنیم (هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور و ان الله بکم لرؤف رحیم) آیه ۹.

و اما نوری که در این سوره نشان داده شده، همانطور که گفته شد از طریق ایمان به خدا و رسول (والذین آمنوا بالله و رسله) و اثبات صدق این ایمان به وسیله «انفاق» (مصدیقی از عمل صالح متناسب با نیاز زمان نزول این سوره) تحقق می‌یابد. کسانی که چنین ایمان و عملی داشته باشند، «صدیقون» نامیده می‌شوند که نه تنها با زبان بلکه عملاً به وسیله انفاق صداقت خود را ثابت کرده‌اند و همین‌ها شاهدانی (در صحنه تعهدات ایمانی و اجتماعی) محسوب می‌شوند که به دلیل پیشتازی در انفاق مدل و الگو (شاهد) برای بقیه مردم در چنین عملی می‌شوند.

ان المصدقین والمصدقات^۲ و اقرضوا الله قرضاً حسناً... والذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون والشهداء عند ربهم لهم اجرهم و نورهم... (آیه ۱۸)

این سخن نیز گفتنی است که نور ایمان و عمل تنها راه ابدی آخرت را روشن نمی‌کند، بلکه در دنیا نیز خط مشی مؤمن را برای او تبیین می‌نماید^۳:

۱. گویا این جواب را که با فعل مجهول «قیل» (گفته می‌شود) ذکر شده، موکلین عذاب می‌دهند نه مؤمنینی که به دلیل خصلت ترحم و دلسوزی عاری از بخل و کینه هستند.

۲. تا آنجائیکه نگارنده مطالعه کرده و اطلاع دارد مفسرین دو کلمه «صدیقون» و «شهداء» را گروهی مستقل از اهل ایمان و انفاق مورد نظر این سوره معرفی کرده‌اند که اینها به آنها خواهند پیوست. اما با توجه به سیاق سوره و ارتباط و هماهنگی آیات قبل و بعد به نظر می‌رسد این دو صفت شأن همان کسانی است که با انفاق صدق ایمان خود را ثابت می‌کنند و در صحنه مسئولیت‌های اجتماعی نقش شاهد (نمونه و الگوی قابل مشاهده) را ایفا می‌نمایند.

۳. رابطه نور را با خط مشی زندگی علاوه بر آیه فوق در آیه ۱۲۲ انعام می‌توان ملاحظه کرد (و من کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات...)

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و امنوا برسوله یؤتکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نوراً تمشون به و یغفر لکم والله غفور رحیم.

عبرت گیری از اکثریت فاسق امت های سلف

در سوره حدید سه بار با اشاره به پیروان انبیاء پیشین و اهل کتاب دوشریعت بزرگی یهود و نصاری، تصریح می نماید که علیرغم کتاب و بینات و میزانی که رسولان آوردند، بیشتر پیروانشان به «فسق» گرائیدند. معنای فسق که دراصل خارج شدن خرما از غلاف خود یا خروج هرچیز از پوسته محافظ خود به سوی فساد است، در مفهوم دینی خروج از حق و شرع را که ملازم پیروی از شیطان و هوای نفس و فساد و تباهی می باشد می رساند. به این معنا که باخروج از قوانین الهی، که همچون حد^۱ و حریمی نفس سرکش انسان را در دایره خود مهار و محدود کرده، انسان مانند میوه ای که با پاره شدن پوسته اش آماده فساد و گندیدگی می شود، بسوی تباهی و فساد کشیده می شود. به این ترتیب فسق به عملی اطلاق می شود که این حریم و محدوده را، که قانون شرع نامیده می شود، نقض نماید. در این سوره سه بار جمله «و کثیر منهم فاسقون» تکرار شده است. این سخن در رابطه با امت های پیشین نشان می دهد که جمع کثیری از آنها علیرغم کتاب و بینات و میزان، از حدود و ضوابط الهی خارج شدند. ذکر این شواهد تاریخی در این سوره با سیاق آن که ایمان راستین به خدا و رسول و انفاق در راه اهداف ایمانی (عمدتاً جهاد) را نشان می دهد، پیام خاصی را القاء می کند، این پیام که مسلمانان باید از سرنوشت پیروان انبیاء پیشین عبرت بگیرند و صداقت ایمانشان را به خدا و فرستاده اش با ایثار مالی (انفاق)، که قانونی الهی است، اثبات نمایند، خودداری از انفاق و بخل قانون شکنی و فسق محسوب می گردد:

آیه (۱۶) الم یأْن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق ولا یكونوا کالذین اوتوا الكتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم و کثیر منهم

فاسقون

» (۲۶) و لقد ارسلنا نوحاً و ابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب فمّنهم

مهدت و کثیر منهم فاسقون

» (۲۷) ثم قفینا علی آثارهم بعیسی بن مریم و آتیناه الانجیل... فاتینا الذین آمنوا

منهم اجرهم و کثیر منهم فاسقون

در هر سه آیه فوق نشان داده می شود که فاسقین قوانین «کتاب» را نقض کرده اند. حال که چنین است آیا پیروان آخرین پیامبر نباید پس از این همه تجربه تاریخی، از قساوتی که قلب دنیا پرستان امت های پیشین را بخاطر مال دوستی و بخل و خودداری از انفاق سخت کرده، دلشان به یاد خدا و آنچه از حق نازل کرده (قرآن) نرم شود؟
(الم یأْن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق...)

دو بُعد انحراف: ترک دنیا و اقبال به دنیا

تنها جان دوستی و دنیا پرستی فاسقین و منافقین نیست که مانع جهاد و قتال فی سبیل الله و تدارک هزینه های آن می شود، ترک دنیا و رهبانیت نیز که نوعی گمراهی و انحراف است، مؤمنین پاکبخته ای را از این فریضه مهم باز می دارد. در این سوره برای آنکه مؤمنین در طریق وسطی گام برداشته از چپ روی و راست روی (افراط و تفریط) احتراز نمایند هر دو بُعد انحراف را تبیین نموده است.

در بُعد تفریط از ترک دنیا و رهبانیت ابداع شده مسیحیت نشانه می آورد، بدعتی که هرگز خداوند در انجیل بر آنان ننوشته بود:

ثم قفینا علی آثارهم پرسلنا و قفینا بعیسی ابن مریم و اتیناه الانجیل وجعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رافه و رحمة و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فمارعوها حق رعایتها فاتینا الذین آمنوا منهم اجرهم و کثیر منهم فاسقون.

همانطور که گفته اند، دنیا مزرعه آخرت است. با ترک دنیا و پیش گرفتن شیوه رهبانیت، هر چند به عشق خدا و انگیزه کسب رضایت او، ره به منزل نمی رسد. با این حال از آنجائی که نیت چنین مؤمنینی در دین مسیح پاک بوده، گو اینکه در همین راه هم معنای واقعی رهبانیت یعنی «زندگی با ترس مستمر از خدا»، را بجای نیاوردند (فمارعوها حق رعایتها)، اجر و پاداشی به مؤمنین آنها پرداخت می شود (فاتینا الذین آمنوا منهم اجرهم...)

بعد دوم انحراف، دنیا پرستی و پیروی از آرزوهاست که جز فریب و غروری بیش نیست. در مورد مردان و زنان منافقی که از شرکت در تدارک هزینه های جهاد شانه خالی می کنند، بر این خصلت انحرافی آنها انگشت می گذارد که با خودفریبی و امروز فردا کردن و درنگ و شک و تردید و سرگرمی به آرزوها (بجای ایمان به خدا و رسول و انفاق) تا دم مرگ که امر خدا فرا می رسد فریب شیطان را می خورند.

... و لکنکم فتنتم انفسکم و تربصتم و ارتبتم و غرتکم الامانی ...

و بالاخره خطاب به این دنیاپرستان، ماهیت اصلی دنیا را که چیزی جز «متاع غرور» نیست به روشن ترین وجه در آیه (۲۰) با تشبیه به بارانی که موجب رویش گیاه می گردد و پس از خرمی و سبزی، زردی و خشکی به دنبال می آورد در صفحه ذهن به تصویر می کشد:

اعلموا انما الحیوه الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه مصفراً ثم یکون حطاماً و فی الاخره عذاب شدید و مغفرة من الله و رضوان و ما الحیوه الدنیا الا متاع الغرور.

مصیبت ها - عامل دیگری که موجب کندی حرکت در راه خدا و سستی ایمان گروندگان می شود، مصیبت های مختلف ارضی (همچون خشکسالی، آفت، سیل و غیره) و نفسانی (همچون جراحت و مرگ کسان) می باشد که می تواند بهانه ای برای بخل ورزی و خودداری از انفاق بشمار آید. بنابراین تأکید می نماید که همه مصیبت ها پیش از آفرینش در کتابی ثبت گشته است. به اتکاء چنین بینشی دیگر دلیل ندارد کسی بخاطر آنچه از دست می دهد تأسف بخورد یا از آنچه بدست می آورد شادی متکبرانه نماید. و کسانی که (از بیم مصیبت ها، نیازمندی و فقری که ممکن است در اثر انفاق دامنگیر شود) هم خود بخل می ورزند و هم مردم را به این کار (خودداری از انفاق) دعوت می کنند، باید بدانند خداوند غنی و حمید است و با پشت کردن آنها ضرری نمی بیند (خودشان متضرر می گردند).

آیات (۲۱ تا ۲۳) ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله سیر.

لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما اتیکم والله لا یحب کل مختال فخور

الذین یتخلون و یأمرون الناس بالبخل و من یتول فان الله هو الغنی الحمید.

عدالت اجتماعی

چنین نیست که با ایمان به خدا و رسول و انفاق از مال، کسی متضرر و مغبون گردد. این بینشی در نهایت تنگ نظری و جهالت است. وقتی که همه حقوق اجتماعی خود را بپردازند، همگی در برابر مصیبت های جنگ یا قحطی و غیره بیمه شده آنچه پرداخته اند غیرمستقیم در وقت نیاز به خودشان برمی گردد. و به همین دلیل به دنبال آیه فوق که بخل و خودداری از انفاق را در شرایط مصیبت بار تقبیح می نماید، از رسالت پیامبران سخن

می گوید که بینات و کتاب و فرقان را بخاطر قیام مردم به قسط (عدالت اجتماعی در کمیت ها، همچون مسائل اقتصادی) داده شدند و آهن (شمشیر و اسلحه) نیز گرچه شدت و سختی درماهیتش نهفته است، اما «منافع» بی شماری نیز برای مردم دارد. هم به این خاطر که در صنایع و تکنولوژی کاربرد دارد و هم به این دلیل که با استفاده خدائی از «جدید» در جنگ مشروع دفاعی، منافع مجتمع ایمانی تضمین می گردد، به این ترتیب برای خدا معلوم می شود چه کسانی (با استفاده از حدید) خدا و رسولش را (در صحنه نبرد) یاری می کنند، در عین حالی که او قوی و عزیز است:

لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط
وانزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغیب ان
الله قوی عزیز (آیه ۲۵).

مقدمه توحیدی سوره: (تبیین مثلث توحید، قیامت و نبوت)

همانطور که ذکر آن رفت، ۶ آیه مقدمه سوره حکم اصول و کلیاتی را دارد که قبل از ورود به متن سوره و بیان فریضه تدارک جهاد، روح و جان مؤمنین را آماده می سازد. در نخستین آیه طلّیعه سوره، از تسبیح تکوینی عالم هستی در آسمانها و زمین، برای خداوند عزیز حکیم یاد می کند (سبح لله ما فی السموات و الارض و هو العزيز الحكيم). این آیه مبتدائی است که در آیات بعد خبر آن یعنی اسماء و صفات یا آثار چنین خداوندی را ذکر می نماید.

ابتدا انحصار «ملک» او را توصیف می کند که نشانه آن حیات و مرگ تقدیر شده همه موجودات است (له ملک السموات و الارض یحیی و یمیت و هو علی کل شی قدیر)، پس از مالکیت، علم بی انتهای او را به آغاز و انجام و ظاهر و باطن تمامی پدیده ها اشعار می دارد (هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شی علیم). آنگاه از «خالقیت» و «تدبیری» که با استوار شدن بر عرش (اداره نظام و سیستم هستی) در پیش گرفته، و آثار چنین تدبیری را در نفوذ تدریجی آب در زمین و خروج آن (به صورت چشمه و رودخانه)، یا نزول باران از آسمان به زمین و تبخیر آب و صعود و عروج مجدد آن به آسمان سراغ می دهد، بی شک چنین پروردگاری که با همه پدیده ها همراه است و بر مراحل و مراتب تطوری آنها علم دارد، همراه انسان نیز هست و به آنچه می کند بصیرت دارد. (هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ايام ثم استوی علی العرش یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها و هو معکم اینما کنتم و الله بما تعملون بصیر).

چنین خداوندی که در دایره امکان، ابتدا و انتهای حیات و حرکت هر مخلوقی را به ید قدرت خود دارد و به ظاهر و باطن آن آگاه است، همچنانکه در پدیده های جوی، که در مثال فوق تبیین گردید، در دایره و سیکل بسته ای باران را از آسمان نازل می کند سپس آنرا به صورت بخار آب برمی گرداند، یا آب را در زمین فرو می برد سپس از آن خارج می سازد، انسان را نیز، همچون بقیه امور، زیر نظر رحمت دارد، می میراند، سپس مجدداً در نشئه دیگر مبعوث می نماید. این برهان اثبات قیامت است که پس از تبیین توحید تشریح شده است: (له ملک السموات والارض والی الله ترجع الامور). در اینجا بار دیگر بر انحصار مالکیت خدا تکیه کرده است تا علاوه بر ملک او در دنیا (آیه ۲)، بر ملک او در آخرت نیز تصریح کرده باشد (والله اعلم).

در آخرین آیه مثالی دیگر از چنین گردشی می زند تا علم خدا را، همچنانکه بر کلیه مراحل و منازل دایره وار پدیده ها حاکم است، بر تمامی اعمال انسان نشان دهد. تنها با چنین یقینی است که انسان به حساب و کتاب دادگاه عدل الهی در روز قیامت ایمان می آورد. بهشت و جهنمی که برای ابرار و اشرار فراهم شده و تفکیک و تمایز انسانها در روز حشر بر حسب اعمال و مکتسباتش، ناشی از تدبیر همان خداوند عزیز حکیمی است که نام مبارکش در اولین آیه سوره زینت بخش پیام های حکیمانه سوره گشته است.

یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل و هو علیم بذات الصدور

این نکته نیز قابل توجه است که ۴ آیه مقدمه سوره، «توحید» را تبیین می نماید و ۲ آیه بعد «قیامت» و رجعت بسوی خدا را و آیه هفتم «نبوت» را.

«ایمان» و «رسالت»

دوازه ایمان و رسول در این سوره به نسبت بسیار بالائی، علیرغم حجم کم سوره، تکرار شده اند، ۱۳ بار مشتقات ایمان و ۱۰ بار مشتقات رسول. عمدتاً این دوازه در ترکیب بایکدیگر در قالب جمله «آمنوا بالله و رسوله» (۲ بار)^۲ یا «الذین آمنوا بالله و رسله» (۲ بار)^۳ بکار رفته اند، یا اینکه در یک آیه در کنار یکدیگر قرار گرفته اند مثل: آیه (۸) و ما لکم لا تؤمنون بالله و الرسول یدعوکم لتؤمنوا ببریکم...، آیه (۲۸) یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله...، گرچه مواردی هم کلمه «ایمان» مستقل از کلمه رسول بکار رفته است (آیات ۱۲ و

۱. مقدم آمدن کلمه «له» بر ملک، انحصار را می رساند.

۲. آیات ۷ و ۲۸

۳. آیات ۱۹ و ۲۱

۱۳ و ۱۶). همچنین در برخی از این آیات به جای کلمه رسول، کتابی که بر رسول نازل شده و رسالت او را تبیین نموده ذکر شده است (الم یأْن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق...)

همانطور که قبلاً گفته شد، در این سوره بجای «اطاعت از رسول»، «ایمان به خدا و رسولش» مطرح گشته است تا مؤمنین با باور کردن رسالت او با جان و دل در راه خدا جهاد کنند و هزینه این فریضه را تدارک نمایند.

اسماء الحسنی

برخلاف دوسوره قبل که رنگ توحیدی داشت و برای تفهیم توحید به جای تکیه روی الوهیت (که مورد پذیرش مشرکین بود)، از ربوبیت موردانکار آنها سخن می گفت، در اینجا به دلیل مخاطب سوره، که مسلمانان هستند، قضیه برعکس می شود. در دوسوره گذشته اصلاً نام جلاله «الله» بکار نرفته بود، در حالیکه در این سوره ۳۲ بار این نام تکرار می گردد (بازای هر ۱۷ کلمه یکبار) و مؤمنین را متوجه این عظمت می نماید. علاوه بر آن، در دو سوره گذشته، در هر کدام فقط دو یا سه نام از اسماء الحسنی به کار رفته بود^۱ در حالیکه در این سوره از آنجائیکه مخاطبین پیام ها مؤمنین آشنای به اسماء هستند، با تعداد به مراتب بیشتری برخورد می کنیم. ذیلاً این اسماء را که عمدتاً در مقدمه ۶ آیه ای سوره قرار گرفته اند ذکر می نمائیم:

- آیه (۱) هو العزیز الحکیم
- » (۲) هو علی کل شی قدیر
- » (۳) هو الاول والاخر والظاهر والباطن و هو بکل شی علیم
- » (۴) والله بما تعملون بصیر
- » (۶) هو علیم بذات الصدور
- » (۹) ان الله لرؤف رحیم
- » (۱۰) والله بما تعملون خبیر
- » (۲۱) والله ذو الفضل العظیم
- » (۲۴) فان الله هو الغنی الحمید
- » (۲۵) ان الله قوی عزیز

» (۲۸) والله غفور رحیم

» (۲۹) والله ذو الفضل العظیم.

بجز نامهای علیم و رحیم و عزیز و ذو الفضل العظیم که هر کدام ۲ بار تکرار شده‌اند، بقیه اسماء (قوی، قدیر، حکیم، بصیر، رؤف، خبیر، غنی، حمید، غفور، اول، آخر، ظاهر، باطن) هر کدام یک بار به کار رفته‌اند که با احتساب «الله» و «رب» جمعاً ۱۹ نام می‌شود.

آهنگ سوره

آیات این سوره به شکل متنوعی با ۶ حرف ختم شده‌اند. ۱۱ آیه با حرف «ر»، ۱۰ آیه با حرف «م»، ۵ آیه با حرف «ن» و برای حروف «ب» و «د» و «ز» هر کدام یک آیه. معمولاً سوره‌های مشابه این سوره با ۷ حرف ختم می‌شدند، در این سوره نیز اگر آیه (۲۷) را که بطور غیر عادی حدود ۲ برابر بقیه آیات شده‌است و محققانی همچون بلاشر معتقد به دو آیه بودن آن هستند، تقطیع نمائیم و قسمت اول آیه را تا کلمه «رحمة» به حساب بیاوریم، با اضافه شدن حرف «ه» به ۶ حرف فوق، به همان عدد سابقه دار ۷ می‌رسیم (والله اعلم).

ارتباط سوره‌های حدید و مجادله (۵۷ و ۵۸)

این دو سوره با اینکه عنوانشان با هم تفاوت زیادی دارد، یکی از آهن و اسلحه یاد می‌کند و دیگری از بگومگوی زن و شوهر، ظواهرشان نیز مختلف است، در باطن حول یک محور قرار دارند و آن نفاق یا سست‌ایمانی جمعی از مسلمانان و نافرمانی‌شان نسبت به خدا و رسول او است که در هر سوره به شکلی مطرح شده‌است. در سوره حدید انتقاد اصلی از دنیاپرستی و مال‌دوستی آنان است که علیرغم نیاز جامعه نوپای اسلامی به تدارک مالی جهادهای مستمر، حاضر نیستند انفاق کنند، صدقه یا قرض الحسنه بدهند، بخیل و تنگ‌نظر هستند و منتظر اند خطرهای برطرف شده و پیروزی حاصل گردد آنگاه مشارکت نمایند. آنها هنوز دل‌هایشان برای یاد خدا خاضع نشده و از مصیبت و محرومیت می‌ترسند. در این سوره این گروه را، علیرغم آنکه در میان مسلمانان زندگی می‌کنند، صریحاً «منافق» می‌نامد.

در سوره مجادله سست‌ایمانی‌ها از زاویه دیگری مطرح می‌گردد؛ در اختلافات و بگومگوهای زناشویی (به جای محبت و مدارا و گذشت)، تا حدی که به «ظهار» (طلاق جاهلیت) می‌کشد، در نجوی کردن علیه برادران مسلمان با خودخواهی و سوء نیت، علیرغم نهی رسول از این عمل، اظهار ارادت غلوآمیز تصنعی و دروغین به رسول، جابخوش

کردن در مجالس، ایجاد رابطه دوستی با دشمنان مسلمین و مخفی شدن زیر چتر ایمان برای ضربه زدن به مؤمنین، مشغول شدن به اموال و اولاد و خود را کسی دانستن، بی تقوایی و فراموشی یاد خدا، ستیزه با خدا و رسول، به راحتی سوگندهای دروغین خوردن و ... این گروه را در سوره مجادله «حزب الشیطان» نامیده و در برابر کسانی قرار داده که بخاطر ایمان به خدا و آخرت هرگز با دشمنان خدا و رسول، هر چند پدران، فرزندان، برادران و خویشان آنان باشند، حاضر نیستند دوستی کنند و این گروه را از آنجائی که ایمان در دلشان جای گرفته مورد تأیید قرار داده، وعده بهشت داده و از آنان ابراز رضایت نموده و «حزب الله» نامشان نهاده است.

همانطور که ملاحظه می شود هر دو سوره شأن مذمت و انتقاد دارد. با این تفاوت که اولی در شرایط جنگی است و دومی در شرایط صلح. ریشه و عامل اصلی چنین نفاق و دوگانگی را در هر دو سوره عدم ایمان راستین به خدا و رسول می نامد که اصلی ترین محور آنها می باشد. ذیلآ به آیاتی که مستقیماً اطاعت از خدا و رسول یا معصیت و دشمنی با آنرا مورد توجه قرار داده فهرست وار اشاره ای می کنیم:

آیه (۱۹) - والذین آمنوا بالله ورسوله اولئك هم الصديقون والشهداء

عند ربهم لهم اجرهم و نورهم

آیه (۲۱) سابقوا الى مغفرة من ربكم و جنة ... اعدت للذین آمنوا بالله

و رسوله ...

آیه (۲۵) ليعلم الله من ينصره ورسوله بالغيب

آیه (۲۸) يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله يؤتكم كفلين من

رحمته

آیه (۴) ذلك لتؤمنوا بالله ورسوله

آیه (۸ و ۹) يا ايها الذين آمنوا اذا تناجيتهم فلا تتناجوا بالاثم والعدون

و معصيت الرسول ...

آیه (۱۳) ... واطيعوا الله ورسوله و الله خبير بما تعملون

آیه (۲۰) ان الذين يحادون الله ورسوله اولئك في الاذلين

آیه (۳۲) لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يؤادون من حاد الله و

رسوله ...

سوره حدید:

سوره مجادله

سوره مجادله (۵۸)

سوره «مجادله» در آخرین سالهای هجرت پیامبر (ص) به مدینه (۹ هجری) نازل شده است. از اینرو حاوی یک سلسله ضوابط و مقررات تشریعی در رابطه با مسائل درونی جامعه اسلامی می باشد و به همین دلیل خطاب «یا ایها الذین آمنوا» همانند سوره حجرات در این سوره زیاد به چشم می خورد. تبیین این مقررات که درآیه (۵) آنرا «آیات بینات» نامیده^۱ و نادیده گیرندگان آنرا به دلیل حق پوشی «کافر» شمرده است (... و قد انزلنا آیات بینات و للکافرین عذاب مهین) به خاطر تحکیم اخلاقی امتی است که باید نمونه و الگو باشد.

از آنجائی که هشدارهای شدید اللحن این سوره ناظر به زمینه های انحراف اخلاقی در جامعه ای است که «خدا» را رب خود می داند، نام جلالت «الله» به تعداد بسیار چشمگیری در آن به کار رفته است^۲ (۴۰ بار). بطوری که در هر آیه حدود دو بار این نام تکرار گشته^۳ (و به ازای هر ۱۲ کلمه یک بار). علاوه بر آن، اسمائی که دلالت بر علم و اطلاع خداوند از جزئیات اعمال انسانها می کند، همچون: خبیر (۳ بار)، علیم، شهید، سمیع، بصیر... زیاد به کار

۱. در سوره «نور» نیز که برخی مقررات اخلاقی را شرح می دهد، آنها را «آیات بینات» نامیده است (آیات شماره

۱۸۱-۱۸۴-۵۸-۶۱)

۲. در عوض نام «رب» اصلاً به کار نرفته است. معمولاً ربوبیت خدا در سوره هایی که اعتقادات مشرکین مطرح می باشد به کار می رود.

۳. البته در برخی آیات ۴، ۵ یا ۵ بار نام الله تکرار شده است. (آیه ۲۲ پنج بار- آیه ۱ چهار بار و آیات ۶ و ۱۱ و ۱۳

رفته است^۱ تا مسلمانان در هر عملی خدا را حاضر و ناظر بر اعمال خود بدانند. در این سوره نقش «رسول الله» به عنوان ولی امر و پیشوایی که باید به رسالت او ایمان آورده دستوراتش را اطاعت نمایند^۲ زیاد مورد تأکید قرار گرفته است^۳ و در جهت مخالف، نافرمانی و عصیان (معصیت الرسول)^۴ یا دشمنی و مخالفت با او (یخادون الرسول)^۵ به شدت نکوهش شده است. این امر بسیار بدیهی و طبیعی است که اگر در جامعه اطاعت و انضباطی نسبت به رهبری که با او بیعت کرده اند وجود نداشته باشد، کاری انجام نمی شود. شاخص ترین کلمه ای که در این سوره به کار رفته و کاربرد آن به تنهایی بیش از بقیه سوره های قرآن می باشد، کلمه «نجوی» است که ۱۰ بار در آیات مختلف تکرار شده است^۶ نجوی یعنی سخن سری و درگوشی. چنین عملی در جامعه ای که براساس یکدلی و برادری و حسن نیت برپا شده و باید افرادش همدل و هم راز و محرم اسرار یکدیگر باشند، خلاف انتظار و نوعی بیگانگی و ایجاد رابطه ای خصوصی تلقی می گردد. بنابراین جز در موارد ضروری که نجوی به نیت خیر انجام گردد، این کار مجاز شمرده نمی شود و جز از منافقان که خودخواهی و دشمنی با دیگران و نافرمانی رسول را درپیش گرفته اند انتظار نمی رود.

انواع انحرافات

بطور کلی در این سوره پیرامون ۵ نوع انحراف که زمینه آن در جامعه مدینه وجود داشته بحث کرده است. این انحرافات تماماً شکل اجتماعی دارد. اما از اجتماع ساده دونفر در پیوند زناشویی شروع می شود تا نجوای سه نفر و چهار نفر و مجالس چندین نفری و بالاخره در شکل گسترده تر، نزدیک شدن به زمامدار برای پیدا کردن موقعیت ممتاز اجتماعی. و از آن گسترده تر، ارتباط برقرار کردن با خارج جامعه مطرح می گردد. و جالب اینکه این انحرافات را به ترتیب به همین نظم که بتدریج تعداد نفرات بیشتر می شوند مطرح ساخته است.

۱. البته اسماء: عفو و غفور و رحیم، همچنین قوی و عزیز هم در این سوره به کار رفته است تا از یک طرف بخشنندگی و از طرف دیگر قدرت او را در برابر گناهان بندگان نشان دهد.
۲. آیه ها (ذلک لتؤمنوا بالله ورسوله...) - آیه ۱۳ (اطیعوا الله ورسوله).
۳. ۹ بار مشتقات کلمه رسول در آیات ۴-۸-۹-۱۲-۱۳-۲۰-۲۱-۲۲ به کار رفته است.
۴. آیات ۸ و ۹
۵. آیات (۲۰-۲۲) یخادون از ریشه حد (مرز) به معنای کنار کشیدن و موضع گیری کردن و به اصطلاح مرزبندی مخالفت آمیز می باشد.
۶. آیات ۷-۸-۹-۱۰-۱۲-۱۳ (در برخی آیات ۲ یا ۳ بار این کلمه تکرار شده است).

۱- اختلافات زناشویی

ساده ترین انحراف مسلمانان از واحد خانواده و در روابط دو نفری زناشویی ممکن است آغاز گردد و ۶ آیه ابتدای سوره که نام آن (مجادله) نیز از اولین آیه اش اتخاذ گردیده، در رابطه با این مسئله قرار دارد. مسئله ای که در اینجا مطرح می گردد «طلاق جاهلیت» (ظهار) است که به عنوان سنتی خرافی از دوران جاهلیت، علیرغم ظهور دینی مبین و گرایش مردم به آن، هنوز تأثیر مسموم خود را بر فرهنگ جامعه حفظ کرده است. البته این مثالی است که نه در جوامع مسلمان غیر عرب گذشته مرسوم بوده و نه امروز کاربرد دارد. منظور تنها ذکر رابطه ناپسند و ناحقی (منکراً من القول و زوراً) در مناسبات زوجین است که کار را به جدائی می کشد و اولین پیوند جامعه را می گسلد. در اینجا بیش از آنکه روی زورگوئی و اجحاف مرد خواسته باشد انگشت بگذارد، تبعیت از فرهنگ و آداب و رسومی را که مغایر ارزشهای شرعی باشد محکوم می کند. امروز نیز با اینکه قرن‌ها از نزول این آیات می گذرد در جامعه اسلامی خودمان شاهد حاکمیت سنت‌ها و سلیقه‌های جاهلانه‌ای در روابط خانواده‌ها هستیم که مغایرت آشکار با ضوابط اسلامی دارد.^۱

در این قسمت تأکید روی جمله «منکراً من القول و زوراً» می نماید تا هرگونه گفتار و رفتاری را که از نظر عرف یا شرع ناشایسته و غیرواقع (زور) باشد محکوم کرده باشد. علاوه بر آن جریمه‌ای هم قائل می شود^۲ که افراد حدود الهی را بطور جدی مراعات نمایند و به خدا و رسولش صادقانه ایمان آورده بدانند سرپیچی از این ضوابط مساوی کفر (سرپوش گذاشتن برحق) تلقی می شود. کافرین هم عذاب دردناکی خواهند داشت (...ذلک لتؤمنوا بالله و رسوله و تلک حدودالله و للکافرین عذاب الیم) آیه ۴

و به دنبال آن، به دلیل اهمیت بنیادی موضوع و نقشی که کانون خانواده در اجتماع دارد، کیسانی را که با دشمنی کردن با خدا و رسول (مرزبندی کردن و موضعگیری خصمانه نمودن) مانع پیاده شدن این اصول در جامعه می گردند، به سرنگونی تاریخی و عذاب

۱. همچون فرهنگ مردسالاری و تحقیر زن در برخی خانواده‌ها و ارزش افزون قائل شدن برای نوزاد پسر، تشریفات پرهزینه کمرشکن عقد و عروسی، انتظارات بیجاده داشتن از یکدیگر و... و انحرافات فرهنگ غربی مثل: استنکاف برخی زنان از پذیرش مدیریت مرد بر کانون خانواده به مصداق «الرجال قوامون علی النساء...» به خاطر القائنات غربی و کناره گیری آنان از انجام وظائف خانوادگی و تربیت اولاد به دلیل کار و اشتغالات خارجی.

۲. این جریمه مطابق آیات ۳ و ۴ در مرحله اول بنده آزاد کردن، در صورت نیافتن، دو ماه پی در پی روزه گرفتن و در صورت عدم استطاعت، اطعام ۶۰ مسکین می باشد.

خوارکننده تهدید کرده است (آیه ۵) و با یادآوری صحنه قیامت و آگاهی خداوند از گناهانی که مرتکب شده اند و ارائه دقیق آمار اعمالی که به نسیان سپرده اند، آنها را به «شهادت» خدا نسبت به هر چیز هشدار می دهد. «یوم یبعثهم الله جمیعاً فینبئهم بما عملوا احصیه الله و نسوه والله علی کل شیء شهید». (آیه ۶)

مثالی که از طلاق جاهلیت (ظهار) در این بخش نقل گشته، در واقع سست ترین پیوندی را که در اولین و ساده ترین واحد اجتماعی (خانواده) ممکن است منعقد گردد، مطرح نموده است. پیوندی که بایک کلام مرد^۱ در اثر عصبانیت موقتی که ممکن است به زودی فرو نشیند، تا ابد گسیخته می گردد. این بدترین حالت ممکن است که ممثل گشته ولی حالت های ساده تر و فروتر آن بطور نسبی برای هر زوجی ممکن است وجود داشته باشد.

۲- نجوی (روابط بسته در جامعه باز) آیات ۷ تا ۱۰

از انحرافات اخلاقی دونفره در روابط زناشویی فراتر، روابط خصوصی غیراصولی سه یا چهارنفره (کمتر یا بیشتر) است که در مجتمع اسلامی ممکن است واقع شود. همانطور که گفتیم، لازم است مسلمانان همچون تنی واحد محرم اسرار یکدیگر بوده همدل و همراه باشند. بنابراین نجوی کردن در چنین جمعی علامت بی اعتمادی و سوء نیت نجواکنندگان نسبت به جمع تلقی می شود که نمی خواهند مذاکراتشان به گوش دیگران برسد. البته نجوی ممکن است به خاطر نیکوکاری و احسان به دیگران (اتفاق و کمک مالی) یا بازداشتن از کار ناشایسته ای باشد که علنی گفتن آن آبروی مسلمانی را بریزد. در چنین حالتی نجوی کردن مجاز است. اما نجوایی مذموم شمرده می گردد که انگیزه اش گناه خودخواهی (اثم) یا دشمنی و تعدی به دیگران (عدوان) و یا نافرمانی نسبت به رسول (ص) باشد. آیه (۸) و بخصوص (۹) این مسئله را تصریح می کند:

یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلا تنجوا

 و

 و

 الرَّسُولِ
و تناجوا

 و

 و

 الذی الیه تحشرون

آیه فوق به روشنی تقابل اثم (خودمحوری) را با «بر» (توجه و احسان به دیگران)، عدوان (دشمنی و تعدی به دیگران) را با تقوی (خویشتر داری)، نافرمانی نسبت به رسول را با پرهیز از این کار نشان می دهد.

و به دنبال بیان این مطلب اضافه می نماید که «نجوی» جز وسوسه ای شیطانی نیست

که موجب رنجش مؤمنین می گردد. البته شیطان جز به اذن خدا (وجود آمادگی و زمینه‌ای در وسوسه شوندگان و تحقق مشیت الهی) توانائی زیان رساندن به آنها را ندارد، پس مؤمنین باید همواره به خدا توکل کنند و از شیوه‌های نکوهیده‌ای همچون نجوی برای پیشبرد فرضی مسائل خود احتراز نمایند (انما النجوى من الشیطان لیحزن الذین آمنوا و لیس بضارهم شیئاً الا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون).

در ضمن برای آنکه مسلمانان فراموش نکنند که خدا همواره با آنها است و گفتگوهای علنی یا درگوشی آنها را می شنود، در اولین آیه این بخش بر علم خداوند نسبت به آنچه در آسمانها و زمین است و به طریق اولی نسبت به نجوای انسانها، تأکید می کند. چرا که او بسیار دانا است.

الم تر ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض مایکون من نجوى... الا هو معهم این ماکانوا ثم ینبئهم بما عملوا يوم القیمة ان الله بکلشی علیم و کسانی که علیرغم نهی از نجوی بر این کار اصرار می ورزند و مستمراً به انگیزه‌های خودخواهی و دشمنی و نافرمانی نسبت به رسول روابط خصوصی درگوشی با همفکران خود برقرار می سازند، علیرغم آنکه در ظاهر به صورت منافقانه درود و تملق چاپلوسانه‌ای نسبت به رسول (ص) ابراز می دارند و باوجود آنکه با لحن انکارآمیز و تمسخرآمیزی اظهار می دارند «پس چرا خدا ما را به خاطر آنچه می گوئیم عذاب نمی کند»، گرفتار جهنم که بدترین سرنوشت نهائی انسان است خواهند شد (مضمون آیه ۸).

۳- آداب حضور در مجلس

از سطح نجوی که معمولاً در حلقه‌های سه چهار نفره انجام می شود بالاتر، مجلس و محفل قرار دارد که به جمع بیش از این تعداد، تا گنجایش مکان معینی اطلاق می گردد. مجلس هم برای خود آدابی دارد که مسلمانان باید آنرا فراگیرند، از جمله جمع و جور نشستن و جاباز کردن برای تازه‌واردین یا بلند شدن و ترک به موقع آنست تا مزاحمتی برای صاحب مجلس فراهم نگردد. عدم رعایت این مقررات نشانه خودخواهی و بی توجهی به حقوق اجتماعی است که دون شأن یک مسلمان می باشد. اظهار تواضع و فروتنی در چنین مجالسی که معمولاً برای درس و بحث و سخنرانی برپا می گردد و رعایت حقوق سایر شرکت کنندگان نشانه ایمان و آگاهی علمی محسوب می گردد که خداوند خبیر (مطلع از جزئیات اخبار) وعده رفعت مقام و درجه به رعایت کنندگان آن داده است.

... یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات والله بما تعملون خبیر

۴- نزدیک شدن به مرکز قدرت

شکل گسترده تر از تفصیح حقوق مردم در مجالس عمومی، پایمال کردن منافع آنها با سوء استفاده از نزدیک شدن منافقانه به رهبری دینی و سیاسی مردم می باشد. معمولاً توده های عادی مردم که اطلاع چندانی از سوابق افراد و روابط سیاسی ندارند، مورد فریب فرصت طلبانی قرار می گیرند که با ظاهر سازیهای ریاکارانه ای چنین وانمود می نمایند که بار رهبری یا مقامات بالا روابطی بسیار نزدیک و صمیمانه دارند و مورد اعتماد و حمایت آنها هستند. نجوی کردن با رهبر مورد علاقه مردم نیز از جمله شیوه های منافقانه ای است که می تواند اعتباری برای نجواکننده نزد عوام بوجود آورد.

در یک جامعه اسلامی که اساسش بر صداقت و ولایت همگانی است (المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض) و به گفته پیامبرش مؤمنین آئینه یکدیگر هستند (المومن مرآت المومن)، نه تنها ایجاد رابطه ای خصوصی در جمعی عمومی به شکل نجوی خلاف اعتماد و همدلی به شمار می آید، بلکه نجوای با رهبر نیز نوعی بی اعتمادی به دیگران یا تکبر و خودخواهی تلقی می گردد. بنابراین بخاطر اینکه هم آثار سوء نفسانی را در نجوی کننده خنثی نماید و هم بدبینی و نگرانی دیگران را برطرف سازد، توصیه شده است قبل از نجوی صدقه ای پرداخت شود که خیر معنوی اش به شخص و خیر مادی اش به مردم برسد. چنین ضابطه ای علاوه بر اینکه موجب منافعی خواهد شد، از آنجائی که فرصت طلبان کمتر حاضر هستند مخارجی را متحمل شوند، خود به خود جلوی این عمل تحریک کننده را خواهد گرفت. البته این دستوری عمومی است ولی برای اینکه چنین بابی مطلقاً و در هر شرایطی بسته نشود، راه حلی هم گذاشته شده که به اقامه صلوٰه و ایتاء زکوة و اطاعت از خدا و رسول مقید شده است (آیه ۱۳) و مسلماً کسانی که حائز چنین شرایطی باشند غیر از منافقین فرصت طلب خواهند بود.

۵- ایجاد رابطه با بیگانگان

گسترده ترین شکل انحراف در جامعه اسلامی که دامنه اش به خارج از امت نیز سرایت می کند، دوستی با دشمنان خدا و رسول است. انگیزه چنین عملی که به اصطلاح «دو دوزه بازی کردن» و «سیاسی کاری» شمرده می گردد، نگرانی از حوادث روزگار و

مصون ماندن از ضربه هریک از دو جناح در صورت پیروزی می باشد^۱. معمولاً آدمهائی که هم ایمان و اعتقاد سستی نسبت به خدا و آرمانهای دینی دارند و هم برخوردار از مال و مقام و مکتبی هستند^۲ دلوایس و مضطرب ازدست دادن موقعیت خود می گردند و طبیعی است که به گونه ای منافقانه با هر دو طرف رابطه برقرار کرده پشتوانه و حامیانی برای خود به خاطر روز مبادا تدارک نمایند. درواقع اینها به هیچ یک از دو گروه اعتقاد ندارند و جز به منافع خود به چیز دیگری نمی اندیشند، ولی ناچاراً برای فریب دو طرف مجبور به سوگندهای دروغ هم می شوند (... ما هم منکم و لا منهم و یحلفون علی الکذب و هم یعلمون) و شگفت اینکه صفت دروغگوئی که ملکه وجودیشان گشته روز قیامت هم تظاهر می کند و در برابر خداوند علیم نیز به آن متوسل می شوند:

(یوم یبعثهم الله جميعاً فیحلفون له کما یحلفون لکم و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون)

اینها درلباس دوست و پشت ماسک اسلام و به تعبیر قرآن «پشت سپر پیمانهای اجتماعی» (اتخذوا ایمانهم حنّة) خود را محافظت می نمایند تا از پشت بر دوست خنجر بزنند^۳ و مانع پیشرفت راه خدا گردند (فصدّوا عن سبیل الله). منظور از کلمه «ایمان» در آیه (۱۵) تعهدات و پیمانهای است که به نام خدا انجام شده است، همین که فردی شهادتین خود را ادا کند مسلمان شمرده می گردد و از مزایای جامعه اسلامی بهره مند می گردد و کسی حق ندارد با تفتیش عقاید و بازجوئی صداقت او را مورد تردید قرار دهد. ایمان امری قلبی و مربوط به خدا است که حسابی جدای از مسئولیت های حکومتی دارد. بدیهی است که از چنین آزادی و اختیاری که موهبتی الهی است منافقین سوءاستفاده کرده و پشت سپر این پیمانها منافع خود را تعقیب نمایند^۴. گرچه سلب آزادی این گونه فرصت طلبان به دلیل

۱. آیه ۵۲ سوره مائده به روشن ترین وجه چنین روحیه ای را نشان می دهد: فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیّبنا دائرة فقسى الله ان یأتی بالفتح اوامر من عنده فیصّبوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین.

۲. آیه (۱۷) این معنا را می رساند: ان تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئاً... (اولاد معمولاً سمبل قدرت در آن روزگار شناخته می شده).

۳. همانند حزب توده در روزگار خودمان که علیرغم اعتقادات مارکسیستی خود را مدافع جمهوری اسلامی ایران و پیرو خط امام معرفی می کرد.

۴. شیوه این افراد در جامعه اسلامی مثل عمل میکرب «ایدز» (مربوط به بیماران همجنس باز) است که با عقیم ساختن دسته ای از گلبولهای سفید که نقش شناسائی میکرب را دارند به عنوان دوست در کنار بقیه گلبولها قرار گرفته و با تغذیه از سلولها، همانها را باردار از نوع خویش و تبدیل به مولد میکربی نماید. (فرمول DNA میکرب منتقل به سلول می گردد)

مهلت و مدتی که خداوند حکیم بخاطر آزمایش بندگان مقرر فرموده مجاز نیست. اما تهدیدهای شدیدی نسبت به سرنوشت ابدی آنها در آخرت شده است که ذیلاً ملاحظه می‌نمائید:

آیه ۱۵ (اعذ الله لهم عذاباً شديداً)، آیه ۱۶ (فلهم عذاب مهين)، آیه ۱۷ (اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون)، آیه ۱۹ (اولئك حزب الشيطان الا ان حزب الشيطان هم الخاسرون)، آیه ۲۰ (اولئك في الاذلين).

و برای آنکه بی‌ثمری تلاشهای منافقین مسلمان نمائی را که پشت سپر تعهدات جامعه ایمانی توطئه می‌کنند تأکید کرده باشد، دلیل شدن محقق آنها را علیرغم مرزبندیهای کینه توزانه با خدا و رسول بیان می‌کند (ان الذين يحادون الله ورسوله اولئك في الاذلين) و در مقابل، قطعیت پیروزی راه خدا و رسولانش را برای دلناری و القاء امید به مؤمنان تصریح می‌نماید (كتب الله لاغلبن انا ورسلي ان الله قوي عزيز)

و سرانجام در آخرین آیه این سوره، این حقیقت و اصل کلی را تأکید می‌نماید که «هرگز ممکن نیست مردمی به خدا و قیامت ایمان داشته باشند و علیرغم آن با کسانی که راه خود را با دشمنی از خدا و رسول جدا کرده‌اند دوستی کنند، هرچند پدران، پسران، برادران یا خویشاوندان آنها هم باشند. کسانی که به چنین مقامی نائل شوند، نشانه آن است که ایمان (راستین) در دلشان نوشته (ثابت و حک) شده است و به روحی از جانب خدا تأیید گشته‌اند. اینها به بهشت‌های جاویدی داخل خواهند شد که از زیر آن نهرها جاری است، هم خدا از آنها راضی است و هم آنها از خدا. اینها حزب الله هستند! آگاه باشید که قطعاً حزب الله رستگارانند.»

اسماء الحسنی

همانطور که گفته شد نام جلاله «الله» به نسبت بسیار چشمگیری در این سوره به کار رفته است. بطوریکه به جز سوره‌های کوچک اخلاص و نصر (که به دلیل مختصر و کوتاه بودن استثناء و خارج از قاعده به نظر می‌رسد)، این سوره و سوره طلاق که هر دو اشاراتی به مسائل داخلی خانواده دارند، از نظر نسبی و آماری بالاتر از بقیه سوره‌های قرآن هستند (سوره طلاق به ازای هر ۱۱/۴۸ کلمه و سوره مجادله به ازای هر ۱۱/۸۲ کلمه یک «الله» دارد). گویا مهمترین و مؤثرترین لحظه ذکر خدا در اختلافات زناشویی و مسئله طلاق باشد.

پس از نام «الله» نامهای نیکوی: خبیر (۳ مرتبه)، غفور (۲ مرتبه)، سمیع، بصیر، عفو:

شهید، علیم، رحیم، قوی و عزیز (هر کدام یک مرتبه) در این سوره به کار رفته‌اند که در مقدمه این بحث به دلائل آن اشاراتی شد.

آهنگ سوره

سوره مجادله از ۲۲ آیه تشکیل شده است که این آیات با ۵ حرف ختم شده‌اند: حرف ن (۱۲ آیه)، حرف ر (۵ آیه)، حرف م (۳ آیه) و حروف «د» و «ز» (هر کدام یک آیه).

ارتباط سوره‌های مجادله و حشر (۵۸ و ۵۹)

وجه مشترک میان این دو سوره، همچون بقیه سوره‌های این مجموعه، موضوع رسالت است. اما در اینجا تأکید و تمرکز بیشتری روی این مسئله شده است. بطوریکه ۱۶ بار مشتقات کلمه رسالت در آن به کار رفته^۱ و تنها کلمه «رسله» (رسول او) ۹ بار در دو سوره تکرار شده است. اما مسئله رسالت نه از بُعد حقانیت یا آثار حاصله، بلکه از بعد اطاعت یا عصیان نسبت به آن و عاقبت و سرانجام هر دو راه در این دو سوره مطرح شده است. اطاعت کنندگان از رسول را که هرگز حاضر نبودند با دشمنان خدا و فرستاده‌اش دوستی کنند، هر چند پدران، فرزندان، برادران و خویشان آنان باشند، در سوره مجادله «حزب الله» نامیده و به آنها وعده تأیید و بهشت جاوید و رضایت و رستگاری داده است^۲ و در سوره حشر سراغ آنان را در میان مجاهدان فقیری داده است که از وطن و اموالشان به دیار غربت رانده شده، فضل و خوشنودی را از خدا طلب می‌کنند و او و فرستاده‌اش را صادقانه یاری می‌نمایند^۳.

اما عصیان کنندگان و دشمنان رسول را در دو جبهه سراغ داده است که در هر دو سوره نیز به افشای آنها پرداخته است؛ یکی دشمن داخلی، یعنی منافقین که نقش ستون پنجم دشمن خارجی را ایفا می‌کنند، یکی هم یهودیان همسایه مدینه. در مورد منافقین در سوره مجادله آنها را «الذین یحادون الله و رسوله^۴» مینامد و در مورد یهود در سوره حشر می‌فرماید: «بأنهم شاقوا الله و رسوله^۵». یکی راه مخالفت را در پیش

۱. در کل این مجموعه (۸ سوره) جمعاً ۴۳ بار مشتقات کلمه رسول به کار رفته است.

۲. آخرین آیه سوره مجادله

۳. آیه ۸- للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یتبتغون فضلاً من الله و رضواناً و ینصرون الله و رسوله و اولئک هم الصادقون

۴. کسانی که با خدا و رسولش به سختی مخالفت می‌کنند.

۵. آیه ۴- (این جلاء وطن) برای این بود که آنها راه جدائی و شقاق با خدا و رسول در پیش گرفتند (خلف عهد کردند و قطع یمان همز یسته نمودند - جدا شدند)

گرفته و دیگری راه جدائی و شقاق را.

مجادله (۵) ان الذين يُحَادُّونَ اللهَ و رسوله كبتوا كما كبت الذين من قبلهم...
(۲۰) « » « » « » اولئك فى الاذلين

حشر (۴) ذلك بانهم شاقوا الله و رسوله و من يشاق الله فان الله شديد العقاب

نافرمانی منافقین را (که عمدتاً در سوره مجادله مطرح نموده^۱) در سخنان درگوشی (ایجاد رابطه خصوصی با نجواهای خودخواهانه علیه دیگران در جامعه‌ای که همه برادر و صمیمی و خوش بین نسبت به یکدیگر هستند و مسئله‌ای پنهان از یکدیگر ندارند) و تشکیل محافل سری (از طریق همین نجواها)، علیرغم نهی پیامبر از چنین شیوه‌های ردیالانه، که موجب حزن و پریشانی خاطر دیگران می‌گردد، تمجید و تحنیت غلوآمیز پیامبر در ظاهر ولی دشمنی باطنی، در مجالس عمومی مکان بالاتر و نزدیکتر به پیامبر را برگزیدن و خود را مقرب تر نشان دادن، جای زیاد گرفتن و جا خوش کردن، سئوالات بیجا از پیامبر برای مطرح کردن خود، خودداری از پرداخت صدقه قبل از نجوی به دلیل بخل و لثامت، برقرار کردن روابط حسنه دوستی با یهود که در موضع دشمنی با مسلمانان قرار دارند و خدا بر آنها غضب کرده، احساس بی‌نیازی و تکبر با تکیه بر قدرت و ثروت (اموال و اولاد)، به راحتی سوگندهای دروغ خوردن... و بالاخره در سوره حشر که جنبه خیانت و توطئه بیشتری پیدا کرده، ایجاد رابطه سری با دشمن مسلمین و قول و قرارهای همکاری و حمایت از آنها در صورت بروز جنگ (آیه ۱۱).

در مورد یهودیان، در این دو سوره مطلب باجمال و اختصار بر گزار شده است، در سوره مجادله به «مغضوب» واقع شدن آنان اشاره نموده (الم تر الى الذين تولوا قوماً غضب الله عليهم ...) و در سوره حشر به «شقاق» و جداطلبی آنها نسبت به مسلمین (ذلك بانهم شاقوا الله و رسوله ...) و به کفر و فسق آنها^۲ و عدم تفقه و تعقل^۳ و ظلم آنها^۴. از همین چند اشاره و با توجه به شناخت تاریخی که از یهودیان همسایه مدینه (بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قینقاع)

۱. در هر دو سوره معرفی منافقین را با جمله: «الم الى الذين...» آورده است تا پیامبر و مؤمنین خوب آنها را ببینند و بشناسند:

مجادله (۸) الم تر الى الذين نهوا عن النجوى ...

۱۴) « » « » « » تولوا قوماً غضب الله عليهم ...

حشر (۱۱) « » « » « » نافقوا يقولون لاخوانهم الذين كفروا من اهل الكتاب ...

۲. آیات ۱ و ۵ هوالذی اخرج الذين كفروا من اهل الكتاب... ولیخزى الفاسقین

۳. آیات ۱۳ و ۱۴ ... ذلك بانهم قوم لا يفقهون ... ذلك بانهم قوم لا يعقلون.

۴. آیه (۱۷) ... و ذلك جزاء الظالمین.

موجود است، مال پرستی و خیانت و توطئه دائمی آنها را، علیرغم پیمانی که پیامبر برای همزیستی مسالمت آمیز و عدم تعارض با آنها، به هنگام ورود به مدینه بسته بود، می توانیم دلیل درگیری و جلاء وطن آنها را بیابیم.

در برابر این دو دسته از دشمنان، در هر دو سوره با اطمینان و قاطعیت از نصرت و یاری الهی نسبت به رسولان و سرکوب دشمنان آنها به عنوان یک اصل مسلم و قطعی یاد می کند:

مجادله (۵) ان الذين يحادون الله و رسوله كبتوا كما كبت الذين من قبلهم

» (۲۰) » » » اولئك في الاذلين.

» (۲۱) كتب الله لاغلبن انا و رسلى ان الله قوى عزيز

حشر (۴) ذلك بانهم شاقوا الله و رسوله و من يشاق الله فان الله شديد العقاب.

» (۱۳) لانتم اشد رهبة فى صدورهم من الله ذلك بانهم قوم لا يفقهون.

» (۱۴) لا يقاتلونكم جميعاً الا فى قرى محصنة او من وراء جدر ...

روشن تر از آیات فوق، آیات ابتدای سوره حشر است که مصداق چنین پیروزی و غلبه ای را در اولین بسیج و یورش نظام یافته (حشر) مسلمانان علیه کفار اهل کتاب به نمایش می گذارد. نه مؤمنین با توجه به ظواهر امر، یعنی نیروها و نفرات و امکانات موجود و تجزیه تحلیل شرایط فکر می کردند بتوان آنها را شکست داد، نه یهودیان با توجه به برج و باروها و قلاع نظامی باور می کردند شکست بخورند. اما ضربه خدائی را از جائی که هرگز تصور نمی کردند خوردند و با تخریب خانه ها به دست خویش، عامل تسریع شکستشان شده مجبور به جلاء وطن گردیدند.

در پایان همین فراز است که برای عبرت همه مسلمانان در نسلهای آینده نتیجه گیری می نماید: «فاعتبروا یا اولی الابصار» تا بدانند اگر بر خدا تکیه کنند، علیرغم تمامی محاسبات دشمن و امیدهای خودشان، به چنان موفقیتی خواهند رسید که در آمالشان هم نمی رفته است.

امروز نیز اگر مسلمانان با اتحاد و اتفاق و توکل بر خدا علیه اسرائیل غاصب حشر دیگری را برپا کنند، خواهند دید کوچکترین کاری از زرادخانه عظیم نظامی صهیونیسم و هم پیمانان غربی اش ساخته نخواهد بود.

به امید آن روز انشاء الله

سوره «حشر» (۵۹)

تسبیح خداوند عزیز و حکیم

سوره «حشر» با تأکید بر تسبیح همه موجودات آسمانها و زمین برای خداوند «عزیز و حکیم» آغاز و ختم می شود. در افتتاح دو سوره حدید و صف نیز که هر کدام با یک سوره فاصله، قبل و بعد از سوره حشر قرار گرفته اند، عیناً آیه «سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» قرار گرفته است.^۱ اگر مضامین این سه سوره را که علاوه بر نزدیک بودن به یکدیگر، از نظر سال نزول مقارن نیمه اول^۲ دوران هجرت هستند، بایکدیگر مقابله و مقایسه نمائیم، هم به فصل مشترک آنها پی می بریم و هم رابطه بین تسبیح خداوند عزیز و حکیم (اولین آیه هر سه سوره) را با مفاهیم و موضوعات مطرح شده در آنها درک می نمائیم، بنابراین ابتدا لازم است چنین مقایسه ای را انجام دهیم:

با یک نگاه اجمالی به آیات هر سه سوره علاوه بر آیه آغاز آن، فصل مشترک های ذیل را بدست می آوریم:

۱- قتال - محور هر سه سوره همانطور که از نام سوره ها (حدید، حشر، صف) هویدا است^۳، در رابطه با «جنگ» (قتال) می باشد. با این تفاوت که در سوره حدید، تکیه عمده روی بُعد تدارک جنگ است و بر جنبه های اقتصادی آن (انفاق، صدقات، بخل و...) برای تأمین

۱. با یک اختلاف کوچک در آیه افتتاحیه سوره حدید که به جای جمله «ما فی الارض»، فقط کلمه «ارض» قرار گرفته است.

۲. سوره صف در سال ۲ هجری، حشر در سال ۴ هجری و حدید در سال ۵ هجری به صورت یکپارچه نازل شده اند (با اختلاف ۳ سال).

۳. ترتیب قرار گرفتن این سوره ها نیز در قرآن جالب توجه است. ابتدا مسلح شدن (حدید) آمده، بعد گرد آمدن و بسیج نیرو (حشر)، سپس به «صف» قتال درآمدن.

نیازهای جبهه توجه دارد و در دو سوره دیگر علاوه بر این جنبه^۱، به اصل درگیری و قتال عنایت بیشتری شده است.

۲- نفاق- بخش عمده‌ای از هر سه سوره درباره کسانی است که علیرغم اسلام آوردن حاضر به شرکت در جهاد نیستند و به نحوی از آن شانه خالی کرده یا با دشمنان ارتباط خائنانه برقرار می‌نمایند. در سوره «حدید» عدم مشارکت آنان را در تدارک هزینه‌های جنگ با بخل از «انفاق فی سبیل الله» نشان می‌دهد و در این سوره (حشر) روابط پنهانی و وعده‌های دروغین آنها را با یهودیان «بنی النضیر» که در موضع دشمنی با خدا و رسول قرار داشتند برملا می‌کند (آیات ۱۰ تا ۱۷) و بالاخره در سوره صف، بدون اینکه نام منافق روی آنها گذاشته شود^۲، روحیه منافقانه آنها را در عمل نکردن به آنچه می‌گویند (شرکت در جهاد) به وضوح نشان می‌دهد.

۳- صدق ایمان- در برابر چنین منافقینی که ایمان زبانی و ادعائی دارند، در هر سه سوره از مؤمنین راستینی نام می‌برد که با جان و مال در راه خدا جهاد می‌کنند و به این وسیله صدق ایمان خود را ثابت می‌نمایند. در سوره «حدید» از آنان به عنوان صدیقون (آیه ۱۹) یاد می‌کند که با انفاق فی سبیل الله و قرض به خدا در راه جهاد، در زمره «مصدقین و مصدقات» درآمده‌اند. در این سوره (حشر) مهاجرین را به خاطر جانبازی با مال و جان «صادقون» نامیده است (آیه ۸) و انصار را به خاطر اיתار مالی و سعه صدر و تسلط بر بخل و مال دوستی «مفلحون» شمرده است. همچنین در سوره «صف» صداقت آنان را در پیکار صف بسته در راه خدا، که همچون بنیانی از سرب است، نشان می‌دهد.

۴- رسول الله- در هر سه سوره نقش «رسول الله» از بُعد ولایت در امور امت، به خصوص مسئله جنگ و رهبری سیاسی جامعه مورد توجه قرار گرفته است. بطوریکه کلمه «رسوله» و مشتقات کلمه رسول در این سوره‌ها به نسبت بسیار بالائی به کار رفته است^۳. آنچه توصیه شده اطاعت از خدا و رسول در اینگونه امور و عدم عصیان و سرپیچی و شقاق در برابر دستورات حضرتش می‌باشد. آیه (۷) سوره حشر در مورد تقسیم غنائم توصیه مؤکدی

۱. در سوره حشر آیات ۶ تا ۹ مربوط به غنائم جنگی (فیء)، سلسله مراتب اجتماعی تقسیم ثروت‌های عمومی، فقر و نیاز مهاجرین و ایتار مالی انصار علیرغم احتیاج خودشان، می‌باشد و در سوره صف آیات ۱۰ تا ۱۲ به تجارت با خدا از طریق ایمان به خدا و رسول و جهاد با جان و «مال» شده است.

۲. سوره صف از آنجائی که در اوائل هجرت (سال ۲) نازل شده است هنوز موضعگیری‌ها صریح و آشکار نبوده و صف‌بند بها تحقیق نیافته است.

۳. ۸ بار در سوره حدید، ۷ بار در سوره حشر و ۴ بار در سوره صف (این ارقام با توجه به کمی تعداد آیات این سوره‌ها جالب توجه است).

به مسلمانان شده است که تسلیم حکم و نظر رسول الله باشند و زیاده طلبی نکنند و انصار را در آیه بعد به خاطر بلند نظری ستوده است.

۵- کافران- در تمامی سوره های مورد نظر اشاره ای به «الذین کفروا» شده است، آنچنان که از سیاق این سوره ها برمی آید منظور از کسانی که کافر شدند ناسپاسان اهل کتاب می باشند. گویا جبهه مقابل مسلمین در هر سه سوره یهودیان اطراف مدینه و قبائل سه گانه بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قینقاع) بوده اند. از آیات (۱۵ و ۱۶ و ۱۹ و ۲۹) سوره حدید بطور ضمنی چنین معنایی استنباط می شود و از آیات ۲ و ۱۱ و ۱۶ سوره حشر بطور صریح (هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب- یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب) همچنین آیات (۸ و ۹ و ۱۴) سوره «صف» بطور آشکار نسبت کفر را به ناسپاسان بنی اسرائیل (از امت موسی و عیسی علیهما السلام) می دهد.

۶- فاسقین- در هر سه سوره کافران اهل کتاب را به دلیل خارج شدن از دایره محرمات الهی و نقض قوانین و مقررات دینی «فاسق» نامیده است. مهمترین فسق آنها دشمنی با خدا و رسول و تلاش برای ممانعت از نهضت توحیدی اسلام می باشد. گرچه در رابطه با دین خودشان نیز مرتکب خلاف و خیانت های فراوانی شده اند. ذیلاً آیات مربوط به این مسئله را در سوره های مورد نظر نقل می نمایم:

حدید (۱۷) ... ولا تکنوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقس قلوبهم و کثیر منهم فاسقون.

حشر (۵) ما قطعتم من لینه اوترکتموها قائمه فباذن الله و لیخزی الفاسقین (منظور یهودیان بنی نضیر هستند).

« (۱۹) و لا تکنوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون صف (۵) و اذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذونی و قد تعلمون انی رسول الله الیکم فلما زاغوا ازاع الله قلوبهم والله لایهدی القوم الفاسقین

۷- نام جلالة «الله»- تعداد نام «الله» با توجه به تعداد آیات یا کلمات این ۳ سوره بطور نسبی رقم بسیار بالائی را نشان می دهد، بطوریکه در سوره «حدید» به ازای هر ۱۷ کلمه، سوره «حشر» به ازای هر ۱۵ کلمه و سوره «صف» به ازای هر ۱۳ کلمه یک بار نام جلالة «الله»

تکرار شده است.^۱ در مقایسه با سایر سوره‌ها، این سه سوره در جرگه ۲۰ سوره مقدم هستند.^۲ علت این امر به نظر می‌رسد متوجه ساختن مسلمانان به حاکمیت خدا در جریانات اجتماعی و برخورد با دشمنان در جنگ است، تا امیدوار به پیروزی حق بر باطل و غلبه دین الهی باشند.

اکنون با توجه به فصل مشترک سه سوره یاد شده که در ۷ موضوع مشخص گردید به ابتدای سخن برمی‌گردیم و رابطه «تسبیح» عالم هستی برای خداوند عزیز و حکیم را با مضامین فوق در نظر می‌گیریم. معنای «تسبیح»، منزّه و مبری شناختن خداوند از عیب و نقض و ایراد است. در این سوره از دشمنی یهود با خدا و رسول (آیه ۴) و خیانت منافقین نشان می‌آورد و با تأکید بر «تسبیح» عالم هستی برای خداوند، این حقیقت را القاء می‌نماید که تلاشهای منحرفانه آنها کوچکترین لطمه‌ای به مشیت حکیمانه الهی نمی‌زند و او منزّه‌تر از آن است که در نظام به غایت پاک و پیچیده خود چنین انحرافات را بپذیرد و عکس‌العمل نشان ندهد. یا آنکه آنها را موفق و پیروز درکند و مکرشان نماید.

اما دو نام نیکوی «عزیز الحکیم» نیز در رابطه با همین دشمنی‌ها و توطئه‌ها معنا می‌دهد. معنای «عزیز» شکست‌ناپذیر است. خداوند چنین نوشته که او و رسولانش بدون شک و تردید پیروز خواهند شد (کتب الله لا غلبنّ انا و رسلی ان الله قوی عزیز - مجادله ۲۱) بنابراین مؤمنینی که در شرایط سخت و سهمگینی قرار دارند، باید امیدوار باشند به راه خدائی می‌روند که شکست‌ناپذیر و پیروز مطلق است و علاوه بر آن، خداوند «حکیم» نیز هست. حکیم به کسی می‌گویند که کارش محکم و استوار و به اصطلاح حساب‌شده و اصولی است. خداوند «عزیزی» نیست که همانند جباران و سلاطین، عزت و اقتدارش بر پایه اهداف پوچ و باطل باشد، «عزیزی» است که عزتش توأم با حکمت است و اگر انسانها را اختیار و مهلت داده تا بتوانند علیرغم رسولانش، همانند یهود و منافقین، به توطئه و خیانت بپردازند، ناشی از ضعف و ناتوانی یا عدم علم و اطلاع او نیست، بلکه مشیت حکیمانه‌اش چنین اقتضاء کرده که انسانها در کوره فتنه و امتحان و ابتلاء قرار گیرند تا جوهر وجودی خویش را بروز دهند.

نکته قابل توجه در بخش اول سوره که جریان اخراج یهودیان را از دیارشان بیان

۱. تعداد نام‌الله در سوره حدید ۳۲ بار، حشر ۲۹ بار و صف ۱۷ بار می‌باشد.

۲. سوره حدید ردیف بیستم، حشر پانزدهم و صف هفتم - موقعیت و ترتیب این سوره‌ها را در جدول ضمیمه سوره «نور» می‌توانید ملاحظه نمایید.

می کند، نسبت دادن کلیه اعمال به خداوند می باشد.^۱

اسماء الحسنی

همانطور که ذکر آن رفت، در این سوره ۲۹ بار نام جلاله الله به کار رفته است. علاوه بر آن، تعداد زیادی از اسماء الحسنی، به خصوص در اواخر سوره تکرار شده است که جمع آن به شرح ذیل به ۲۴ نام می رسد:

عزیز (۳ بار)، حکیم و رحیم هر کدام (۲ بار)، قدیر، رؤف، خبیر، رحمن، ملک، قدوس، سلام، مؤمن، مهیمن، جبار، متکبر، خالق، باری، مصور (هر کدام یک بار).
تعداد این اسماء، به جز نام «الله» ۱۹ می باشد.^۲ جالب اینکه در سه آیه آخر سوره که این اسماء پشت سرهم قرار گرفته اند نیز با رعایت دفعات تکرار هر نام، باز هم به رقم ۱۹ می رسیم (البته با احتساب ۴ بار نام الله). علاوه بر آن، در این سه آیه ۷ بار کلمه «هو» به کار رفته است^۳ که اشاره به ذات باری تعالی دارد.

آهنگ آیات

آیات این سوره به ترتیب ذیل با چهار حرف ختم می شوند:
حرف «ن» (۱۴ آیه)، «م» (۵ آیه)، «ر» (۳ آیه)، «ب» (۲ آیه).

تقسیمات سوره - این سوره از سه بخش عمده تشکیل شده است که هر قسمت سیاق مستقلی دارد:

- ۱- بخش اول آیات (۱ تا ۱۰) درباره اخراج کفار اهل کتاب از دیارشان.
- ۲- آیات (۱۱ تا ۱۷) درباره منافقین و خیانت های آنها.
- ۳- آیات (۱۸ تا ۲۴) آیات اخلاقی و توحیدی خطاب به مؤمنین.

۱. مثل: هو الذی اخرج - ظنوا انهم مانعهم حصونهم من الله - فاتیم الله من حیث لم یحتسبوا - قذف فی قلوبهم الرعب - کتب الله علیهم الجلاء - لعذبهم فی الدنیا - فبذن الله و لیخزى الفاسقین - ما افاء الله علی رسوله - لکن الله یسلط رسله علی من یشاء

۲. در این سوره ۲ بار «شدید العقاب» و یک بار «عالم الغیب والشهاده» به کار رفته است که در ردیف اسماء محسوب نشده است. این عناوین که حالت وصفی دارد و از یک کلمه بیشتر ترکیب شده صفت خدا را نشان می دهد.

۳. در کل سوره ۹ بار کلمه «هو» به کار رفته است (آیات ۱ و ۲ و سه آیه آخر سوره)

سوره «ممتحنه» (۶۰)

محتوای سوره

محور اصلی سوره «ممتحنه» که در اولین و آخرین آیه سوره به آن اشاره شده است، مسئله «ولایت» می باشد. معنای اصلی «ولایت» دوستی است ولی نه دوستی ساده متعارف، بلکه دوستی و ارتباطی که منجر به نوعی وابستگی و پذیرش سرپرستی و تسلط غیر گردد. فرق کلمه «ولی» با کلمات مشابه آن همچون: صدیق، رفیق، صاحب، قرین، خلیل و غیره در همین بُعد سیاسی و حکومتی آن می باشد. به این ترتیب آنچه در این سوره مورد مذمت و نهی شدید قرار گرفته است، این نوع دوستی و بطور کلی ایجاد رابطه صمیمانه با دشمنان خدا و خلق (عدوی و عدوکم) می باشد، و گرنه نیکی کردن و برقراری روابط مبتنی بر قسط (در مناسبات اقتصادی) با کسانی که در حال پیکار با مسلمانان نیستند و آنها را از دیارشان اخراج نکرده اند، هرگز نهی نشده است (آیه ۸). منحصرأ ایجاد رابطه «ولایتی» با کسانی که بدلیل دین و اعتقاد با مسلمانان می جنگند و آنها را از دیارشان اخراج می کنند، یا بر این کار دیگران را پشتیبانی می نمایند، نهی شده است (انما ینهیکم... ان تولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون) آیه ۹

بیان این موضوع بسیار اساسی برای جامعه نوپای اسلامی، در این سوره که در سال دهم هجرت، یعنی در آستانه رحلت رسول اکرم (ص) نازل شده است، معنای خاصی را افاده می نماید^۱. به زودی امت مسلمان رهبر و امام خود را ازدست می دهد و باید آماده اداره

۱. در این سوره ۴ بار کلمه «ولایت» به معنایی که گفته شد به کار رفته است:

آیه (۱) یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا عدوی اولیاء...

آیه (۹)... ان تولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون.

و آیه (۱۳) یا ایها الذین آمنوا لاتتولوا قوماً غضب الله علیهم...

جامعه پس از پیامبر (ص) باشد. بنابر این مبرم‌ترین مسئله‌ای که باید آموزش داده شود مدیریت و حکومت (ولایت)، و پرهیز از سازشکاری با دشمنان و ایجاد روابطی که موجب اعاده سیطره سابق آنان گردد، می‌باشد. آثار اجتماعی مسئله «ولایت» آنچنان وسیع و همه‌جانبه است که همگان باید درقبال آن احساس تعهد و مسئولیت و مراقبت نمایند. بنابر این توصیه به این امر که همچون ملاتی اجزاء بنای اجتماع را به یکدیگر پیوند می‌دهد، سه بار در این سوره باجمله: «یا ایها الذین آمنوا» مجتمع ایمانی را مخاطب قرار داده است.

اولویت پیوندهای ایمانی

گویا برقراری مودّت با دشمنان ایمانی موجب ایجاد «ولایت» می گردد که در این سوره چهاربار به این کلمه اشاره کرده است (تلقون الیهم بالمودة... تسرون الیهم بالمودة^۱ - عسی الله ان يجعل بینکم و بین الذین عادیتم مودة^۲... - و دوا^۳ لوتکفرون)

مقابل کلمه «مودّت»، کلمه «عداوت» قرار دارد که متقابلاً چهار بار تکرار شده است.^۴ علاوه بر کلمات: ولایت، مودّت، عداوت، کلمات دیگری همچون: بغضاء، برّ، غفور و رحیم در این سوره به کار رفته است که دو جنبه متضاد دوستی و دشمنی و حبّ و بغض را در رابطه با ایمان و اعتقاد مطرح می سازد. پیامی که در این رابطه القاء می شود پیوستگی تنگاتنگ دوستی و دشمنی با ایمان و کفر است. یعنی اگر ایمان به راستی در دل کسی وارد شده باشد نمی تواند روابط صمیمانه گذشته خود را با کسانی که اکنون در جبهه اعتقادی مخالف او قرار دارند و با خدا و خلق درستیز هستند ادامه دهد. چنین تضاد و تناقضی نشانگر نفاق است. همچنانکه در آخرین آیه سوره «مجادله» تأکید شد، «ممکن نیست مردمی یافت شوند که علیرغم ایمان به خدا و آخرت، با دشمنان خدا و رسول دوستی کنند. هر چند پدران، فرزندان، برادران و خویشان آنها هم باشند». بنابر این پیوندهای خویشاوندی (اولاد و ارحام) تاجائی محترم و استوار است که در تضاد با ارزش های اعتقادی قرار نگرفته باشد و «اهلیت» موقعی رعایت می گردد که مغایر با ایمان و عمل صالح نباشد.^۵ این پیام خطیری است که مسلمانان هجرت کرده به مدینه با توجه به سوابق و روابطی که از دوران جاهلیت با قوم و خویش خود، که اکنون در جبهه دشمنی بانهضت توحیدی نوین قرار دارند، داشته اند، باید فراگیرند. به خصوص در ایامی که به زودی با رحلت رسول (ص) باید عهده دار اداره جامعه خود گردند.

$$2\alpha\bar{1}.3 \quad \gamma\alpha\bar{1}.2 \quad (1)\alpha\bar{1}.1$$

٤. آية (١) لاتتخذوا عدوي وعدوكم اولياء... آية (٤) بدا بيننا وبينكم العداوة والبغضاء... آية (٧) الذين عاديتهم...

زمینه‌های ولایت

همانطور که گفته شد محور اصلی این سوره مسئله «ولایت» است و این مسئله را در دوزمینه: ۱- روابط عمومی و کلی جامعه اسلامی با دشمنان (که عمدتاً توسط مردان انجام می‌شود). ۲- روابط با زنان (از بُعد ولایت)، مطرح کرده‌است. ۳- آیه ابتدای سوره به بخش اول و سه آیه آخر (آیات ۱۰ تا ۱۲) به بخش دوم اختصاص یافته‌است.

آنچه در بخش اول با جمله «یا ایها الذین آمنوا» به کل جامعه اسلامی توصیه می‌گردد، در رابطه با شأن نزولی که از نامه‌نگاری یک مسلمان به دشمنان مشرک و دادن اطلاعاتی در مورد قصد حمله مسلمانان به مکه، به خاطر حمایت و نگهداری آنها از خانواده و کسانش نقل شده، احتراز از دوستی نزدیک (مودت و ولایت) با کسانی است که دشمن خدا و مسلمانان هستند، به حقی که از جانب خدا آمده (قرآن) کافر شده‌اند، پیامبر و پیروان او را تنها به این جرم که به پروردگارشان ایمان آورده‌اند، از شهر و خانه خود اخراج کرده‌اند. نامه محبت‌آمیز نوشتن به کسانی که اگر تسلط بر مسلمانان پیدا کنند از هیچ گونه دست درازی بر آنها فروگذار نخواهند کرد، به این نیت که حمایت آنها نسبت به کسانی که در مکه باقی مانده‌اند جلب گردد، خلاف رضای خدا است. مسلمانان باید بدانند ارحام و اولاد آنها روز قیامت نفعی برای آنها نخواهند داشت و همه روابط خونی و خویشاوندی جز رابطه انسان با اعمالش در آن روز بریده می‌گردد.

در بخش دوم مسئله «ولایت» در رابطه با زنان مطرح می‌گردد. چه زنانی که با هجرت از دیار کفر از شهر و شوهر خود جدا شده و به دارالمؤمنین پناهنده شده‌اند و چه (برعکس) زنانی که علیرغم ایمان و هجرت شوهران خود، بر شرک باقی مانده‌اند. تکلیف هر دودسته را در این بخش روشن می‌نماید. زنان مهاجرت کرده باید مورد آزمایش قرار گیرند (تا جاسوس و نفوذی نباشند). در صورت اطمینان از ایمانشان نباید به سوی کفار برگردانیده شوند. چرا که دیگر نسبت به همسران سابقشان حلال نیستند (بطور طرفینی) و زنانی که بر کفر خود، علیرغم ایمان همسرانشان، پافشاری می‌کنند شایسته نیست همچنان نگهداری شوند (ولاتمسکوا بعصم الکوافر). چنین تضادی در محیط خانواده علاوه بر مشکلات عدیده‌ای که برای طرفین به بار می‌آورد، لطمات شدیدی به روحیه و روان اطفال وارد خواهد کرد. اما مسئله مهر و مخارجی که مشرکین برای همسران مسلمان شده خود (و یا برعکس) متحمل شده‌اند در این بخش مورد عنایت قرار گرفته و به مسلمانان توصیه شده این هزینه را جبران نمایند و در صورتی که قضیه برعکس باشد (زن مسلمانی به طرف کفار رفته باشد) مخارجی که کرده‌اند مطالبه نمایند. این حکم خداوند علیم و حکیم است که باید دقیقاً اجرا گردد.

استقلال بانوان

مسئله دیگر در رابطه با زنان (از بعد ولایت)، حق رأی و نقش و نظر و شخصیت اجتماعی آنان است که در قالب «بیعت» با رسول اکرم در آیه (۱۲) مطرح شده است. این مسئله در روزگاری مطرح شده است که زنان مقام و منزلتی در جامعه نداشتند و به شدت تحقیر می شدند، در روزگاری که دختر به دنیا آوردن ننگ و عار محسوب و چه بسا زنده به گور می شده است. اهمیت این مسئله موقعی آشکار می گردد که توجه داشته باشیم در اروپای مدعی آزادی و انسانیت، زنان تا جنگ جهانی اول، یعنی نیمه نخست قرن بیستم حق رأی نداشتند! گرچه در آیه مذکور صحبت از حق رأی نشده، و اصولاً در آن دوره انتخابات و اخذ رأی به شیوه امروزی معمول نبوده است، اما مسئله «بیعت» که پیمانی همگانی و میثاقی اجتماعی محسوب می شده، همین عملکرد را داشته است. در روزگاری که مرد برای زن تصمیم می گرفته و عهد و پیمان می بسته، شخصیت قائل شدن برای زن و او را طرف «بیعت» با «رسول خدا» قرار دادن، ارزشی است که نمی توان به سادگی از کنار آن گذشت. موضوع بیعت زنان با پیامبر، گرچه در مسائل اخلاقی و اعتقادی است و حداقل در اینجا به مسائل اجتماعی و سیاسی کشیده نشده، اما نفس این حرمت و منزلت و استقلالی که برای آنها قائل شده بس ارزشمند است.^۱

ابراهیم (ع) الگوی ولایت

همانطور که بارها، در شرح سوره های گذشته، اشاره کردیم، نام حضرت ابراهیم (ع) در هر سوره به تناسب سیاق آن، به عنوان اسوه و الگوی ارزشی که در آن سوره مطرح شده آمده است، گوئی آن پیامبر عظیم الشان که «امامت» به عنوان او جعل شده (انی جاعلک للناس اماماً)، از نظر خداوند انسان کامل و تمامی است که در هر بُعدی از ابعاد وجودی اش باید نمونه و الگوی سایر انسانها باشد. اینک در این سوره به تناسب مسئله «ولایت» که اساس آن را تشکیل می دهد، یادی از این انسان برتر می شود (آیات ۴ و ۵ و ۶). در این آیات ۲ بار بر «اسوه» بودن ابراهیم (ع) برای مسلمانان تأکید می نماید. آن هم اسوه ای نیکو (قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه) در مسئله «ولایت»، یعنی پیوند با همفکران اعتقادی (والذین معه) و برائت از دشمنان اعتقادی (انا برءؤا منکم)، هر چند قوم و خویش و حتی پدر! بوده باشد.

۱. به قول دکتر شریعتی هنوز هم در بسیاری از خانواده ها زن را ضعیفه، منزل، چیز، بچه ها و... خطاب می کنند (نقل به مضمون).

در این آیات از یک طرف اعلام رسمی و قاطع و صریح آن حضرت و پیروانش را در برائت از مشرکین و فرهنگ شرک آمیز آنان نشان می دهد (اذ قالوا انا بُرءوا منکم و مما تعبدون من دون الله)، و از طرف دیگر توکل و توبه شان را به پروردگار^۲ در برابر خطرات سهمگین مخالفت و موضعگیری در برابر فرهنگ منحط عوام (ربنا علینک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر)، و دعای خالصانه شان را برای آنکه دستخوش فتنه و آزار کافرین قرار نگیرند (ربنا لاتجعلنا فتنه للذین کفروا و اغفرلنا ربنا انک انت العزیز الحکیم).

مسئله «اسوه» بودن ابراهیم (ع) و پیروانش، یک بار در آغاز اشاره به داستان ولایت آن پیامبر، (آیه ۴) مطرح شده و بار دیگر برای تأکید و توجه بیشتر در انتهای این اشاره (آیه ۶). با این تفاوت که در دومین بار عمومیت و همیشگی بودن این الگو را برای تمامی کسانی که امیدوار ملاقات خدا و روز آخرت هستند تأکید می نماید (لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و یتول فان الله هو الغنی الحمید).

آهنگ سوره - ۱۳ آیه این سوره بطور متنوعی با ۵ حرف ختم می شوند: حرف «ن» و «م» هر کدام ۴ آیه، حرف «ر» سه آیه و حروف «ل» و «د» هر کدام یک آیه.

اسماء الحسنی - در این سوره همچون سوره قبل، از آنجائی که مخاطب آن گروه مؤمنین هستند، اسماء نیکوی الهی به نسبت زیادی به کار رفته است. ۲۱ بار نام جلاله «الله» (درازی ۱۳ آیه و معادل هر ۱۶/۵ کلمه یک بار) و ۱۰ نام دیگر: رب (۴ بار)، حکیم و غفور و رحیم (هر کدام ۲ بار)، بصیر و عزیز و غنی و حمید و قدیر و علیم (هر کدام یک بار). جمع این اسماء ۳۷ مورد می باشد.

ارتباط سوره های ممتحنه و صف (۶۰ و ۶۱)

سوره ممتحنه آخرین سوره جهادی است که در سال دهم هجرت مقارن با فتح مکه و در ارتباط با مسائل مربوط به آن نازل شده و سوره صف اولین (یا دومین)^۱ سوره در همین زمینه است که در سال دوم هجرت در آستانه نبرد «بدر»، که اولین برخورد جدی مسلمانان با دشمن بود، نازل گردیده است. به این ترتیب اولین و آخرین سوره جهادی قرآن، علیرغم هشت سال فاصله نزول، در کنار هم قرار گرفته اند تا اولین و آخرین توصیه های دفاعی شارع اسلام را مسلمانان همواره در کنار هم تلاوت نمایند.

سوره «صف» همانطور که از اسمش پیداست، از «صف» آرائی پولادین مسلمانان در برابر دشمن، به عنوان تشکلی که محبوب خدا است، یاد می کند تا با ندای چنین شیپور

۱. در دو آیه ۴ و ۵ سه بار کلمه «ربنا» تکرار شده است که توجه حضرت ابراهیم را به ربوبیت نشان می دهد.

۲. سوره محمد نیز در همین ایام نازل شده و ناظر به مسائل جهادی است.

آمادگی، خود را به صورت متشکل و منظم برای دفاع از مجتمع ایمانی در برابر طیف گسترده کفار و مشرکین (قریش یهودیان) آماده سازند. اگر تاکنون اظهار و ادعای ایمان می کردند باید بدانند از این به بعد هنگامه عمل است، آنها با هجرت به مدینه و تشکیل هسته اولیه جامعه توحیدی، درحقیقت علیه اعتقادات آباء و اجدای تمامی سرزمین قیام کرده و ناگزیر باید آماده دفاع از آرمان و عقیده خود باشند.

به خاطر جدی و حیاتی بودن قضیه است که ابتدا مؤمنینی را که گویا هنوز حساسیت و خطیر بودن مسئله را درست درک نکرده و آماده نشده بودند، مخاطب قرار داده هشدار می دهد: «چرا چیزی را می گوئید که به آن عمل نمی کنید، چنین دوگانگی موجب خشم شدید نزد خدا است».

به دنبال چنین مقدمه ای به معرفی یهود و نصاری و تلاش آنها برای خاموش کردن نور این چراغ هدایت می پردازد تا مؤمنین بدانند با چه کسانی طرف خواهند شد و چه توطئه هائی را باید تحمل نمایند.

اکنون که چنین آمادگی و آگاهی حاصل شده، آنها را به تجارتی که موجب نجات از عذاب الیم خواهد شد، یعنی ایمان مستمر به خدا و رسول و جهاد در سبیل الله با مال و جان، فرا می خواند تا به این وسیله گناهانشان پاک شده شایسته و مستحق بهشت عدن و رستگاری عظیم (در آخرت) و پیروزی نظامی (در دنیا) گردند.

بالاخره در آخر سوره آنها را، که در واقع اولین گروندگان و دست پروردگان طراز اول پیامبر هستند، متوجه هم ردیفان خود در دوران حضرت عیسی بن مریم (ع)، یعنی حواریین پاکباخته می نماید که خالصانه دعوت آن حضرت را اجابت کرده اعلام قاطع «انصار الله» بودن نمودند. آنها مسیری را گشودند که سرانجام با تأییدات الهی، مؤمنین (در نسلهای بعد) به پیروزی رسیدند.

طلیعه این سوره «صف» آرائی، یعنی تشکیل ارتش منظم دفاعی است و آخرین کلمه آن پیروزی! (ظاهرین).

اما سوره ممتحنه، محور اصلی این سوره مسئله تولی و تبری، یعنی ولایت و برائت است، مهمترین موضوعی که در آینده امت، با رحلت پیامبر، مطرح خواهد شد و ابتلای بزرگ جامعه به شمار خواهد رفت.

مسلمانان در این ایام (سال دهم هجرت، بیست و سوم بعثت) از نظر تعداد، کثرت فراوانی پیدا کرده اند. ولی هنوز برای همه صف بندیها مشخص نشده و جبهه ها روشن نگردیده است، هنوز عده ای در حال و هوای سابق زندگی می کنند و پیوندها و ادبستگیهای

خود را با دوستان و خویشاوندان قبل از مسلمان شدن، که اکنون در جبهه دشمن قرار گرفته اند، ادامه می دهند. از جمله یکی از همین مسلمانان که مطلع از بسیج سپاه برای یورش به مکه شده بود، برای نجات ارحام و خویشان از حمله قریب الوقوع مؤمنین، پیکی به سوی آنان گسیل می دارد و به قصد مطلع ساختنشان از تصمیم پیامبر مرتکب خیانت می گردد. گرچه او (حاطب بن ابی بلتعنه) سوء نیت نداشت، اما در مرزبندی میان دوستی ها و محبت ها^۱، دچار خطا شده و «اهلیت» نسبی و سببی را به «اهلیت» اعتقادی ترجیح داده بود. اکنون که چنین خطائی رخ داده و شأن نزول از هر جهت فراهم شده، بهترین موقعیت است تا درس «ولایت و برائت» (تولی و تبری) به مسلمانان آموزش داده شود. باین ترتیب سوره با اشاره صریح به همین خطای ناآگاهانه آغاز می شود و رابطه دوستی و نامه نگاری با کسانی را که منکر حقانیت قرآن شده، پیامبر و مؤمنین را از خانه و زندگی آواره ساخته و دشمنی خود را با خدا و مؤمنین آشکار کرده اند، به خصوص هنگامی که قرار است برای جهاد در راه خدا و طلب رضای او گام بردارند، تحریم می نماید و برای ساده دلانی که به دشمن خوشبین هستند، یادآوری می کند: «اولاً اگر آنها بر شما چیره شوند تا جایی که بتوانند دست و زبانشان را به روی شما خواهند گشود، ثانیاً خویشاوند و اولاد در روز قیامت هیچ سودی برای آدمی نخواهند داشت.»

به دنبال این تذکرات برای آنکه الگوی نمونه و مصداقی واقعی از «تولی و تبری» در برابرشان باشد، «ابراهیم» (ع) را معرفی می نماید که چگونه با قوم کافر خویش قاطعانه ترک ولایت کرد و از آنها برائت جست. درضمن برای آنکه چنین برائت و بیزاری تبدیل به تعصب دینی نشده منجر به دشمنی با دگراندیشان نگردد، مرزبندی دقیقی از دوست و دشمن نموده تنها کسانی را دشمن می نامد که عملاً (نه از روی فکر و عقیده) با مسلمانان به پیکار پرداخته، آنها را از خانه و زندگی اخراج نموده اند.

در بخش های دیگر سوره به مسائل دیگری، که تماماً حول محور جهاد و تولی و تبری می باشند، پرداخته و بالاخره سوره را با تحریم برقراری رابطه دوستی (ولایت) با قومی که خدا بر آنها غضب کرده (یهود) و از آخرت مأیوسند خاتمه می دهد.

همانطور که از خلاصه هر دو سوره برمی آید؛ محور اصلی مطالب، تشخیص دقیق دوست و دشمن از بُعد آرمانی و اعتقادی است و صف بندی و موضع گیری قاطع در برابر دشمنان خدا و مردم، هر چند از ارحام و اولاد باشند.

۱. در سوره ممتحنه سه بار کلمه مودت تکرار شده. درحالیکه در کلی قرآن ۸ بار این کلمه به کار رفته و در هیچ سوره ای نیز بیش از یک بار نیامده است.

هر دو سوره یادآور صفت «عزیز الحکیم» خداوند است^۱ و راه عزت و حکمت را به مسلمانان نشان می‌دهد، راهی که لامحاله با دفاع از حریم ایمانی و جهاد بی‌امان علیه متجاوزین پاسداری می‌گردد. چنین مراقبت و محافظتی به شدت مستلزم «شناخت» است تا دشمن در چهره دوست به مرز ایمان نفوذ نکند و از خوش بینی‌ها و ساده‌انگاری‌ها رخنه‌ای برای خود نسازد.

اگر مرزهای تولی و تبری در تاریخ اسلام پاسداری شده بود امروز شاهد از هم پاشیده شدن امت اسلامی و سرسپردگی دولتهای آنها به «ولایت» ابرقدرت‌ها نبودیم. راه بازگشت نیز جز ابراز «برائت» از اولیاء شیطان و ایجاد «مودت» با اولیاء الله و گردن نهادن به «ولایت» مؤمنین نمی‌باشد.

۱. آیه ۵ سوره ممتحنه و آیات ۱ و ۳ سوره صف

صف (۶۱)

قبلاً در بررسی سوره «حشر» گفته بودیم که سه سوره: حدید، حشر و صف که به فاصله اندکی از یکدیگر قرار گرفته‌اند و هر سه با آیه «سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» افتتاح می‌گردند^۱ مضمون مشترکی در رابطه با جهاد و مسائل مربوط به آن دارند و نام آنها نیز متناسب با قتال و جهاد می‌باشد (حدید = تیزی و برندگی آهن اسلحه، حشر = بسیج و گردآوری نیرو، صف = آرایش منظم سپاه در جنگ). سوره صف که مقدم بر دو سوره دیگر در سال دوم هجرت (مقارن جنگهای بدر و احد) نازل شده بطور آشکارتری به این مسئله عنایت دارد.

خطاب سوره که لحنی انتقادآمیز دارد، همچون دو سوره دیگر، با جمله «یا ایها الذین آمنوا»^۲ متوجه مؤمنینی است که چیزی می‌گویند که به آن عمل نمی‌کنند! گرچه این توصیف عمومیت دارد و ممکن است هر دوگانگی در قول و فعل را شامل شود، ولی با توجه به آیات بعد و سیاق کلی سوره می‌توان گفت منظور ادعای ایمان و امتناع از قبول لوازم آن، که یکی هم جهاد و جانبازی است، می‌باشد. صدق ایمان موقعی ثابت می‌شود که در قلب و روح رسوخ کرده و اعضاء و جوارح را به جهاد با مال و جان در راه خدا آماده کرده باشد و گرنه در حد ادعای زبانی و اظهار لفظی متوقف می‌شود. و از آنجائیکه ایمان با عمل صالح باید تحقق یابد، ایمان جدای از عمل «کذب» شمرده می‌گردد و چنین مدعیانی «منافق»

۱. منحصرأ همین سه سوره در کل قرآن چنین آغازی دارند (بافتاوت مختصری در سوره حدید، «والارض» بجای «ما فی الارض»)

۲. در این سوره نیز همچون دو سوره دیگر خطاب «یا ایها الذین آمنوا» مرتباً (۳ بار) تکرار شده است که ناظر بودن آنرا به مسائل درون گروهی مسلمانان نشان می‌دهد.

شناخته می شوند.^۱ دو روئی و دو گانگی در گفتار و کردار که موجب خشم بزرگ خدا می گردد (آیه ۲)

نام سوره از سومین آیه آن که دوستی خداوند را نسبت به کسانی که در راه او «صف» بسته پیکار می کنند، مورد تأکید قرار داده گرفته شده است. به نظر می رسد منظور از «صف»، جدای از شکل ظاهری آن، یکپارچگی و اتفاق و عدم تفرقه و اختلاف امت در امر جنگ باشد، آنچنان که در صف کسی جلو و عقب نمی رود و همه در یک خط مستقیم مساوی یکدیگر قرار می گیرند، در صف نبرد نیز تمامی مسلمانان باید بطور منظم و هماهنگ عمل نمایند. در این صورت است که همچون بنیانی از سرب ریخته زیربنای تجمع ایمانی را در برابر دشمنان خارجی تحکیم می بخشند. حال اگر قرار باشد در چنان شرایط خطیری که سرنوشت و هست و نیست برادران ایمانی مطرح است، عده ای از جهاد شانه خالی کنند، در واقع صداقت خود را در اظهار ایمان به زیر سؤال برده اند و دچار «کذب» و «نفاق» گشته اند.

دومین خطاب به مؤمنین (آیه ۱۰)، پیشنهاد معامله ای است با خدا برای نجات از عذاب الیم، آمرزش گناهان، داخل شدن در بهشت جاوید و همچنین (نتایج و دستاوردهای فوری دنیائی) نصرت خدائی و پیروزی نزدیک. همه این فتح و پیروزیها و رستگاری عظیم اخروی، به نرخ و بهای ایمان مستمر به خدا و رسولش و کوشش پیوسته با مال و جان در راه خدا قابل وصول است! چنین مژده و بشارتی برای تشویق کسانی است که علیرغم ایمان آوردن، باوری یقینی به وعده های خدا پیدا نکرده اند و آماده جانبازی نگشته اند.

سومین خطاب به مؤمنین (آیه ۱۴) که در ضمن آخرین آیه و جمع بندی و خلاصه پیام های سوره محسوب می شود، باز هم در این رابطه قرار دارد. در خطاب دوم از آینده شورانگیز و بهشت جاوید برای تحریک مؤمنین به جهاد استفاده کرده و در این پیام از گذشته عبرت انگیز و صداقت مؤمنین امت عیسی بن مریم (ع)، همان حواریون صادقی که با اولین دعوت پیام آورشان، لبیک اجابت گفتند و «انصار» حضرتش بسوی خدا شدند.^۲ در نتیجه چنین صف بندی و موضع گیری آشکار، حق و باطل آشکار گردید و عده ای از بنی اسرائیل ایمان آوردند و عده ای کافر شدند - تا سرانجام (در تضاد و درگیری حق و

۱. البته در این سوره که در آغاز هجرت نازل شده نام «منافق» روی چنین اشخاصی گذاشته نشده است ولی در دو سوره بعد که در سالهای ۴ و ۵ هجرت نازل شده اند صریحاً به این نام معرفی شده اند.

۲. جالب اینکه عیسی (ع) که فرمود: «چه کسانی یاران من بسوی خدا هستند؟» نگفتند: ما یاران تو هستیم. بلکه با کلامی که حکایت از خلوص ایمانشان می کرد گفتند: ما یاران خدا هستیم! (نحن انصار الله).

باطل) تأییدات الهی شامل مؤمنین گردید و آنها را بر دشمنانشان (که در زمان حیات حضرت عیسی (ع) نهایت سلطه و قدرت را داشتند) پیروز گرداند.^۱ و^۲

سوابق تاریخی نافرمانی رسولان

دورویی و نفاق و تضادی که میان قول و عمل برخی از مسلمانان در مقدمه سوره سراغ داده شده تازگی ندارد، چنین شیوه‌ای در امم پیشین که بزرگترین آنها بنی اسرائیل می باشد سابقه داشته است. در زمان حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهما السلام) نیز این قوم نافرمانی‌ها و آزار و اذیت‌هایی نسبت به پیامبر خود روا می‌داشتند. در آیات ۵ و ۶ این سوره از چنین رفتاری یاد می‌کند که آن پیامبران را ناچار به تأکید رسالت خود و یادآوری موضع و مقامی که داشتند کرده است. (و قد تعلمون انی رسول الله - انی رسول الله الیکم)

قوم موسی پیامبرشان را با کارشکنی و نافرمانی و اتهام و افتراء آزرده و با لغزش‌هایی که مرتکب شدند قلبشان لغزید (ماهیت روحی و طبع و سرشتشان واژگونه شد). اینها با زیر پا گذاشتن شریعت موسی و خروج از حریم و حدود الهی دچار «فسق»^۳ شدند و خداوند نیز فاسقین را هدایت نمی‌کند (ان الله لایهدی القوم الفاسقین).

اما انحراف این قوم در دوران حضرت عیسی (ع) به گونه‌ای دیگر در جهت انحراف از توحید و افتراء به خدا^۴ در مسیر شرک (ثلیث) بود. با اینکه آن حضرت با پیام تصدیق تورات و بشارت رسولی آینده به نام «احمد» آمده بود، به هنگام بعثت پیامبر مژده داده شده، پیامش (قرآن) را سحری آشکار خواندند (آیه ۶) و با افتراء دروغ بر خدا (اصالت بخشیدن به ثلیث)، در حالیکه به اسلام (تسلیم خالصانه به خداوند یکتا) دعوت شده بودند، ظلم بزرگی مرتکب شدند، ظلمی به نفس خویش و به سایر مردم. و خداوند ظالمین را هدایت

۱. البته چنین پیروزی و نصرتی در زمان حیات حضرت عیسی (ع) تحقق نیافت بلکه دین و آئین او سرانجام دلها را فتح کرد و نظام حاکم را با تغییر نفوس دگرگون ساخت. تاریخ نیز گواهی می‌دهد، همچنان که شاهد هستیم، مسیحیت بر نظامهای سلطنتی قیصری چیره شده است. منظور از آخرین جمله این سوره «فاصبحوا ظاهرين»، شب تاریک ظلم و ستم و گمراهی را به صبح روشن دوستی و هدایت رساندن می‌باشد که تحقق عینی رسالت حضرت عیسی (علی نبینا و علیه السلام) را نشان می‌دهد.

۲. آیات ۵۲ تا ۵۸ سوره آل عمران نیز ناظر به همین صفت بندگی انصار حضرت عیسی در برابر کفر زمانه خود می‌باشد.

۳. معنای لغوی فسق خروج از پوسته محافظ در جهت فساد و خرابی است. پوسته محافظ انسان، همچون میوه‌ها و حبوبات، محدوده حلال و حرام الهی است.

۴. معنی «افتراء» از خود بافتن و به اصطلاح «من در آوردن» می‌باشد. از آنجائیکه ثلیث پایه و اساسی جز توهّمات ساخته شده بشری ندارد «افتراء» نامیده شده.

نمی کند (ان الله لا يهدي القوم الظالمين)^۱

از این امت بزرگ که مشعل دار خداپرستی در تاریخ بوده اند، بیش از همه انتظار می رفته و شایسته و سزاوار بوده است که به پیامبر مژده داده شده ایمان بیاورند و رسالت او را تداوم بخش رسالت پیامبران خود بدانند، ولی متأسفانه بخاطر دور شدن از تعالیم پاک رسولان و انحراف به لغزشگاه شرک و دنیاپرستی، با تمام وجود تلاش کردند نور خدائی را با دهانشان خاموش کنند. در حالیکه خداوند نور خود را، که پرتوی از آنرا در تورات و انجیل بر دنیای تاریک بشری تاباند^۲، در قالب قرآن که «نور» نامیده شده^۳ با کمال و اتمام خواهد رساند، گرچه کافران (سرپوش گذاران) را ناخوش آید^۴ (آیه ۸). او کسی است که رسول خود را به همراه هدایت (قرآن) و دین حق فرستاد تا بر همه کیش های باطل چیره گرداند، اگرچه مشرکان (منحرفین از توحید) را ناخوش آید (آیه ۹)

ارتباط سوره های صف و جمعه (۶۱ و ۶۲)

همانطور که قبلاً گفته شد، در قرآن هفت سوره با تسبیح خدا شروع می شوند که این گروه را «مَسْبُحَات» می نامند^۵. از این هفت سوره، پنج سوره آن نزدیک هم (با یک سوره فاصله) واقع شده اند^۶ که دلالت بر پیوستگی آنها می نماید و از آن میان، تنها همین دو سوره به یکدیگر متصل شده اند.

با اینکه اسم و عنوان این دو سوره با هم بیگانه هستند ولی مضامین مانوس و مشترکی مابین آنها به چشم می خورد که می توان آنها را وجه ارتباط دو سوره تلقی کرد از جمله:

۱- مذمت بنی اسرائیل - از آیه چهارم سوره صف گلایه حضرت موسی (ع) را نسبت به قومش به خاطر اذیتی (اتهام سحر و کذب و ریاست طلبی و غیره) که در حق آن پیامبر

۱. این عبارت با اختلاف «ظالمین» بجای «فاسقین» دوبار تکرار شده است. قوم موسی (ع) به دلیل فسق و قوم عیسی (ع) بخاطر ظلم از هدایت الهی محروم شدند.

۲. در قرآن تورات و انجیل نیز نور نامیده شده اند: ۵/۴۴ (انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور) ۵/۴۶ (واتیناه الانجیل فیه هدی و نور) و ۶/۹۱

۳. بد آیات: ۱۵ مائده - ۱۵۷ اعراف، ۱۷۴ نساء، ۸ تغابن، ۳۲ توبه، ۵۲ شوری و... مراجعه نمائید.

۴. مشابه مضمون این آیه را با مختصری تفلوت در آیه ۳۲ سوره توبه می خوانیم (یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتنوره و لو کره الکافرون).

۵. سوره های اعلی - حدید - اسری - حشر - صف - جمعه - تغابن

۶. سوره های حدید (۵۷)، حشر (۵۹) صف (۶۱) - جمعه (۶۲) - تغابن (۶۴). در دو سوره دیگر (اعلی و اسری)، مسئله تسبیح در اولی فعل امر است (سبح اسم ربک الاعلی) و در دومی مصدر (سبحان الذی اسری بعبده) بنابر این تنها همین پنج سوره متوالی به صورت فعل سَبَّح (یا یسبح) می باشند

علیرغم علمی که نسبت به رسالت او داشتند، نقل می‌نماید و این قوم را که از حق روی گردانده و لغزش پیدا کردند «فاسق» می‌نامد. در آیه بعد انکار و اتهام ساحر بودن را از طرف بنی اسرائیل به حضرت عیسی بن مریم، علیرغم تصدیق تورات و بشارت رسول بعدی و آوردن معجزات، مطرح می‌سازد و این مردم را که در پاسخ دعوت رسولان به اسلام (تسلیم خدا شدن)، همواره به افترا و دروغ متوسل می‌شدند «ظالم‌ترین» مردم نامیده و تلاشهای آنها را برای خاموش کردن نور خدا (نبوت پیامبر خاتم) بوسیله گفتار باطل (افواه خویش) به طعنه گرفته‌است.

در سوره جمعه این قوم را، پس از گذشت قرن‌ها، هنوز در دنیاپرستی و حمل ظاهری تورا، نه عمل به آن (همچون حماری که بار کتاب می‌برد)، و تکذیب آیات الهی و درعین حال ادعای دوستی خدا نشان می‌دهد و گریز از مرگ و عشق به زندگی مادی را در آنها مذمت می‌نماید.

به این ترتیب هر دو سوره اشاراتی به این قوم که در زمان نزول این دو سوره (سال سوم هجرت) در همسایگی مدینه، علیرغم پیمانهای عدم تعرض و همزیستی، بنای توطئه و تحریک را گذاشته بودند، می‌نماید تا زمینه برای خنثی کردن خیانت‌های آنها در آینده نزدیک فراهم گردد.

۲- رسالت پیامبر اسلام - در هر دو سوره به رسالت پیامبر اسلام اشاره شده‌است:

صف (۹) هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله
و لولکره المشرکون

جمعه (۲) هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین.

۳- تجارت - از آنجائیکه هر دو سوره به دنیاطلبی و اموال عنایت دارد و کار پررونق اعراب، بخصوص قریش، تجارت بوده‌است، در این دو سوره این مسئله را از دو زاویه مختلف مطرح می‌سازد؛ یکی تجارت با خدا که سودآور و سعادت بخش است، و یکی هم تجارت دنیائی که مانع ذکر خدا و نماز می‌گردد:

صف (۱۰) یا ایها الذین آمنوا هل ادکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم - تؤمنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون

جمعه (۱۱) و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائماً قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة والله خیر الرازقین.

سوره «جمعه» (۶۲)

سوره جمعه با اشاره به «تسبیح» تمامی موجودات آسمانها و زمین برای خداوندی آغاز شده که به چهار صفت: ملک، قدّوس، عزیز و حکیم توصیف گشته است. ذیل این آیه که عنوان مقدمه و راهنما دارد، بعثت پیامبری را از میان مردم «امّی» برای انجام برنامه‌ای در چهار ماده بیان می‌نماید: ۱- یتلوا علیهم آیاته، ۲- یزکیهم، ۳- و یعلمهم الکتاب، ۴- والحکمة.

این برنامه چهار ماده‌ای که تجلی همان چهار صفت ذکر شده در آیه نخست می‌باشد یک به یک انطباق با آن دارد:

«ملک» با یتلوا علیهم آیاته (هر پادشاهی از طریق نشانه‌های مُلک و قدرتش شناخته می‌گردد. با شناخت آیات خدا ملوکیت او آشکار می‌شود)

«قدّوس» با «یزکیهم» [هدف تزکیه که پاکی از آلودگی‌های شرک و کفر است انسان را به خداوند قدّوس (مبالغه پاکی) نزدیک می‌کند].

«عزیز» با «یعلمهم الکتاب» (پشتوانه قانون و اصول^۱ قدرت است^۲ و با تعلیم کتاب

۱. منظور از کتاب در اینجا، آنچه روی پوست یا کاغذ نوشته و جلد می‌گردد نیست. بلکه آنچه ثبت و ضبط می‌گردد یا عنوان ضابطه و مقررات و قانون پیدا می‌کند عنوان کتاب می‌یابد. مثل: کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم...، کتب علیکم القصاص، کتب علیکم القتلی...
۲. عزیز از نظر لغوی به کسی گفته می‌شود که قدرتش مافوق قدرت دیگران و به اصطلاح ابرقدرت و شکست‌ناپذیر باشد. مثل عزیز مصر (شاهنشاه مصر).

قوانین الهی عزت او آشکار می گردد^۱).

«الحکیم» با «الحکمة» خداوند چون حکیم است لازمه حرکت بسوی او آموزش حکمت می باشد).

برانگیختن پیامبران در جوامع منحط و عقب افتاده برای بیدار ساختن مردم و نجات آنها از جهالت و گمراهی، نشانه ای برای شناخت این حقیقت است که تمامی هستی، در آسمانها و زمین، دست اندر کار رشد و کمال بخشیدن به حیات و حرکتی هستند که خداوند اراده فرموده است، پس خداوند منزّه است، منزّه از اینکه انسانهایی آیات او را نشناسند، از تزکیه اخلاقی دور مانده و در منجلاب مفاصد غوطه ور شوند، کتاب قوانین او را نشناسند و راه زندگی و رفتار نیکو (حکمت) را تشخیص ندهند. (یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض...).

معنای «تسبیح» حرکت و شناوری است، بعثت رسولان نیز برای بیدار سازی جوامع انسانی حرکتی تسبیحی می باشد که آنها را در مسیر «نزاهت» و «قداست» از پلیدیهای روحی سوق می دهد. پس «سبحان الله!» که همه هستی مجری مسبح او هستند.

داستان بعثت خاتم النبیین (ص) را علاوه بر این سوره، در سوره های بقره و آل عمران نیز با عباراتی مشابه متذکر شده است که مقایسه آنها می تواند نکاتی را روشن سازد:

بقره (۱۲۹) رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

« (۱۵۱) كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ.

آل عمران (۱۶۴) لَقَدْ مِّنَ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَانْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفَى ضَلَالٍ مِّبِين.

جمعه (۲) هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَانْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفَى ضَلَالٍ مِّبِين.

اولین آیه، دعای حضرت ابراهیم (ع) را درباره امت موحد و مسلمانی که اولین سنگ بنایش را آن نخست امام انسانها بنا نهاد یادآوری می کند. آنچه در این دعای فراتر از زمان و

۱. وجود قوانین و مقررات در هر جامعه و کشور دلالت بر نظام و سیستم و قدرت قاهره ای می کند که توانسته است به پشتوانه تسلط خود چنین نظاماتی را مقرر و جاری نماید. با تعلیم کتاب (مجموعه قوانین و اصول) انسان پی به عزت خدا می برد که توانسته است نظام خود را بر هستی حاکم سازد.

مکان، که منطبق با مشیت الهی گشت (یا خداوند مشیتش را بر دعای خالص خلیل خود قرار داد) و هزاران سال بعد تحقق یافت، به چشم می خورد، تقدم و تأخری است که در دو برنامه تعلیم و تزکیه مشاهده می شود. حضرت ابراهیم (ع)، مقدم بر تزکیه، تعلیم کتاب و حکمت را برای مسلمانان آینده آرزو کرده بود، اما خداوند تزکیه را مقدم بر تعلیم قرارداد. (در سه آیه ردیف بعد).

مخاطب آیه دوم مسلمانان، و مخاطب سومین و چهارمین آیه همه انسانها (کلی) هستند. هر سه آیه دقیقاً یک مطلب را بیان می نمایند. گرچه تفاوت مختصری در ضماير و شکل ظاهری آنها وجود دارد. علاوه بر پیام ابتدائی آیات، انتهای آنها نیز نکته مشترکی را نشان می دهد که همان بی خبری و ضلالت آشکار قبل از بعثت (دوران جاهلیت) می باشد (و ان كانوا من قبل لفی ضلال مبین). ذکر این مطلب به نظر می رسد از این جهت ضروری آمده که نشان دهد این منت خدا^۱ (نعمت سنگین رهائی) بود که موجب نجات آنها شد نه آنکه خود مردم با جهش تکاملی و به نیروی درک و اندیشه خلاق خود چنین تحولی را آفریده باشند. و اگر چنین هدایتی از ناحیه خداوند عزیز و حکیم نمی آمد هرگز ممکن نبود آن مردم امی به چنان حقایقی آگاهی یابند (و یعلمکم مالم تکونوا تعلمون).

و نه تنها مردم امی آن روزگار، بلکه تا قیام قیامت، پرتو هدایت آن بعثت تابناک انسانهای حق طلب نسلهای آینده را هدایت می کند. چرا که او عزیز و حکیم است. عزیز است از آن جهت که مغلوب کید و مکر دشمنان راه حق نمی شود و اراده اش را تحقق می بخشد، و حکیم است از آن جهت که چنین بعثتی نه عبث و بیهوده بلکه استوار و حکیمانه است (و آخرین منهم لما یلحقوا بهم و هو العزیز الحکیم). درک چنین هدایتی (در زمان پیامبر یا در آینده) جز این نیست که به فضل الهی میسر می گردد و خداوند از آنجائی که دارای فضلی عظیم است، چنین موهبتی را به کسانی ارزانی می دارد که خود را منطبق با مشیتش کرده باشند (بآنچه گفته عمل کرده باشند). ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم.

۱. لقد من الله علی المومنین اذ بعث فیهم... معنای «منت» که به رخ کشیدن خدمتی است که به دیگران کرده ایم، در مورد انسانها مذموم است، چرا که موجب خودستائی و غرور می گردد و اصولاً آنچه داده ایم در مالکیت حقیقی خودمان نبوده است. اما «منت» نعمت گرانی است که وسیله نجات و رهائی (آزادی) انسانها از نوعی گرفتاری می شود. (برای توضیحات بیشتر می توانید به کتاب «اسماء الحسنی» از همین قلم مراجعه فرمائید).

عبرت از اهل کتاب

بعثتی که در ۱۴ قرن قبل رخ داد تنها بعثت تاریخ، و کتابی که پیامبر اسلام آورد تنها کتاب الهی نبود، قبل از او نیز موسی و عیسی (علی نبینا و علیهما السلام) تورات و انجیل را آوردند. اما بنی اسرائیل همچون چهارپائی که براو کتابی چند بار کرده باشند آنچنان که شایسته آن اسفار (کتابهای پرده بردارنده از حقایق) بود عمل نکردند و کوله بار امانتی را که بردوش آنها گذاشته شده بود به منزل مقصود نرساندند. آنها گرچه زیاناً به تورات ایمان آوردند، ولی عملاً با رفتار نکردن به حقایق آن تکذیبش نمودند و مرتکب ظلمی بزرگ (برنفس خویش و بر مردم) گشتند (مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا۱ بنس مثل القوم الذین کذبوا بایات الله والله لایهدی القوم الظالمین). و به دلیل چنین ظلمی از هدایت الهی محروم گشتند. آنها گمان می کردند هدایت شده اند و خود را «یهودی» (منتسب به هدایت) و دوستان بسیار نزدیک خدا (اولیاء الله) می شمردند، اما از مرگ که انقطاع از دنیا و نزدیکی به خدا است، بخاطر دنیاپرستی و جان دوستی فرار می کردند و هرگز چنین آرزویی به خیال راه نمی دادند و خداوند به ظالمین بسیار آگاه است^۱ (مضمون آیات ۶ و ۷)، برای تنبّه و آگاهی این مردم خداوند به رسولش فرمان می دهد به آنها بگوید، آن مرگی که از آن می گریزید سرانجام گریبانتان را خواهد گرفت، سپس بسوی آن دانای نهان و آشکاری بازگردانیده می شوید که هرآنچه کرده اید بازگویتان نماید (آیه ۸).

راه نجات

آخرین بخش سوره که باجمله یا «ایها الذین آمنوا» مسلمانان را مخاطب قرار می دهد، گوئی راه نجاتی سراغ می دهد که مؤمنین در صورت پیمودن آن، از خودخواهی (فردیت) و غرور و غفلت ناشی از آن و از دنیاپرستی و مشغول شدن به زندگی و مشغولیات کار و تجارت مصون می ماند. این راه نجات همان توجّه به «جماعت» (بجای فردیت و خودبینی) است که در قالب نماز دسته جمعی روز «جمعه» تجلی می کند. اگر شش روز هفته را به کارهای شخصی گذرانده ایم یک روز را هم اختصاص به کارهای اجتماعی بدهیم^۲ و باید خدا و در سایه جماعت به سخنان خطیب جمعه که باید زعیم جامعه بوده و سخنانش

۱. حمل نکردن این امانت آنچنان که در آیه ۷۲ سوره احزاب نشان داده شده است «ظلم» می باشد (انا عرضنا الامانة

على السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوماً جهولاً)

۲. بنی اسرائیل مطابق تعالیم تورات روز شنبه را باید تعطیل می کردند و با قطع کار و کسب دنیائی به عبادت می پرداختند. روز مذکور به تعبیر قرآن یوم السبت (روز قطع و تعطیل کار) نامیده شده است. چنین سنتی در امت اسلام در روز جمعه (روز جمع شدن مردم) انجام می شود که معنای لغوی آن بیانگر منظور می باشد.

در رابطه با مبرم ترین مسائل اجتماعی باشد گوش فرادهیم. چنین برنامه‌ای اگر درست انجام شود (ابزار و وسیله توجیه سیاست‌های قدرت‌طلبان و تحمیق عوام الناس نگردد) می‌تواند از یک طرف فردگرایی و سرمایه‌داری (توجه به لُهو و تجارت) را تعدیل و تصحیح نماید، از طرف دیگر یاد خدا را مستمراً در جامعه زنده نگه دارد. به همین دلیل هم شتاب بسوی نماز جمعه را شتاب بسوی ذکر خدا نامیده (فاسعوا الی ذکر الله) و ادامه آنرا پس از انقضای نماز وسیله رستگاری شمرده است (فاذا قضیت الصلوة... و اذکروا لله کثیراً لعلکم تفلحون). چنین ذکری تنها تکرار الفاظ نیست، بلکه بیادداشتن خدا و حاضر و ناظر دانستن او در تمامی لحظات شب و روز و در تمامی اعمال و افعال است. اگر مسلمانان چنین فریضه‌ای را آنچنان که شایسته است بجای آورند، از انحرافات که بنی اسرائیل در غرور^۱ و خودپرستی و دنیاطلبی و مال‌دوستی به آن دچار شدند، محفوظ خواهند ماند. به همین دلیل هم با اولین غفلت و کم‌بها دادن به خطبه نماز جمعه، که اذهان را از سخن رسول منصرف و متوجه بانگ تبلیغاتی و ساز و دهل ورود کاروان تجارتی می‌نماید، توبیخی تنبیهی و هشدار می‌دهد:

و اذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها و ترکوک قائماً قل ما عند الله خیر من اللہ و من التجارة والله خیر الرازقین.

نام این سوره که از نهمین آیه آن گرفته شده است، در واقع نقش عظیم نماز جمعه و اجتماع مسلمین در روز جمعه را در رابطه با تداوم آثار بعثتی که ۱۴ قرن قبل اتفاق افتاد نشان می‌دهد. نسل‌های متوالی که در امت آن رسول برگزیده به یکدیگر ملحق می‌شوند (و آخرین منهم لما یلحقوا بهم) در ملتقای مکانی و زمانی نماز جمعه احساس اشتراک و پیوند در منزل و مقصود می‌کنند و بار امانتی را که در روز بعثت آن پیامبر خاتم (ص) بردوش آن حضرت و امتش نهاده شد، برخلاف قوم یهود که تحملش نکردند (الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها)، به اتفاق حمل می‌کنند.

و سرانجام، آخرین کلام سوره نیز متضمن معنائی خاص در رابطه با محور آن است (قل ما عند الله خیر من اللہ و من التجارة والله خیر الرازقین) سرگرمیهای زندگی و کار و تجارت روزانه که برای گذران معیشت و کسب روزی انجام می‌شود، اگر تهی از «ذکر» خدا باشد آدمی را از نفع بزرگتری که نزد خدا است، یعنی همان فوز و رستگاری و بهشت رضوان

۱. غرور بنی اسرائیل که به تصریح قرآن خود را احباء و اولیاء مخصوص خدا می‌دانستند و باور نداشتند آتش جهنم آنها را در برگیرد، مگر مختصراً چند روزی اندک، باید برای مسلمانان وسیله عبرتی باشد که گمان نکنند با نام مسلمان در شناسنامه و داشتن قرآن در طاقچه خانه، شش‌دانگ بهشت را خریداری کرده‌اند!

محروم می گرداند و نماز جمعه و شرکت در اجتماع مسلمین می تواند انگیزه رها کردن موقت این اشتغالات و توجه به هدایتی باشد که فروغ آن با بعثت پیام آور این شریعت تابیدن گرفت. اسماء الحسنی - در این سوره ۱۱ بار نام جلاله «الله»، ۲ بار نامهای عزیز و حکیم و یکبار نامهای: ملک، قدوس، ذوالفضل العظیم، عالم الغیب و الشهاده و خیر الرازقین تکرار شده است (جمعاً ۲۰ نام)

آهنگ انتهائی آیات - ۱۱ آیه این سوره به استثنای سه آیه آن که به حرف «م» ختم شده (حکیم و عظیم) بقیه با حرف «ن» تمام شده اند.

ارتباط سوره های جمعه و منافقین (۶۲ و ۶۳)

این دو سوره که در رکعات نماز جمعه به ترتیب خوانده می شوند، از نظر زمان نزول نیز (مطابق جداول کتاب سیر تحول قرآن) پشت سرهم و پیوسته نازل شده اند و ارتباط آنها احتیاج به اثبات چندانی ندارد. با این حال بررسی آن خالی از فایده نخواهد بود. با نگاهی سطحی و گذرا به ظاهر این دو سوره، می توان هشدارهای دنیاپرستی و مشغول شدن به اموال و اولاد (خانه و زندگی) را در هر دو درک کرد. در سوره جمعه ابتدا دنیاپرستی و جان دوستی یهودیان و گریز آنها از مرگ را مذمت می نماید، آنگاه با دعوت به نماز جمعه، مسلمانان را به رها کردن موقت کسب و تجارت (به هنگام نماز) فرمان می دهد و از اینکه عده ای منفعت طلب با مشاهده تجارت و لهو و لعبی نماز را ترک کرده به سوی آن می شتابند آنها را توبیخ نموده و روزی رسانی خدا را به رخشان می کشد.

در سوره منافقون، از یک طرف منافقین چسبیده به مال و منافع دنیائی را، که معترض به انفاق و ایثار انصار به مهاجرین هستند و خط و نشانهائی علیه مجاهدین مخلص راه خدا می کشند، مذمت می کند، از طرف دیگر مؤمنین را از مشغول شدن به اموال و اولاد و غفلت از یاد خدا بر حذر داشته توصیه به انفاق از روزی ها می کند تا پس از مرگ حسرت کوتاهی در این امر را نخورند. به این ترتیب وجه مشترک هر دو سوره در گرایش به اموال و اولاد و تعلق و وابستگی به دنیا است آشکار می گردد.

این دو سوره حدود سال سوم هجرت در مدینه نازل شده اند. این ایام مقارن استقرار اسکان مهاجران (پس از گذر از دوران سخت شکنجه و آزار مکه و هجرت) و آغاز دلبستگی آنها به زمین و زندگی (به جای هجرت و جهاد دائمی) است. بنابراین این هشدار لازم برای جلوگیری از سکون و رکود و عشق افراطی به زندگی به موقع داده شده است.

سوره منافقون (۶۳)

ارتباط با سوره قبل

دوسوره جمعه و منافقون را که در قرآن ها به دنبال یکدیگر قرار دارند، گویا به دلیل پیوستگی و ارتباطی که میان مضامین آنها وجود دارد در رکعات نماز جمعه به ترتیب قرائت می کنند. بنابراین جا دارد بدانیم چه وجه مشترک و ارتباطی بین آنها برقرار است. در هر دو سوره یک بار خطاب «یا ایها الذین آمنوا» بکار رفته است، شاید از مقایسه این دو خطاب نتیجه ای دستگیرمان شود:

آیه (۹) سوره جمعه - یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذرو البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون

آیه (۹) سوره منافقون - یا ایها الذین آمنوا لاتلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون

پیام اصلی هر دو سوره در خطاب به مؤمنین، «ذکر» خدا است که در اولی بصورت ایجابی، نماز جمعه را وسیله ای برای این ذکر شمرده و بسوی آن دعوت کرده (فاسعوا الی ذکر الله) و در دومی به صورت سلبی، هشدار داده تا سرگرمی به اموال و اولاد موجب فراموشی ذکر خدا نگردد (لاتلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله). بدیهی است که منظور از «ذکر» در آیات فوق تکرار لفظی کلماتی معین نیست، بلکه همان بیداری، هشیاری و آگاهی نسبت به آرمانهای ایمانی و به وظائف و مسئولیتهای انسانی است که مقابل «نسیان» (فراموشی) قرار دارد. اکنون باید ببینیم چه عاملی موجب «نسیان» و اعراض از «ذکر» می گردد که این چنین بر آن تأکید شده است، در سوره جمعه مسئله «بیع و تجارت» را به عنوان عاملی که موجب سرگرمی و فراموشی انسان می شود معرفی می نماید (فاسعوا الی ذکر الله و ذرو البیع - و اذا

راوا تجارت او لهواً انقضوا اليها و تركوك قائماً قل ما عند الله خير من اللهو و من التجارة و الله خير الرازقين)، و در سوره منافقون «اموال و اولاد» را عاملی می‌شمرد که سرگرم شدن به آن موجب فراموشی یاد خدا می‌گردد (لاتلهكم اموالكم و لا اولادكم عن ذكر الله). مسلم است که نه بیع و تجارت، و نه اموال و اولاد، هیچکدام مذموم و ممنوع نیستند، بلکه آنچه نکوهش شده، متوقف شدن به آنها است که موجب محرومیت از رشد و کمال می‌گردد. به گفته رسول اکرم ۹ جزء از ۱۰ جزء عبادات در کسب حلال است و کار و تلاش برای بدست آوردن روزی و «مال» و معاش وظیفه هر مسلمان بوده و توجه و تربیت «اولاد» از اهم مسئولیت‌های انسانی بشمار می‌رود، اما هر کدام از فرائض فوق بخشی از فکر و ذکر و عمر و سرمایه انسان را می‌تواند به خود جذب نماید. اگر روح و جسم فردی تماماً وقف یکی از مراحل مشروع فوق گردد، از پرداختن به مراحل و مسائل دیگری که مربوط به سرنوشت قوم و خویش، همسایه و همکیش، هموطن و هم‌نوع می‌باشد، محروم مانده به خودبینی و تنگ‌نظری و غفلت از جهان و جامعه دچار می‌گردد. این همان «نسیانی» است که به آن هشدار داده شده است، نسیان گرفتاریهای بندگان خدا، نسیان خدا، و اصلاً نسیان «خود»، چرا که انسان در ذکر خدا و خدمت به خلق او «خود» را می‌یابد و می‌سازد، اگر به پیله تنگ «خودخواهی» یا منافع همسر و فرزند «خود» محدود شد، «خود» را در واقع فراموش کرده است و به همین دلیل هم خداوند هشدار داده است که با فراموش کردن خدا، خودتان را به فراموشی خودتان خواهد سپرد (ولا تكونوا كالذين نسوا الله فانسيهم انفسهم) و با ذکر او شما را ذکر خواهد کرد (اذكروني اذكركم).

در ابتدای سوره جمعه (که در رکعت اول نماز جمعه خوانده می‌شود)، از چهار نام نیکوی الهی و چهار بند برنامه رسالت پیامبر (ص) یاد می‌کند: شناساندن نشانه‌های خدا، تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت. این همان هدف و آرمان انسان است که باید دائماً در «ذکر» داشته باشد. در سوره جمعه از بیع و تجارت به عنوان عاملی برای فراموشی این اهداف یاد می‌کند و در سوره منافقون از «اموال و اولاد» که موجب خسران آشکار می‌گردد. راه رهایی از وابستگی به بیع و تجارت و به اموال و اولاد، «انفاق» است که بر آن تأکید شده است: «انفقوا ممّا رزقناکم من قبل ان یأتی احدکم الموت...»، انفاق از روزی (مما رزقناکم) انسان را آزاد می‌کند و از بند تعلقات تجارت و تمول می‌رهاند. جالب اینکه آخرین کلام سوره جمعه به رزق منتهی می‌شود (والله خير الرازقين) و آخرین توصیه سوره منافقون انفاق از «رزق» می‌باشد. پس این پیام را می‌توانیم از مجموع دو سوره دریافت نمائیم که با ایمان به خیر الرازقين بودن خدا باید از رزقی که به ما ارزانی داشته انفاق نمود و با «ذکر» او از

اسیر شدن در انگیزه های حریصانه کسب «رزق» که چاهی پرنشدنی است، خود را محافظت نمود. «ذکر» خدا، بیادداشتن اهداف و آرمانهای الهی است و فراموشی آن، اشتغال به سرگرمی های دنیائی که در هر دو سوره با کلمه «لهو» معرفی شده است، لهو به معنائی مقابل آرمان طلبی و هدف جوئی، یعنی به باطل و بازیچه سرگرم شدن.

سوره جمعه (آیه آخر) و اذا راوا تجارة اولهوا فانفضوا اليها و تركوك قائماً قل ما عند الله خير من اللهو و من التجارة والله خير الرازقين

سوره منافقون (آیه ۱۰) يا ايها الذين آمنوا لاتلهكم اموالكم ولا اولادكم عن ذكر الله...

«نفاق»

نام سوره خود نشانگر تمرکزی است که در آن به مسئله منافقین شده است. چگونه نفاق بوجود می آید؟ چه رابطه ای میان مسئله «نفاق» و انفاق و «ذکر خدا» در سوره به چشم می خورد؟ و چرا موضع منافقین باید برای مسلمانان روشن باشد؟ اینها سئوالاتی است که می توان از خلال آیات این سوره و سایر سوره های مشتمل بر این مسئله^۱، پاسخ آنرا دریافت. در مورد سه سئوال فوق اجمالاً می توان گفت «چگونگی» پیدایش نفاق از تعارض دو انگیزه خدا جوئی و دنیا طلبی حاصل می شود، مسلمانی که به وحدانیت خدا و رسالت پیامبرش شهادت داده، اگر هنوز در بند اسارت بیع و تجارت و اموال و اولاد باشد، مجبور می شود برای حفظ هردو، نقش بازی کند و دورویی و نفاق پیشه نماید. ذکر خدا و انفاق از روزی (سئوال دوم)، موجب می گردد انسان از یک طرف اهداف و آرمانهای بلند خویش را که سرنوشت ابدی اش به آن بستگی دارد، فراموش نکند (ذکر)، و از طرف دیگر با انفاق به بندگان خدا از پیله تنگ تنهایی و فردیت به جمع و جامعه راه یابد و سعه صدر و وسعت نظر پیدا کند (انفاق).

اما اینکه «چرا» باید نقش منافقین بر ملا و دست آنها رو شود، بخاطر مصلحت جامعه است تا زاهد نمایان ظاهر الصلاحی با تقدس مآبی و تدبیر پیشگی نتوانند عوام الناس را بفریبند و آنها را چشم و گوش بسته و مقلدوار به دنبال خود بکشند. بی جهت نیست در این سوره از ظاهر آراسته آنها که انسان را به شگفتی وادار می کند و از چرب زبانی و تسلطشان به بیان خطابه که دیگران را جذب گفتارشان می کند، مثال می زند تا مسلمانان فریب ظاهر و ادعا رانخورند (و اذا رأيتهم تعجبك اجسامهم و ان يقولوا تسمع لقولهم...) و از دشمنی و دروغ

آنها در حذر باشند (هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی یؤفکون)

در این سوره برخی از خصصت‌های منافقین بر ملا شده است که جادارد تعمق بیشتری در آنها بشود، چه بسا این صفات اختصاص و انحصار به کسانی در گذشته بسیار دور نداشته باشد و هر کسی حالتی از آنرا در خود یا مدعیانی دیگر بیابد.

بیش از همه، از عدم تفقه آنها یاد شده است: فهم لایفقهون (آیه ۳)، و لکن المنافقین لایفقهون (آیه ۷). معنای تفقه پی بردن از علم حاضر به علم غائب است. انسان با ابزار شناختی که دارد (چشم و گوش و قلب) دائماً اطلاعاتی از دنیای خارج کسب می‌کند. این اطلاعات در ستاد مرکزی وجود انسان که به تعبیر قرآن قلب نامیده می‌شود، گردآوری می‌شود. عملی که قلب با تجزیه تحلیل اطلاعات واصله و نتیجه‌گیری از آن انجام می‌دهد به اصطلاح قرآن تفقه نامیده می‌شود. حیوانات نیز ابزار شناخت فوق را دارا هستند ولی فاقد چنین ستادی که آثار دمیدن روح خدائی در انسان است می‌باشند، بنابراین در موضعی که دارند درجا می‌زنند. تنها انسان است که با «تفقه»، که رسیدن از علم حاضر به علم غائب است، روزه‌روز به رشد و کمال بیشتری نائل می‌شود؛ حال اگر انسان تفقه نکند، مصداق همان کلام الهی می‌گردد که: «آنها همچون چارپایان، بلکه گمراه‌تر از آنها هستند» (اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلاً). منافقین چون اهل تفقه در مسائل خارج از منافع دنیائی خود نیستند موضعی ایستا و راکد در برابر افکاری که با اعتقادات شکل گرفته آنها مغایرت داشته باشد اتخاذ می‌نمایند و در این موضع بتدریج دچار جمود و تعصب خشک (دگماتیسم) می‌شوند. وقتی قلب انسان حالت انعطاف و تأثیرپذیری خود را نسبت به هر فکر و سخن تازه از دست داد، ثابت و لایتغیر می‌گردد. این حالت را قرآن «طبع قلب» می‌نامد^۱ (... فطبع علی قلوبهم فهم لایفقهون) و بارزترین صفتی که از منافقین سراغ داده طبع قلب آنها به دلیل عدم «تفقه» می‌باشد.

ایراد دوم نادانی و سطحی بودن «علم» و اطلاع آنهاست که موجب قضاوت‌های غلطشان در مورد حقایق می‌گردد (و لکن المنافقین لایعلمون - آیه ۸). وقتی انسان علم درستی از مسائل نداشته، «تفقه» و تدبیری هم در امور نکند، بطور طبیعی با مسائل و موضوعات بطور واژگونه و عوضی برخورد خواهد کرد و در این حالت با تغییر نظام ارزشی و جابجائی حق و باطل بنای عداوت را با حق طلبان خواهد گذاشت: (هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی

۱. به صفات و سجایای ثابت انسان نیز که ملکه او شده باشند، به همین دلیل طبع یا طبیعت انسان می‌گویند و روزنامه و کتاب را به دلیل ثابت شدن مطالب چاپ شده در آن مطبوعات می‌نامند.

یؤفکون^۱). و بالاخره با خودمحوری و محق دانستن خود دچار استکبار شده و با تحقیر و تمسخر دیگران مانع راه حق و آزادی و استقلال آنها در انتخاب راه زندگی می شود: (رایتھم یصدون و هم مستکبرون - آیه ۵). از آنجائیکه زشت بودن چنین شیوه ای آشکار است (انهم ساء ماکانوا یعملون - آیه ۲)، خداوند نیز کسانی را که با خروج از حدود و حریم او دچار «فسق» شده اند هرگز هدایت نمی کند (ان الله لایهدی القوم الفاسقین - آیه ۶) و ویژگی های دیگری که از منافقین سراغ داده می شود، یکی بازداشتن دیگران از انفاق است (لاتنفقوا علی من عند رسول الله) و یکی هم بازداشتن از راه خدا از طریق پناه گرفتن پشت پیمانهای خود (اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله). منافقین با اظهار ایمان و اعتقاد به ارزشهای مشترک مورد قبول مردم، به جمع آنها می پیوندند و بصورت خزنده و غیرمستقیم از درون ضربه خود را وارد می سازند.

نام های الهی

در این سوره ۱۴ بار نام جلاله «الله» یکبار «رب» و یکبار هم «خبیر» بکار رفته است که جمعا با بسم الله الرحمن الرحیم ابتدای سوره ۱۹ اسم می گردد. آهنگ آیات - کلیه ۱۱ آیه این سوره با حرف «ن» ختم می شوند.

ارتباط سوره های منافقون و تغابن (۶۳ و ۶۴)

باینکه سوره منافقون (مطابق جداول کتاب سیر تحول قرآن) در سال سوم هجرت در مدینه و سوره تغابن در سال هشتم بعثت در مکه نازل شده و میان آنان هشت سال فاصله است، با این حال به گونه ای این دو سوره با یکدیگر پیوند دارند که گوئی به دنبال هم نازل شده اند. همین خود دلیل طبیعی بودن ترتیب فعلی سوره های قرآن است که برحسب شأن نزول و تحولات تدریجی جامعه معاصر پیامبر (ص) به ترتیب دیگری تنزیل یافته است. مهمترین وجه مشترک میان این دو سوره، که تقریباً نیمی از هر کدام را تشکیل می دهد، آفت بزرگ دنیا طلبی است که به صورت وابستگی به همسر و فرزند و مال و مکنّت و خودداری از انفاق و ایثار در راه نیازمندان جلوه می کند. در هر دو سوره مؤمنین را مخاطب قرار داده هشدارشان می دهد که اموال و اولاد وسیله امتحان شما هستند مبدا با مشغول شدن به آنها از یاد خدا (وظائف اجتماعی و عبادات) غافل شوید که در اینصورت زیان کرده اید.

۱. یؤفکون از ریشه «افک» به معنای وارونه و عوضی عمل کردن، یا برعکس دیدن و جلوه دادن می باشد.

نیمه دوم سوره منافقین ناظر به روحیه ناراضی و نگران منافقینی است که از انفاق و استقبال انصار نسبت به مهاجرین و تقسیم اموالشان با آنها سخت معترض هستند و تهدیدات و تصمیماتی علیه این برنامه اتخاذ می نمایند. اینها به دلیل عدم درک و فهم درست مسائل، عزت و ارزش انسان را در میزان دارائی آن می بینند و هنوز گرفتار معیارهای طبقاتی هستند.

در این آیات که چندین بار کلمات انفاق و صدقه در آنها تکرار شده است، علیرغم چنان روحیه ای، مؤمنین را به انفاق از روزی های خدادادی ترغیب می نماید و از تأسفی که ممکن است در روز جزا برای کوتاهی در این امر بخورند هشدارشان می دهد.

نیمه دوم سوره تغابن نیز که ناظر به مصیبت ها و مشکلات دوران سخت مقاومت در مکه بوده اطاعت از خدا و رسول و توکل بر او رافع موانع خانوادگی برای حرکت در راه خدا و قبول رنج و محرومیت شمرده شده، مسئله فتنه (آزمایش) بودن اموال و اولاد مطرح می گردد و مؤمنین به تقوای الهی تا حد ممکن و شنیدن و اطاعت کردن و «انفاق» و مهار کردن و مسلط شدن بر بخل نفس و همچنین قرض الحسنه در راه خدا تحریر و تشویق می گردند.

ذیلاً آیاتی را در رابطه با مطالب فوق در هر دو سوره به چشم می خورد استخراج می نمایم:

۱- آزمایش اموال و اولاد

منافقین (۹) } یا ایها الذین آمنوا لا تلهمکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکرالله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون

تغابن (۱۳ و ۱۴) } یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدواً لکم فاحذروهم ... انما اموالکم و اولادکم فتنه والله عنده اجر عظیم.

۲- اطاعت از خدا و رسول

منافقین (آیات ۱-۵-۷-۸) اطاعت ظاهری و عصیان باطنی منافقین در برابر خدا و رسول } و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولیتهم فانما علی رسولنا البلاغ التغابن (۱۲) } المبین.

۳- خیر بودن خدا به اعمال انسان ها

منافقون (۱۱- آخرین آیه) ولن یؤخرالله نفساً اذا جاء اجلها والله خبیر بما تعملون. } فامنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا والله بما تعملون خبیر

تغابن (۸) } فامنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا والله بما تعملون خبیر

در سوره منافقین در برابر تأکیدی که بر عدم تفقه و درک منافقین دارد (فهم لا یفقهون،

لكن المنافقين لا يفقهون، لكن المنافقين لا يعلمون) مرتباً بر علم و آگاهی خداوند بر اعمال انسانها اشاره می نماید (والله يعلم انك رسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون، والله خبير بما تعملون)

در سوره تغابن این نسبت بیشتر گشته مسئله علم خدا واژه کلیدی سوره شده است (والله بما تعملون بصير، يعلم ما في السموات والارض و يعلم ما تسرون و ما تعلنون والله عليم بذات الصدور... يلي و ربي لتبعثن ثم لتنبئن بما عملتم ... والله بما تعملون خبير، والله بكل شى عليم، عالم الغيب والشهادة العزيز الحكيم.)

اگر انسان ایمان یقینی به علم خدا بر جزئیات اعمال خود داشته باشد، دل نگرانی از انفاق و ایثاری که می کند نخواهد داشت و آنرا خسارت و غرامت نخواهد دید.

سوره تغابن (۶۴)

موقعیت زمانی

سوره تغابن با توجه به سبک و سیاق و مضمون و محتوای آیاتش و نیز برحسب تحقیقات و بررسیهای انجام شده علمی و آماری^۱، در سالهای میانی بعثت (سالهای ۷ و ۸) در مکه نازل شده است. گرچه بسیاری از مفسرین آنرا مربوط به دوران هجرت و سوره‌ای مدنی شمرده‌اند. مکی بودن این سوره، هم از مقدمات آن که درباره اصول توحیدی و هدف آفرینش و تفکیک انسانها برحسب ایمان و کفر می‌باشد، آشکار است. و هم از متن آن که درباره قبول مصیبت‌های پیوستن به جبهه ایمانی و آمادگی برای اطاعت و انضباط و انفاق و آزادی از وابستگی به اموال و اولاد می‌باشد.

سالهای ۷ و ۸ بعثت به گفته مورخین مقارن با آغاز دوران حبس و حصر رسول خدا (ص) و مؤمنین در دره تنگی در مکه (شعب ابیطالب) می‌باشد که گفته می‌شود سه سال بطول انجامید. در این مدت که سختی و فشار، فقر و گرسنگی، بیماری و محرومیت به اوج خود رسیده بود، پیامبر (ص) و ابوطالب و خدیجه همه دارائی خود را برای جبران «مصیبت»‌های وارده بر جمع قلیل مؤمنینی که نتوانسته بودند به «حبشه» هجرت نمایند از دست دادند و خود متحمل شدیدترین مصائب گشتند، بطوریکه تنها دوماه پس از خلاص شدن از این انزوای اجباری ابوطالب و خدیجه به فاصله سه روز وفات یافتند (رمضان سال دهم).

۱. در این مورد می‌توانید به جداول شماره ۱۴ و ۱۵ جلد اول کتاب سیر تحول قرآن نوشته آقای مهندس مهدی بازرگان مراجعه نمایید.

رهنمودها

سختی ها و محرومیت های سه ساله مؤمنین در چنین تنگنایی که همچون زندان، امکانات و ارتباطات آنها را سلب کرده بود، آزمایش بزرگی برای تبلور ایمان و خالص و پایدار شدن آن بشمار می رفت، گویا برخی از مؤمنین تصور می کردند همینکه به خداوند قادر قاهر ایمان آورده و از رسول او تبعیت می نمایند، باید در پناه قدرت او محفوظ از گزند حوادث و مصون از تعرضات کافران باشند، بنابراین از مصیبت های غیر منتظره متعددی که بر آنها و پیامبرشان وارد می شد شگفت زده و حیران می شدند و در تضمین موفقیت و پیروزی چنین راهی دچار شک و تردید می گشتند. و همینجا است که خداوند حکیم آگاهشان می کند که هیچ اتفاقی خارج از مشیت او نمی افتد و هیچ مصیبتی جز «باذن» او نمی رسد و هر کس به خدا ایمان بیاورد دلش (در جهت درک و فهم چنین حکمتی) هدایت می گردد:

ما اصاب من مصیبة الا باذن الله و من يؤمن بالله يهد قلبه و الله بكل شيء عليم (ایه ۱۱).
وقتی سختی و مصیبتی به جمعی وارد می گردد، مهمترین عامل برای حفظ وحدت و جلوگیری از گسیختگی، از یکطرف اطاعت و انضباط نسبت به آرمانهای مشترک و رهبری و فرماندهی واحد است (واطیعوا الله و اطیعوا الرسول...) ^۱، از طرف دیگر، توجه به یکتائی خدا (نفی عوامل دیگر و اعراض از تمسک به اسباب شرک آمیز) و توکل به او می باشد (الله لا اله الا هو و علی الله فلیتوکل المؤمنون) ^۲. کسانی که ایمانی راستین داشته باشند منحصرأ او را مؤثر در وجود می دانند و بجز او معبودی نمی شناسند و تنها بر او تکیه و توکل می کنند.

اما قوی ترین عامل و انگیزه ای که در این شرایط زانوی مقاومت مؤمن را ممکن است به لرزه درآورد، عشق و عاطفه به زن و فرزند می باشد. یا خود به چنین حال و هوایی دچار می گردد و یا آنها که به تبع گرفتاریهای او دچار سختی و محرومیت شده اند، تحت فشارش قرار داده وادارش می نمایند از ایمان و عقیده دست بردارد و به زندگی آرام بی دردسر و راحت و رفاه خانوادگی بازگشت نماید. گرچه رسیدگی به همسر و فرزند از بدیهی ترین وظائف مرد است، اما اگر همین فریضه مانع انجام فرائض مهمتری گردد و در تعارض با فرمان الهی قرار گیرد، «شرک» محسوب می شود و اینجاست که اصرار همسر و فرزند برای بازگرداندن

مرد^۱ از راه خدا دشمنی با او محسوب می شود، چرا که سعادت ابدی و رضوان الهی را برای او نمی پسندد^۲. اما مخالفت و ممانعت همسر و فرزند نمی تواند موجب بدرفتاری و ترک آنها باشد، گرچه آنها از راه خدا دور شده اند، ولی اختلاف عقیده و آرمان جواز بداخلاقی و خشونت بدست کسی نمی دهد. شگفت اینکه علیرغم شیوه های رایج در میان بیشتر مسلمانان و برخلاف انتظار، در برابر چنین همسران و فرزندان دستور سه مرحله ای عفو و صفح و غفران می دهد. «عفو»، صرف نظر کردن و ترک انتقام است، «صفح» مرتبه ای بالاتر از عفو است که با ترک ملامت و زدودن خاطره رفتار ناپسند از صفحه صورت یا صفحه دل توأم می باشد و بالاخره «غفران» که افضل از آن دو می باشد، نیکوئی کردن در برابر بدی است، همچنانکه خداوند با غفران ذنوب گناهکاران پرده رحمت خود را بر آنان می گستراند و با محو آثار گناه نورانیّتی به آنها می بخشد.^۳

یا ایها الذین آمنوا انّ من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم (آیه ۱۴)

شان نزول آیه فوق گواهی می دهد که در آن اوضاع و احوال مصیبت بار، همسران و فرزندان مانع پیوستن شوهر و پدر^۴ خود به همراهان پیامبر و یا هجرت آنان می شدند، بنابراین تعیین تکلیف مسلمانان در چنین حالتی ضروری بنظر می رسیده است. علاوه بر آن، دلبستگی به «اموال» نیز در کنار پیوند با «اولاد» انگیزه نیرومند دیگری برای بازداشتن مؤمنین از راه دشوار ایمان محسوب می شده است. در نتیجه تذکر به «فتنه» (آزمایش) بودن اموال و اولاد و تأکید بر عظمت پاداش خدائی (در صورت دور شدن از اولاد با مهاجرت و مسافرت و از دست دادن اموال با انفاق) بسیار ضروری بوده است (انما اموالکم و اولادکم فتنه والله عنده اجر عظیم) آیه ۱۵

۱. البته ممکن است قضیه برعکس باشد یعنی مرد مانع پیوستن زن به راه خدا گردد. کما آنکه در آیه مورد نظر کلمه «ازواجکم» (همسرانتان) بکار رفته است نه «نساءکم».

۲. شایسته است در چنین موقعیتهائی همسر مؤمن در راه خدا گام بردارد و دوشادوش یکدیگر برای اعتلای حق مبارزه نمایند. گرچه در صورت امتناع زن، شوهر وظیفه دارد در حد توان خود نفقه او را بپردازد و به زندگی او و فرزندانش رسیدگی نماید.

۳. مراحل سه گانه فوق در سوره های دیگر مورد تأکید قرار گرفته است. از جمله: سوره نور آیه ۲۲ (و لیعفووا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم)، و یا سوره مائده آیه ۱۳ (فاعف عنهم و اصفح ان الله یحب المحسنین) و همچنین بقره ۱۰۹. ناگفته نماند بالاتر از غفران، رحمت (دلسوزی) است که به عنوان مرحله چهارم در برخی سوره ها آمده است.

۴. همانطور که گفته شد مواردی را تاریخ سراغ می دهد که قضیه برعکس بوده است یعنی زن علیرغم میل شوهر بدجهه ایمان پیوسته و مهاجرت کرده است.

به این ترتیب پرهیز از خدا (تقوی) باتمام نیرو و گرایشات و انگیزه‌های مخالف پیوستن به جبهه توحید، و گوش به فرمان ولایت رسول خدا بودن و خرج کردن (انفاق) در راه اهداف الهی، توصیه‌های لازمی بوده است که در چنین شرایطی باید به مؤمنین داده می‌شده:

فاتقوا الله ما استطعتم واسمعوا واطيعوا واتفقوا خيراً لانفسكم و من يوق شح نفسه
 ۱) ۲) ۳) فاولئك هم المفلحون.

و بخصوص سومین آن (انفاق)، که با مهارزدن بر بخل موجب رستگاری می‌گردد (و من یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون)، به دلیل ضرورت و نیاز به آن در شرایط مورد ذکر^۱ قرض الحسنه‌ای به خدا شمرده می‌گردد که علاوه بر افزایش اصل و فرع سرمایه، وسیله آمرزش بنده می‌شود. چرا که خداوند بسیار سپاسگزار بردبار است:^۲

ان تقرضوا الله قرضاً حسناً يضاعفه لكم و يغفر لكم والله شكور حلیم (آیه ۱۷).

و بالاخره آخرین آیه این سوره، خداوند را به صفات دانای نهان و آشکار و عزیز و حکیم معرفی می‌نماید تا از یکطرف علم و آگاهی او را به مراتب تقوی، اطاعت و انفاق مؤمنین مورد تأکید قرار دهد و از طرف دیگر شکست‌ناپذیر (عزیز) بودن او را در اجرای مشیت حکیمانه‌ای که با آفرینش انسان اراده فرموده نشان دهد. (عالم الغیب والشهاده العزیز الحکیم).

مثلت توحید، قیامت و نبوت

نیمه ابتدای سوره بر تبیین اصول سه گانه فوق بناشده و بر این اساس رهنمودهای نیمه دیگر سوره خطاب به مؤمنین صادر گشته است.

در آغاز از حرکت جوهری عالم که تسبیح عمومی موجودات آسمانها و زمین را برای خداوند نشان می‌دهد سخن می‌گوید، خدائی که ملک وجود منحصرأز آن اوست و حمد و ستایش تنها او را سزد و همو بر همه چیز قدیر (توانای اندازه گذار) است:

يسبح لله ما في السموات و ما في الارض له الملك و له الحمد و هو على كل شى قدیر
 پس از آن، از آفرینش انسان برای متوجه ساختنش به آفریننده خود، سخن می‌گوید و از مشیت او در اختیار و مهلت دادن به انسان در زندگی دنیائی تا عده‌ای راه کفر درپیش گیرند و

۱. ضرورت چنین انفاقی با توجه به فقر و محرومیت مؤمنین در دوران حبس و حصر در شعب ابیطالب و گرسنگی و بیماری بسیاری از آنان روشن تر می‌گردد.

۲. خداوند به این دلیل شکور است که پاس احسان بندگان را می‌دارد و نعمتشان افزون می‌نماید و حلیم است بدین دلیل که بخاطر بخل بندگان در عقوبت آنان تعجیل نمی‌نماید.

عده‌ای راه ایمان، که در هر حال خداوند به اعمال بندگان بس بینا است:

هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن والله بما تعملون بصیر.

و در همین رابطه، از آفرینش به حق (هدفدار نه باطل و بیهوده) آسمانها و زمین یاد می‌کند و از اینکه انسان را نیکوترین و کامل‌ترین نوع قرار داده تا متناسب با رشد و کمال بسوی خدا باشد: (خلق السموات والارض بالحق و صورکم فاحسن صورکم و الیه المصیر).

معنای «صورکم فاحسن صورکم»، همانا پیچیدگی و تکمیل جهازات جسمی و روحی انسان است^۱ که فضیلت نوعی او را نسبت به سایر موجودات^۲ و ظرفیت وجودی او را برای تسلط بر طبیعت^۳ و برتر آمدن از مخلوقات دیگر ثابت می‌نماید. خداوند چنین ظرفیتی به انسان بخشیده تا خود را بسوی خداگونه شدن بسازد (و الیه المصیر^۴).

چنین خالقی که آفریننده مراحل مختلف مخلوقات خویش است، مسلماً بر جزئیات حالات و حرکات پنهان و آشکار آنها واقف است و چنین است که «علیم» بودن خدا نتیجه یا لازمه آفرینندگی او می‌باشد (یعلم ما فی السموات و الارض و یعلم ما تسرون و ما تعلنون والله علیم بذات الصدور). آیه (۴).

چهار آیه اول مبانی توحید و ربوبیت جهانشمول الهی را بیان می‌دارد. سه آیه بعد گریزی به تاریخ گذشتگان می‌زند تا از یک طرف کفر و بی‌اعتنائی کافران گذشته را نشان دهد و از طرف دیگر دو رکن دیگر مثلث یعنی قیامت و نبوت را مطرح سازد. در این آیات، هم به جریان مستمر رسالت اشاره می‌کند (تأتیههم رسلهم بالبینات) و هم به انکار کافران نسبت به بعث و برانگیختگی در روز قیامت که گویا مهمترین دلیل برای انکار رسالت پیامبران بوده است (زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثن ثم لتنبئون بما عملتم

۱. خداوند «مصور» است (هو الله الخالق الباری المصور) به آن دلیل که خلقت او یک نوع و ساده و متوقف نبوده انواع و اشکال متنوع دارد و آنها را بتدریج در جهت کمال تفصیل و پیچیدگی بیشتر می‌بخشد. همانند تکمیل نطفه در رحم (هو الذی یمورکم فی الارحام کیف یشاء) یا تکمیل نوع انسان در مرحله خلقت اولیه تا مرحله شایستگی برای سجود ملائک (و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائک اسجدوا لادم) و یا مراحل سه گانه تسویه، تعدیل و ترکیب خلقت انسان (الذی خلقک فسو یک فعدلک، فی ای صوره ماشاء رکبک) که تصویر همان ترکیب موزون و متعادل عناصر مختلف وجودی می‌باشد.

۲. به نیکوتر بودن خلقت انسان علاوه بر آیه فوق، در آیات دیگری نیز اشاره شده است. از جمله: غافر ۶۴ (و صورکم فاحسن صورکم و رزقکم من الطیبات)،

۳. اصولاً هدف از خلقت آسمانها و زمین چیزی جز جزا دادن به انسان به میزان مکتسباتش (تسلط یافتن بر طبیعت با پیشرفت علم و اسباب برای شناخت نشانه‌های الهی) نیست. جاثیه ۲۲ (و خلق الله السموات والارض ولتجزی کل نفس بما کسبت وهم لا یظلمون).

۴. معنای «مصیر»، شدن می‌باشد. این کلمه با «مسیر» به معنای راه سیر و حرکت تفاوت دارد.

و ذلك على الله يسير). آیه ۷.

نتیجه‌ای که از این جریان مستمر تاریخی برای عبرت مؤمنین ذکر می‌نماید دعوت آنها به ایمان به خدا و فرستاده‌اش و نوری (کتابی) که نازل کرده می‌باشد (فامنوا بالله و رسوله و النورالذی انزلنا و الله بما تعملون خبیر). آیه ۸.

دو آیه بعد (۹ و ۱۰) اختصاص به «قیامت» که یوم الجمع و یوم التغابن خوانده شده (رأس سوم مثلث) پیدا کرده است. در این آیات از یک طرف آینده ایمان آورندگان را که عمل صالح کرده‌اند در بهشت‌های جاوید و رستگاری عظیم تصویر می‌نماید، و از طرف دیگر سرنوشت زیانبار کافران تکذیب‌کننده نشانه‌های خدا را در آتش جاوید مجسم می‌نماید^۱:

یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم التغابن:

(۱) و من یؤمن بالله و یعمل صالحاً یکفر عنه سیئاته و یدخله جنات تجری

من تحتها الانهار خالدين فیها ابدأ ذلک الفوز العظیم

(۲) والذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار خالدين فیها و بش

المصیر.

مفاهیم و کلمات کلیدی سوره

در این سوره مفاهیم و موضوعاتی در قالب کلماتی مشخص مورد توجه و تمرکز قرار گرفته است که دقت و تدبیر در آنها می‌تواند رهگشای درک دقیق‌تر پیام‌های آن گردد. ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- مؤمن و کافر

از همان آغاز سوره (آیه دوم) دوگانگی انسانها را در برابر خدا بر حسب کفر و ایمان آنها نشان می‌دهد. چنین تفکیک و تمایزی ناشی از مشیت حکیمانه‌ای است که در سایر آیات سوره به آن اشاره می‌کند (هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن والله بما تعملون بصیر) بطور کلی این سوره (به دلیل مکی بودن) دو نوع موضعگیری کفر و ایمان (نه شرک و نفاق) را در برابر پیامبری که برانگیخته شده نشان می‌دهد.

۱. کلمه «مصیر» (شدن، سرنوشت نهائی) دوبار در این سوره تکرار شده است. یکی در آیه سوم (والیه المصیر) و یکی هم در آیه دهم (وبش المصیر). انسانی که باید خداگونه شود و اسماء او را فراگیرد چه زشت است اگر محروم از این فیض و مخلص در عذاب گردد.

ذیلًا این دو حالت را در آیات مختلف سوره متذکر می شود:

ب (کفر)

الف (ایمان)

آیه (۲)... و منکم مؤمن	آیه (۲)... فمنکم کافر...
» (۸) فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا	» (۵) الم یأتکم نباء الذین کفروا من قبل
» (۹) و من یؤمن بالله و یعمل صالحا...	» (۶) ... فکفروا و تولوا
» (۱۱) و من یؤمن بالله یهد قلبه	» (۷) زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا...
» (۱۳) و علی الله فلیتوکل المؤمنون	» (۱۰) والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا...
» (۱۴) یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم...	

۲- نقش عمل

در این سوره مرتباً بر علم و بصیرت خداوند بر اعمال انسانها تأکید می نماید: آیه (۲) والله بما تعملون بصیر آیه (۴) یعلم ماتسرون و ماتعلنون والله علیهم بذات الصدور. آیه (۷) ثم لتنبیون بما عملتم. آیه (۸) والله بما تعملون خبیر.

منظور از این تصریحات جز این نیست که نشان دهد هرکسی درگرو اعمال خویش است و خداوند حساب ویژه‌ای با بندگان ندارد، نه کسی را بدون استحقاق به بهشت می برد و نه دیگری را بی جهت و ظالمانه عذاب می کند. حتی درمورد کافرین نیز تأکید می نماید که فرجام کار خودشان را چشیدند (فذاقوا وبال امرهم و لهم عذاب الیم).

و اما اعمالیکه از کافران و مؤمنان توصیف نموده می تواند هدایتگر انسانها باشد:

درمورد کافران: آیه (۶) فکفروا و تولوا... آیه (۱۰) والذین کفروا و کذبوا بآیاتنا... (کفر و روگردانی و تکذیب)

مؤمنین: آیه (۹) و من یؤمن بالله و یعمل صالحاً... آیه (۱۲) اطیعوا الله و اطیعوا الرسول... آیه (۱۳) و علی الله فلیتوکل المؤمنون آیه (۱۴) و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا... آیه (۱۶) فاتقوا الله ما استطعتم و اسمعوا و اطیعوا و انفقوا... و من یوق شح نفسه... آیه (۱۷) ان تقرض الله قرضاً حسناً... (ایمان - عمل صالح - اطاعت از خدا و رسول - توکل - عفو و صفح و غفران - تقوا - گوش به فرمان رسول داشتن - انفاق - مهاربخل - قرض الحسنه).

اسماء الحسنی

در این سوره علیرغم کوتاهی آن، ۲۰ بار نام جلالت «الله» (بازاء هر ۱۲ کلمه یکبار) و ۱۵ بار اسماء نیکوی الهی به شرح ذیل تکرار شده است:

و هو على كل شى قدیر والله غنى حمید فان الله غفور رحيم
والله بما تعملون بصیر والله بما تعملون خبير والله شكور حلیم.
والله عليم بذات الصدور والله بكل شى عليم عالم الغیب والشهاده العزيز الحكيم.
مجموع اسماء فوق به اضافه نام «رب» بصورت مضاف (قل بلى و ربى) در آیه (۷) و با
احتساب «بسم الله الرحمن الرحيم» ۳۸ نام می شود $2 \times 19 = 38 = 1 + 3 + 14 + 20$

آهنگ انتهائی آیات

۱۸ آیه این سوره با ۴ حرف به شرح ذیل ختم می شود:
حرف «ر» ۷ آیه، حرف «م» (۷ آیه)، حرف «ن» ۳ آیه و حرف «د» یک آیه.

ارتباط سوره های تغابن و طلاق (۶۴ و ۶۵)

برای بهتر فهمیدن روابط میان دو سوره فوق، ابتدا مقدمه هفت آیه ای سوره تغابن را که بیان کننده هفت اصل اساسی است مورد توجه قرار می دهیم آنگاه با توجه به این اصول، وجوه مشترک را جستجو می کنیم. ترجمه و توضیح مختصر مقدمه مورد نظر به قرار ذیل است:

۱- همه آنچه در آسمانها و زمین است، در حال تسبیح خداونداند (حیات و حرکت تکوینی همه موجودات در مسیری است که او تعیین کرده و همه مخلوقات به زبان فطرت، او را ستایش می کنند). ملک هستی تنها از آن اوست (پادشاه و مالک دیگری حکومت ندارد)، حمد و ستایش منحصر به او است (زیبائیها و کمالات مختص او است) و او بر هر کاری توانا است (نیرومندی و اندازه گذاری مطلق).

۲- او بنی آدم را (به عنوان احسن و اکمل مخلوقات) بیافرید ولی بندگان برخی چنین استعدادی را در خود نادیده می گیرند و حقیقت را با عمل خود سرپوش می گذارند (کافر می شوند) و برخی نیز ایمان می آورند. در هر حال خدا به اعمال بندگان کاملاً بینا است.

۳- او آسمانها و زمین را روی هدف و برنامه ای حکیمانه و به حق (غیر باطل) آفرید و (به عنوان رشد یافته ترین خلق عالم در جریان سلسله تکامل موجودات زنده) انسان را در بهترین صورت (استعدادهای جسمی و روحی) آفرید تا به سوی او، «شدن» خود را تحقق بخشند (خداگونه گردند).

۴- او آنچه را که در آسمانها و زمین است و آنچه را که مردم در پنهان یا آشکار انجام می دهند، می داند و حتی به اسرار دلهای خلق آگاه است.

۵- مجتمعات انسانی (اقوام و تمدنها) در طول تاریخ به دلیل نادیده گرفتن حقایق فوق (کفر به آیات)، نتیجه عمل خود را در دنیا چشیدند و (گرفتار عذاب شدند). علاوه بر آن، عذاب دردناکی در آخرت درپیش دارند (انکار توحید و کفر به آن).

۶- اولین دلیل عذاب اقوام فوق انکار رسولانی بود که همراه با ادله و معجزات برای هدایت آنها می آمدند ولی آنها به بهانه بشر بودن رسولان، پشت کرده و از قبول حق تکبر می ورزیدند (انکار نبوت).

۷- دومین دلیل عذاب آنها انکار و محال دانستن بعثت و حساب و کتاب داشتن عالم بود، درحالیکه احیای مجدد برای خالق آسانتر از ابداع اولیه است (انکار آخرت).

در مقدمه فوق ۴ اصل اول مربوط به خداوند است و ۳ اصل بعدی مربوط به بنی آدم. در ۴ فصل اول، تسبیح و حمد و تکبیر را مختص به خداوند شمرده آفرینش انسان را به عنوان کاری شگفت از او مطرح می نماید، سپس جدی و هدفدار بودن نظام هستی و آسمانها و زمین را مورد تأکید قرار داده بالاخره علم و اطلاع دقیق خدا را بر تمامی آفریده ها نشان می دهد.

دربرابر چنین حقایقی، بیشتر انسانها راه کفر و انکار را درپیش گرفته اند، هم یکتائی خدا را در جمیع امور فوق منکر شده اند، هم هدایت و نبوت را، به بهانه بشر بودن رسولان (ولی درواقع استکبار از اطاعت آنها و ترک منافع طبقاتی) تکذیب کرده اند. هم آخرت را به خاطر فرار از مسئولیت اعمال و حساب و کتاب غیرممکن شمرده اند. بنابراین گرفتار نتایج اعمال خود (وبال امرهم) یعنی عذاب دنیا و آخرت شده اند.

با چنین مقدمه ای، از آیه هشتم، مسلمانان (معاصرین رسول الله یا هر مسلمانی در آینده این امت) را مخاطب قرار داده مسئله توحید، نبوت (کتاب) و آخرت را به آنها گوشزد می نماید و هر دو راه سعادت و شقاوت را به آنها نشان می دهد. آنگاه در صحنه عمل، مسائل مربوط به مصیبت ها، اطاعت از خدا و رسول، توکل بر خدا، تحمل و بردباری در برابر ازواج و اولاد، فتنه اموال و اولاد، تقوی، انفاق، قرض الحسنه و... را به عنوان دستورالعمل های ضروری برای حرکت تبیین می نماید.

مسائل فوق مشکلاتی است که جامعه اسلامی به صورت برونی و درونی با آن مواجه است. اما چهار آیه انتهای سوره به نظر می رسد مختص به مسائل درونی یعنی خانواده، به عنوان کانون اولیه جامعه باشد. این آیات با هشداری به مؤمنین برای آگاهی یافتن از اینکه ممکن است در درون خانواده آنها، از همسر گرفته تا فرزندان، موانعی برای راه حق ایجاد نمایند، شروع می شود که با توصیه به عفو و غفران این مانع را با مدارا و مهربانی و ملایمت

برمی دارد و نشان می دهد اگر کسی در فتنه اموال و اولاد (امتحان و آزمایش تقوی در حلقه بسته خانواده) موفق نباشد و نتواند در جهاد اکبر موفق شود، در جهاد خارجی به طریق اولی شکست خواهد خورد. بنابر این تمسک به تقوی در این روابط و شنیدن سخن حق و اطاعت از آن و انفاق (که بسیاری از مشکلات خانوادگی ریشه مالی دارد) مشکل گشای مسائل درونی خواهد گردید.

با چنین زمینه سازی و مقدمه ای است که وارد سوره طلاق می شویم، اگر در سوره تغابین با اشاره از کنار اختلاف با همسران و فرزندان گذشته است، در اینجا مسئله را کاملاً باز می کند و به آخرین مرحله آن یعنی طلاق می پردازد. محور این سوره ناسازگاری ها و نافرمانی هائی است که از بی تقوائی ناشی شده آثار و عوارض گسترده ای پیدا می کند. خطاب این سوره متوجه پیامبر (ص) است. ولی آن حضرت را مخاطب قرار داده تا عملکرد و سنت اش در این مسئله الگوی مسلمانان گردد. هرچند مسئله اصلی و نام این سوره طلاق است و به مسائل مربوط به نگهداری عده طلاق، عدم اخراج زنان در هنگام عده، شیردادن نوزاد و امثالهم پرداخته است (که به نظر مسائل فرعی کم اهمیت می آید)، ولی به خوبی نشان می دهد خانواده هسته اولیه جامعه است، اگر در اینجا نفس آدمی درست کنترل نشود عوارضش در ابعاد دیگر ظاهر می گردد. جالب اینکه درست بعد از آیات مربوط به اختلافات خانوادگی است که نتیجه می گیرد: «جوامعی که از امر پروردگار و رسولان سرپیچی کردند حساب سختی از آنها کشیدیم و به عذاب شدیدی دچارشان ساختیم، آنها کیفر عملشان را چشیدند و عاقبت کارشان زیان و حسرت گردید. (این تازه عذاب دنیائی آنها بود) و عذاب شدیدی نیز در آخرت برای آنها مهیا کرده ایم» (آیات ۸ تا ۱۰).

آخرین آیه سوره تغابین تأکیدی است بر آگاهی خداوند بر پنهان و آشکار و عزتمند و حکیم بودن او (عالم الغیب والشهاده العزیز الحکیم). چنین پیش آگاهی قبل از سوره طلاق وجدانهای بیدار را در جریان اختلافات زناشویی و طرق نگهداری زنان مطلقه به هنگام عده در منزل و پرداخت نفقه به آنها، با حاضر و ناظر دانستن خدا در حریم ایمان حفظ می نماید. مطالب فوق کلیاتی از وجوه مشترک میان دو سوره و محورهای ارتباطی آن را مورد نظر داشت. اما بطور مشخص و اخص می توان به موارد و موضوعاتی اشاره کرد که دقیقاً در هر دو سوره به آنها عنایت شده است. ذیلاً برخی از این موارد را مطرح می نمایم:

۱- «وبال امر». این اصلاح فقط ۴ بار در قرآن به کار رفته است که دو موردش در این دو سوره است، «وبال امر» یعنی کیفر کردار. از آنجائی که با کلمه «ذاقت» (چشیدند) به کار رفته است، نشان می دهد منظور همان عذاب دنیائی است و همانطور که چشیدن غذا با

کامل خوردن آن تفاوت اساسی دارد، عذابهای هلاک کننده اقوام در مقایسه با عذاب آخرت در حکم همان چشیدن است. آیات ذیل از هر دو سوره این ارتباط را روشن می نماید.

تغابن (۵) الم یأتکم نبؤا الذین کفروا من قبل فذاقوا وبال امرهم و لهم عذاب الیم.
 طلاق (۸) و کاین من قریة عتت عن امر ربها و رسله فحاسبناها حساباً شدیداً و عذبنها عذاباً نكراً - فذاقت وبال امرها و کان عاقبه امرها خسراً اعد الله لهم عذاباً شدیداً.

۲- ایمان و عمل صالح شرط نجات و نائل شدن به بهشت.

هر چند نتیجه طبیعی خطاها «عذاب» است، اما با ایمان و عمل اصلاحی می توان آثار بدیها را زدود و به بهشت جاوید که رستگاری عظیمی است، نائل گردید. این مطلب را هر دو سوره مورد تأکید قرار داده اند.

تغابن (۹) و من یومن بالله و یعمل صالحاً یکفر عنه سیئاته و یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها ابدأ ذلك الفوز العظیم.

طلاق (۱۱) و من یومن بالله و یعمل صالحاً یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها قد احسن الله له رزقاً.

۳- کتاب، نور هدایت و رستگاری است. در این سفر دور و دراز از بیابانهای هولناکی باید گذشت که از تاریکی آن جز به مدد نورافکن های رهگشا به سلامت نمی توان عبور کرد. توحید و نبوت و آخرت نیز که نقشه و راهنمای این مسیر است، تنها در پرتو انوار روشنی بخش کتاب قابل مشاهده می گردد و چنین است که در هر دو سوره بر این حقیقت تصریح می نماید:

تغابن (۸) فامنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا والله بما تعملون خبیر.

طلاق (۱۱) رسولاً یتلوا علیکم آیات الله مبینات لیخرج الذین آمنوا و عملوا الصالحات من الظلمات الی النور

۴- تقوی در روابط زناشویی. داشتن نورافکن برای عبور از بیابان تاریک کفایت نمی کند. چراغ شرط لازم است، ولی با گام نهادن در راه کامل می گردد. قرآن نیز کتاب هدایت است. اما نه برای حافظان و عالمان، بلکه برای متقین (ذلک الكتاب لاریب فیه هدی للمتقین). بنابر این نور هدایت هنگامی اثر می بخشد که اراده و نیروی «تقوی» به میدان آید. در دو سوره مورد نظر که عنایت به اختلافات زناشویی دارد، تنها علم و اطلاع داشتن از ضوابط و حدود و حریم کتاب را کافی نمی داند، بلکه تقوی را کفایت کننده آن معرفی می نماید. آیات ذیل شاهد این معنا است:

تغابن (۱۵ و ۱۶) انما اموالکم و اولادکم فتنه والله عنده اجر عظیم فاتقوا الله ما استطعتم و اسمعوا و اطيعوا و انفقوا خيراً لانفسکم...

طلاق (۱) ... احصوا العدة و اتقوا الله ...

« (۲) فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف ... و من يتق الله يجعل له مخرجاً

« (۴) ... واولات الاحمال اجلهن ان يضعن حملهن و من يتق الله يجعل له من امره يسراً

« (۵) ذلك امر الله انزله اليکم و من يتق الله يكفر عنه سيئاته و يعظم له اجرا

« (۱۰) اعد الله لهم عذاباً شديداً فاتقوا الله يا اولی الالباب الذين آمنوا قد انزل الله اليکم

ذکراً

۵- تقوی را عامل دیگری تکمیل می نماید که «توکل» نامیده می شود. در آیات ۲ و ۴

سوره طلاق اطمینان داده شده است که با تقوی کارها آسان می گردد و راه خروج از بن بست ها هویدا می شود. اما چنین نیست که این کار به فوریت و سرعت انجام شود: کار خدا روی عجله و شتاب نیست، بلکه هر کاری را روی قدر و اندازه و به موقع خود جریان می دهد. بنابر این به جای شتابزدگی باید وظیفه را انجام داده نتیجه را به خدا واگذار کرد. چه در مشکلات روابط زناشویی چه در مصیبت های اجتماعی.

تغابن (۱۱ تا ۱۳) ما اصاب من مصیبة الا باذن الله ... و اطيعوا الله و اطيعوا الرسول ...

الله لا اله الا هو و علی الله فلیتوکل المؤمنون

طلاق (۲ و ۳) فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف ... و من يتوکل علی الله فهو

حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شی قدراً

۶- ریشه بسیاری از اختلافات زناشویی، همچنین مسائل مهم اجتماعی را باید در امور مالی و ابعاد اقتصادی جستجو کرد، تنگ نظر و بخیل بودن مرد و محدود کردن نفقه زن، از عوامل بسیار مؤثر کشمکش های درونی است. همچنانکه فقر و محرومیت طبقات مستمند نیز شیرازه جوامع را از هم می پاشد. بنابر این آزاد شدن از تعلق به «مال» و «انفاق» آن به همسر، یا نیازمندان، هم باعث تزکیه نفس انفاق کننده می گردد، هم ایجاد محبت و صمیمیت کرده روابط اخلاقی و اقتصادی جامعه را بهبود می بخشد.

در این مورد نیز هر دو سوره اشارتی دارند:

تغابن (۱۵ و ۱۶ و ۱۷) انما اموالکم و اولادکم فتنه ... و انفقوا خيراً لانفسکم و من یوق

شح نفسه فاولئک هم المفلحون - ان تقرضوا الله قرضاً حسناً

یضاعفه لکم ...

طلاق (۶ و ۷) ... و ان کن اولات حمل فانفقوا علیهن ... لینفق ذو سعة من

سعتة و من قدر عليه رزقه فلينفق مما اتيه الله...

۷ - و بالاخره در هر دو سوره مسئله دشمنی و اختلاف زن و شوهر از محورهای اصلی و وجوه مشترک می باشد:

تغابن (۱۴) یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم.

طلاق (آیات ۱ تا ۷ که تماماً درباره طلاق و مسائل مربوط به آن است).

مجموعه سوره‌های تبیین کننده عذاب

میان سوره‌های دهگانه ۶۵ تا ۷۴ (طلاق - تحریم - ملک - قلم - حاقه - معارج - نوح - جن - مزمل - مدثر) چنین به نظر می‌رسد که وجه مشترکی در مسئله «عذاب» وجود داشته باشد. تمامی این سوره‌ها پیرامون جزای نیک و بد عمل انسانها در دنیا و آخرت و حساب و کتاب داشتن جهان آفرینش سخن می‌گویند. اما هر کدام از زاویه‌ای و به شکل خاصی؛ در سوره طلاق ریشه‌های عذاب (به معنای گرفتاری و درد و رنج و ناراحتی و غم و غصه چه در دنیا یا در ابعاد گسترده‌تر آخرت) را از هسته اولیه خانواده و در روابط زناشویی به دلیل بی‌تقوایی‌ها و خودخواهی‌های زن و شوهر نشان می‌دهد و دامنه آنرا به جامعه کشانده ثابت می‌کند «وبال و عاقبت امر» چنین نابسامانی‌هایی چگونه اساس یک جامعه را به هم می‌ریزد و آنها را گرفتار عذاب می‌نماید:

و کاین من قرية عنت عن امریها و رسله فحاسبناها حساباً شدیداً و عذبنها عذاباً نكراً فذاقت وبال امرها و كان عاقبة امرها خسراً

اعدالله لهم عذاباً شدیداً فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکراً. در سوره بعدی (تحریم) ابعاد دیگری از این گرفتاری‌های خانوادگی را مطرح نموده با نشان دادن انواع خطاها و لغزشگاههایی که در مسیر انسان قرار دارد، مسئولیت هر فرد را نسبت به سرنوشت خود و خانواده‌اش برای پرهیز از آتش جهنم گوشزد می‌نماید:

یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً و قودها الناس و الحجاره ... (آیه ۶)

و اضافه می نماید، عذرخواهی روز قیامت فائده‌ای برای نجات از عذاب ندارد. زیرا هر کس جزای عمل خودش را می بیند، در دنیا است که باید توبه خالصانه به درگاه الهی کرد تا آثار بدیها زدوده شده آدمی شایسته بهشت گردد:

(یا ایها الذین آمنوا لاتعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون - یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحا عسی ان یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار...)

و در همین سوره است که تصریح می نماید نه همسر پیامبر خدا بودن دلیل نجات از عذاب آتش می شود و نه همسر فرعون بودن موجب دخول در جهنم. بلکه هر کسی در گرو عمل خویش است.

چون ممکن است چنین سؤال مقدری برای آدمی پیدا شود که اصلاً خداوند چرا عذاب می کند و چه اشکالی دارد که همه داخل بهشت شوند؟ در سوره بعدی (ملک) نظم حیرت آور آسمانها و حساب دقیق و حکیمانه آنها مطرح می سازد و نشان می دهد چگونه کوچکترین خلل و بی نظمی و فرار و رانده شدن از مدار تعیین شده، مواجه با دفع و طرد عناصر دفاعی پدیده‌های دیگر شده، «عذاب سوزان» را موجب می گردد. یعنی عذاب مختص عوالم انسانی نیست، بلکه نتیجه طبیعی دور شدن هر پدیده‌ای از طبیعت ذاتی خویش می باشد، همانطور که برای اجرام سماوی و اشعه‌های مرگبار نفوذی به جو زمین، «عذاب السعیر» قرار داده شده، برای ناسپاسان نقش پروردگار نیز عذاب جهنم مهیا گشته است. (آیات ۵ و ۶)

و لقد زینا السماء الدنيا بمصابيح وجعلناها رجوماً للشياطين واعندنا لهم عذاب السعير
و للذین کفروا برهیم عذاب جهنم و بش المصیر.

ممکن است چنین تمثیلی از طبیعت برای کسانی که ذوق یا آشنائی علمی لازم با این امور ندارند، آموزندگی کافی نداشته باشد. بنابر این می توان به جای آسمان، مثال دیگری از زمین زد تا قابل فهم برای همگان باشد. آن هم از کشاورزی و باغداری که برای اشخاص بی سواد و روستائیان نیز محسوس باشد. داستانی که از باغداران بخیل در سوره بعدی (قلم) آمده است، در همین رابطه می باشد. در این قضیه خودخواهی های جمعی باغدار را نشان می دهد که چگونه موجب محرومیت و عذاب دنیائی آنها می گردد و در پایان نتیجه می گیرد: «عذاب همین است و البته عذاب آخرت به مراتب بزرگتر است».

کذلک العذاب و لعذاب الآخرة اکبر لوکانوا یعلمون.

با وجود ساده بودن مسئله و طبیعی بودن رابطه عمل انسان با سرنوشت آینده دنیائی و

اخروی او، و ارتباط تنگاتنگ عمل انسان با طبیعت اطراف، همواره اقوام و تمدن‌های گذشته (و حال) منکر «عذاب الهی» و مسئولیت خویش در قبال خدا و مردم شده‌اند. بهمین خاطر در سوره «حاقه» از تکذیب اقوام: عاد، ثمود، فرعون، مؤتفکات و قوم نوح نسبت به «عذاب الهی» یاد می‌کند و فرود آمدن آنها به اشکال مختلف نشان می‌دهد:

الحاقه، ما الحاقه، و ما ادریک ما الحاقه، کذبت ثمود و عاد بالقارعه، فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیه، و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیه.

تکذیب عذاب (عذاب هلاک امت‌ها در دنیا یا عذاب آخرت) مختص امت‌های پیشین نبوده‌است، بلکه امت معاصر پیامبر اسلام (ص) نیز با وجود گذشت هزاران سال از تجربه بشر در طول نسل‌های منقرض شده، هنوز با حالت انکار و تعجب از این قضیه سؤال می‌کردند: «سال سائل بعذاب واقع» و در سوره معارج چنین پاسخشان داده می‌شود: للکافرین لیس له دافع، من الله ذی المعارج، ...

و به پیامبر می‌فرماید هر چند آنها آنها دور می‌بینند، ولی ما آنها نزدیک می‌بینیم. روزی که آسمان سرخ‌رنگ گردد و کوه‌ها همچون پشم در هوا منتشر گردند، در آن روز کسی سراغ دوستش را نمی‌گیرد، بلکه آرزو می‌کند کاش می‌توانست برای رهائی از آتش فرزند، همسر، برادر و خویشاوندش، بلکه همه مردم روی زمین را عوض بدهد.

در آخر همین سوره نیز بار دیگر به آن «روز وعده داده شده» اشاره می‌کند و حالات گناهکاران را در آن شرایط تصویر می‌نماید.

در سوره نوح (سوره بعدی) غرق شدن قوم آن پیامبر را به عنوان بارزترین مصداق تاریخی برای کافرانی که منکر عذاب انقراض ملت‌ها هستند، مطرح می‌سازد، تا به خود آیند و ببینند چگونه ظلم و استکبار به عذاب استیصال منجر می‌گردد. با وجود این همه شواهد و دلائل تاریخی، اگر باز هم کسی تردید درباره جزای اعمال و عذاب دنیا و آخرت داشته از همنوع خود عبرت نمی‌گیرد، لااقل به قضیه استماع قرآن توسط طائفه‌ای از جن و اعترافات آنها توجه کند که چگونه ایمان آورده و «عذاب» را نتیجه اعراض از یاد پروردگار شناختند:

و انا منا المسلمون و منا القاسطون فمن اسلم فاولئك تحروا رشداً، و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطباً، و ان لو استقاموا لاسقیناهم ماء غدقاً لفتنهم فیه و من یعرض عن ذکر ربہ یسلکه عذاباً صعداً. (سوره جن آیات ۱۴ تا ۱۷)

اگر باز هم ایمان نیاورده و همه آیات و نشانه‌ها را تکذیب می‌نمایند، پیامبر چاره‌ای

جز صبر و تحمل و کناره گیری به نیکوئی از آنها ندارد. این صاحبان ثروت را باید به پروردگارشان بسپارد که همو شکنجه و تنبیه و غذائی گلوگیر و عذابی دردناک برای آنها مهیا کرده است:

واصبر علی یقولون و اهرهم هجرأ جمیلاً و ذرنی و المکذبین اولی النعمة و مهلهم قلیلاً ان لدینا انکالاً و جحیمأ و طعامأ ذاغصة و عذابأ الیمأ. (مزمّل آیات ۱۰ تا ۱۳)

و بالاخره در آخرین سوره (مدثر)، بر دشواری بودن چنان روز و عذاب سختی که برای کافران مهیا شده، اشاره می کند و در آیات ۲۶ تا ۳۱ دوزخ وعده داده شده را با تمامی نشانه های وحشت آور آن، که ۱۹ فرشته موکل بر آن گمارده شده، تصویر می نماید و با این مثال شگفت از تعداد خازنان جهنم، فتنه ای برای کافران قرار می دهد که موجب یقین اهل کتاب و افزایش ایمان مؤمنان می گردد. سرانجام مطلب را با این سخن که مثال فوق تنها تذکر و یادآوری برای بشر است خاتمه می دهد:

ساصلیه سقر

و ما ادریک ما سقر

لاتبقی و لاتذر

لواحه للبشر

علیها تسعه عشر

و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکه و ما جعلنا عدتهم الا فتنه للذین کفروا لیستیقن الذین اوتوا الکتاب و یزداد الذین آمنوا ایماناً و لا یرتاب الذین اوتوا الکتاب و المؤمنون و لیقول الذین فی قلوبهم مرض و الکافرون ما ذا اراد الله بهذا مثلاً کذلک یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء و ما یعلم جنود ریک الا هو و ما هی الاذکری للبشر.

سوره طلاق (۶۵)

محتوی و مضمون

سوره طلاق مشتمل بر مواعظ و احکامی درباره طلاق است که مراحل و مسائل و شرایط و ضوابط این امر را دقیقاً بیان می نماید. این آیات مشابهت بسیاری با آیات ۲۲۲ تا ۲۳۸ سوره بقره دارد که در همین باب نازل شده است.^۱ گویا آیات اولیه این سوره که با فاصله اندکی از آیات مربوطه در سوره بقره در سال دهم هجرت نازل شده^۲ با تفصیل بیشتر و ذکر جزئیاتی درباره نگهداشتن دوران عده برای حالات مختلف، جنبه تکمیل و توضیح نسبت به سوره بقره داشته باشد.

مسائلی که پیرامون طلاق در مقدمات این سوره بیان شده عبارتند از: وجوب نگهداشتن عده قبل از قطعیت طلاق، ممنوعیت اخراج یا خروج زنان از خانه در این مدت، نگهداری به خوبی و خوشی یا جدائی به خوبی و خوشی هنگام سرآمدن مدت عده، گواهی گرفتن دو شاهد عادل به هنگام طلاق و برپاداشتن شهادت برای خدا، تعیین مدت عده برای زنان یائسه و زنان باردار (نامشخص درابتدای بارداری و مشخص و آشکار در ماههای بعد)، اسکان زنان به نیکوئی و عدم سختگیری بر آنان، پرداخت هزینه و مخارج آنان در دوران بارداری و حقوق مادی آنها برای شیردادن نوزاد، مشورت و همفکری و سازش بایکدیگر در امر نوزاد، دادن خرج و نفقه زن در کلیه مراحل فوق به تناسب استطاعت و

۱. کلیات مربوط به طلاق فقط در همین دو سوره بیان شده است. گرچه در آیه ۵ سوره تحریم و ۴۹ سوره احزاب هم اشاره ای به این مسئله شده است.

۲. مطابق جداول کتاب «سیر تحول قرآن» آیات مربوطه در سوره بقره اواخر سال نهم هجرت و هفت آیه ابتدای این سوره اواسط سال دهم هجرت نازل شده است.

امکانات.

آنچه در آیات تشریعی مربوط به مسائل فوق که «آیات مبینات» (آیات روشنگر تبیین کننده)^۱ نامیده شده^۲ جلب توجه می کند عبارتند از:

۱- نام جلاله «الله» - در این سوره ۲۵ بار نام «الله» تکرار شده است، درحالیکه تعداد آیات آن فقط ۱۲ آیه می باشد (در هر آیه بیش از ۲ بار و در ازاء هر ۱۱/۵ کلمه یکبار)، و اتفاقاً در سوره های بقره، نساء، نور، احزاب، مجادله، ممتحنه و تحریم نیز که به نوعی مسائل مربوط به روابط با زنان در آنها بیان شده، نام «الله» به نسبت بسیار بالائی بکار رفته است. گویا این امر به دلیل اهمیت به یادداشتن خدا در روابطی است که بخاطر اختلاف قدرت و امکانات زن و مرد به شدت در معرض ظلم و ستم و زورگویی می باشد. همینکه طرفین بخاطر داشته باشند در محضر و منظر خداوند علیم و قدیر قرار دارند خود می تواند عاملی برای کنترل آنها و مهار احساسات خشم و انتقام باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که تعداد نام «الله» در این سوره بطور نسبی از تمامی سوره های قرآن (بجز دو سوره کوچک اخلاص و نصر^۳) بیشتر است. همچنین ده سوره حدید (۵۷) تا تحریم (۶۶) تماماً از این نظر نسبت به بقیه سوره های قرآن وضعیت شاخصی دارند^۴. بطوریکه به نظر می رسد این ۱۰ سوره مجموعه مرتبطی را در محور نام «الله» تشکیل می دهند.

۲- حدود الله - در اولین آیه این سوره پس از بیان حکم نگهداشتن عده برای زنان مطلقه و ممنوعیت اخراج یا خروج آنها از خانه، این ضوابط را حدود الهی می شمرد و تجاوزکنندگان از آنرا ظالم بر نفس می نامد:

... و تلک حدود الله و من يتعدّ حدود الله فقد ظلم نفسه...

آنگاه به دنبال این آیه کلی که در صدر سوره قرار گرفته حالات و شرایط و جزئیات مسئله طلاق وعده و عوارض آنرا در آیات بعد شرح می دهد. جمله «حدود الله» در قرآن

۱. آیه (۱۱) رسولاً يتلوا عليكم آیات الله مبينات ليخرج الذين آمنوا و عملوا الصالحات من الظلمات الى النور...

۲. در سوره نور نیز توضیحات تشریعی درباره نکاح با زنان را «آیات مبینات» نامیده است (لقد انزلنا اليكم آیات مبینات...) آیه ۳۴.

۳. در هر کدام از سوره های اخلاص و نصر فقط ۲ بار نام «الله» بکار رفته ولی به دلیل کم حجم بودن آنها، نسبت این نام به تعداد کلمات آنها بالا رفته است.

۴. در شرح سوره نور لیست ۲۰ سوره ای را که نام «الله» بطور نسبی در آنها بیشتر بکار رفته است آورده ایم. ده سوره فوق در آن میان قرار دارند.

به تعداد محدودی بکار رفته است^۱ و اتفاقاً بیشترین کاربرد آن در مورد «طلاق» می باشد.^۲

۳- امر الله - شاید مهمترین کلمه‌ای که بطور نسبی در این سوره به تعداد چشمگیری به کار رفته «امر» باشد که علیرغم کوچکی سوره ۹ بار تکرار شده است.^۳ امر یا به صورت قول است یا فعل. اگر قولی باشد معنای دستور و فرمان می دهد (ضد نهی) و اگر فعلی باشد معنی کار و چیز می دهد که جمع آن امور است و در این سوره هر دو حالت آن به کار رفته است، وقتی در مورد بشر به کار می رود معنای کار می دهد و آنگاه که در مورد خدا بکار می رود معنای امر و فرمان. ذیلأ به موارد مورد نظر اشاره می کنیم:

آیه (۱)... لا تدری لعل الله يحدث بعد ذلك امراً

» (۳)... و من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره...

» (۴)... و من يتق الله يجعل له من امره يسراً.

» (۵) ذلك امر الله انزله اليكم و من يتق الله...

» (۸) و كآين من قرية عتت عن امر ربها.

» (۶)... و اتمروا بينكم بالمعروف

» (۹) فذاقت و بال امرها و كان عاقبة امرها خسراً

» (۱۲) الله الذي... يتنزل الامر بينهن.

به نظر می رسد مواردی که کلمه «امر» با ضمیر (امره - امرها) آمده است در مورد کارهای انسان باشد (آیات ۳ و ۴ و ۶ و ۹) و مواردی که بانام «الله» ترکیب شده (ذلک امر الله، امر ربها)، یا به صورت معرفه و انکره آمده (بعد ذلک امرأ، يتنزل الامر بينهن) در مورد خداوند. امر خداوند گاهی به عنوان فرامین تشریعی به انسانها صادر می گردد (ذلک امر الله انزله اليکم - آیه ۵) و گاهی به عنوان فرامین تکوینی به آسمانها و زمین (يتنزل الامر بينهن - آیه ۱۲). گویا به همراه آمدن امر خدا با امر انسانها در این سوره متضمن این پیام باشد که مؤمنین باید امر خود (مسائل طلاق و غیره) را با امر خدا (ذلک امر الله انزله اليکم) که در کتاب مشخص گردیده منطبق نمایند.

در ضمن کلمه «اتمروا» در آیه (۶) نیز از ریشه «امر» می باشد. «ایتمار» به معنای قبول امر

۱. جمعاً ۱۴ بار در سوره های بقره (۱۸۷-۲۲۹-۲۳۰)، نساء (۱۳ و ۱۴)، توبه (۹۷-۱۱۲) - مجادله ۴ و طلاق ۱

۲. از جمله بقره ۲۲۹ و ۲۳۰، مجادله ۴ و طلاق ۱ (آیه ۱۸۷ سوره بقره در باره نزدیک شدن به زنان در شب های ماه

رمضان و آیات سوره نساء در باره وصیت است)

۳. به نظر می رسد این نسبت بی نظیر در قرآن باشد.

و مشورت می باشد^۱، چرا که مشورت کنندگان امر یکدیگر را قبول می کنند (واتمروا بینکم بمعروف و ان تعاسرتم فسترضع له اخری).

۴- تقوی الله

از آنجائی که محور این سوره طلاق و عوارض ناشی از آن است و بروز آن معمولاً به دنبال مشاجره و اختلاف و کینه و دشمنی اتفاق می افتد، نقش «تقوی» به عنوان ترمز و عامل مهارکننده نامهربانی ها بسیار مهم می باشد. اصولاً کاربرد این کلمه در قرآن عمدتاً در آیات مربوط به قتال و جهاد یا روابط زناشویی و طلاق می باشد که در این دو زمینه میدان تحریکات شیطانی گسترده تر است و احساسات امکان غلبه بیشتری بر عقل انسان دارد. اگر مهار تقوی در این دو امر نباشد تجاوز و تعدی و زیاده روی از حدود انصاف و عدالت جوامع انسانی را متلاشی می سازد.

در این سوره ۵ بار کلمه «تقوی» تکرار شده است که عمدتاً ناظر به مسئله نگهداری عده و خوش رفتاری با زنان می باشد. در کلیه این موارد کلمه تقوی با «الله» ترکیب شده و به چنین رابطه ای تأکید شده است (۳ بار «من یتق الله» و ۲ بار «اتقوا الله»)

آیه (۱)... و احصوا العدة و اتقوا الله ربکم لاتخرجهن من بیوتهن

» (۲) فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف... و من

یتق الله یجعل له مخرجاً

» (۴)... و اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن و من یتق الله

» (۵) ذلک امر الله انزله الیکم و من یتق الله یکفر عنه سیئاته و یعظم له اجرأ

» (۱۰) اعد الله لهم عذاباً فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکراً

چهار آیه نخست مستقیماً درباره طلاق و مسائل مربوط به آن است و آخرین آیه به عنوان نتیجه گیری و عبرت آموزی از اقوامی که بخاطر عدم توجه به قوانین الهی در روابط فیما بین دچار عذاب شدند خطاب به «اولی الالباب» نازل شده است.^۲ و اما «اولی الالباب»

۱. در سوره قصص آیه ۲۰ نیز این کلمه بکار رفته است (ان الملائه یتمرون بک ان یقتلوا - همانا اشراف قوم درباره قتل تو باهم مشورت می کنند).

۲. در قرآن معمولاً «اولو الالباب» به همراه دو کلمه «تقوی» و «ذکر» بکار رفته است و در اینجا نیز این ترکیب سه گانه به چشم می خورد. لازمه «تقوی» (پرهیز از گناه) دو چیز است، اول پایبندی به حدود و حریم الهی، دوم بخاطر داشتن این تعهد و پایبندی و عدم «نسیان» آن. اولو الالباب (صاحبان مغز) همانند همه حیوانات مغز داری که پوسته محافظی دارند دارای حدود و حریم محافظی به نام وجدان هستند و معنای «ذکر» نیز بخاطر داشتن این پوسته می باشد.

(صاحبان خرد، وجدان، تعهد و پابندی به قانون) از طریق «ذکر» (قرآن) که بر پیامبر نازل شده و حضرتش بخاطر خارج ساختن مردم از تاریکی ها بسوی نور بر آنها تلاوت می نماید به آیات روشننگر الهی (آیات الله مبینات) آگاهی می یابند و آنرا همانند نورافکنی فراراه زندگی خود قرار می دهند (رسولاً یتلوا علیکم آیات الله مبینات لیخرج الذین آمنوا و عملوا الصالحات من الظلمات الى النور...)

نام‌های الهی - همانطور که گفته شد در این سوره ۲۵ بار نام جلاله «الله» بکار رفته است. بجز این نام، ۲ بار نام رب (ربکم - ربها) و یکبار نام «قدیر» نیز در این سوره آمده است. در سوره قبل (تغابن) تعداد زیادی از اسماء الحسنی آمده بود. اما تأکید انحصاری روی نام «قدیر» در این سوره معنای خاصی در رابطه با سیاق سوره دارد. گویا از آنجائی که در مسئله طلاق، زورگویی و رفتار از موضع قدرت موجب ظلم و ستم می‌گردد، در اینجا قدرت بی‌نهایت خدا را به‌رخ کشیده تا مگر مانعی محسوب شود (... لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر)

آهنگ انتهائی آیات - همه آیات این سوره با «الف» ختم می شوند (آیه ۶ همان آهنگ را دارد ولی با یاء مقصوره ختم شده) اتفاقاً سوره های نساء و احزاب نیز که بخشی از آنها مربوط به روابط با زنان است عمدتاً با حرف «الف» ختم شده اند.

ارتباط سوره‌های طلاق و تحریم (۶۵ و ۶۶)

وجه ارتباطی میان این دو سوره و حلقه پیوندشان از همان ظواهر آنها آشکار است و نیاز چندانی به شرح و توضیح نمی باشد. اولاً هر دو سوره با ندای «یا ایها النبی» خطاب به پیامبر (ص) نازل شده اند^۱ تا چگونگی عملکرد و سنت او را مؤمنین الگو قرار دهند، ثانیاً موضوع محوری هر دو سوره اختلافات زناشویی و بگومگوی زوجین و مسائل مربوط به آن است. با این تفاوت که در سوره طلاق، تمرکز اصلی روی مرحله جداشدن و موضوعات وابسته به آن است و در سوره تحریم، هر چند مرحله طلاق مطرح شده، اما مسئله ناسازگاری و نافرمانی موردنظر می باشد. ثالثاً موضوع «عذاب» که محور مشترک میان این دو سوره با چهار سوره بعدی است، به عنوان وبال امر، عاقبت امر و حساب شدید ربط دو سوره را با یکدیگر نشان می دهد.

اما زاویه برخورد با مسئله عذاب در این دو سوره با سوره‌های بعدی تفاوت دارد. در اینجا موضوع را از بُعد خانوادگی مطرح می‌نماید و زمینه عذاب را در بی‌تقوایی‌هایی که در

روابط زناشویی اتفاق می افتد سراغ می دهد. در سوره طلاق بلافاصله پس از تبیین مسائل مربوط به طلاق و عده و نگهداری زنان و شیردادن نوزاد و غیره، نتیجه گیری می کند اختلافات زناشویی در کانون خانواده اگر عمومیت داشته باشد کل جامعه را به عذاب سخت می کشاند:

و کاین من قرية عنت عن امر رها و رسله فحاسبناها حساباً شديداً و عذبنها عذاباً نكراً - فذاقت وبال امرها و كان عاقبة امرها خسراً اعد الله لهم عذاباً شديداً فاتقوا الله يا اولى الالباب الذين آمنوا قد انزل الله اليكم ذكراً.

و در سوره تحریم نیز به دنبال آیه مربوط به طلاق، مؤمنین را مخاطب قرار داده وظیفه آنها را برای مراقبت از خود و اهل خانواده در برابر آتش هشدار می دهد:

يا ايها الذين آمنوا قوا انفسكم و اهليكم ناراً و قودها الناس و الحجارة عليها ملائكة غلاظ شداد لا يعصون الله ما امرهم و يفعلون ما يؤمرون.

زمینه های مشترک دیگری نیز در هر دو سوره وجود دارد که هماهنگی و پیوند آنها را با یکدیگر به خوبی آشکار می سازد. ذیلأ به مواردی از آنها اشاره می کنیم.

۱- نام جلاله «الله» در هر دو سوره به دفعات زیادی به کار رفته است. بطوریکه بازای تقریبی هر ۱۰ کلمه در سوره طلاق و ۱۹ کلمه در سوره تحریم، یکبار این نام تکرار شده است که از نظر نسبی و آماری قابل توجه می باشد. این امر احتمالاً به دلیل طرح اختلافات زناشویی و قضیه جدائی و طلاق و دشمنی های حاصله است که جز یاد «الله» و بخاطر داشتن مقام و موقعیت او ترمز دیگری نمی تواند مانع بروز کینه ها و دشمنی ها باشد. همچنین موضوع «تقوی» به دلیل همین زمینه مساعد برای تحریکات شیطانی در هر دو سوره نقش کلیدی دارد.

۲- احاطه علم خداوند به جزئیات رفتار زن و شوهر از جمله مسائلی است که در هر دو سوره مورد تأکید قرار گرفته، مؤمنین را هشدار می دهد تا همواره خدا را حاضر و ناظر در روابط با همسران ببینند.

آخرین آیه سوره طلاق (... ان الله قد احاط بكل شى علماً) که حلقه اتصال با سوره تحریم را تشکیل می دهد، بلافاصله در دومین و سومین آیه این سوره با اسماء «و هو العلیم الحکیم» و «العلیم الخبیر» پیوند می خورد و هماهنگی را برقرار می سازد.

۳- در هر دو سوره مسئله تکفیر ذنوب (پاک کردن و پوشاندن گناهان) از طریق تقوی و توبه و خروج از تاریکی ها به سوی نور بوسیله کتاب و رسول، و دخول در بهشت با جملات تقریباً مشابه مطرح گردیده که همسوئی هر دو سوره را نشان می دهد.

سوره تحریم (۶۶)

برملا ساختن روابط خصوصی پیامبر

سوره تحریم همچون سوره قبل (طلاق) و نیز سوره احزاب (۳۳)، با خطاب «یا ایها النبی» آغاز می گردد. مضامین این سوره، همچنین نیمی از سیزده آیه‌ائی که در کل قرآن با چنین خطابی آغاز می گردد^۱ در ارتباط با «زنان» است^۲. و بقیه آن مربوط به منافقین و کفار. این عنایت مخصوص به مسئله‌ای شخصی مربوط به همسران پیامبر (ص) ممکن است در برخوردی ابتدائی و قضاوتی سطحی، با توجه به ابدی و عمومی بودن قرآن، غیر عادی و غیر ضروری به نظر برسد. اما اگر توجه داشته باشیم که به تصریح قرآن شخص پیامبر «اسوه»^۳ و شاهد^۴ (الگوی قابل مشاهده و اقتباس) مسلمانان بوده و رفتار و رویه و سیره او به اصطلاح دینی «سنت» شمرده می شود و مسلمانان وظیفه دارند عملکرد او را به عنوان ملاک و معیار حق تبعیت نمایند، به اهمیت این امر بهتر پی می بریم.

نه تنها زندگی عادی و روزمره پیامبر و رفتار طبیعی او با همسران و فرزنداناش مورد الهام و اقتباس پیروان قرار می گرفته، بلکه منافقین و کفار نیز کوچکترین رفتار او را زیر

۱. انفال آیات ۶۴-۶۵-۷۰، توبه آیه ۷۳، احزاب آیات ۱-۲۸-۴۵-۵۰-۵۹، ممتحنه آیه ۱۲، طلاق آیه ۱ و تحریم آیات ۱ و ۹

۲. احزاب آیات ۲۸-۵۰-۵۹، ممتحنه آیه ۱۲- طلاق آیه ۱ و تحریم آیه ۱

۳. احزاب آیه ۲۱- لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة (هر آینه در رسول خدا برای شما اسوه نیکوئی است)

۴. بقره ۱۴۳ (لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیداً و حج ۷۸ (هو سماکم المسلمین من قبل و فی هذا لیکون الرسول شهیداً علیکم...))

ذره بین کنجکاوی قرار می دادند تا مگر موجبی برای توطئه های رذیلاته خود بیابند^۱. بنابراین این به دلیل آثار گسترده اجتماعی که روابط خصوصی پیامبر ایجاب می کرده، ضرورت داشته است از نظر وحی مهر تأیید یا تنقید بر آن بخورد تا پیروان او در حال و آینده دچار سردرگمی و بلاتکلیفی نشوند.

پیام ها

علاوه بر خطاب «یا ایها النبی»، خطابهای دیگری همچون «یا ایها الذین آمنوا» و «یا ایها الذین کفروا» نیز در این سوره بکار رفته است. علاوه بر آن همسران پیامبر نیز مخاطب ارشاد الهی قرار گرفته اند. بنابراین برای فهم دقیق تر مضامین پیام های سوره، آنها را بر حسب مخاطب آن به چهار دسته به شرح ذیل تقسیم می نمائیم:

۱- خطاب به پیامبر- در این سوره دو خطاب مستقیم (در آیات ۱ و ۹) به پیامبر شده است. اولین آن در رابطه با محدودیت و محرومیتی است که آن حضرت بخاطر رضایت برخی همسرانش بر خود اعمال نموده بود (یا ایها النبی لم تحرم ما احلّ الله لک تبغی مرضات ازواجک والله غفور رحیم). ظاهراً در مقایسه با عرف و عادت انسانهای عادی اشتباه و خطائی به نظر نمی رسد که خداوند اسماء غفور و رحیم را برای دعوت به توبه مطرح کرده است. آنچه اتفاق افتاده نه صدمه ای به کسی خورده و نه حق کسی پایمال شده است، بلکه محرومیتی است که پیامبر بر خود تحمیل کرده و آزادی اش را در مواردی خاص محدود نموده است. اما همانطور که گفته شد حرکات پیامبر زیر ذره بین قضاوت و اظهار نظر دوست و دشمن قرار داشته و به دلیل آثار اجتماعی آن در مکان و زمانی گسترده تر از آن مکان و زمان نمی توانسته است همچون رفتار خصوصی سایر مردم در خلوت خانه به بوته فراموشی سپرده گردد. حتی همسران او نیز می توانستند رویه او را در زمان حیات یا مماتش برای دیگران نقل نمایند و از آن به عنوان سنت رسول الله ضابطه و قانونی برای روابط درونی سایر مسلمانان بسازند. بنابراین پیامبر (ص) که پیام رسان خداوند بسوی مردم است باید خود دقیقاً مطابق موازین و معیارها و حدود و حریم الهی رفتار نماید و برای خوشایند دیگران، هر چند همسرانش، مجاز نیست با حرام کردن چیزی که خداوند حلال کرده مماشاتی در اصول نماید و حقوق و آزادی خود را محدود سازد. گرچه مخاطب این پیام، پیامبر است ولی در حقیقت همه مؤمنان مخاطب آن هستند. به این ترتیب هیچ مسلمانی سزاوار نیست بخاطر

۱. به عنوان مثال به داستان افک (اتهام به عایشه) و همچنین ازدواج پیامبر به فرمان خدا با همسر مطلقه زید که موجب سوء استفاده منافقین شد می توان اشاره کرد.

برخی ملاحظات غیر اصولی که احیاناً بر حسادت و خودخواهی همسرش مبتنی است از عملی، اگر حق است، صرف نظر نماید و این درس ظریف و بزرگی است که در قالب تجربه‌ای خصوصی از زندگی داخلی پیامبر برای مسلمانان باقی مانده است.^۱

۱-۲ - سعه صدر - در رابطه با قضیه فوق، که قرآن از ذکر اصل ماجری (برخلاف راویان) خودداری کرده و تنها به نقل کلیات و نتایج عبرت‌انگیز آن پرداخته است، نکات آموزنده دیگری نیز وجود دارد که از آن جمله است: پی‌گیری نکردن پیامبر از تقصیر همسرانی که در افشای آن، علیرغم توصیه و تأکیدش، کوشیده بودند. عادت و علاقه بیشتر مردم در چنین مواردی کنجکاوی و کندوکاو برای کشف جزئیات قضیه برای محکوم کردن مقصرین است، اما پیامبر با کرامت نفس و بزرگ‌منشی به همان حد شناخت اجمالی اکتفا نمود و از تعقیب مسئله صرف‌نظر کرد (فلماً نبأت به و اظهره الله علیه عرف بعضه و اعرض عن بعض) و اینهم درس بزرگی است که در کسب اطلاعات در چنین روابطی تنها به حد مورد نیاز باید اکتفا کرد.

۱-۳ - لزوم شکستن سوگندهای بیهوده - پیام دیگر، فرض بودن شکستن سوگندهائی است که مبنای اصولی ندارند (قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم...) انسان حق ندارد به اصطلاح کاسه داغتر از آش بوده دست و پای خود را با غل و زنجیرهای خرافی سنتی یا فرهنگ‌های منحط ببندد و آزادی خود را در مواردی که خداوند روا شمرده محدود نماید.^۲ حلال و حرام و حد^۳ و حریم را خداوند تعیین می‌کند و بشر سطحی‌نگر جاهل‌تر از آن است که بتواند قانون شرعی وضع نماید. قرآن از مشرکین و نیز از گمراهان اهل کتاب موارد زیادی را نقل می‌نماید که با وضع قوانینی من درآوردی قسمت‌هایی از زراعت و مواردی از چارپایان را با فقاقت خاص، بر خود یا دیگران حرام می‌کردند.^۴

۱. این نکته نیز جالب توجه است که خداوند پیامبر گرامی‌اش را بخاطر پی‌جویی رضایت همسران ملامت می‌کند (تبثغی مرضات ازواجک) به این دلیل که توحید ایجاب می‌کند فقط رضایت خدا مطرح باشد و در قرآن همواره، بجز مورد فوق، ابتغاء رضایت فقط در مورد خدا بکار رفته است، مثل آیات ۲۰۷ و ۲۶۵ بقره، ۱۱۴ نساء، ۱ ممتحنه، ۲ مائده و ۲۱ لیل (ابتغاء مرضات الله - ابتغاء رضائی - یبتغون فضلاً من ربهم و رضواناً)

۲. قل من حرم زينة الله اخرج لعباده والطيبات من الرزق... (اعراف ۳۲)

۳. تلك حدود الله فلا تعتدوها

۴. بخصوص در سوره‌های نساء، مائده، انعام، بقره، آل عمران، اعراف و توبه در این مورد آیات زیادی آمده است.

۲- خطاب به همسران پیامبر

پس از پیامبر (ص)، نوبت دو تن از همسران متخلف آن حضرت است که موعظه الهی را پذیرا گردند، آن دو به انگیزه حسادت و خودخواهی توصیه رسول خدا را زیر پا گذاشتند و موضوع سربسته‌ای را افشاء نمودند و خواستند بر آن حضرت مسلط و چیره گردند (تظاہر اعلیہ). در حالیکه خداوند مولای او و جبرئیل و صالحان از مؤمنین و فرشتگان پشتیبان او هستند (آیه ۴). توصیه نخست به آن دو، بازگشت بسوی خدا (توبه) از گرایش انحرافی است (فقد صغت قلبیکما)، و دیگر دعوتشان، در تهدیدی تلویحی به طلاق و به برگزیده ترین خصال انسانی. در تسلیم، ایمان، فروتنی، توبه، تعبد و سیاحت...

عسی رہے ان طلاقکن ان بیدلہ ازواجاً خیراً منکن مسلمات مؤمنات قانتات ثابتات عابدات سائحات ثبات و ابتکارا۔

درضمن با مثالی که در اواخر سوره از همسران حضرت نوح (ع) و حضرت لوط (ع) می‌زند، این هشدار را به آنها می‌دهد که در صورت خیانت همچون آنان روانه جهنم خواهند شد و همسر پیامبر خدا بودن آنها را بی‌نیاز از عمل خود نمی‌کند. (آیه ۱۰)

خطای اصلی آن دوزن، سرکشی و عصیان در برابر رسول خدا بوده است که مفهوم مخالف این امر در کلمه «قانتات» (زنان فروتن برای خدا)، که در آیه (۵) به آن دعوت شده اند تجلی می کند. جالب اینکه آخرین جمله این سوره با نمایش صفتی از حضرت مریم با کلمه «قانتیر» خاتمه می یابد. ... و صدقت بکلمات ربها و کانت من القانتین.

۳۔ خطاب بہ مؤمنین

در این سوره دو پیام مهم به مؤمنین خطاب شده است که در رابطه با سیاق اصلی سوره بسیار قابل توجه می باشد. ابتدا آن دو را نقل می نمائیم آنگاه توضیح مختصری عرضه می داریم.

آيه (٦) يا ايها الذين آمنوا قوا انفسكم واهليكم ناراً وقودها الناس والحجارة...

توبوا إلى الله توبة نصوحاً عسى ربكم أن يكفر عنكم سيئاتكم

خطاب نخست که بلافاصله پس از پنج آیه مقدمه سوره (مربوط به پیامبر و همسران آن حضرت) آمده است، نتیجه گیری و عبرتی عمومی را برای تمامی مسلمانان بیان می دارد. در برابر آتش سهمگینی که به دلیل گناه و عصیان اوامر الهی در کمین انسان است، هر کس وظیفه دارد نه تنها شخص خود، که اهل خود را نیز از خطرات آن برکنار دارد (قوانفسکم و اهلیکم ناراً). منظور از «اهل»، در آیه فوق تنها همسر و فرزند نیستند که این تنها یک نوع

«اهلیت» است، و اتفاقاً کلمه اهل در قرآن بیشتر در مواردی غیر از اهلیت خونی و خانوادگی بکار رفته است. مثل: اهل الکتاب (۳۱ بار)، اهل قریه (۷ بار) و همچنین اهل الذکر، اهل التقوی^۱ اهل النار، اهل الانجیل، اهل مدین و غیره. بنابراین اهل هر فرد تنها اهل بیت او نیستند، بلکه همفکران، همکیشان و هم شهریان (اهل قریه، اهل مدین) او نیز اهل او محسوب می شوند. کما آنکه خداوند ایمان آورندگان به نوح (ع) را اهل او معرفی می نماید در حالیکه همسر و فرزند او را که به واقع از اهل بیت او بودند بیگانه می شمرد:^۲

و نادی نوح ربّه فقال رب انّ ابنی من اهلی و ان وعدک الحق و انت احکم الحاکمین
قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح... (هود ۴۵ و ۴۶)

با توجه به مقدمات فوق می توان به خطیر بودن وظیفه ای که هر مؤمن به مقتضای اصل «ولایت ایمانی» (المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض) نسبت به سایر مسلمانان، اعم از همسر و فرزند تا همفکر و همسایه و هم شهری و همسفر و... دارد پی برد. هیچ کس حق ندارد تنها به فکر بیرون کشیدن گلیم خود از آب بوده منحصرأً به نجات خود بیندیشد. سرنوشت جامعه ایمانی آنچنان درهم گره خورده است که بخاطر تأثیرات متقابل افراد بر سرنوشت یکدیگر، تلاش و تمهیدی همگانی برای نجات کل مجتمع، نجات تک تک را میسر می سازد. و اتفاقاً در دو آیه قرآن زیانکاران واقعی کسانی را می شمرد که هم خودشان را به خسران افکندند و هم موجب خسران «اهل» خود شدند.

... قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیمه الاذلک هو الخسران المبین^۳
افراد یک خانواده، کارمندان یک اداره، محصلین یک مدرسه، کارگران یک کارخانه، کشاورزان یک مزرعه، مردم یک محله، اعضای یک حزب یا جمعیت و... اهل یکدیگر هستند و در برابر عذابی که در نتیجه گناه عارض هریک می شود مسئول می باشند:
یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم ناراً...

دومین خطاب به مؤمنین، فرمانی است برای توبه خالصانه به درگاه خدا از گناهایی که چه بسا همان عدم خویشتن داریهای خود و اهل خود موجب آن شده باشد (یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوحاً...). توبه «نصوح» توبه خالصانه ای است که کوچکترین شائبه

۱. سوره فتح آیه ۲۶ (والزهم کلمه التقوی و کانوا احق بها و اهلهما)

۲. علاوه بر موارد فوق، در قرآن اهلیت های دیگری نیز شمرده است. از جمله: اهل مکر (ولایحیق مکر السینی الا باهله)، اهل زمین (یرثون الارض من بعد اهلهما)، اهل کشتی (قال اخرقتها لتغرق اهلهما)، اهل امانت (تؤدوا الامانات الی اهلهما) و...

۳. (زمر ۱۵) و با تفاوتی در (شوری ۴۵)

شرک و ریا در آن نباشد و توبه کننده باتمام وجود پشیمان گشته و قصد جبران داشته باشد. کلمه «نصوح» منحصرأ همین یک مورد در قرآن بکار رفته است و شاید تأکید روی خالص و بی شائبه بودن آن در رابطه با سیاق سوره که ناظر به مناسبات زناشوئی است به دلیل حساسیت این امر می باشد که بر زوایای آن کسی بجز خدا آگاهی ندارد.

پیام دیگری که در قالب مثال برای مؤمنین (بخصوص زنان مؤمن) در این سوره آمده است، اوج ایمان و کمال زن را مستقل از همسرش در برابر خدا نشان می دهد (آیه ۱۲). یک نمونه همسر فرعون است که علیرغم شوهر جبارش، راه ایمان را در پیش گرفت و دیگری مریم که سمبل پاکی و فروتنی شد (و مریم ابنت عمران التی احصنت فرجها فنفعنا فیه من روحنا و صدقت بکلمات ربها و کانت من القانتین).

۴- خطاب به کافران

و بالاخره خطاب کوتاهی هم در این سوره به کافران بکار رفته است (یا ایها الذین کفروا لاتعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون). اگر منظور از «کافران» همان منکرین قرآن و رسالت بوده باشد، ارتباط این خطاب با سیاق کلی سوره ممکن است دشمنی ها و سوءاستفاده های کافران از روابط خانوادگی شخص پیامبر باشد، اما اگر منظور از «کفر» همان معنای لغوی آن یعنی ناسپاسی و ناشکری نعمت باشد، «الذین کفروا» صفت مسلمانان سست ایمانی خواهد بود که قدر نعمت حضور پیامبر و کتاب روشنگری که بر او نازل شده نشناختند و کفران نعمت کردند. عذرخواهی چنین ناسپاسانی روز قیامت پذیرفته نخواهد شد و به جزای اعمالشان خواهند رسید (... لاتعتذروا الیوم انما تجزون ماکنتم تعملون)

علاوه بر خطاب فوق، مثالی هم برای کافران (بخصوص زنان کافر) زده شده است (ضرب الله مثلاً للذین کفروا...) این مثال همانطور که گفته شد از همسر نوح و همسر لوط (علیهما السلام) است که قدر نعمت همسر پیامبر خدا بودن را نشناختند و با کفران این موقعیت که می توانست بهترین عامل هدایت آنان باشد، راه خیانت در پیش گرفتند و به سزای اعمالشان رسیدند.

جهاد با کافران و منافقان

دهمین آیه این سوره ظاهراً بطور ناگهانی تغییر سبک و سیاق می دهد و از مسائل درونی بیت پیامبر و توصیه های اخلاقی به مؤمنین، به جهاد با کفار و مؤمنین و سخت گیری

بر آنها می پردازد و به همین اشاره اجمالی و کوتاه که همچون جمله معترضه ای وسط یک بحث مستقل و منسجم آمده بسنده کرده مجدداً دنباله مطلب را در همان سیاق سابق (مسئولیت زنان) ادامه می دهد.

آیه مورد بحث که عیناً در سوره توبه (آیه ۷۳) نیز تکرار شده است خطاب به پیامبر این چنین فرمان می دهد:

یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و مأویهم جهنم و بش المصیر
سؤال اصلی در این است که آیه فوق چه رابطه ای با بقیه سوره دارد و مسئله جهاد با کفار و منافقین چگونه با مسائل درونی اهل بیت رسول خدا در کنار هم مطرح شده است؟
شگفت این که در سوره احزاب نیز که با خطاب «یا ایها النبی» (همچون سوره طلاق و تحریم) آغاز شده و بیش از یک سوم خطابه ای قرآن به پیامبر را شامل است^۱ (۵ بار از ۱۳ بار) و نیمی از سوره به مسائل درونی بیت پیامبر و ازواج او ارتباط دارد^۲، هم در اولین آیه سوره، هم در متن آن و هم در آخرین آیه آن خطر کفار و منافقین را یادآوری می نماید و به پیامبر فرمان می دهد باتقوای الهی از اطاعت آنها بپرهیزد و تنها از وحی پیروی و برخدا توکل نماید.

اول سوره: یا ایها النبی اتق الله ولا تطع الکافرین و المنافقین ان الله کان علیماً حکیماً - و اتبع ما یوحی الیک من ربک ان الله کان بما تعملون خبیراً - و توکل علی الله و کفی بالله وکیلاً.^۳

وسط سوره: (آیه ۴۸) ولا تطع الکافرین و المنافقین و دع اذیهم و توکل علی الله و کفی بالله وکیلاً

آیه (۶۱) لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض لنغرینک بهم...

آخر سوره: لیعذب الله المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات و...

براستی چه رابطی ای میان مسائل درونی بیت پیامبر و جهاد با کفار و منافقین وجود دارد که در این دو سوره (احزاب و تحریم) در کنار یکدیگر قرار گرفته اند؟... همانطور که قبلاً اشاره رفت کفار و منافقین که دشمنان خارجی و داخلی پیامبر و پیام او بودند کوچکترین

۱. و نیز ۱۵ بار از ۲۳ باری که کلمه «نبی» در قرآن آمده به آن اختصاص دارد.

۲. حداقل آیات ۱ تا ۲۹، ۷ تا ۳۹ و ۵۰ تا ۶۲ سوره احزاب ارتباط مستقیم به این امور دارد.

۳. (پس از ذکر این مقدمه، در آیات ۵ و ۶ و ۷ مسائل مربوط به پدرخواندگی و ولایت پیامبر و مادر مؤمنین بودن

حرکت او را زیر ذره بین داشتند تا مگر موجب و محملی برای ترور شخصیت او بیابند و برای این مقصود راه نفوذی به حریم قدس آن حضرت از طریق همسرانش می جستند تا او را لکه دار نمایند و آبرویش را به زعم خود بریزند. در سوره احزاب مرتباً از آزار و اذیت رسول و بهتان زدن به او نهی می کند^۱ و با یادی تاریخی از پیروان حضرت موسی (ع) که با حرفهای بی اساس موجب رنجش آن حضرت می شدند، مؤمنین را از چنین شیوه ای نهی می کند و علیرغم تلاش پیروان حضرت موسی برای بی آبرو کردن آن حضرت بر وجاهت و آبروی او نزد خدا تأکید می نماید.

(یا ایها الذین آمنوا لاتکونوا کالذین اذوا موسی فبراه الله مما قالوا و کان عندالله

وجیهاً

در همان سوره (احزاب) منافقین و کسانی را که در دلشان مرض است و کسانی را که در شهر «شایعه پراکنی (علیه پیامبر) می کنند تهدید به تبعید می نماید^۲

باتوجه به مقدمات فوق، علت و انگیزه جهاد با دشمنان داخلی و خارجی (بخاطر شایعه پراکنی ها، تهمت ها، اذیت ها، بهتان ها و...) توجیه می گردد. اما مسئله مهمتری که وجود دارد «نوع جهاد» است که به کلی با جهاد مسلحانه ای که به ذهن خطور می نماید مغایرت دارد. چرا که اگر منظور از فرمان جهاد در آیه فوق، جهاد مسلحانه باشد به این اشکال و تناقض برمی خوریم که پیامبر تا پایان عمرش هرگز جهادی علیه منافقین به راه نینداخت و حتی یک منافق را هم نکشت! آیا پیامبر فرمان الهی را ندیده گرفته است یا جهاد مفهوم کلی تری از جنگ و وسیله دیگری بجز شمشیر دارد؟ حداقل آیه ۵۲ سوره فرقان نشان می دهد که با «قرآن» نیز می توان جهادی کبیر علیه کافران برپا کرد، یعنی کاری فرهنگی و اعتقادی بنا به ضرورت و مصلحت (فلا تطع الکافرین و جاهدهم به جهاداً کبیراً). اصولاً جهاد دامنه بسیار گسترده ای دارد که نوع نظامی آن تنها یکی از انواعش می باشد. معنای لغوی این کلمه نیز تلاش در حد طاقت با قبول مشقت و محرومیت تا مرحله جانبازی می باشد. بنابر معنای جهاد با کافران و منافقان در سوره های احزاب و تحریم، مقابله با توطئه های آنها و جدی بودن در برابر مکر و حيله هایشان می باشد، در این راه به مقتضای اقدام آنها نوع جهاد تعیین می شود. اگر تلاشهایشان در حد حرف و آزار بود با صبر و توکل تحملشان کرد و جهادی اعتقادی برای اصلاحشان به راه انداخت و اگر دست به اسلحه

۱. بخصوص آیات ۵۴ تا ۶۲

۲. آیه ۶۱ سوره احزاب (لئن لم ینته المنافقون والذین فی قلوبهم مرض والمرجفون فی المدینه لنغرینک بهم ثم

لا یجاورونک فیها الا قلیلاً

بردند با اسحله باید متوقفشان ساخت.

جالب اینکه آیه «یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم و مأویهم جهنم و بئس المصیر» علاوه بر سوره تحریم، عیناً در سوره توبه (آیه ۷۳) نیز تکرار شده است و در آنجا نیز چنین فرمانی به دنبال ذکر مختصات جامعه ایمانی که در آن افرادش نسبت به یکدیگر ولایت دارند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند، نماز برپا می دارند، زکوة می دهند و از خدا و رسولش اطاعت می کنند، آمده است. مشخصات فوق تماماً مربوط به روابط درونی جامعه اسلامی می باشد.

در پایان این مبحث خوب است نظری هم به تفسیر مرحوم علامه فقید طباطبائی (رضوان الله علیه) بر آیه فوق که عیناً در سوره های توبه و تحریم تکرار شده بیفکنیم که مؤید عرایض فوق می باشد.

جلد ۱۸ صفحه ۲۳۹- «جهاد و مجاهدت، به معنای سعی و بذل نهایت کوشش در مقاومت است، چه اینکه به زبان باشد، و چه به دست، تا آنجا که منتهی به کارزار شود... و هر جا که استعمال شده تنها کفار منظورند، که تظاهر به مخالفت و دشمنی دارند، و اما منافقین هر چند در واقع کافر و حتی از کفار خطرناکترند... لیکن آیات جهاد ایشان را شامل نمی شود... و لذا چه بسا از استعمال جهاد در خصوص منافقین این معنا به ذهن برسد که مراد به آن هر رفتاری است که مطابق مقتضای مصلحت باشد. اگر مصلحت اقتضا داشت معاشرشان تحریم و ممنوع شود، اگر اقتضا داشت نصیحت و موعظه شوند، اگر اقتضاء داشت به سرزمین دیگر تبعید شوند، و یا اگر رده ای از ایشان شنیده شد کشته گردند^۱ و اگر طور دیگری اقتضاء داشت در حقشان عملی گردد. خلاصه معنای جهاد با منافقین مقاومت در برابر کارشکنی ها و نقشه های ایشان است، به هر وسیله ای که مصلحت باشد.»

جلد ۲۸ صفحه ۳۲۴ (در تفسیر آیه مذکور در سوره تحریم)

«مراد به جهاد با کفار و منافقین بذل جهد و کوشش در اصلاح امر از ناحیه این دو طائفه است، و خلاصه منظور این است که با تلاش پیگیر خود جلو شر و فساد که این دو طائفه برای دعوت دارند بگیرد، و معلوم است که این

۱. مسئله کشتن مرتد شدگان نظریه ای است که علامه طباطبائی همچون بیشتر فقهاء اظهار داشته اند. به نظر این حقیر آیات قرآن چنین نظریه ای را تأیید نمی کند. اولاً ارتداد را عملی معرفی می نماید نه قولی، ثانیاً عقوبت آنرا به قیامت محول می نماید (به فصل ارتداد و آزادی از کتاب «آزادی در قرآن» از همین قلم مراجعه فرمائید)

جلوگیری در ناحیه کفار به این است که حق را برای آنان بیان نموده، رسالت خود را به ایشان برساند، اگر ایمان آوردند که هیچ، و اگر نیاوردند با ایشان جنگ کند^۱، و در ناحیه منافقین به این است که از آنان دلجوئی کند، و تألیف قلوب نماید، تا بتدریج دلهایشان بسوی ایمان گرایش یابد، و اگر همچنان به نفاق خود ادامه دادند، در نفاق خود بمیرند، و اما جنگ با منافقان (که شاید ظاهر آیه شریفه هم همین باشد)، سنت رسول خدا (ص) بر آن جاری نشده، و آن جناب در تمام عمر با هیچ منافقی ننجنگیده، ناگزیر باید کلمه (جاهد) را به همان معنایی که کردیم بگیریم.

دو مثل برای مؤمنین و کفار

آیات انتهای این سوره، همانطور که در متن به آن اشاره شد، با دو مثال درباره چهار زن ختم می شود، دو زن برای مؤمنین و دو زن برای کفار. از آنجائی که سیاق سوره درباره زنان است و جریانی هم که از همسران پیامبر نقل شده در این رابطه قرار دارد، در جمع بندی نهائی سوره استقلال زن را در بُعد ایمان و اعتقاد و در محکمه عدل الهی از نظر حساب اعمال از همسرش نشان می دهد و اتفاقاً این استقلال را در دومورد کاملاً متضاد به نمایش می گذارد، حالت اول از بُعد منفی برای نشان دادن این حقیقت که حتی همسر رسول خدا بودن چیزی به زن اضافه نمی کند و او در برابر اعمال خویش مسئول و در برابر خداوند مستقل محسوب می گردد. حالت دوم برای جلوه دادن این اصل که حتی همسر بزرگترین دشمن خدا بودن (همسر فرعون) و یا اصلاً همسر نداشتن (مریم) نیز نمی تواند توجیه کننده تبعیت زن از خواست شوهر، تحمیل محیط، جو روزگار و یا محملی به بهانه نداشتن مربی و معلم و سرپرست گردد.

در حالت اول از همسر نوح و لوط (علیهما السلام) برای کافران (ناسپاسان نسبت به نعمت همسری با آنان، و بقیه قدرشناسان نعمات خدا و پیامبری آنان) مثال می زند تا بدانند خداوند جز عمل شخصی هیچ رابطه و نسبتی را ملحوظ نمی دارد و هیچگونه پارتی بازی و رابطه ای جای ضابطه و قانون را، حتی در مورد نزدیکترین وابستگان نمی گیرد

۱. البته قرآن تنها جنگ با کفاری را مجاز می شمارد که تجاوزی به مسلمانان کرده باشند، و گرنه برای مسلمان کردن کفاری که هیچگونه جنگ و تجاوزی علیه مسلمانان نکرده اند، هرگز نمی توان متوسل به اسلحه شد. شاید منظور مرحوم طباطبائی نیز از توضیحات فوق در حالت تجاوز کفار بوده باشد (برای توضیحات بیشتر می توانید به فصل آزادی در قلمرو جهاد و قتال از کتاب آزادی در قرآن، از همین قلم، مراجعه نمایید)

این حقیقت هشدار می‌دهد که به همسران رسول خدا و بقیه زنان. در حالت دوم، از همسر فرعون یاد می‌کند که علیرغم زندگی در کاخ سلطنتی و مقید بودن به روابط و مهمانیهای درباری و تحت سلطه جبارترین دیکتاتور تاریخ قرار داشتن، آن‌هم در روزگاری که زن اسیر و برده مرد محسوب می‌شده و از خود استقلال رأی و شخصیتی نداشته، توانست فطرت توحیدی خود را حفظ نماید و دلش را از زرق و برقهای کاخ فرعون برگردانده متوجه خانه آخرت نزد خدا نماید و از فرعون و اعمالش و از ظالمین تمنای نجات به درگاه خدا نماید^۱. (ضرب الله مثلاً للذین آمنوا امرات فرعون اذ قالت رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنة و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین).

این پیام بلندی است به همه زنان در همه مقاطع زمانی و مکانی تاریخ که نمایش ایمان و اراده یکی از همجنسان خود را که بر تمامی جبرهای سنگین و خردکننده خانواده، حکومت، جامعه، زمان و... فائق شد ببینند و عبرت بگیرند.

علاوه بر همسر فرعون، از حضرت مریم نیز نام می‌برد، اولی همسر یک ظالم بود و دومی اصلاً همسری نداشت. با این حال به تنهایی به مقامی رسید که انبیاء می‌رسند^۲. مریم آنچنان عفت خود را در حصن تقوی نگه داشت که شایسته نفخه روح الهی و پذیرای کلمه‌ای از خدا^۳ به نام عیسی (ع) گشت، مریم با تمام وجود و عملاً (نه فقط به زبان) تصدیق کننده کلمات^۴ پروردگارش گردید و بالاخره اینکه مریم از قانتین بود^۵.

و مریم ابنت عمران التی احصنت فرجها فنفعنا فیہ من روحنا و صدقت بکلمات ربها و کانت من القانتین.

نام‌های نیکوی الهی

در این سوره ۱۳ بار نام جلاله «الله» و ۱۴ بار اسماء نیکوی دیگر الهی بکار رفته است که

۱. بر حسب روایات گویا سرانجام فرعون این بانوی گرانقدر را که سمبل ایمان بود شهید ساخت.

۲. مریم آنچنان حالاتی از عبادت و عرفان داشت که مشاهده مراتب اشراق و انجذاب او، پیامبری همچون زکریا را منقلب ساخت و از خدا آرزوی فرزندی شایسته (همچو مریم) نمود. آیات ۳۳ تا ۳۹ سوره آل عمران.

۳. نساء (۱۷۱) انما المسيح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه (همچنین در آیات ۳۹ و ۴۵ سوره آلی عمران عیسی (ع) را کلمه خدا نامیده است)

۴. منظور از «کلمه» در اینجا لفظ و نوشته نیست بلکه مفاهیم و ارزش‌های ناشی از اسماء الهی است. همچنان که تقوی کلمه است (والزمهم کلمة التقوی و کانوا احق بها و اهلها)

۵. تأکید روی قانت بودن مریم در رابطه با انتقادی که از برخی همسران پیامبر در این سوره شده معنای ظریفی دارد.

جمعاً ۹ اسم ۲۷ بار تکرار شده‌اند.

الله (۱۳ بار)، رب (۵ بار)، علیم (۲ بار)، مولی (۲ بار) و غفور، رحیم، حکیم، خبیر و قدیر (هر کدام یک بار) نامهای فوق در رابطه با مفاهیم و مضامین این سوره بسیار قابل توجه می باشد

آهنگ انتهای آیات

آیات این سوره با چهار حرف ختم شده‌اند. بیش از همه حرف «ن» (۵ بار)، پس از آن «ر» (۴ بار)، سپس «م» (۲ بار) و بالاخره «الف با تنوین» (یکبار). سال نزول - مفسرین متفقاً این سوره را مدنی می دانند. در کتاب «سیر تحول قرآن» نیز سال نزول این سوره دهمین سال هجرت محاسبه شده است. مطالب تشریعی تفصیلی سوره هم بخوبی نشان می دهد که آیات آن مربوط به آخرین سال رسالت پیامبر باشد که با ذکر جزئیات شریعت و ابلاغ آن به امت وظیفه خود را به انجام رسانده است.

ارتباط سوره‌های تحریم و ملک (۶۶ و ۶۷)

آنچه از ابتدا تا انتهای سوره تحریم به چشم می خورد، تصویری است از انواع خطرات و لغزشگاهها و مهالکی که در مسیر آدمی قرار دارد و خطاها و خبطها و انحرافات و اشتباهاتی که ممکن است دانسته یا ندانسته مرتکب آن شود. و هشدار است برای مراقبت دائمی از خود و خانواده و نزدیکان در برابر این خطرات و حراست مستمر از جزیم ایمان. عظمت مسئله به دلیل ارتباطی که با سرنوشت ابدی آدمی دارد، و جدی بودن آن، به حدی است که هیچکس را نمی توان از آن استثناء کرد. به همین دلیل در ابتدای سوره از شخص رسول اکرم که بهترین خلق خدا و دارای خلق عظیم بود، شروع می کند و بعد همسران او، سپس مؤمنین و خانواده آنها. تا نشان دهد همه در معرض این مصیبت هستند. این خطاها که همه روزه به اشکال مختلف تکرار می گردد، آثار طبیعی خود (ذنوب) را به جای می گذارد و طبق قوانین علت و معلولی، هرکسی گرفتار جزا و نتیجه عمل خودش می گردد.

اما از آنجائی که خداوند غفور و رحیم است، باب «توبه» را (که به فرموده امام زین العابدین اگر هیچ نعمتی خداوند به بنی آدم عنایت نفرموده بود و تنها همین نعمت توبه بود، برای عبادت او کافی بود) گشوده است تا امکان جبران و جایگزینی عمل صالح به جای گناه وجود داشته باشد. بنابر این انسان مسئولیت خطیری در برابر نفس خود و همسر و فرزنداناش دارد تا با مراقبت در برابر وسوس نفسانی و تحریکات شیطانی از خود حراست

نماید و در صورت لغزش، با توبه و استغفار به درگاه الهی خود را اصلاح نماید.

در این سوره سه بار مؤمنین را مخاطب قرار داده سه مطلب اساسی را هشدار می دهد:

۱- مؤمنین موظفند نفس خویش و خانواده را از آتش دوزخ حفظ نمایند.

۲- راه توبه و بازگشت منحصرأ در دنیا است و از حالا باید بدانند که در آخرت عذری پذیرفته نمی شود و هرکس جزای عملش را می بیند.

۳- همگی باید توبه خالصانه به درگاه الهی نمایند. باشد که گناهانشان مستور و محو گردد و به بهشت نائل گردند.

در چنین مسیر خطیری، زن و مرد مسئول خویش اند و عمل هیچکس به پای دیگری نوشته نخواهد شد. نه همسر پیامبر خدا بودن وسیله ای برای نجات محسوب می گردد و نه همسر فرعون بودن دلیلی بر سقوط و هلاکت به شمار می آید.

این خلاصه ای است از مطالب سوره تحریم که حاوی ۴ رکن اساسی می باشد.

۱- همه در معرض خطا و گناه هستند.

۲- آثار طبیعی گناه حتماً دامنگیر انسان می شود.

۳- راه اصلاح و جبران این خطاها از طریق توبه و استغفار همواره گشوده است.

۴- همگان مسئول خویش و وابستگان هستند.

اما در سوره ملک مطلب به گونه ای دیگر مطرح شده است. در آنجا نظم حیرت آور جهان هستی را نشان می دهد که چگونه هر پدیده ای در جایگاه خویش مطابق مشیت الهی هدف و مقصدی معین را تعقیب می نماید. بطوریکه اگر ذره ای از مسیر تعیین شده عدول نماید، به سرعت گرفتار «عذاب سوزان» شده دفع و طرد می گردد.

انسان نیز همچون سایر مخلوقات، لامحاله مشمول همین قانونمندی و قدر الهی است و طغیانش از حدود و حریم تعیین شده، «عذاب سوزان» به دنبال خواهد داشت.

به این ترتیب هر دو سوره از یک مطلب سخن می گویند. اما هر کدام از زاویه ای معین، سوره تحریم خطاها را معین می نماید و سوره ملک عذاب آنها (توضیح مفصل تر درباره سوره ملک را در بخش بعدی در مقایسه سوره های ملک و قلم می توانید ببینید).

موضوعات مشترکی نیز در هر دو سوره وجود دارد که دلالت بیشتری بر ارتباط آنها می کند از جمله:

۱- علیم بودن خدا بر سرّ و نهان اعمال آدمی (تا معلوم شود در مسئولیت اعمال و عذاب مترتب بر آنها چیزی فراموش نمی گردد):

تحریم (۳) و اذا اسرّ النبی الی بعض ازواجه حدیثاً فلماً نبأت به و اظهره الله علیه عرف بعضه و اعرض عن بعض فلماً نبأها به قال من انباک هذا قال نبأنی العلیم

الخبیر

ملک (۱۳) و اسرّوا قولکم اواجهروا به انه علیم بذات الصدور - الا یعلم من خلق و هو

اللطیف الخبیر

۲- فرشتگان موکل بر آتش (در هر دو سوره جدی و سخت گیر بودن نگهبانان آتش را مطرح می نماید تا کسی گمان نبرد می تواند احساس ترحم آنها را برانگیزد و تخفیفی بگیرد).

تحریم (۶) ... علیها ملکه غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و يفعلون ما یأمرون.

ملک (۸) تکاد تمیز من الغیظ كلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم نذیر.

سوره ملک (۶۷)

سوره «ملک» همانند سوره تغابن که هردو به فاصله نزدیکی در اواسط دوران بعثت در مکه^۱ نازل شده اند، بر محور مسائل توحیدی استوار است. با این تفاوت که هدف سوره تغابن از بیان مبانی توحیدی، منزّه شمردن خداوند از عیب و نقص در آفرینش و در مشیت حکیمانه ای است که با اختیار و مهلت بخشیدن به انسان اراده فرموده و همچنین در تحقق این مشیت با پیروزی نهائی و رستگاری مؤمنین. و به همین دلیل هم سوره با تسبیح خداوند آغاز می گردد (یسبح الله ما فی السموات و ما فی الارض...)

اما سوره ملک به جای «تسبیح» با «تبارک» آغاز می گردد و کثرت صدور برکت را از جانب پروردگار رحمن نشان می دهد. بنابراین هدف این سوره بیان مبانی توحیدی در زمینه های متنوع ربوبیت و رحمانیت می باشد^۲. اتفاقاً آنچه برای مشرکین مورد اشکال و انکار بود، همین انحصار ربوبیت و رحمانیت بوده است، چرا که آنها فرشتگان، قدیسن، جن ها، سلاطین و بت ها را رب خود می شناختند و نسبت به آنها تعبد و تقرب می جستند و خدا را «رب الارباب»، یعنی خدای خدایان، نه خدای خود، می شناختند، به همین دلیل این

۱. سوره ملک مطابق محاسبات کتاب سیر تحول قرآن در سال هفتم بعثت و سوره تغابن در سالهای هشتم و نهم بعثت نازل شده است

۲. در توضیحات سوره های گذشته بارها توضیح دادیم که مشرکین معاصر پیامبر همانند بقیه مشرکین تاریخ منکر «الله» نبودند، بلکه او را خالق خود و جهان و رب الارباب می شناختند، اما ربوبیت و رحمانیت او را که لازمه اش اعتقاد به نظارت و دخالت خداوند به کلیه امور و شئون مخلوقات است، قبول نداشتند، آنها نمی توانستند باور کنند رحمت خداوند همچون نور که یکسره در حال تابش است لایزال مخلوقات را در بر دارد. بنابراین «رحمانیت» را منکر می شدند و چون نمی خواستند سرپرستی دائمی او را بپذیرند تا معترف به تعهد و مسئولیت خود در برابر اعمال و رفتار و لزوم قیامت شوند، «ربوبیت» او را نیز انکار می کردند.

سوره دربرخورد اعتقادی با مشرکین همانند سوره های: انعام، یونس، زمر، مؤمنون و غیره که شکل «جدل» و مناظره منطقی دارد، چهره ای استدلالی به خود گرفته است. بطوریکه مرتباً اقوال مشرکین را نقل می نماید و درمقابل با فرمان «قل» به پیامبر دستور می دهد پاسخشان را، آنچنان که وحی می کند، بدهد^۱

در این سوره، همچون سوره تغابن، توحید را در چهارزمینه: مالکیت، قدرت، آفرینندگی و علم که چهارپایه اصلی هستی را تشکیل می دهند تبیین می نماید. ابتدا آیات مربوطه در هر دو سوره را می نویسیم آنگاه به مقایسه و استنتاج می پردازیم:^۲

مالکیت و قدرت	سوره تغابن	سوره ملک
	آیه (۱) یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض له الملك... وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر.	آیه (۱) تبارک الذی بیده الملك وهو علی کل شیء قدیر
آفرینندگی	آیه (۲) هو الذی خلقکم فمنکم کافر والله بما تعملون بصیر آیه (۳) خلق السموات والارض بالحق وصورکم فاحسن صورکم والیه المصیر.	آیه (۲) الذی خلق الموت والحیوه لیبْلُوکم ایکم احسن عملاً... وهو العزیز الغفور آیه (۳) الذی خلق سبع سموات طباقاً ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور
علم	آیه (۴) یعلم ما فی السموات والارض و یعلم ما تسرون و ما تعلنون والله علیم بذات الصدور	آیه (۱۳) واسأروا قولکم او اجهروا به انه علیم بذات الصدور آیه (۱۴) الا یعلم من خلق وهو اللطیف الخبیر.

۱. در این سوره ۱۲ بار مشتقات کلمه قال به کار رفته است که ۶ مورد آن خطاب به پیامبر است (قل...)
۲. هر دو سوره، در مقدمه خود بر ۴ پایه اصلی توحید تکیه می کنند، گرچه در سوره ملک بین مرحله ۳ و ۴ مقداری فاصله افتاده و جملات معتضه ای برای توضیح بیشتر مرحله ۳ در وسط قرار گرفته است. جملات: و هو علی کل شیء قدیر، خلق السموات، انه علیم بذات الصدور، که سه مرحله: قدرت، خلق و علم را نشان می دهد، در هر دو سوره عیناً تکرار شده است، اما در مورد «ملک» مختصری تفاوت وجود دارد. در سوره تغابن انحصار مالکیت خدا را با مقدم آوردن ضمیر «له» نشان داده است (له الملك)، تا در ارتباط با سیاق سوره، پادشاهی و مالکیت غیر خدا را نفی نماید و در سوره ملک با مقدم آوردن کلمه «بیده» (به نیروی او)، نهایت تسلط او را بر «ملک» نشان می دهد (بیده الملك) که این موضوع در رابطه با سیاق سوره که بر محور توحید در زمینه ربوبیت و رحمانیت استوار است متناسب تر می باشد.

رحمانیت

در این سوره نام «رحمن» از بقیه اسماء الحسنی و حتی از نام جلاله «الله» بیشتر به کار رفته است. بنابر این همچون سوره های مریم، زخرف و فرقان^۱ در بیان جلوه ها و آثار رحمانیت خدا می باشد. گرچه کل هستی نشانه رحمت خدا است (و رحمتی وسعت کل شی) و در این سوره آیات فراوانی از رحمانیت او بیان شده است، اما بطور اخص در چهار زمینه: خلقت، نصرت، محافظت و نجات (از عذاب)، شمول رحمانیت او در آیات ذیل تصریح شده است.

۱- نظام یکسان خلقت (خلق سبع سموات طباقاً و ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور). ارتباط زنجیره ای اجزاء خلقت با یکدیگر که همچون اجزاء یک ماشین در یک سیستم و نظام واحد و در جهت هدف واحدی حرکت می کنند، نشانگر انسجام تدبیر و ربوبیت الهی در کل هستی می باشد که رحمانیتش همچون نور بر همه پدیده ها گسترده و چیزی را در تاریکی و محرومیت قرار نداده است. اصلاً هدف غائی خلقت افاضه رحمت است، چرا که خدا «رحمن» است.

۲- امنیت در برابر عوامل متضاد (اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات و یقبضن ما یمسکهن الا الرحمن انه بکل شی بصیر) پرواز پرندگان در آسمان، و تعادل و شناوری سبک آنان در فضای بیکران جو، تدبیری است که خداوند رحمن مقرر کرده تا دسته ای از مخلوقاتش با ساختمان فیزیکی ویژه ای که دارند در چنین شرایطی زندگی کنند. اگر وزن آنها، جاذبه زمین، نیروی باد، جرم هوا، وضعیت بالها و... تفاوت می کرد چنین پروازی امکان پذیر نبود. کما آنکه حرکت آرام بشر بر پشت زمین نیز همچون پرواز پرندگان در تعادل و شناوری ویژه ای نسبت به جاذبه زمین و جرم او قرار دارد. اگر جاذبه زمین مختصری کمتر بود، مانند مسافران فضائی حالت بی وزنی و عدم استقرار پیش می آمد و زندگی بسیار سخت و شاید غیر ممکن می شد. اگر جاذبه قدری بیشتر بود، حرکت روی زمین فوق العاده خسته کننده و دشوار می شد و انسان نمی توانست به راحتی جابجا شود. در این حالت به دلیل جاذبه بیشتر گردش خون مختل می شد و فشار روی عضلات و استخوانها

۱. در سوره مریم ۱۶ بار، زخرف ۷ بار و فرقان ۵ بار نام رحمن تکرار شده است. علاوه بر این سه سوره، سوره های طه، انبیاء و یس نیز (هر کدام ۴ بار) بطور متمرکزی بر مسئله رحمانیت (بیش از سایر سوره ها) عنایت کرده اند.

طاقت فرسا می گشت. پس باید شکر گزار خداوندی بود که زمین را رام بشر قرار داده است تا بر پشت آن، همچون سواری که بر شانه های شتر آرامی مستقر است، حرکت نماید و روزی او را از هر جا که می خواهد بدست آورد (هو الذی جعل لکم الارض ذلولاً فامشوا فی مناکیبها و کلوا من رزقه و الیه النشور)

یا هرگز اندیشیده اید اگر این «امنیت و آرامش» در کره زمین برقرار نبود، چگونه زلزله های شدید ما را در قعر زمین فرو می برد و طوفانهای شدید ذرات خاک و شن زمین را بر سرما می ریخت و زندگی را زهر می ساخت؟ این «امنیت» را کسی جز خدای «رحمن» قرار نداده است. پس باید «انذار» او را به گوش جان شنید و از عواقب انحراف از توحید بیم داشت:

«امنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور» (آیه ۱۶)

« یرسل علیکم حاصباً فستعلمون کیف نذیر » (آیه ۱۷)

اما همواره کفار این حقیقت را تکذیب کرده اند و با عذابِ هلاکت بار الهی از صحنه روزگار طرد و نفی و «انکار» شده اند:

و لقد کذب الذین من قبلهم فکیف کان نگیر (آیه ۱۸)

۳- نصرت و نعمت - توجه مشرکین به بت ها، یا سلاطین و ملوک روزگار معمولاً به دو انگیزه: «دفع ضرر»، یا «جلب منفعت» بوده است. اگر بت را می پرستیدند می پنداشتند سیل و زلزله و قحطی و بیماری و سایر آفات و مصیبات از غضب خدایان است و با قربانی به آستانه آنها امید رفع بلا و جلب نعمت داشتند، همچنین نسبت به سلاطین و قدرتمندان حاکم نیز بندگان آنها چنین حالتی داشتند، اما در این سوره نشان داده می شود که هیچ نیرو و لشگری (جند لکم) نمی تواند تکیه گاه بشری برای «دفع ضرر» باشد و هیچ روزی دهنده ای اگر خدا «رزق» را از بندگان امساک نماید وجود ندارد که برای «جلب منفعت» بتوان به درگاه او مراجعه کرد:

امن هذا الذی هو جند لکم ینصرکم من دون الرحمن ان الکافرون الا فی غرور

« یرزقکم ان امسک رزقه بل لجوا فی عتو و نفور »

اما کافران در تکیه بر جنگ و نیروهای موهوم دنیائی در مستی و غرور (ان الکافرون الا فی غرور) و در انکار و اعتراف به راز قیت «رحمن» در لجبازی و دور شدن هستند (بل لجوا فی عتو و نفور) چرا که همه آنچه را که گفته شد در قدرت خدایان خیالی خود می پندارند و به آنها نسبت می دهند.

۴- نجات و پناهندگی - مسئله دفع ضرر و جلب منفعت، اشتغال عادی و عمومی روزانه انسان است. اما وقتی فاجعه و مصیبت مرگبار یا عذابی واقع می شود، انسان پناه دهنده ای می جوید که در تکیه به او مصون ماند و چنین است که در این هنگام هیچکس، بنا به فطرت خویش، پناهگاهی جز در همسایگی خدا نمی یابد:

قل ارايتم ان اهلکنى الله ومن معى اورحمنافمن يعجير الکافرين من عذاب اليم (آیه ۲۸).

قل هو الرحمن امنا به و عليه توکلنا فستعلمون من هو فى ضلال مبين.

«رحمت» خدا، همان پناه دادن (بجیر) مؤمنین از خطر هلاک می باشد که بر این ایمان (قل هو الرحمن امنا به) مؤمنین بر او توکل می کنند (علیه توکلنا). گرچه کافران تا چنین واقعه ای تحقق نیابد آنرا باور نمی کنند، اما به زودی خواهند فهمید که چه کسی در گمراهی آشکار بوده است (فستعلمون من هو فى ضلال مبين).

و اما نوع دیگری از عذاب، محرومیت از «آب»، یعنی ماده اولیه حیات و ضروری ترین عنصر زندگی می باشد. این ساده ترین مثلی است که برای کندذهن ترین ناباوران می توان زد! مگر این رحمت رایگان دلیلی بر «رحمانیت» خدا نیست؟ و اگر نیست چه کسی می تواند اگر در صبحگاهی آب چشمه خود را فرو رفته بیابید، چشمه ای گوارا برای شما جاری سازد؟

قل ارايتم ان اصبح ماء کم غوراً فمن يأتیکم بماء معین.

آیه فوق که بدیهی ترین نشانه رحمانیت و ربوبیت الهی را به نمایش می گذارد، سوره را در اوج تبیین آیات توحیدی تمام می کند.

پیدایش و گسترش آدمی در زمین

علاوه بر زمینه های چهارگانه ذکر شده، که ربوبیت و رحمانیت خدا، یعنی توحید را نشان می دهد، در حیات و حرکت آدمی روی زمین نیز نشانه های آشکاری بر این امر وجود دارد. در آیه (۱۵) بر رام بودن زمین برای حرکت انسان و جستجوی روزی اشاره کرده است:

(هو الذى جعل لكم الارض ذلولا فامشوا فى مناكبها و كلوا من رزقه و اليه النشور)

و مجدداً در اواخر سوره به این نعمت که زمینه پیدایش و ادامه حیات نوع انسان و بسط

و گسترش آن است اشاره می نماید:

قل هو الذى انشأکم و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة قليلاً ما تشكرون. (آیه ۲۳)

قل هو الذى ذرأکم فى الارض و اليه تحشرون. (آیه ۲۴)

پیدایش (انشاء) نوع آدمی و قراردادادن ابزار سه گانه شناخت (سمع و بصر و فؤاد) برای رشد و کمال وجودی او نعمت بس گرانی است که کمتر شکرگزار آن هستند (قلیلاً ما تشکرون)، علاوه بر آن، ادامه و استمرار چنین خلقتی در روی زمین و عدم نابودی و انقراض نوعی آن، خود نعمت دیگری است که مورد فراموشی قرار می گیرد.

آخرت (نشور و حشر)

در آیه (۱۵) پس از ذکر نعمت رام بودن زمین برای حرکت انسان، بر ادامه این حرکت و جهت آن به سوی خدا اشاره می نماید (والیه النشور). معنای نشور گسترده شدن و حیات و حرکت یافتن است. همچنانکه باران ذرات مرده خاک را به جنبش و حرکت و رشد و شکوفائی می دارد (والذی نزل من السماء ماء فانشرنا به بلدة ميتاً - زخرف ۱۱)، نشور هم در دنیا جریان دارد و هم در آخرت (ثم اذا شاء انشره - عبس ۲۲) چرا که حیات مجدد انسان در روز برانگیختگی همچون زنده شدن زمین مرده به وسیله آب است.

و در آیه (۲۴) نیز پس از بیان گسترش نوع انسان به صورت انبوه میلیونی در روی زمین، در نسلها و نژادهای مختلف، به این امر مسلم تأکید می نماید که پس از این گستردگی، همگی به سوی او جمع خواهید شد (... و الیه تحشرون)، و البته منکرین قیامت با تعجب و انکار خواهند گفت این وعده کی خواهد بود (و یقولون متى هذا الوعد ان کنتم صادقین)، اما پیامبر پاسخی جز احاله دادن آن به خدا و تأکید بر رسالت انحصاری «انذار» برای خود ندارد (قل انما العلم عندالله و انما انا نذیر مبین). آنگاه وقتی نشانه های این روز را از نزدیک ببینند چهره شان سیاه گشته و به آنها گفته خواهد شد این همان چیزی است که می خواستید:

فلما راوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا و قیل هذا الذی کنتم به تدعون (آیه ۲۷)

انذار

در این سوره چهاربار کلمه «نذیر» تکرار شده است که اهمیت کلیدی این موضوع را در ارتباط با ابلاغ پیامهای توحیدی سوره و حذرکردن از عواقب خطیر انحراف از توحید و انکار نبوت و کتاب و قیامت نشان می دهد. منظور از «نذیر» رسولان الهی و موضوع موردانذار عذاب دنیائی یا اخروی می باشد. ذیلاً به این موارد اشاره می شود

آیه (۸) ... الم یأتکم نذیر قالوا بلی قد جاءنا نذیر
 « (۱۷) ام امنتکم من فی السماء ان یرسل علیکم حاصباً فستعلمون کیف نذیر
 « (۲۶) قل انما العلم عندالله و انما انا نذیر مبین.
 برانگیخته شدن پیامبران برای «انذار» انسانها خود یکی از موارد آشکار ربوبیت و
 رحمانیت الهی می باشد که مشرکین منکر بودند.

نظم هفت آسمان

در مقدمه سوره که در بیان مبانی توحید است، پس از اشاره به آفرینش مرگ و حیات، از
 آفرینش هفت آسمان سخن می گوید که به صورت طبقه طبقه روی هم قرار گرفته اند. چنین
 خلقتی را که از منشأ رحمانیت خدا صورت گرفته (خلق الرحمن) مرتبط و منسجم و
 هماهنگ شمرده تأکید می کند هیچ گونه «تفاوت» و «فطوری» در آن نیست.
 اولاً، ارتباط دادن خلقت هفت آسمان با نام «رحمن» نشان می دهد این آفرینش از منشأ
 رحمت و دلسوزی انجام شده است. کشفیات علم هواشناسی هم نشان می دهد طبقات
 مختلف جو، که همانند گلخانه روی زمین را پوشانده، خواص فوق العاده ای دارد که حیات
 موجودات زمینی (اعم از گیاهی یا حیوانی) مرهون آنهاست. اولاً خاصیت گلخانه ای آن
 همچون سقف محفوظی حرارت و هوای موجود را حفظ می نماید (وجعلنا السماء سقفاً
 محفوظاً...) ^۱ که اگر این سقف نبود اختلاف درجه شب و روز (به دلیل تابش خورشید)
 همانند ماه و سایر کراتی که جو ندارند، به صدها درجه سانتی گراد می رسید، ثانیاً اکسیژن و
 نیتروژن و سایر عناصر موجود در فضای اطراف زمین که تأمین کننده نیازهای اولیه
 موجودات هستند، به راحتی به فضای لایتهای بالاتر فرار می کردند، علاوه بر آن اشعه مرگبار
 ماوراء بنفش و ذرات و اشعه های کیهانی را که مضر حیات هستند با خاصیت تجزیه پذیری
 یا دفع مغناطیسی از خود دور می کند، در ضمن علیرغم نرمی و رقتی که دارد همچون سد
 محکمی اجرام سنگین سرگردانی را که وارد حوزه جو می شوند به وسیله حرارت ناشی از
 اصطکاک ذوب می کند و مانع برخورد آنها به پوسته زمین می گردد (و بنینا فوقکم سبعاً

۱. انبیاء ۳۲- ما آسمان را همچون سقف محفوظی قرار دادیم.

شداداً) ^۱.

به آسمانهای هفت گانه جو زمین علاوه بر آیه مربوط به این سوره، در هفت آیه دیگر اشاراتی شده است ^۲ که بررسی این آیات حقایق علمی و ایمانی بزرگی را آشکار می سازد. منافع و خواص آسمانهای هفتگانه به موارد فوق خلاصه نمی شود، زیبایی شاعرانه نزدیک ترین طبقه آن به زمین (سماء الدنيا) که با رنگ آبی متن و سرخی شفق در طلوع و غروب خورشید و تلالو دل انگیز ستارگان در شب جلوه می کند، نعمت دیگری است از نعمات «رحمن».

شگفت این که تعبیر به کاررفته در اشارات مربوط به این امر، انطباق دقیقی با دریافت های علمی قرن اخیر دارد. از جمله اینکه با پروازهای فضائی مشاهده شده است این همه زیبایی آسمان (رنگ آبی و سرخ و سفید، روشنی و تلالو ستارگان) فقط در پائین ترین طبقه جو قابل مشاهده است و بالاتر از آن، آسمان به رنگ سیاه تیره و ستارگان بدون حرکت و تلالو (همچون ذرات گچ بر روی تخته سیاه) دیده می شوند.

به این ترتیب معلوم می شود پوسته حفاظتی زمین به گونه ای تعبیه شده است که نهایت زیبایی و ظرافت را نیز داشته باشد ^۳ (و لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح و جعلناها رجوماً للشیاطین و اعتدنا لهم عذاب السعیر).

در آیه فوق «سماء الدنيا» را دارای چنین حالتی معرفی کرده است. بسیاری از مفسرین چنین پنداشته اند که منظور از «سماء الدنيا» کل آسمان کره خاکی ما است. در حالیکه اگر چنین بود باید می فرمود «سماء الارض». کما آنکه همه جای قرآن بهمین نحو استعمال شده ^۴ و بجز معنای فوق در معنای دیگری کلمه دنیا را با کلمه «سماء» ترکیب نکرده است. کلمه «دنیا» در اینجا «صفت» است ^۵، کما آنکه در قرآن این کلمه همواره با آخرت مترادف و با کلمه «حیات» ترکیب شده است. (الذین اشتروا الحیوة الدنيا بالآخرة)، همانطور که منظور از کلمه «دنیا» در برابر «آخرت» نشان دادن حقارت و دون بودن آنست، منظور از «سماء الدنيا»

۱. نباء ۱۲

۲. اسراء ۴۴ (تسبیح له السموات السبع و...) نوح ۱۵ (الم تر و انما خلق الله سبع سموات طباقاً) نباء ۱۲ (و بنینا فوقکم سبعاً شداداً).

۳. همچون پره های رنگی برخی پرندگان یا شاخهای گوزن و نمونه های دیگری در طبیعت.

۴. علاوه بر آیه فوق در دو آیه دیگر نیز ترکیب «سماء الدنيا» در مورد زیبایی آسمان پائین به کار رفته است: ۱- صافات (۶) انا زینا السماء الدنيا بزینة الکواکب... ۲- فصلت ۱۲ (و لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح و حفظاً...)

۵. مثل آیه ۴۲ سوره انفال (اذ انتم بالعدوه الدنيا و هم بالعدوه القصوی) هنگامی که شما در کناره نزدیکتر دره و آنها در کناره دورتر بودند)

پائین ترین و نزدیک ترین طبقات هفتگانه به زمین می باشد که زینت داده شده است. مطلب دومی که از آیه: «الذی خلق سبع سموات طباقاً ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور» می توان استنباط کرد، در رابطه با دو کلمه «تفاوت» و «فطور» می باشد. «تفاوت» از ریشه «فات» به معنای دور شدن و ازدست رفتن چیزی است که درک آن ناممکن باشد. مثل فوت کسان شخص. بنابراین به دور شدن و فاصله گرفتن دو چیز از یکدیگر اطلاق می شود. معنای «فطور» از ریشه «فطر» شکاف و رخنه است (عدم اتصال) مثل شکافتن آسمان و زمین (فاطر السموات و الارض) یا عید فطر (شکافتن حریم ممنوعیت خوردن و آشامیدن در ماه رمضان - شکوفان شدن استعداد های روحی انسان). بنابراین عدم تفاوت و فطور در آسمانهای هفتگانه، یا بطور کلی در مخلوقات الهی، نظم و پیوند و ارتباط و انسجام آن در سیستمی هم آهنگ است. به این ترتیب می توان گفت هریک از طبقات هفتگانه زمین در عین استقلال نقشی که دارند، با طبقات دیگر در تبادل و ترکیب و بنده بستان می باشند و با اتصال و انسجامی که دارند، هر نوع تفاوت (دور شدن) را نفی می کنند. چنین نظامی در تمامی آسمان پیرامون کره زمین برقرار است بطوریکه کوچکترین رخنه (فطوری) در هیچ قسمت آسمان مشاهده نمی شود. چنین نظامی ناشی از رحمت عمومی پروردگار جهان است، پس بی دلیل نیست «خلق الرحمن» نامیده شده است!

توجیه عذاب

در انتهای آیات مربوط به هفت آسمان و پس از تبیین نظام و سیستم هماهنگ و غیر منفصل آن، از مکانیسم تیرباران (رجم) و سوزاندن شیاطین که بخشی از وظیفه آنست سخن می گوید (.. وجعلناهم رجوماً للشیاطین و اعتدنا لهم عذاب السعیر). در اینجا نیز منظور از کلمه «شیاطین»، ابلیس و اعوان و انصار او نیست، بلکه همانند کلمه «دنیا» معنای لغوی آنرا که در بسیاری از آیات به همین مفهوم به کار رفته، باید در نظر گرفت. کلمه «شیطان» به معنای «دور شده» صفتی است برای ابلیس به خاطر دور شدنش از حق. علاوه بر ابلیس برای هر چیزی که نوعی دور شدن از خیر در آن ملحوظ باشد به کار می رود. اعم از جن و انس و جنبندگان. کما آنکه به انسانهای متهم دور شده از حق شیطان می گویند (و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم - بقره ۱۴). در اینجا به نظر می رسد به میلیونها اجرام سماوی که هر روز در برخورد با جو زمین مشتعل گشته از بین می روند (عذاب السعیر) به دلیل سرگردانی و رانده شدنشان از مکان خود (به دلیل انفجار دائمی و مرگ ستارگان) و

نداشتن تعادل در نظام آسمانها، شیطان گفته شده است (والله اعلم)، یا اینکه اشعه های ماوراء بنفش یا ذرات بنیادین سنگینی که از طریق بادهای خورشیدی و کیهانی به جو زمین وارد و به دلیل مضر بودنشان برای حیات رانده می شوند و نوعی «رانده شده» بی خیر از مرکز مشخصی محسوب می گردند. اتفاقاً در آیه مشابه دیگری نیز در همین زمینه به «بی خیر بودن» چنین اشعه هائی (شیاطینی) اشاره کرده است: صافات ۷ (انا زینا السماء الدنيا بزينة الكواكب و حفظاً من كل شیطان مارد). معنای لغوی «مارد» عاری از خیر و بی فائده است^۱

و اما نکته جالبی که هدف ما از مطرح کردن این مقدمه می باشد، ارتباط عذاب آتشین این ذرات یا اشعه های^۲ رانده شده از آسمانها، با عذاب آتش کافران به پروردگار است که در سوره ملک بلافاصله پشت سرهم قرار گرفته اند:

آیه (۶) ... وجعلناها رجوماً للشیاطین و اعتدنا لهم عذاب السعیر.

« (۷) وللذین كفروا برهیم عذاب جهنم و بنس المصیر.

یعنی همانطور که نظام و سیستم تعبیه شده در طبقات هفتگانه جو زمین مانع ورود اجرام یا اشعه ها و عناصر «رانده شده» (شیاطین) به زمین می شوند و آنها را می سوزانند^۳، نظام و سیستم حیات آخرت به گونه ای است که مانع ورود انسانهای «رانده شده از حق» (عاری از خیر و خاصیت) به بهشت می شود و آنها را به عذاب جهنم می سوزاند.

درحقیقت مثالی که از مکانیسم حفاظتی هفت آسمان در آیه (۶) سوره ملک زده شده، مقدمه ای است برای آیات ۷ تا ۱۲ که درباره عذاب جهنم برای انسانها می باشد.

عقل و بینش تنها وسیله ایمان به توحید

به دنبال آیات روشنگری که در جهت تبیین توحید در مقدمه سوره آمده، در آیه (۱۱) اعترافی را از زبان تکذیب کنندگان این حقیقت در روز قیامت نقل می کند که علت گمراهی خود را در دنیا عدم فهم و درک و تعقل معرفی می نماید (قالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا فی اصحاب السعیر). به نظر می رسد منظور از «سمع» در اینجا بالاتر از شنیدن به وسیله گوش باشد. کما آنکه علاوه بر شنیدن صدا، کلمه سمع در قرآن به معنای فهمیدن و درک کردن و

۱. قاموس قرآن ذیل کلمه «مرد» از قول راغب «مین معنا را کرده و اضافه نموده است «مارد و مرید از شیاطین جن و انس آنست که از خیرات عاری باشد. شبحر اُمرَد درختی را گویند که خالی از برگ باشد. رمله مرده خاکی است که چیزی نیرویاند و جوان بی ریش را اُمرَد گویند که صورتش عاری از مو است.

۲. در این مورد آیات ۹ به بعد سوره جن و ۸ سوره صافات می تواند مورد مطالعه قرار گیرد.

۳. توضیحات علمی کتاب سابق الذکر (هفت آسمان) در مورد مکانیسم سوختن این ذرات در دو قطب زمین به صورت شفق قطبی بسیار جالب است.

تفقه نمودن نیز آمده است^۱. و اما منظور از «عقل» در آیه فوق، چیزی بالاتر از درک و فهم است، معنای «عقل» پایبندی و تعهد به حق است که از تفکر نتیجه می شود و این پایبندی به حریم به عنوان وجدان، انسان را از ارتکاب گناه بازمی دارد^۲.

در آیه (۲۲) نیز مقایسه ای تمثیلی بین کسی که سرنگون و فرو افتاده راه می رود، با کسی که راست و ایستاده بر صراط مستقیم گام برمی دارد می نماید. در حالت اول گوئی چشم به زمین چسبیده و جز همان نقطه را نمی بیند و از بالا و اطراف و مقابل بی خبر است. در حالت دوم رهرو صراط مستقیم از افق بلندی تا مسافتی دور مقابل و آینده خود را نظاره می کند و از پرتگاهها و بیراهه های چپ و راست مطلع می گردد. مثال اول تمثیلی است از دنیانگری و تقلید از سنت های آباء و اجدادی و حالت دوم هدایت پذیری از وحی و کتاب الهی که راه گذشته و آینده و بیراهه های هلاکت را تبیین می نماید.

افمن یمشی مکباً علی وجهه اهدی امن یمشی سوياً علی صراط مستقیم (آیه ۲۲)

ربوبیت

همانطور که گفته شد مشرکین منکر «الله» نبودند، بلکه رحمانیت و ربوبیت یعنی «توحید» را انکار می کردند. در مورد رحمانیت توضیحاتی دادیم و مناسب است در مورد ربوبیت نیز اشاره ای بکنیم. منظور از توحید ربوبیت، انحصار تدبیر الهی در جهان است، یعنی در نظام هستی هیچ گرداننده و مدبری به جز ذات پروردگار وجود ندارد. اگر نقشی هم به عهده فرشتگان گذاشته شده، آنها از خود اراده و مشیتی مستقل از خدا ندارند، همه کارگزاران مطیع و گوش به فرمان هستند و عبادت و تقرب مشرکین به درگاه آنها برای جلب منفعت یا دفع ضرر حاصلی ندارد.

جالب اینکه در آیه (۷) عذاب جهنم را برای کسانی معرفی می نماید که منکر «ربوبیت» (نه الله) شده اند (وللذین کفروا برهمن عذاب جهنم و بشن المصیر) و در جهت عکس، مغفرت و اجر کبیر الهی را (در آیه ۱۳) برای کسانی سراغ می دهد که در نهان از «پروردگارشان» خشیت دارند (ان الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة و اجر کبیر). در این دو آیه که دو سرنوشت متضاد را نشان می دهد، کفر به «رب» را مقابل خشیت از «رب» قرار داده است.

۱. مثل آیه ۱۰۰ سوره اعراف (و نطیع علی قلوبهم فهم لایسمعون) در آیه ۴۴ فرقان نیز سمع و عقل باهم آمده اند (ام تحسبان اکثرهم یسمعون او یعقلون)

۲. از نظر لغوی نیز «عقل» به طنائی می گویند که به پای حیوان می بندند تا در دایره و حریم معینی بچرد و از حدود خود به مزمارع تجاوز نکند.

اسماء الحسنی

در این سوره، همانطور که گفته شد، نام «رحمن» بیش از بقیه نامها (حتی الله) آمده است و جمعاً ده نام به شرح ذیل (برخی از آنها بیش از یک بار) به کار رفته است. مجموع این نامها با احتساب «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز سوره ۱۹ نام می شود.

رحمن (۴ بار)، الله (۳ بار)، رب (۲ بار)، بصیر، خبیر، لطیف، علیم، غفور، عزیز و قدیر

آهنگ انتهائی آیات

۲۲ آیه ابتدای سوره تماماً با حرف «ر» ختم شده اند. از آن به بعد ۸ آیه باقیمانده آهنگ دیگری پیدا کرده با حروف «ن» و «م» (۶ بار «ن»، ۲ بار «م») ختم شده اند. این ۸ آیه که تماماً با مشتقات قال (قل، قیل، یقولون) ترکیب شده سیاق جدلی کاملاً مستقلاً را نسبت به بقیه سوره نشان می دهد، ۶ آیه از این ۸ آیه با فرمان «قل» خطاب به پیامبر (ص) آغاز شده و دو آیه دیگر نقل قول یا خطاب به آنها را بیان می نماید. تأکید روی گفتن (قل) و صحبت و مذاکره و بحث و گفتگو کردن با کفار، نشان می دهد که در این مکتب تفهیم توحید و مبانی اعتقادی نه از طریق تقلید و تبعیت یا تهدید و تطمیع، بلکه از طریق استدلال و ارائه منطق و برهان در گفتگو و مذاکره می باشد.

ارتباط سوره ملک با سوره قلم (۶۷-۶۸)

وجه مشترک و محور ارتباط سوره ملک با سوره قلم (همچنین با سه سوره پس از آن) موضوع «عذاب» است. عذاب به معنای آنچه خلاف راحتی و رفاه انسان بوده موجب رنج و زحمت او می گردد و با طبیعت وجودی اش ضدیت دارد.

در این دو سوره مسئله عذاب از دو بعد و دو زاویه مختلف، و در روابط روزمره زندگی تبیین می گردد تا با استفاده از این دو مثال و مصداق، عذاب انقراض اقوام، و از آن مهمتر «عذاب جهنم»، که دور از باور نزدیک بین اکثریت انسانها است، قابل فهم و قبول گردد.

ابتدا شرح مختصری از طرح این مسئله در سوره های موردنظر می دهیم تا مطلب شکافته گردد. آنگاه ربط این دو مثال و مصداق را با یکدیگر بررسی می کنیم:

سوره ملک همانطور که از نامش پیدا است، پادشاهی جهان هستی را که به دست خداوند قدیر اداره می شود نشان می دهد، همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا انسانها را

در میدان بهترین اعمال بیازماید و به سوی رشد و کمال حرکت دهد. چرا که هم عزتمند است (شکست ناپذیر در برابر مکر کافران) و هم آمرزگار (در برابر خطاهای مؤمنین). آنگاه از این جهان بیکران هستی که نظم و ترتیب و قانونمندی حیرت آوری بر سراسر آن حکمفرما بوده و اراده و مشیت واحدی از جانب «رب العالمین» بر آن جریان دارد، به عنوان نمونه و مثال به گوشه ای از آن که سقف بالاسر بنی آدم، یعنی طبقات جو زمینی است، اشاره می کند و نشان می دهد در این پدیده شگفت آور کوچکترین بی نظمی و آشفتگی و کم و بیش و کاستی در عملکرد اندازه های آن وجود ندارد. آنگاه دوبار تأکید می نماید که خوب دقت کن! آیا کوچکترین شکاف (خلاف قاعده و قانون و بی نظمی) در آن می بینی؟! و تصریح می کند جز سرافکنندگی و نومیدی در یافتن ایراد، نتیجه ای نخواهی گرفت.

و اضافه می نماید در آن طبقات هفتگانه، نزدیکترینشان را به زمین، زینت بخشیدیم و آنرا وسیله ای برای دفع شیاطین (عناصر رانده شده مضر) قرار دادیم و برای آنها عذاب سوزانی مهیا کردیم!

از نظر علمی امروز آشکار گردیده که در طبقات فوقانی جو زمین، تنها پائین ترین طبقه آن رنگ زیبای لاجوردی داشته به دلیل غلظت عناصر آن، ستارگان حالت تالو پیدا می کنند و رنگ سرخ شفق به هنگام غروب (یا طلوع خورشید) جلوه می نماید، در طبقات بالاتر، آنچنان که از سفینه های فضائی نیز مشاهده شده، آسمان سیاه رنگ است و ستارگان همچون ذرات گچ روی تخته سیاه ثابت و یکنواخت هستند. این طبقه (ایزوسفر) مقداری از نور خورشید را در خود ذخیره می کند و ذرات آن هر کدام مانند چراغی در شب، از طریق بازتاب نور، تاریکی مطلق را مبدل به تاریکی نسبی می نمایند. همه این عوامل که آیه فوق به آن اشاره دارد موجب زینت آسمان پائین گشته است.

علاوه بر آن، این طبقه همچون سقف محکمی در برابر میلیونها قطعه سنگ آسمانی که همه روزه به جو زمین برخورد می کنند، مقاومت نموده آنها را با مکانیسم اصطکاک (برخورد ذرات و ایجاد حرارت = رجوم) می سوزاند.

نه تنها این اجرام رانده شده بی هدف (شیاطین)، بلکه ذرات و عناصر مضر برای حیات و اشعه ماوراء بنفش را از حوزه زمین رانده یا توسط آخرین طبقه مغناطیسی (ماگنوسفر) آنرا با حرکتی مارپیچی به دو قطب رانده و در آنجا می سوزاند (پدیده موسوم به شفق قطبی که وان آلن دانشمند امریکائی آنرا کشف کرده است).

در آیه مورد نظر تدابیری را که به مشیت حکیمانه الهی برای دفع و طرد این اجرام و

عناصر رانده شده از ستارگان و کهکشانهای دیگر قرار داده شده، «عذاب السعیر» (عذاب سوزان) نامیده است:

(و لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح و جعلناها رجوماً للشیاطین و اعتدنا لهم عذاب السعیر).

این ذرات چون رانده شده و سرگردان و بی هدف هستند، در جهانی که همه اجزاء آن حرکتی هدفدار به سوی مرکز و مقصدی معین دارند، قابل تحمل نیستند و به دلیل آسیبی که با سرگردانی خود به سایر پدیده های نظام دار می زنند، مورد هجوم عوامل دفاعی آنها قرار گرفته و سوزانده می شوند! (... اعتدنا لهم عذاب السعیر).

چنین مکانیسمی را قرآن عذاب نامیده است، عذابی برای اجرام و عناصر رانده شده و طغیان کرده و گریخته از مرکز. و بلافاصله به دنبال آن اضافه می نماید: برای کسانی که پروردگارشان را منکر باشند^۱ نیز عذاب جهنم است که سرنوشت بدی است. جالب اینکه این عذاب را هم که مربوط به انسان است، همچون عذاب ذرات سرگردان، «عذاب السعیر» نامیده است.

آیات ۱۰ و ۱۱ (و قالوا لو كنا نسمع أو نعقل ما كنا فی اصحاب السعیر - فاعترفوا بذنبهم فسحقاً لاصحاب السعیر).

یعنی هر دو حالت یک قانونمندی و حساب و کتاب دارد. همچنانکه ذرات بی هدف و مضر برای حیات دیگر پدیده ها، گرفتار سرپنجه نیرومند قوانین حاکم بر هستی، که نگهبان و نگهدار مخلوقات هستند گشته و سوزانده می شوند، انسانهای طغیان کننده از حد و مرز خود نیز که بند ارتباط با مرکزیت عالم یعنی خدا را قطع کرده (معنای عقل در آیه ۱۰ همان عقل یعنی بند ارتباط با مرکز و مبدأ هستی است) و به حقوق دیگران تجاوز می نمایند، شیاطین نامیده شده و به «عذاب السعیر» سوزانده می شوند.

اما در سوره قلم، باغداران بخیلی را معرفی می نماید که به هنگام رسیدن محصولات درختی، برای آنکه مجبور نباشند به بینوایان گرسنه و درمانده، که چشم امید به هنگام برداشت محصول به مساعدت آنها دارند، سهمی بپردازند و همه را خود تصاحب کنند،

۱. در اینجا بجای کفر به «الله»، «کفر به رب» (کفر و ابرهیم) گفته شده، کفر به رب یعنی ندیده گرفتن و انکار نقش گردانندگی و سروری و تدبیر الهی و خود را صاحب اختیار و مدیر و مدبر دانستن و اتکاء به اندیشه و عملکرد خود داشتن که منجر به طغیان و گریز از مرکز می گردد.

تصمیم می گیرند قبل از سپیده دم که همه در خواب بوده و فقرا جمع نشده اند، محصولات را برداشت نمایند. آنها در این تصمیم هیچ احتمالی برای ناکامی نمی دادند و یقین داشتند تدبیر آنها کارگر خواهد افتاد. ولی هنگامی که به سراغ باغ های خود رفتند، آنها را با طوفان یا سانحه ای که شب هنگام اتفاق افتاده بود، آسیب دیده می یابند و می بینند محروم از محصول سالیانه خود شده اند. در اینجا می فهمند که مرتکب ظلم (به نفس خود و به حقوق محرومین) و طغیان (خروج از حد و مرز معقول و میل به زیاده طلبی و تجاوز به دیگران) شده اند و از اینکه تنها به «خود» متکی بوده و عوامل مؤثر در عالم هستی را، که تماماً به مشیت الهی جریان دارد، نادیده گرفته بودند، توبه می نمایند و تصمیم می گیرند بعد از این با امید و اتکاء به پروردگار عمل نمایند.

در پایان این داستان نتیجه گیری می کند: «کذلک العذاب و لعذاب الاخره اکبر لوکانوا يعلمون» (چنین است عذاب و اگر می دانستند عذاب آخرت بس بزرگتر است).

همین محرومیت از محصول تلاش (یکسال از عمر) و غم و غصه و احساس حسرت از دست دادن وقت و سرمایه و فقر و نیاز ناشی از آن، «عذاب» شمرده می شود که به اشکال و انواع مختلف همه روزه، به نسبت کم و زیاد، برای اکثر مردم اتفاق می افتد. به عبارت دیگر گرفتاری های بشر عذابهایی است که به دست خود به دلیل فراموش کردن خدا و ربوبیت او و اتکاء بر «خود» و امیال نفسانی، فراهم ساخته و همه روزه نتیجه اش را می چشد. عذاب آخرت نیز که در مقیاسی به مراتب عظیم تر و به صورت ابدی تحقق می یابد، چیزی جز بازتاب عملکردهای خارج از قاعده و قانون و طغیان از حریم و حدود الهی نیست.

به این ترتیب در سوره ملک مصداقی از عذاب را در طبیعت مشهود مثال می زند و در سوره قلم از زندگی روزمره مردم و گرفتاری های دائمی آنها. هر دو مثال زمینه سازی و مقدمه ای است برای تفهیم عذاب آخرت و جهنمی که هشدار داده شده است.

برای آنکه انسان موقعیت خودش را در جهان هستی بهتر شناخته دست تدبیر پروردگار را، که بر همه اشیاء سایه رحمت افکنده بیشتر احساس نماید، در سوره ملک نشانه ها و اشارات متعددی مطرح شده است تا آدمی نیک دریابد امنیت و آرامشی که برخوردار از آن است، چگونه فراهم شده و چه نیروئی همواره آنرا تداوم می بخشد. در این صورت از پيله تنگ و تاریک بر خود تنیده خارج خواهد شد و روشنائی بیکران الطاف «رحمن» را که هستی را دربر گرفته، مشاهده خواهد نمود. از زمین هموار و استواری که به هر سمت و سویش برای کسب روزی می توان روان شد، درحالی که ممکن بود ناآرامی مستمر و

زمین لرزه‌های شدید خواب راحت از او سلب نماید. از آسمانی که زیر چتر امنیت و حفاظت آن احساس امنیت و آسایش می‌کند، درحالی‌که می‌توانست همواره باران سنگواره‌های آسمانی یا اشعه‌های مرگبار کیهانی را بر سر او ببارد.

همچنانکه خداوند رحمن پرنده را با بال‌زدنهای مکرر میان آسمان معلق نگاه داشته مانع از سقوط آن می‌گردد، انسان را نیز میان زمین و آسمان با همه خطرات موجودش در سلامت و امنیت نگاه داشته‌است. با این حال کافران، یعنی منکران رحمانیت خالق هستی، تکیه غرورآمیز بر نیروهای نظامی خویش می‌زنند و در پناه آنها امنیت را می‌جویند و نسبت به خدائی که روزی رسان آنها است با سرکشی و رمیدگی لجاجت می‌نماید. اینها همچون کسی که بر روی زمین افتاده (به‌جای ایستاده و نظاره‌گر مقابل) راه می‌رود و چشمش تنها زمینی را که بر آن چسبیده (دنایای خاکی) می‌بیند، دنیای مادی و هوی و هوس خود را می‌بینند، درحالی‌که آفریننده آنها چشم و گوش و دل‌هائی به آنان بخشیده تا بصیرت یابند و اطراف خود را بشناسند. آنها از پیدایش انسان از ذره‌ای ناچیز پی به قدرت خدا برای احیاء مجدد آن در نشئه دیگر نمی‌برند و با استفهامی انکاری می‌پرسند: «این وعده قیامت اگر راست می‌گوئید کی تحقق خواهد یافت؟» درحالی‌که غافل از آنند که وقتی آنرا از نزدیک ببینند روسیاه گشته پاسخ خواهند شنید این همان چیزی است که تکذیب می‌کردید.

وقتی پیامبر رحمت با همه خلُق و خوی عظیمش آسوده خیال از هلاک و عذاب الهی برای خود و یارانش نبوده تنها رحمت او را امیدوار است، این کافران را کدامین پناهگاه امنیت بخشیده‌است؟ آیا جز «رحمن» که باید به او ایمان آورده و بر او توکل کنند تکیه‌گاه دیگری وجود دارد؟ اینها که اینقدر متکی به خود و تدبیر و تلاش خود هستند، آیا فکر نمی‌کنند اگر آب‌های جاری از چشمه‌ها و چاه‌ها و قنوات بجای اسکان در سفره‌های عمق نزدیک زمین و جاری شدن تدریجی در سطح آن، به اعماق زمین فرو می‌رفتند چه کسی آب

گوارا را برای آنها فراهم می‌کرد؟ (مطالب فوق مضمون بخشی از آیات سوره ملک است). در آیه (۲۸) این سؤال مطرح شده‌است... چه کسی کافران را از عذاب الیم پناه خواهد داد (... فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم)؟ جز همو که رحمن است و با ایمان به او و توکل بر او می‌توان پناهگاهی جست؟

اینک با توجه به وجه مشترک میان دو سوره که همان مسئله «عذاب» است، مطالب فوق را مورد دقت نظر قرار دهید، آیا ندیده گرفتن چنین حقایقی می‌تواند بدون آثار و عوارض «عذاب» آور باشد؟ آیا اتکاء به خود یا عوامل غیرخدائی می‌تواند امنیت و آرامش برای انسان به وجود آورد؟

سوره «قلم» (۶۸)

سوره «قلم» در آغاز دوران علنی شدن دعوت در مکه نازل شده و اولین برخوردها و موضعگیریهای مخالفین را که با «مجنون» شمردن پیامبر (ص) و خرافات قدیمی (اساطیر الاولین) معرفی کردن آیات قرآن^۱ رسالت و کتاب او را «تکذیب» می کردند نشان می دهد. بنابر این سیاق اصلی سوره در بیان زمینه ها و علل و انگیزه های تکذیب و خصلت های مکتدبین است و ضمن دلدارای و تقویت روحی پیامبر، رهنمودهائی به آن حضرت برای مقابله با مشکلات و مخالفت ها و پیشبرد رسالت می دهد.

گویا «مجنون» شمردن پیامبر موضوع قابل توجهی باید باشد که در اولین آیه (پس از سوگند) و آخرین آیه به آن تصریح شده است:

(ابتدا) ن والقلم و ما یسطرون. ما انت بنعمة ربك بمجنون

(انتها) و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه

لمجنون

جنون نوعی بیماری و شرّ است. در حالیکه بر او خیر و نعمت، که همان وحی و رسالت باشد از جانب «پروردگارش» نازل شده است (و ما انت بنعمة ربك بمجنون). و آیاتی که پس از شنیدن به سخریه و استهزاء می گرفتند، در حقیقت چیزی جز ذکر (یادآوری فطرت و حقیقت) نمی باشد (و ما هو الا ذکر للعالمین).

در برابر این موج تکذیب، از یک طرف برای دلگرمی و تشویق پیامبر (ص)، بر قطعیت

۱. بررسیهای علمی و آماری کتاب «سیر تحول قرآن» ۱۶ آیه اول این سوره را نازل شده در سال سوم و بقیه آنرا مربوط به سال چهارم گرفته است.

۲. اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین

اجر بی پایان او تأکید می نماید (و انّ لک لاجراً غیر ممنون)^۱، و از طرف دیگر برای تأیید و تحسین آن حضرت، بر ظرفیت و زمینه نیرومند اخلاقی و خوی نیکوئی که دارد تأکید می کند (و انک لعلی خلق عظیم). این ستایش هم تمجیدی است از حلم و مدارای پیامبر در برابر نسبت های ناشایسته ای که مشرکین به آن حضرت می دادند و هم یادآوری استعدادی که در این زمینه دارد.^۲

چرا سوگند به قلم؟

سوگند به «قلم» و آنچه می نویسند (ن والقلم و ما یسطرون)^۳، برای مردم جاهل و عقب افتاده مکه، که نه خودشان سواد خواندن و نوشتن داشتند و نه پیامبرشان، که به تصریح قرآن «امّی» و خط ننوشته بود^۴، بسیار پرمعنا است! چرا که معمولاً به چیزی سوگند می خورند که برای مخاطب ارزش و منزلتی داشته باشد. اما اگر آن مخاطبین درک این معنا را نداشتند، آیندگان از طریق قلم و آنچه به وسیله آن درباره قرآن و شخصیت پیامبر نوشته شد و همچنان نوشته می شود، فهمیدند و بیشتر خواهند فهمید که نه تنها حضرتش دیوانه نبوده، بلکه بر خلقی عظیم تکیه داشته است.

در اینجا سوگند برای اثبات سه منظور به کار رفته است: ۱- تبرئه پیامبر از جنون، ۲- اجر بی پایان آن حضرت، ۳- خلق عظیم او. امروز می بینیم که چگونه سلامت کامل جسم و روح او، خدمت وصف ناشدنی اش به جامعه بشریت (که موجب اجر بی پایان است) و رفتار شگفت انگیزش با مخالفین و دشمنان، برای دوست و دشمن، در سطور کتابهای آشنا و بیگانه رقم خورده است.

علاوه بر آیه فوق، در آیه (۴) سوره علق نیز، که گفته می شود اولین سوره نازل شده بر پیامبر اکرم بوده است، بر «قلم» و علمی که به وسیله آن توسعه و تکامل پیدا می کند تأکید کرده است:

... اقرا و ربک الاکرم، الذی علّم بالقلم، علّم الانسان ما لم یعلم.

براستی اگر خداوند کریم انسان را به کاربرد «قلم» هدایت نکرده بود چگونه تجربیات

۱. در اینجا ۲ بار تأکید با حرف انّ و لام (لاجرأ) شده است.

۲. در مورد خلق و خوی پیامبر اسلام که «نبی الرحمة» نام گرفته، آیه ۱۵۹ سوره آل عمران و ۱۲۸ بقره توضیحات بیشتری دارد.

۳. جالب اینکه کلمه «یسطرون» به صورت مضارع آمده است که استمرار و دوام نوشتن را درآینده دربر داشته باشد.

۴. عنکبوت ۴۸- و ما کنّت تتلوا من قبله من کتاب ولا تحطه بیمینک...

علمی بشر به نسل‌های بعد منتقل و به تدریج تصحیح و تکمیل می‌گردید؟ و اصلاً چگونه تعلیم و تعلّم انجام می‌شد؟ انتقال شفاهی علم و دانش را گویا در آیات اولیه سوره «الرحمن» مورد تأکید قرار داده (الرحمن، علم القرآن، خلق الانسان، علمه البیان)، و انتقال «علوم» را در آیه سوره علق. پس «بیان» و «قلم» دو نعمت بزرگ خدای «رحمن» هستند که وسیله شناخت عظمت و حقانیت قرآن و علم به آیات تکوینی و تشریعی می‌گردند.

حرف مقطعه «ن»

در ابتدای این سوره و قبل از سوگند به قلم، حرف «ن» قرار گرفته است که همچون سایر حروف مقطعه ارتباطی مرموز با مضامین سوره داشته و تدبیر در آن می‌تواند نکات جالبی را روشن سازد. حروف مقطعه قرآن معمولاً در ابتدای سوره‌های متعددی به کار رفته‌اند که از مقایسه مفهوم و مضمون سوره‌های مورد نظر می‌توان به شناخت معنای آن حروف نزدیک شد. اما متأسفانه در مورد حرف «ن» که تنها در این سوره به کار رفته است، چنین امکانی وجود ندارد. بنابراین باید از خود سوره مدد گرفته شود. اجمالاً با نگاهی سطحی به سوره می‌توان دریافت حرف «ن» به نسبت بسیار چشمگیری در آن به کار رفته است^۱ بطوریکه در ۵۲ آیه این سوره ۱۳۳ بار این حرف تکرار شده است که مطابق برآوردهای «رشاد خلیفه» این رقم همانند رقم سایر حروف مقطعه در بقیه سوره‌ها ضریبی از عدد ۱۹ می‌باشد:

$$7 \times 19 = 133$$

اما این اعداد و آمار به تنهایی نمی‌تواند گره راز حرف «ن» را بگشاید. چاره‌ای نیست جز آنکه در خود سوره تدبیر نمائیم.

قبلاً در بررسی حروف مقطعه سوره‌های قرآن گفتیم که بسیاری از حروف مقطعه اشاره‌ای به تجربه رسالت یکی از رسولان دارد. همچنانکه دیدیم حروف مقطعه طه و یس ناظر بر رسالت حضرت موسی و حضرت عیسی (علیهما السلام) بود.

سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز می‌شوند اصولاً دارای ۳ مشخصه هستند^۲:

۱- غالباً در اولین آیه آنها اشاره‌ای به نزول کتاب، قرآن، وحی، تلاوت آیات شده است.

۱. ظاهراً به نظر می‌رسد نسبت تعداد حروف «ن» به سایر حروف در این سوره بیش از سوره‌های دیگر باشد. برای اطمینان بیشتر باید از کامپیوتر استفاده کرد

۲. به جدول پیوست مراجعه نمائید.

- ۲- در همان مقدمه سوره اعراض و ناباوری و تکذیب بیشتر مردم را نشان می دهد.
- ۳- مخاطب سوره شخص رسول اکرم می باشد و عمدتاً ضمیر «ک» در همان ابتدای سوره به چشم می خورد.

در بیشتر ۲۹ سوره ای که دارای حروف مقطعه می باشند تجربه رسالت یک یا چندتن از رسولان گذشته یادآوری گردیده تا حضرت خاتم النبیین با مشاهده اعراض و تکذیب مردم و صبر و شکیبائی آن رسولان، پیروزی و موفقیت نهائی پیامبران و پیروان آنها را بخواند و در برابر مشکلات عظیمی که همانند آنان در پیش دارد استوار و صابر گردد. بنابر این هر کدام از این حروف معمولاً خلاصه و رمزی اشاره به جریان رسالت یکی از پیامبران و یا تجربه و عبرتی از تاریخ و سرنوشت اقوام گذشته می باشد.

نام سوره	حروف مقطعه	اشاره به نزول کتاب بر پیامبر
بقره (۲)	الم	ذلک الکتاب لاریب فیه... والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک
آل عمران (۳)	الم	الله لا اله الا هو الحی القیوم. نزل علیک الکتاب بالحق...
اعراف (۷)	المص	کتاب انزل الیک فلا یکن فی صدرك حرج منه...
یونس (۱۰)	الر	تلک آیات الکتاب الحکیم. اکان للناس عجیباً ان اوحینا الی رجل منهم...
هود (۱۱)	الم	کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر - الا تعبدوا الا الله اننی لکم نذیر مبین
یوسف (۱۲)	الر	تلک آیات الکتاب المبین - انا انزلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون. نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن...
رعد (۱۳)	الر	تلک آیات الکتاب والذی انزل الیک من ربک بالحق...
ابراهیم (۱۴)	الر	کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور...
حجر (۱۵)	الر	تلک آیات الکتاب و قرآن مبین... وقالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون.
مریم (۱۹)	کهیصص	ذکر رحمة ربک عبده زکریا
طه (۲۰)	طه	ما انزلنا علیک القرآن لتشقی. الا تذکرة لمن یخشى
شعراء (۲۶)	طسم	تلک آیات الکتاب المبین. لعلک باخع نفسك الا یکونوا مؤمنین...
نمل (۲۷)	طس	تلک آیات القرآن و کتاب مبین... وانک لتلقى القرآن من لدن حکیم علیم.
قصص (۲۸)	طسم	تلک آیات الکتاب المبین. نتلوا علیک من نباء موسی و فرعون بالحق لقوم یؤمنون

عنکبوت (۲۹) الم	آیه ۴۵ (اتل ما اوحی الیک من الکتاب...)
روم (۳۰) الم	تا آیه ۵۱ خطاب به پیامبر در رابطه با نزول کتاب است.
لقمان (۳۱) الم	۵ آیه انتهای سوره درباره: کتاب الله، قرآن، آیه خطاب به شخصی رسول اکرم است
سجده (۳۲) الم	تلك آیات الکتاب الحکیم آیه (۳۳) و من کفر فلا یحزنک کفره...
یس (۳۶) یس	تنزیل الکتاب لاریب فیه من رب العالمین. ام یقولون افتریه بل هو الحق من ربک لتنذر
ص (۳۸) ص	والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین.
مؤمن (۴۰) حم	والقرآن ذی الذکر... و عجبوا ان جاءهم منذر منهم... انزل علیه الذکر من بیننا...
فصلت (۴۱) حم	تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم... ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یغرک
شوری (۴۲) حم عسق	تنزیل من رب العالمین. کتاب فصلت آیاته قرآناً عربیاً لقوم
زخرف (۴۳) حم	یعلمون... و من بیننا و بینک حجاب... قل انما انا بشر
دخان (۴۴) حم	کذلک یوحی الیک والی الذین من قبلک...
جاثیه (۴۵) حم	والکتاب المبین. انا جعلناه قرآناً عربیاً لعلکم تعقلون... آیه (۹) ولئن سألتهم...
احقاف (۴۶) حم	والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلۃ مبارکة انا کنا منذرین... رحمة من ربک...
ق (۵۰) ق	تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم... تلك آیات الله تتلوها علیک بالحق...
ن (۶۸) ن	تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم... قل ارا یتهم... ارونی... ایتونی بکتاب...
	والقرآن المجید بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم
	والقلم وما یسطرون ما انت بنعمة ربک بمجنون
	(ام لکم کتاب فیه تدرسون... ما هو الا ذکر للعالمین)

اینک ببینیم چه رابطه ای بین اصول مشترک فوق و سوره «قلم» وجود دارد.

۱- در اولین آیه این سوره، همچون بقیه سوره های دارای حروف مقطعه، اشاره ای به کتاب (قلم و نگارش) و قرآن شده است:

آیه اول (ن والقلم و ما یسطرون) آیه آخر (و ما هو الا ذکر للعالمین)

علاوه بر آن، در متن سوره نیز به کتاب (ام لکم کتاب فیه تدرسون) و حدیثی که از جانب خدا نازل گشته اشاره شده است (ذرنی و من یکذب بهذا الحدیث...)

۲- محور اصلی و بیشترین آیات این سوره، همچون سایر سوره های مشتمل بر حروف مقطعه، درباره جریان تکذیب رسول خدا و خصلت های مکذبین (آیات ۸ تا ۱۶) می باشد.

۳- مخاطب این سوره همانند بقیه سوره ها، مخاطب خاص و مشخصی نیست.

انت نعمة ربك بمجنون و ان لك لاجراً غير ممنون - و انك لعلی خلق عظیم).

همانطور که گفته شد حروف مقطعه هریک از سوره‌های موردنظر اشاره‌ای به یک یا چند تن از رسولان و جریان تکذیب مردم هم عصر آنان داشته، «صبر» و پایداری پیامبران را برای تقویت روحیه و ثبات قدم پیامبر خاتم بیان می‌نماید. در این سوره نیز همانند بقیه سوره‌های موردنظر به داستان حضرت یونس (ع) در این ارتباط اشاره می‌شود:

فاصبر لحکم ربک ولا تکن کصاحب الحوت اذ نادى و هو مکظوم.

لولا ان تدارکة نعمة من ربه لنبد بالعراء و هو مذموم.

فاجتنبه ربه فجعله من الصالحين.

و اما چه رابطه‌ای میان حرف «ن» و داستان یونس پیامبر و مجنون نامیدن پیامبر؟...

اولاً حضرت یونس که در این سوره «صاحب الحوت» نامیده شده در سوره انبیاء (آیه

۸۷) «ذالنون» لقب گرفته است که هر دو عنوان نوعی ملازمت آن حضرت را با «ماهی» (حوت

- نون) نشان می‌دهد.^۱ حرف مقطعه این سوره «نون» است و لقب حضرت یونس «ذالنون»!

معنای لغوی «نون» که جمع آن نینان و انوان است، نوعی نهنگ ماهی است که گویا در

گذشته از آن مرکب مخصوصی برای نوشتن استخراج می‌کردند. شاید وجه تسمیه و دوات

یا مرکب نامیدن این حرف توسط برخی از مفسران که آیه «ن والقلم وما یسطرون» را «قسم به

دوات و مرکب و آنچه می‌نویسند» ترجمه کرده‌اند در همین ارتباط باشد. به این ترتیب در

حرف «ن»، هم اشاره‌ای به ماجرای حضرت یونس (ذالنون) با نهنگ ماهی وجود دارد، و هم

به مرکبی که با آن می‌نویسند.

ثانیاً، محور اصلی داستانی که از تعدادی باغدار در سوره «قلم» نقل می‌کند، کلمه ظلم

و عدم «تسبیح» خدا می‌باشد (قال اوسطهم الم اقل لكم لولا تسبحون - قالوا سبحان ربنا انا

کنا ظالمين) و شگفت اینکه صفت ممتاز حضرت یونس نیز اعتراف به ظلم و تسبیح خدا

می‌باشد و در سوره انبیاء که او را «ذالنون» نامیده بر این مطلب تأکید می‌نماید:

و ذالنون اذا ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادى فى الظلمات ان لا اله الا انت

سبحانک انى کنت من الظالمين

همچنین در آیه ۱۴۲ سوره صافات نیز آن حضرت را از «مسبحین» معرفی می‌نماید:

فلولا انه کان من المسبحين للبت فى بطنه الى يوم یبعثون.

به این ترتیب آشکار می‌گردد رابطه‌ای دقیق مابین محتوای سوره قلم و داستانی که در

۱. در آیه ۸۷ و ۸۸ سوره انبیاء که درباره «ذالنون» می‌باشد ۱۹ بار حرف «ن» تکرار شده است.

آن نقل شده، با ماجرای حضرت یونس (ع) وجود دارد.

ثالثاً، در ابتدا و انتهای سوره قلم از «مجنون» نامیدن رسول اکرم یاد کرده است:

ابتدای سوره: ن والقلم و ما یسطرون ما انت بنعمه ربک بمجنون

انتهای سوره (آیه ماقبل آخر): ... ویقولون انه لمجنون

گویا «مجنون» نامیدن شخص عاقلی همچون رسول اکرم، موضوع مهم و قابل توجهی برای تدبر و تفکر انسانها بوده که در مقدمه و نتیجه گیری به آن اشاره شده است (و جالب اینکه کلمه «مجنون» نیز با سه حرف «ن و ن» (نون) ختم می شود^۱). گرچه در قرآن تصریح نشده، اما آنچنان که روایت می کنند حضرت یونس را نیز مجنون نامیده و با اتهامات مشابهی رسالت او را تکذیب کرده بودند که با حالت خشم و غضب قوم خویش را ترک کرد. بنابر این ذکر ماجرای حضرت یونس در رابطه با موضوع «صبر» در این سوره مطرح می گردد:

فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت اذ نادى و هو مکظوم.

و جالب اینکه اشاره به تکذیب پیامبر و «مجنون» نامیدن او (در انتهای سوره) درست به دنبال نقل داستان حضرت یونس (ع) آمده است. به این ترتیب ملاحظه می شود ارتباط ظریفی مابین پیام و قسم ابتدای سوره و مجنون نامیدن پیامبر (ن والقلم و ما یسطرون - ما انت بنعمه ربک بمجنون) با ماجرای حضرت یونس (ع) وجود دارد.

رابعاً، در ابتدای سوره به نعمتی که از جانب پروردگار، پیامبر خاتم را فرا گرفته اشاره می کند: (ما انت بنعمه ربک بمجنون) و جالب اینکه در مورد حضرت یونس نیز به همین نعمت اشاره می کند (لولا ان تدارکة نعمه من ربه...)

خامساً، نکوهشی که از باغداران در سوره قلم نقل شده (فاقبل بعضهم على بعض يتلاومون) با نکوهشی که ممکن بود به نقل قرآن حضرت یونس دچار آن شود (لولا ان تدارکة نعمه من ربه لنبد بالعراء و هو مذموم) بی ارتباط نمی باشد.

همچنین نتیجه داستان باغداران (آیه ۳۲) که رغبت به سوی خدا و بازگشت آنان را شرح می دهد با نتیجه ماجرای حضرت یونس (آیه ۵۰) که اجتناب و اصلاح آن حضرت را بیان می کند هماهنگ می باشد.

سادساً در سوره یونس (آیات ۹۸ تا ۱۰۰) با توجه به مرحله بعدی زندگی حضرت

۱. در تمامی سوره قلم به جز این کلمه فقط یک کلمه دیگر (ممنون) به سه حرف «ن و ن» ختم می شود.

یونس و تجربه بی صبری او، به پیامبر اسلام آموزشی می دهد که در راه تبلیغ رسالت نباید عجله کرد و شتاب به خرج داد و اجبار و اکراهی به کار برد. خود مردم باید به تدریج با تعقل و تمایل قلبی به این مرحله برسند و رسیدن به ایمان با «اذن» خدا و در شرایط خاص خود تحقق می یابد. آنگاه در سوره قلم (که البته در سال سوم بعثت و ۷ سال زودتر از سوره یونس نازل شده) به پیامبر اسلام هشدار می دهد که برای حکم پروردگار صبر کند و همچون یونس نباشد.

سوره یونس: (فلولا كانت قرية امنة فنفعها ايمانها الا قوم يونس لما امنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحياة الدنيا و متناهم الى حين - ولو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعاً افانت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين - و ما كان لنفس ان تؤمن الا باذن الله و يجعل الرجس على الذين لا يعقلون)

سوره قلم (آیات ۴۴ تا ۴۸): ذرني و من يكذب بهذا الحديث سنستدرجهم من حيث لا يعلمون و املئ لهم ان كيدى متين... فاصبر لحكم ربك و لا تكن كصاحب الحوت...

در هر دو سوره نشان می دهد که در جریان ابلاغ رسالت باید مردم را به حال خود گذاشت و مهلت و مدت داد تا خودشان آگاهانه و به دلخواه به این مرحله برسند. سابعاً در سوره قلم از خلق نیکوی پیامبر در برابر اتهام مجنون بودن یاد می کند (ما انت بنعمة ربك بمجنون... و انك لعلی خلق عظیم) و در سوره انبیاء از مرحله اول زندگی حضرت یونس که گرفتار عصبانیت و غضب در برابر انکار مردم شد، یاد می کند (و ذا النون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر عليه) و این نکته ربط ظریف سوره قلم را با حضرت یونس نشان می دهد.

ثامناً یکی از اشتباهات در ابلاغ رسالت، برای خود و «قدرت» خود اثری قائل شدن است. در حالیکه هر چه هست قدرت خدا است و مشیت او. در سوره انبیاء در تجربه نخستین حضرت یونس، از فراموشی قدرت خدا بر خود ملامت می کند (و ذا النون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر عليه) و در سوره قلم از احساس کاذب باغداران نسبت به قدرت خود (و غدوا علی حرد قادریں) که هر دو ماجری به نهایت محرومیت و گرفتاری و ملامت خود منتهی گردید.

تاسعاً، دایستان حضرت یونس نشان می دهد که سرانجام آن حضرت با شناخت منزّه بودن خدا و ملامت خود و اعتراف به ظلم، نجات یافت (سبحانك لا اله الا انت انی كنت

من الظالمين - فاستجبنا له...) و در سوره قلم نشان می دهد باغداران دنیا طلب نیز همین راه را طی کردند (قالوا سبحانه ربنا انا كنا ظالمين - فاقبل بعضهم عن بعض يتلاومون - قالوا يا ويلنا انا كنا ظالمين عسی ربنا ان یدلنا خیراً منها انا الی ربنا راغبون)
عاشراً - همانطور که در دل ماهی شدن حضرت یونس عذابى دنیائی برای تزکیه آن حضرت بود، محرومیت باغداران در سوره قلم نیز عذابى دنیائی برای عبرت آنها (كذلك العذاب وللعذاب الاخرة اكبر لوكانوا يعلمون).

رابطه «نون» با «قلم و ما یسطرون»

درباره حرف مقطه «نون» با توضیحات قبلی چنین به نظر می رسد که اشاره ای به رسالت حضرت یونس (ذالنون) و تجربه «صبر» او در ابلاغ رسالت و تحمل تکذیب مردم باشد، در ضمن موضوع منزه بودن خدا (تسبیح) از اینکه در مشیتش خللی وارد آید و انحصار قدرت او بر جهان هستی نیز مطرح گردید. اما درباره رابطه حروف مقطعه نون^۱ با «سوگند به قلم و آنچه می نویسند». نیز لازم است تدبیری بعمل آید. (نون والقلم و ما یسطرون)

در قرآن کلمه «قلم» فقط در دو سوره آمده است. یکی همین سوره و دیگری سوره علق:
(اقرأ باسم ربك الذي خلق - خلق الانسان من علق - اقرأ وربك الاكرم - الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم - كلا ان الانسان ليطغى ان راه استغنى...)

در سوره علق نشان می دهد انسان همین که خود را مستغنی ببیند طغیان می کند و با توجه به اینکه این حقیقت را به دنبال تعلیم قلم به انسان برای تعلیم آنچه نمی داند بیان کرده است، چنین به نظر می رسد (والله اعلم)، که قلم مهمترین وسیله برای هدایت انسان در احتراز از طغیان استغناء باشد و آگاه شدن به آثار پروردگار در عالم و خواندن اسم رب (به معنای واقعی) انسان را به منشأ خود که به تدریج از «علق» به دست تدبیر پروردگار تبدیل به انسان کاملی شده است، آشنا می سازد و مانع طغیان آدمی از حد ناچیزی که دارد، و احساس استغناء و بی نیازی می گردد.

۱. در برخی قرآنها به جای حروف مقطعه «نون» تنها حرف «ن» را می نویسند. درحالی که به نظر می رسد همانطور که خواننده می شود باید نوشته شود. علاوه بر آن تحقیقات مرحوم رشاد خلیفه دانشمند مصری که روی حروف مقطعه و رابطه آنها با عدد ۱۹ کار کرده، نشان می دهد تنها اگر حروف مقطعه را «نون» در نظر بگیریم ضریب ۱۹ می شود که عدد مشترک میان همه حروف مقطعه است.

از طرفی در سوره قلم در داستان باغداران ثروتمند نیز می بینیم آنها با خودداری از انفاق به مساکین و احساس قدرت (و غدوا علی حرد قادرین) دچار گمراهی شدند و سرانجام پس از ندامت اعتراف کردند که با انحصار محصولات برای خود، در حقیقت طغیان کرده بودند (یا ویلنا انا کنا طاغین). به این ترتیب روشن می گردد در هر دو سوره ای که کلمه «قلم» به کار رفته، این مسئله در رابطه با طغیان انسان مطرح گشته است. یعنی مهمترین نقش قلم تبیین ناچیز بودن انسان و تعلیم عظمت های الهی برای جلوگیری از طغیان او است.

اینک با توجه به مطالب فوق در رابطه با حروف مقطعه «نون» و سوگند به «قلم» و آنچه می نویسند» شاید بتوان گفت (والله اعلم) که این حروف مقطعه و سوگند دو پیام دارد: پیام نخست عبرت گیری از تجربه حضرت یونس در رابطه با صبر است، و پیام دوم نقش قلم و نوشته برای تربیت تدریجی مردم و سوق دادن آنها از طریق آگاهی (نه اجبار و اکراه) به ایمان. یعنی پیامبر اکرم از یک طرف باید در برابر انکار و لجبازی معاندین و تکذیب رسالت «صبر» کرده و با خلق کریمانه خود ناملایمات را تحمل نماید، از طرف دیگر امیدوار باشد این مکتب و کتاب و آثار آن در آینده از طریق قلم و آنچه نوشته می شود جهانگیر خواهد شد و ایمان را در قلوب مردم تحقق خواهد داد. همین دو حقیقت، یعنی تجربه موفق حضرت یونس، که سرانجام قومش ایمان آوردند، و نقش قلم و نوشتار، خود حجت رسائی است که نعمت ارزانی شده به پیامبر، نه از جنون، که از نهایت هشیاری و ایمان او ناشی شده است و تلاش او در ابلاغ این رسالت اجر بی پایانی خواهد داشت.

نون والقلم و ما یسطرون، ما انت بنعمة ربک بمجنون، و ان لک لاجراً غیر ممنون



علت تکذیب و خصلت های مکذبین

علت مجنون نامیدن پیامبر و تکذیب قرآن را در آیه (۱۴) داشتن مال و فرزند (پسر) می شمارد (ان کان ذامال و بنین)، منظور از مال، همان ثروت و مکنت است و منظور از بنین «قدرت» می باشد. چرا که در جامعه ابتدائی آن دوران داشتن پسرانی متعدد تکیه گاه و اعتمادی در برابر دشمنان و نیروی کاری برای تولید به شمار می رفته است. به این ترتیب دو عامل ثروت و قدرت را که حاصلش هوی و هوس و دنیاپرستی است انگیزه تکذیب حق معرفی می نماید.

و اما خصلت های مکذبین، در این مورد به تقسیم بندی دقیقی پرداخته است:

۱- در برابر خدا، مکذبین از آنجائی که بی شخصیت و خودپرست هستند، سوگند را بازپچه و وسیله رسیدن به امیال خود قرار می دهند و به راحتی و برای هر کار کوچکی به خدا سوگند می خورند و به این ترتیب حرمت چنین عملی را می شکنند. به اصطلاح «خدا را خرج خود می کنند» و پستی خود را با این کار آشکار می نمایند (ولا تطع کل حلاف مهین).

۲- در برابر مردم - در این مورد سه ویژگی به تناسب موضوع از آنها نشان داده است:

۲-۱- بدبینی و دشمنی - تکذیب کنندگان همچون بیمار روحی که کمبود و عقب ماندگی خود را می خواهد با تحقیر و توهین و ترور شخصیت دیگران جبران نماید، یکسره در حال بدگوئی از این و آن و اشاعه و افشای نقطه ضعف های دیگران هستند (همآز مشاع بنمیم)

۲-۲- بخل و خست - خصلت دیگر این گروه بی تفاوتی در برابر گرفتاریهای مادی مردم و بی اعتنائی به مشکلات آنهاست. نه تنها خود کمکی به گرفتاران نمی کنند، بلکه مانع کمک کردن هم می شوند (مناع للخیر) و اگر دستشان هم برسد با خودپرستی تمام به حقوق و منافع همانها نیز تجاوز می نماید (معتد ائیم)^۱.

۲-۳- ممکن است کسی خصلت های فوق را دارا باشد اما لافل حفظ ظاهر نموده آداب معاشرت و مصاحبت را رعایت نماید، اما این گروه در درشتخوئی و بدزبانی با مردم گوی سبقت ربوده اند و از آنجائی که خود بی اصل و نسب هستند برای دیگران هم احترام و منزلتی قائل نبوده، آنها را به باد دشنام و اهانت می گیرند (عتل بعد ذلک زنیم)

علاوه بر همه اینها، و مقدم بر آنها، هیچگونه پایبندی و اعتقادی به اصول و ارزشهای ادعائی خود ندارند و به راحتی با دنیا پرستان کنار می آیند و آنرا معامله می نمایند. به اصطلاح با «ماست مالی کردن»، با هر مخالفی، اگر منافعشان تأمین گردد سازشکاری می نمایند (ودّوا لوتدهن فیدهنون)^۲.

۱. در قرآن کلمه «ائم» عموماً در مورد گناهانی به کار رفته است که به گونه ای خصلت خودپرستی با تجاوز به حقوق دیگران در آن ملحوظ می باشد.

۲. معنای «دهن» روغن است، از آنجائیکه روغنکاری برای جلوگیری از اصطکاک انجام می شود، مفهوم مدهانه نوعی نرمش و تسلیم و تن دادن می باشد که با اصطلاح «ماست مالی کردن» بیشتر نزدیک است تا تملق و چاپلوسی.

وظیفه رسول در برابر مکذبین

در برابر چنین منحرفانی چه باید کرد؟ اگر جواب متعارف بشری را خواسته باشید، پاسخ آن سرکوب و سر به نیست کردن است! مگر می شود کسی به خدا و خلقتش اعتنائی نداشته باشد و شایسته حیات و زندگی باشد!... این قضاوت و حکمی است که همواره متولیان دینی از گذشته تاکنون رانده و بر آن عمل کرده اند. نمونه اش قرنهای سلطه کلیسا بر مردم در قرون وسطی با دادگاههای تفتیش عقاید و هیمة های آتشی است که «مرتدین» یعنی مخالفین تثلیث ادعائی را در آن سوزاندند. اما خداوند شیوه دیگری به رسول خود توصیه می کند، شیوه ای که متکی به مشیت «اختیار» است و با مدت و «مهلت» دادن تحقق می یابد. به این ترتیب در مدت زندگی دنیا انسانها «مختار» هستند تا هر راهی می خواهند برگزینند و دیگران جز در دفاع از منافع خود، یا مجتمع ایمانی در صورت تعرض کافران، مجاز نیستند آزادی آنها را سلب نموده به نابودی شان اقدام نمایند^۲، چرا که در این صورت مشیت حکیمانه امتحان و «ابتلاء» نقض می شود.

وظیفه پیامبر، چشم به نتیجه عمل داشتن و با زمان کار کردن است، تا هر کس به مقتضای عملکردش سرنوشت خود را رقم زند. در این روند نه شتابی باید به کار برد و نه دخالتی خارج از خواست الهی کرد. (فستبصرو یبصرون، بایکم المفتون). چرا که خداوند خودش بهتر از هر کس به آنکه از راهش گم شده آگاه است و به راه یافتگان نیز داناتر است (ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیلہ و هو اعلم بالمهتدین). منظور از این سخن، اثبات علم خدا بر اعمال انسانها نیست، بلکه «داناتر بودن» او مورد نظر است. وقتی صفت تفضیلی «اعلم» به جای فعل «یعلم» به کار می رود، منظور تأکید روی آگاهی خدا و بی نیازی او از علم دیگران است. یعنی اگر عده ای گمراه یا مرتکب گناه شدند، نیازی نیست دیگران تعصب نشان داده تنبیه شان نمایند! یا اینکه تلاش کنند از کار آنها سردرآورده کناهان شان برملا نمایند، خدا خودش بهتر می داند چه کسی گمراه شده و چه کسی هدایت یافته است. وقتی پیامبر خدا چنین رسالتی ندارد، به طریق اولی دیگران نیز مجاز نیستند «اختیار» بندگان او را سلب نمایند.

پیامبر خدا باید آنها را به حال خود آزاد رها نماید تا هر کس به تدریج به نتیجه عمل خود برسد. همچنانکه معلم در برابر بازیگوشی ها و تنبلی ها و عدم انجام تکالیف مدرسه،

۲. توضیح بیشتر در این موضوع را می توانید در کتاب «آزادی در قرآن» از همین قلم مطالعه فرمائید.

قبل از آنکه سال تحصیلی به پایان رسد، محصلی را مردود یا از مدرسه اخراج نمی سازد و هر شاگردی پله پله و به تدریج کسب علم می نماید یا مرحله به مرحله بدون آنکه متوجه باشد از دیگران عقب می افتد (فذرنی)^۱ و من یکذب بهذا الحديث سنستدرجهم من حیت لا یعلمون). و بالاخره بر این اصل مهم تأکید می نماید که اصلاً ما خودمان به تکذیب کنندگان میدان و مهلت می دهیم تا در ابتلاء و امتحان دنیائی ماهیت و جوهر خود را بروز دهند: و املی لهم ان کیدی متین). کسی در عقوبت مخالفین خود عجله می کند که یا فرصت را از دست می دهد و یا در طرح و تدبیرش علیه دشمن اطمینان کافی نداشته باشد. اما خداوند که مالک مطلق زمان و مکان است و قدرتش بر همه چیز چیره شده و تدبیرش علیه کسانی که خلاف مشیت او رفتار نمایند استوار است (ان کیدی متین) دلیلی ندارد عجله کند.

پس اکنون که خداوند در عقوبت منکرین عجله نمی کند رسولش نیز باید «صبر» کند و «حکم» پروردگار را با شکیبائی به عمل درآورد (فاصبر لحکم ربک ولا تکن کصاحب الحوت اذ نادى و هو مکظوم). در اینجا از کم صبری یکی از پیامبران، بدون آنکه نام او را ذکر کند، یاد می کند تا برای رسول خاتم عبرتی باشد. این پیامبر همان حضرت یونس (ع) است که نامش را در سوره های دیگر در ارتباط با این داستان می خوانیم. ولی در اینجا گویا بخاطر لحن انتقادی آیات فقط به عنوان «صاحب الحوت» اکتفا کرده است. این پیامبر در برابر نسبت های ناپسند یا تکذیب و انکار رسالتش دچار خشم گردید^۲ و قومش را رها کرد و با کشتی از آن شهر گریخت. و خداوند او را گرفتار موج دریا و دهان ماهی کرد تا متنبه گردد. و چون اهل ایمان و تسبیح خدا بود نجاتش داد و بار دیگر به سوی قومش فرستاد تا بار دیگر ابلاغ رسالت نماید و این بار آنچنان توفیقی کسب کرد که قومش نمونه و مثلی برای ایمان شدند^۱. داستان قوم «یونس» مثال تاریخی ارزنده ای است برای نشان دادن استعداد و ظرفیت انسان برای تغییر و تحول و نقش صبر و شکیبائی برای تربیت و اصلاح انسانها. و نیز یادآوری این اصل که چنین تحولی منحصرأ در بستر «اختیار و آزادی» صورت می گیرد و

۱. معنای لغوی «ذر» چیزی را به حال خود رها کردن و آزاد گذاشتن و عدم ممانعت می باشد.

۲. انبیاء ۸۷ - وذا النون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه... (در اینجا نیز نام او برده نشده و به عنوان «ذا النون» اکتفا شده است)

۱. داستان حضرت یونس (ع) به صورت پراکنده در سوره های انبیاء (۸۷ و ۸۸)، صافات (۱۳۸ تا ۱۴۸) یونس (۹۸) و... آمده است.

اکراه و اجبار را در آن راهی نیست. شگفت اینکه ایمان آورندگان این قوم را که پیامبران را قبلاً با آزار و اذیت و تکذیب از خود فراری داده بودند، خداوند در سوره‌ای به نام همان پیامبر (یونس) در کنار اصل آزادی ایمان بیان کرده است.

فلولا كانت قرية امتت فنفعها ايمانها الا قوم يونس لما امنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي...

و لو شاء ربك لامن من في الارض كلهم جميعاً افانت تكرة الناس حتى يكونوا مؤمنين
و ما كان لنفس ان تؤمن الا باذن الله و يجعل الرجس على الذين لا يعقلون (يونس ۹۸ تا ۱۰۰)

داستان باغداران، تمثیلی از زندگی دنیاپرستان

ثالث میانی این سوره، به دنبال بیان خصلت‌های تکذیب‌کنندگان، به داستان «ابتلاء» ی باغداران می‌پردازند و تأکید می‌نماید اینان نیز همانند آنان در جریان «ابتلاء» هستند:

انا بلونا هم كما بلونا اصحاب الجنة...

این داستان در حقیقت نمونه و مثالی از زندگی بیشتر انسانها است که با غفلت و غرور به دنیا می‌پردازند و مسئولیتها و مردم را فراموش می‌کنند تا سرانجام گرفتار نتایج اعمال خود می‌گردند. خصلت‌هایی که از این باغداران سراغ می‌دهد مشابه همانهاست که از تکذیب‌کنندگان سراغ داده بود، در سوگند خوردن به خاطر موضوعات بی‌ارزش (اذا قسموا ليصرمنها مصبحين) و در مناع‌الخير بودن و امساک (ان لا يدخلنّها اليوم عليكم مسكين - و غدوا على حرد قادرين) در حالیکه حق چنین اقتضا می‌کرد به هنگام میوه‌چینی سهم فقرا و نیازمندان را می‌پرداختند.^۲

نتیجه‌ای که از این داستان گرفته می‌شود در دو آیه ۲۸ و ۲۹ به این ترتیب خلاصه

می‌گردد:

قال اوسطهم الم اقل لكم لولا تسبحون. قالوا سبحان ربنا انا كنا ظالمين.

آنها اشکال کار خود را در عدم «تسبیح» می‌شمردند و سرانجام با تأکید بر ظالم بودن خود، پروردگار را «تسبیح» می‌نمایند! به راستی چه ارتباطی میان کار آنها و تسبیح پروردگار

۲. در سوره انعام با ذکر نعمت انواع باغات میوه با انواع میوه‌ها، دستور می‌دهد از میوه آن هنگام رسیدنش بخورید و روز چیدن آن «حق» آنرا (به نیازمندان) بپردازید و اسراف نکنید که او اسراف‌کنندگان را دوست نمی‌دارد... کلاً من ثمره اذا اثمر و اتوا حقه يوم حصاده و لا تسرفوا انه لا يحب المرفين (آیه ۱۴۱) همچنین آیه ۲۶ سوره بنی اسرائیل و ۳۸ سوره روم که مشابه هستند (وات ذا القربى حقه و المسكين و ابن السبيل...)

وجود دارد؟ از آنجائی که معنای اصلی این کلمه در ترجمه به فارسی مسخ شده است، معمولاً منظور از آن درک نمی گردد. اما ببینیم کجای کار آنها با تسبیح تناقض داشته است؟ معنای «سباحه» شناوری و حرکت است، حرکتی در جهت هدف و ساحلی معین و با حرکات منظم و مستمر در جهتی که مشیت خالق معین کرده است. درست مثل ماشینی که دستگاههای متعدد دارد و هر دستگاه و دنده در جهتی که سازنده اش طراحی کرده حرکت می کند و مجموعه آنها منظور معینی را تحقق می بخشند، ماشین ریسندگی، ماشین چاپ، ماشین تحریر، ماشین حساب و غیره. هماهنگی و نظم و کارکرد این ماشین دلالت بر کاردانی و لیاقت و هنر سازنده اش می کند و بینندگان را به تحسین (تسبیح نسبی) آن وامی دارد. این ماشین مدل کوچک و ناقصی است از ماشین بزرگتر هستی که تماماً با یک نظم و در یک سیستم کار می کند. اگر هدف و حرکت یک ماشین ریسندگی، بافت پارچه است، هدف ماشین هستی رشد و کمال بخشیدن به پدیده ها به سوی خدا می باشد تا مشمول رحمت الهی گردند.^۱

چگونه است اگر پیچ و مهره یا قطعه ای از یک ماشین بخواهد به میل خود و نه در جهت حرکت عمومی مجموعه (سباحه) حرکت کند؟ انسانی که با تکیه بر اسباب دنیائی (نه حکم خدا) برای خود اصالت و استقلالی قائل باشد و با غفلت و غرور، نظامات عمومی و قوانین شرع را زیر پا گذارد، درحقیقت مثل همان پیچ و مهره ای است که از خدمت برنامه عمومی ماشینی که به آن تعلق دارد خارج شده است. ارزش این پیچ و مهره در خدمت هماهنگی است که در مجموعه دستگاه انجام می دهد و گرنه وازده ای است که دور ریخته می شود. تسبیح خداوند از یک طرف پیوستن آگاهانه به حرکتی عمومی است، که مشیتش آنرا به راه انداخته، از طرف دیگر منزله و بی عیب و نقص شمردن هدف و حرکتی است که اراده فرموده است. و چنین است که «یاران باغ» پس از زمانی که با غفلت و غرور و باتکیه بر تلاش و تدبیر خویش به اسباب دل بستند و مژثر و موجد و علت اصلی را فراموش کردند، سرانجام به ظلم خویش (انا کنا ظالمین) و طغیان بر نظامات (انا کنا طاغین) واقف شدند و

۱. این سخن همان مفهوم «الا مارحم ربک و لذک خلقهم» (هود ۱۱۹) می باشد

با اعتراف به حاکمیت و تدبیر الهی (ربوبیت)، به سوی «رب» خویش گرایش یافتند (عسی ربنا ان یبدلنا خیراً منها انا الی ربنا راغبون).
داستان این باغداران باتوجه و عبرتشان ختم به خیر شد، اما آیا برای ما فرصت و مهلتی برای توبه و بازگشت باقی است؟ (اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً).
گمراهی و محرومیتی که نصیب یاران باغ شد (... قالوا انا لضاالون، بل نحن محرومون) عذابی بود که به خاطر دنیاطلبی و بخلشان دامنگیر شد و چنین است عذاب آخرت که البته اگر کسی بداند بس بزرگتر است:
کذلک العذاب و لعذاب الاخره اکبر لوکانوا یعلمون.

سجده

در آیه ۴۲ و ۴۳ سخن از «سجده» در دنیا و آخرت به میان می آید که همانند کلمه «تسبیح»، درک آن، برای کسانی که با مفاهیم قرآنی از طریق ترجمه ها آشنا شده اند، مشکل است. بیشتر مردم سجده را در همان پیشانی به خاک سائیدن منحصر می نمایند و به مفهوم و مقصود آن توجه ندارند، درحالی که این حرکت اگر به صورت مکانیکی و بدون توجه به منظور و معنای آن انجام شود تفاوتی با بقیه حرکات بدن نخواهد داشت. معنای سجود در لغت، اظهار فروتنی و خضوع و رام شدن می باشد که معنایی مقابل استکبار و امتناع و عصیان دارد، و مفهوم سجده به درگاه خدا، تسلیم شدن به خواست و اراده او و مشیتی که مقرر فرموده می باشد، همچنان که معنای تسبیح، پیوستن به حرکت عمومی جهان است، معنای سجده، اظهار فروتنی و خضوع در برابر مشیت الهی و عدم عصیان و گردنکشی در برابر نظاماتی که مقرر فرموده می باشد، در این حالت بنده ساجد تسلیم نظامی می گردد که خداوند عزیز و حکیم برقرار کرده است.

در قرآن به کرات از سجده عمومی موجودات اعم از جاندار و بی جان (بی جان به زعم ما) مثل ماه و خورشید، ستاره، درخت، کوه و... یاد می کند و تصریح می نماید همه آنچه در آسمانها و زمین هستند، با شعور و بی شعور^۱، برای خدا سجده می نمایند، سجده فرشتگان نیز بر خداوند و به دستور او بر انسان، (که ابلیس از آن سرپیچی کرد) از همین قرار است، اما سجده موجودات عالم پیروی آنها از نظامات و قوانینی است که خداوند مقرر فرموده و به صورت تکوینی انجام می شود، تنها انسان است که با اختیار و اراده ای که خدا به او عنایت

۱. در سوره رعد آیه (۱۵) کلمه «من» درباره سجده موجودات به کار برده و در سوره نحل آیه (۴۹) و حج آیه (۱۸) کلمه «ما».

کرده باید سجده تشریعی نماید و با آگاهی و ایمانی که کسب کرده اظهار تذلل و خضوع در برابر اراده الهی نماید.

با شناختی که از تسبیح و سجده پیدا کرده ایم شایسته است به ستایش پروردگار تسبیح نمائیم و از ساجدین گردیم.

فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین (حجر ۹۸)

اینک با توضیحاتی که داده شد، مجدداً به آیات ۴۲ و ۴۳ این سوره بازگشت می‌نمائیم و می‌بینیم چگونه کسانی که در حیات دنیائی خویش اهل سجده (خاضع بودن در برابر خدا و نظامات تکوینی و تشریعی او) نبوده‌اند، در آخرت نیز نمی‌توانند خود را هماهنگ این نظامات و خاضع در برابر آنها نمایند، بنابراین از پیوستن به جمع مؤمنین و داخل شدن در بهشت محروم می‌مانند:

یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یتطیعون.

خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون.

تسلیم متقین و طغیان مجرمین

ثالث آخر سوره که فصل مستقلی را پس از داستان صاحبان باغ تشکیل می‌دهد، با این جمله آغاز می‌گردد:

انّ للمتقین عند ربهم جنات النعیم، افنجعل المسلمین کالمجرمین.

اگر این آیه را با آنچه درباره تسبیح و سجده گفته شد مورد نظر قرار دهیم، به مفهوم و منظور آن بهتر پی می‌بریم. متقین کسانی هستند که با خویشتن داری در برابر گرایشاتی که در داستان صاحبان باغ به آن اشاره شد، و خصلت‌هایی که در ابتدای سوره از مکذبین معرفی گردید، نفس خود را با قوانینی که خداوند تشریع فرموده هماهنگ می‌سازند. اینها همان «تسلیم» شدگان به خدا هستند که در نظام هستی نقش خویش را همچون مهره‌ای از ماشین بزرگی ایفا می‌نمایند، درحالی که «مجرمین» با طغیان بر نظامات، رابطه خود را مثل مهره‌ای که از ماشینی جدا شده باشد، از کل سیستم و نظام هستی قطع می‌نمایند.^۱ ارزشی که در صنعت برای هر قطعه‌ای قائل هستند به میزان نقشی است که آن قطعه در خدمت منظوری که از ساختن آن در یک مجموعه در نظر گرفته شده برآورده می‌کند. آیا تسلیم شدگان به نظامات الهی که در خدمت هدف مشترک خلقت هستند با بریدگان و جداشدگانی از این نظام

۱. اصولاً معنای لغوی «لاجرم» قطع کردن و بریدن است و در اصطلاح قرآنی به گناهی جرم گفته می‌شود که نوعی انفصال و بریدگی از خدا، مردم، مسئولیتها و قیامت در آن ملحوظ باشد.

برابرند؟ قطعاً خیر. افنجعل المسلمین کالمجرمین؟ ما لکم کیف تحکمون.

اسماء الهی

در این سوره هیچ نامی (حتی الله) به جز نام «رب» به کار نرفته است. تکرار ۹ بار نام «رب» که به صورت مضاف با ضمایر مختلف به کار رفته است (ربه، ربنا، ربک، ربهم) معنای خاصی را در ارتباط با تأکید سوره بر موضوع «ربوبیت» افاده می کند. تمرکز سوره روی این موضوع کلیدی نشان دهنده اهمیت اعتقاد به انحصار ربوبیت برای خدا است که شرط اولیه توحید می باشد.

آهنگ انتهائی سوره

سوره قلم از ۵۲ آیه تشکیل شده است که به جز ۱۰ آیه آن که با حرف «م» ختم شده بقیه آیات با حرف «ن» تمام شده اند.

درس هائی که از سوره قلم می توان گرفت

۱- حکم پروردگار - در آیه ۴۸ می فرماید (فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت). همچنین در این سوره بار دیگر نیز کلمه «حکم» به کار رفته است: آیات ۳۵ تا ۴۰ (افنجعل المسلمین کالمجرمین ما لکم کیف تحکمون - ام لکم کتاب فیه تدرسون - ان لکم فیه لما تخیرون - ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیمه ان لکم لما تحکمون) منظور از حکم همان داوری و قضاوت نهائی است. از آنجائیکه خداوند حلیم است و در حکم خود عجله ای ندارد، به بندگان مهلت و مدت کافی داده است. بنابراین رسول اکرم نباید عجله و شتابی برای ایمان آنان نشان دهد. این امر تدریجی و قلبی است و در همه تحولات اجتماعی نیز سیر تغییرات و تطور اوضاع به صورت آرام و تدریجی و به موازات تغییر نفوس مردم انجام می شود.

۲- عامل صبر یعنی روی عنصر زمان و تحولات تدریجی تکیه کردن و با اخلاق نیکو با مخالفین برخورد کردن و چشم به آینده تحولات داشتن رسم پیامبری است (انک لعلی خلق عظیم فستبصر و یبصرون).

۳- پیامبر نیازی ندارد نگران گمراهان و بی حساب و کتاب ماندن زشتکاری های آنان باشد، خداوند خودش بهتر از هر کس این را می داند. وظیفه پیامبر فقط عدم اطاعت از آنها و سازش نکردن با ایشان است: فلا تطع الکافرین. ودوا لوتدھن فیدھنون - ولاتطع کل حلاف

مهمین.. (یعنی به جای تعرض و ممانعت باید از آنها کناره گرفت و اعتنائی به آنها نکرد)

۴- کار خدا زیبا و بی عیب و نقص و مبرای از هر گونه سوء است. و این است معنای تسبیح که اعتراف و اشعار دائمی به این حقیقت است، حال اگر کسی یکی از دستورات خدا را انجام ندهد، در حقیقت درستی آن کار را عملاً نفی کرده و کار خود را بهتر دیده و سبحان بودن پروردگار را نقض کرده است. در سوره قلم نشان می دهد باغداران ثروتمند با استنکاف از انفاق به مستمندان عملاً تسبیح خدا را انکار کرده بودند (قال اوسطهم الم اقل لكم لولا تسبحون- قالو سبحان ربنا انا كنا ظالمين) و مرتکب ظلم به نفس خود (یا مردم و خدا) شده بودند، همچنین حضرت یونس در مرحله اول رسالت با بی صبری در برابر انکار مردم مرتکب ظلم شده بود، ولی به دلیل مسیح بودن مشمول عنایت ربوبی قرار گرفت:

(سبحانک لا اله الا انت انی كنت من الظالمين - لولا کانت من المسبحین للبث فی بطنه

الی یوم بیعثون).^۱

ارتباط سوره های قلم و حاقه (۶۸-۶۹)

وجه مشترک سوره های حاقه، معارج و نوح که پس از سوره قلم قرار گرفته اند، انکار «عذاب» (دنیا ئی یا اخروی) توسط کافران است. این سوره نیز مکانیسم تحقق عذاب دنیا ئی را در قالب داستان باغداران بخیلی بیان و از این مصداق عینی برای نشان دادن چگونگی نزول عذاب استفاده می کند و نتیجه می گیرد عذاب آخرت نیز همین قانونمندی را دارد.

در این داستان که به تفصیل و با جزئیات بیان شده است نشان می دهد چرا و چگونه عذاب (به معنای محرومیت و درد و رنج و غم و غصه) دامنگیر انسان می شود.

تعدادی باغدار در فصل چیدن میوه و محصول، برای آنکه فقرا و محرومین جمع نشده و از آنها تقاضای کمک نکنند، تصمیم میگیرند قبل از طلوع آفتاب هنگامی که مردم در خواب اند این کار را بدون سرو صدا و مخفیانه و در تاریکی انجام دهند تا کسی خبردار

۱. در سوره قلم، همچنین سوره انبیاء، از آنجائیکه بوئی از مذمت و انتقاد نسبت به حضرت یونس (ع)، بخاطر کم صبری آن حضرت در ابتدای رسالت، استشمام می شود، از آن پیامبر بزرگ با اشاره و کنیه «ذالنون» و «صاحب الحوت» یاد شده است تا حواس شنونده را متوجه داستان بلعیده شده توسط نهنگ کند. اما در سوره یونس (و در سایر سوره ها) که رنگ تمجید و تحسین دارد، نام واقعی آن حضرت، یعنی «یونس» برده شده است. گویا خداوند حکیم که ستار العیوب و غفور و رحیم است، نخواست نام پاک پیامبرش با شائبه ای از شک و تردید همراه باشد و این درس بزرگی است از حلم و کرم برای انسانهای طالب مکارم اخلاق.

۱. از نظر علم هیئت و فیزیک نجومی روشن است که به هنگام مرگ ستارگان به دلیل به پایان رسیدن فعل و انفعالات هسته ای تبدیل هلیوم به نئیدروژن، رنگ قشر مرکزی آن از سفید به طرف قرمز میل می کند و آسمان سرخ رنگ می گردد. کوهها نیز به دلیل تغییرات نیروی جاذبه متلاشی و سرگردان در فضا می شوند.

نشود. آنها در این تصمیم، خود را فعال مایشاء دانسته و هیچ استثناء و احتمالی برای عدم توفیق در این کار قائل نشدند. اما وقتی صبح زود به سراغ باغات خود با حالت خفا و خندان می‌روند و احساس زرننگی و توانائی و تدبیر برای بازداشتن بینوایان از دریافت صدقه می‌کنند، مواجه با صحنه‌ای باورنکردنی می‌شوند. ابتدا فکر می‌کنند اشتباه آمده‌اند! ولی به زودی می‌فهمند شب هنگام باغاتشان دچار سانحه و طوفانی شده و همه محصولات از دست رفته‌است. وقتی محرومیت خود را از نتیجه تلاش یکسال کار و زحمت می‌بینند، به خود می‌آیند و احساس ندامت کرده می‌فهمند تکیه مطلق بر خود و در نظر نداشتن عوامل مؤثر دیگری که خارج از خواست و اراده آنها و تماماً به مشیت الهی است، موجب این محرومیت گشته‌است، در این حالت با منزّه شمردن خدا (منزّه و بی‌عیب و نقص شمردن مشیت او) اعتراف به «ظلم» (ظلم به نفس خود و به حقوق محرومان) می‌کنند و با نکوهش و اذعان به اینکه با چنین خودخواهی و بخل و بی‌خبری دچار طغیان (خروج از حد و مرز خود) شده بودند توبه و به‌سوی خدا متوجه می‌شوند و این بار اظهار امیدواری می‌کنند که شاید خدا باغات بهتری به آنها عنایت کند (به جای تکیه بر خود امید بستن بر خدا).

پس از ذکر این ماجری چنین نتیجه گرفته می‌شود: «چنین است عذاب و قطعاً عذاب آخرت اگر مردم بدانند بزرگتر است (کذلک العذاب و لعذاب الاخرة اکبر لوکانوا یعلمون). در این داستان ساده که مشابه آن همه روزه به اشکال مختلف برای اکثر مردم اتفاق می‌افتد، نشان می‌دهد چگونه گرفتاری‌های زندگی و درد و رنج‌ها و محرومیت‌ها همان «عذاب» عملکردهای ظالمانه‌ایست که با فراموش کردن خدا و اطمینان و تکیه بر «خود» تحقق می‌یابد، طغیانی است که آدمی نسبت به موقعیت و حد و مرز خود می‌کند و بیش از آنچه لازم است طلبیده و از حریم حلال و حرام خارج می‌گردد.

در مقیاس بزرگتر، عذاب انقراض و هلاکت اقوام نیز به دلیل پیوستگی نظامات زمین و آسمان با نظام عوالم انسانی و عملکرد آدمیان همین قانونمندی را دارد. از آن بالاتر، عذاب آخرت نیز به دلیل مقدمه بودن دنیا برای حیات جاوید آخرت، چنین است ولی با مقیاس و شدت و وسعتی عظیم‌تر.

با توضیحات فوق چنین به نظر می‌رسد که سوره قلم در تبیین مسئله «عذاب»، جنبه مقدمه‌چینی و زمینه‌سازی برای سه سوره بعدی داشته باشد. در این صورت وجه ارتباط آن با سوره سه گانه روشن می‌گردد.

نکته ظریفی در سوره قلم، در ارتباط با اشاره‌ای که به حضرت یونس کرده‌است، جالب توجه است. می‌دانیم قوم یونس در آستانه فرارسیدن عذاب بودند که یونس از میان آنها

به حالت قهر و اعتراض بیرون رفت. اما قوم او توبه کردند و عذاب از آنها برداشته شد. و برعکس، حضرت یونس که با بی صبری دچار ظلمی بر نفس خویش شده بود، گرفتار عذابی در دل نهنگ گشت. این عذاب نیز به دلیل «مسیح» بودن حضرت یونس از او برداشته شد و نجات یافت. به این ترتیب نشان داده می شود با توبه و تسبیح می توان عذاب را برگرداند و اثرات آنرا خنثی کرد.

به غیر از مسئله عذاب، وجوه مشترک دیگری نیز میان این دو سوره به چشم می خورد که ذیلاً اشاره می نمائیم:

مجنون نامیدن پیامبر - ابتدا و انتهای سوره قلم (که جنبه مقدمه و نتیجه گیری دارد) چنین نسبت و اتهامی را به پیامبر (ص) مطرح می سازد

نون - والقلم و ما یسطرون - ما انت بنعمة ربک بمجنون

و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون - و ما هو الا ذکر للعالمین.

در سوره حاقه نیز مشابه چنین اتهاماتی را علیه پیامبر نقل می نماید (آیات ۴۰ - ۴۳) انه لقول رسول کریم - و ما هو بقول شاعر قلیلاً ما تو منون - و لا بقول کاهن قلیلاً ما تذکرون - تنزیل من رب العالمین

در سوره قلم مجنون نامیدن پیامبر را ذکر می نماید و در سوره حاقه شاعر و کاهن نامیدن او را و در هر دو سوره این اتهامات را با تأکید بر اینکه قرآن جز یادآوری (ذکری) از جانب «رب العالمین» و فرستاده شده او (تنزیل من رب العالمین) نیست رد می کند.

طبقه بندی انسان ها در قیامت - در سوره قلم دو دسته: مسلمین و مجرمین (تسلیم شدگان به نظامات الهی و بریدگان از آن) را که به عبارت دیگر همان متقین و ظالمین هستند، معرفی می نماید و در سوره حاقه اصحاب یمین و اصحاب شمال را، و به این ترتیب هر دو سوره سرنوشت نهائی انسانها را در آخرت بر حسب عملکرد آنها نشان می دهد.

سوره «حاقّه» (۶۹)

محتوای سوره

محور اصلی این سوره همانطور که از آیات کوتاه و کوبنده ابتدای آن برمی آید، درباره «تحقق» و حتمیت وقوع امری است که یکی از نام‌های آن بزرگرفته از کلمه «حق» (مقابل باطل) به معنای واقع شدن و تحقق یافتن مسلّم می باشد.

الحاقه، ما الحاقه، و ما ادریک ما الحاقه...

و در قرآن کریم هرگاه کلمه «حق» (یا حَقّت، به صورت متعدی) به کار رفته است غالباً درباره «تحقق عذاب» بر کافران می باشد که حتمیت و حقایق چنین عذابی را مورد تأکید قرار می دهد.^۱ مشیت خدا بر این قرار گرفته که هر کس خود هدایت را کسب نماید. و «قول» او بر اینکه جهنم از کسانی که از هدایت او روی برتابند، اعم از جن و انس، پر خواهد شد، «تحقق» مسلّم خواهد یافت.^۲

علاوه بر نام «حاقه»، نامهای دیگری بر این امر مسلّم و فراگیر در این سوره

۱. این مسئله گاهی به صورت «تحقق عذاب» مورد تأکید قرار گرفته و گاهی به صورت «تحقق کلمه رب» یا «تحقق قول رب» که در هر حال به عذاب برمی گردد:

مثل:

۱۷/۱۶ فحقّ علیها القول فدمرناها تدمیراً	۲۲/۱۸ و کثیر حقّ علیه العذاب
۲۸/۶۳ و قال الذین حقّ علیهم القول	۳۹/۱۹ افمن حقّ علیه کلمة العذاب...
۳۲/۱۳ و لكن حقّ القول منی لاملئن جهنم...	۳۹/۷۱ قالو بلی و لكن حقّت کلمة العذاب علی الکافرین
۳۶/۷ و لكن حقّ القول علی اکثرهم	۱۰/۳۳ کذلک حقّت کلمة ربک علی الذین فسقوا
۳۷/۳۱ فحقّ علينا قول ربنا انا لذائقون	۴۰/۶ و کذلک حقّت کلمة ربک علی الذین کفروا
	۴۶/۱۸ و ۴۱/۲۵ و حقّ علیهم القول...

۲. سجده ۱۳ (ولو شئنا لاتینا کل نفس هدیها و لكن حقّ القول منی لاملئن جهنم من الجنة و الناس اجمعین)

گذاشته شده است که هر کدام از زاویه بخصوصی آنرا تعریف می کند. از جمله:

قارعه (به دلیل کوبندگی آن): آیه (۴) کذب ثمود و عاد بالقارعه.

واقعه (به دلیل حتمیت وقوع آن): آیه (۱۵) فیومئذ وقعت الواقعة

و اتفاقاً اشارات فوق مشابهت بسیار نزدیک سوره «حاقه» را با سوره های «قارعه» و «واقعه»، که هر سه در سومین سال بعثت نازل شده اند، نشان می دهد که در این مورد پس از ذکر محورهای اصلی سوره به شرح نکات مشترک خواهیم پرداخت.

در همان ابتدای سوره با جمله «ما ادریک ما الحاقه» بر عظمت و شگفتی چنین واقعه حیرت انگیز که فراتر از ظرفیت ذهنی و حد درک و فهم انسان است تأکید می کند تا بدانند از روی جهل و نادانی چه واقعه کوبنده ای را انکار می نمایند (کذب ثمود و عاد بالقارعه). و اتفاقاً غالب مواردی که جمله «ما ادریک...» در قرآن به کار رفته در ارتباط با قیامت یا عذاب آن می باشد^۱.

جالب اینکه علاوه بر ابتدای سوره که با نام «حاقه» بر «تحقق قطعی» قیامت و عذاب کافران تکذیب کننده تأکید می کند، در انتهای سوره نیز که خلاصه و جمع بندی و نتیجه گیری آن محسوب می شود مجدداً با تکرار کلمه «حق» یقینی بودن امری را که تکذیب می نمایند، با تصریح بر حسرتی که به هنگام وقوع آن خواهند داشت، بیان می نماید:

(و انا لنعلم انّ منکم مکذبین - و انه لحسرة علی الکافرین - و انه لحق الیقین).

حال که حقانیت و تحقق چنین امری قطعی و مسلم است پس باید از توجیهات و تصورات باطلی که در این زمینه داریم توبه کنیم و پروردگار عظیم را منزّه از این پندار بشماریم که جهان را عبث و باطل آفریده و نسبت به اعمال نیک و بد انسانها بی تفاوت باشد. و به همین مناسبت سوره حاقه با فرمان به تسبیح پروردگار عظیم ختم می شود: و انه لحق الیقین - فسبح باسم ربک العظیم.

نام «عظیم» که در انتهای این سوره و نیز یکبار دیگر در متن آن به کار رفته است (انه کان لایومن بالله العظیم) به استثنای این دو مورد، همچنین آخرین آیه سوره «واقعه» در هیچ سوره دیگری نیامده است^۲ این نکته نشان دهنده این حقیقت است که سوره حاقه (همچنین واقعه)

۱. مثل: ما ادریک ما الحاقه، ما ادریک ما القارعه، ما ادریک ما یوم الدین، ما ادریک ما یوم الفصل، ما ادریک ما سقر، ما ادریک ما الحطمة، نار الله الموقده، ما ادریک ماهیه نار حامیه (هاویه)، ما ادریک ما سجن، ما ادریک ما علیون...

۲. شگفت اینکه ۸۵ بار کلمه عظیم در قرآن آمده است اما به جز سه مورد فوق بقیه موارد به عنوان صفتی برای عذاب، فضل الهی، فوز، یوم، عرش، اجر و... (نزدیک به ۳۰ موضوع) به کار رفته است.

جلوه‌هایی از عظمت الوهیت (آیه ۳۳) و ربوبیت (آیه ۵۲) را در تحقق امر قیامت تبیین می‌نماید.

مشابَهت سوره‌های حاقه، واقعه، قارعه

گرچه سوره‌های سه سال ابتدای بعثت از نظر تأکید فوق‌العاده روی مسئله وقوع قیامت و آثار و عوارض و نتایج آن با هم مشابَهت فراوانی دارند^۱، ولی سه سوره حاقه، واقعه و قارعه (به خصوص دو سوره اوّل) که هر سه در سومین سال بعثت نازل شده‌اند^۲، هماهنگی بیشتری را نشان می‌دهند: مضمون عمومی این سوره‌ها بیان قطعیت تحولات شگفتی است که به هنگام وقوع قیامت رخ می‌دهد که در آستانه این انقلاب عظیم، زمین و آسمان و بطور کلی جهان هستی درهم ریخته به گونه دیگری درمی‌آیند. پس از ذکر این مقدمه، در سوره‌های فوق‌الذکر سرنوشت نهائی انسان را برحسب کردارش رقم می‌زند و حساب اعمال را عرضه می‌نماید، البته هر کدام به سبک و سیاقی متناسب با سوره، و بالاخره در سوره‌های واقعه و حاقه بر صادق بودن «کتاب» یا «رسولی» که چنین حقیقتی را برای نجات انسانها بیان داشته است سوگند می‌خورد.

ذیلاً مشابَهت‌های ویژه دو سوره فوق‌الذکر را که در مواردی کاملاً با یکدیگر منطبق هستند بیان می‌نماید:

۱- نام عظیم- همانطور که اشارت رفت نام نیکوی «عظیم» منحصرأ در همین دو سوره به کار رفته است و هر دو سوره با آیه «فسبح باسم ربك العظيم» ختم می‌شوند. گویا پس از نزول این دو سوره در سال سوم بعثت بوده است که رسول اکرم (ص) فرمان یافت در رکوع نماز خدا را به صفت عظیم تسبیح نماید.

۲- سوگند به حقانیت قرآن- خبری که از تحولات عظیم قیامت داده شده منبعی جز قرآن ندارد^۳، چرا که اصولاً «علم» بشر که در بستر واقعیات و تحقق یافته‌ها (طبیعت و پدیده‌های موجود) جولان می‌دهد راهی به سوی ماوراء طبیعت یا تحقق نیافته‌ها ندارد. بنابراین باور داشتن و اثبات این قضیه از طریق ایمان است. اما ایمان به چنین واقعه‌ای بدون یقین به صداقت گوینده‌اش ممکن نیست و به همین دلیل در هر دو سوره با سوگندی بس

۱. این سوره‌ها عبارتند از: قارعه، زلزال، تکویر، انفطار، نباء، قیامة، انشقاق، غاشیه، معارج، حاقه، واقعه و...

۲. اتفاقاً در سوره حاقه هر سه نام فوق آمده است.

۳. البته در تورا و انجیل نیز که مورد تحریف و تغییر قرار گرفته، اشاراتی کلی و اجمالی (نه به تفصیل و تشریح قرآن) به تناسب رشد فکری بشر آن دوره به مسئله آخرت شده است.

شگفت به پدیده‌های عظیم و دیدنی یا نادیدنی طبیعت موجود حقانیت آنچه را که از جانب رب العالمین نازل شده مورد تأکید قرار می‌دهد. (تنزیل من رب العالمین).

و شگفت اینکه برای تحریک باور انسان، پروردگار عظیم مؤکداً (با حرف تأکید لا) سوگند می‌خورد^۱ که این کتاب (یا رسول آورنده آن) از جانب همان کسی است که همه عالمین را تحت پوشش «ربوبیت» دارد و نبوت و کتاب نیز جزئی از ربوبیت است.

ذیلاً مشابهت دو سوره موردنظر را در تبیین مسئله فوق، با قراردادن آیات مربوطه در کنار یکدیگر نشان می‌دهیم:

واقعه فلا اقسم بمواقع النجوم - و انه لقسم لو تعلمون عظیم - انه لقرآن کریم - فی کتاب مکنون - لایمسه الا المطهرون - تنزیل من رب العالمین.

حاقه فلا اقسم بما تبصرون - و ما لاتبصرون - انه لقول رسول کریم - و ما هو بقول شاعر قلیلاً ما تو منون - ولا بقول کاهن... - تنزیل من رب العالمین.

همانطور که ملاحظه می‌شود ابتدا و انتها و وسط دو عبارت فوق با یکدیگر قابل انطباق (کامل یا نسبی) هستند. تفاوتی هم که وجود دارد در جواب قسم است. در سوره واقعه (اول) چون منظور اثبات کرامت قرآن و صدق وعده آن است، بر مکنون بودن و دور از دسترس ناپاکان قرارداداشتن آن تأکید شده ولی در سوره دوم (حاقه) بر کرامت رسولی که چنین گفتاری را از جانب خدا آورده و صداقت او و برائتش از شاعری و کهنانت تصریح شده است. در هر حال نتیجه هر دو عبارت به این برمی‌گردد که این قول تنزیل از جانب رب العالمین است.

۳- تحقق عذاب بر مکذبین - در هر دو سوره به ترتیب ذیل بر موضع کافران «در تکذیب» این حقایق و راست و «یقینی» بودن آن تأکید می‌نماید:

واقعه و اما ان کان من المکذبین الضالین - فنزل من حیم - و تصلیه جحیم - ان هذا هذا الهو حق الیقین - فسبح باسم ربک العظیم.

حاقه و انا لنعلم ان منکم مکذبین و انه لحسرة علی الکافرین - و انه لحق الیقین - فسبح باسم ربک العظیم.

در ابتدا از مکذبین و در انتها از تسبیح پروردگار عظیم مشترکاً یاد می‌کند. تنها در وسط عبارت است که اختلافی در ظاهر وجود دارد. در اینجا کلمه «حسرت» که از دست دادن بهشت و رستگاری ابدی است در برابر حمیم و جحیم که نقطه مقابل آن است قرار

۱. گرچه عده‌ای از مفسرین حرف لا (در لا قسم) را نافی و به معنای سوگند نمی‌خورم (به جای مؤکداً سوگند می‌خورم) گرفته‌اند ولی در این حالت نیز به گونه دیگری تأکید بکار رفته است.

داده شده است.

۴- اصحاب میمنه و اصحاب مششمه - در سوره واقعه انسانها را بر حسب اعمال به سه دسته: ۱- اصحاب المیمنه، ۲- اصحاب المششمه، ۳- سابقون، تقسیم می نماید و سرنوشت هر کدام را در آخرت نشان می دهد. به همین نحو در سوره حاقه از یمن و شمال سخن می گوید و نامه عملی که به دست انسان داده می شود:

فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه

و اما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه

۵- وقوع واقعه قیامت و تحولات زمین و آسمان - سوره واقعه با آیه: اذا «وقعت الواقعة» آغاز می شود و در آیه ۱۵ سوره حاقه نیز به همین واقعه اشاره می شود (فیومئذ وقعت الواقعة) و به غیر از این دو مورد، این کلمه در سوره دیگری به کار نرفته است. در ارتباط با این واقعه در هر دو سوره به انقلاباتی در زمین و آسمان اشاره شده که ذیلًا نقل می گردد.

(واقعه) اذا وقعت الواقعة - لیس لوقعتها کاذبه - خافضه رافعه - اذا رجعت الارض رجًا - وبست الجبال بسًا - فکانت هباءً منبثًا.

(حاقه) فاذا نفخ فی الصور نفخه واحده - وحملت الارض والجبال فدکتا دکتة واحده - فیومئذ وقعت الواقعة - وانشقت السماء فهي یومئذ واهیه.

۶- مشابَهت در زندگی دنیائی و اخروی - توصیفاتی که در هر دو سوره از بهشت متقین و جهنم مجرمین شده تا حدود زیادی به یکدیگر مشابَهت دارد، علاوه بر آن اشاراتی که به نحوه زندگی کافران در دنیا شده در هر سوره به تناسب سیاق آن تغییر کرده است.

(واقعه) انهم کانوا قبل ذلک مترفین - وکانوا یصرون علی الحنث العظیم - وکانوا یقولون اذا متنا...

(حاقه) انه کان لا یؤمن بالله العظیم - ولا یحضر علی طعام المسکین. مشابَهت های دیگری نیز این دو سوره دارند که مقایسه و مقابله آنها به فهم بیشتر مضامین هر دو سوره کمک شایان می نماید.

تقسیمات سوره

این سوره را با توجه به تغییر سیاق و مضامین آن بطور کلی می توان به ۴ بخش تقسیم نمود. باین تقسیم بندی ارتباط آیات هر بخش را با یکدیگر بهتر می توان درک کرد:

- ۱- سه آیه ابتدای سوره - مطرح ساختن تحقق قطعی قیامت و عذاب (طرح موضوع)
- ۲- آیات ۴ تا ۱۲ - اشاره ای به تکذیب اقوام گذشته و هلاکت کافران (بخش تاریخی -

گذشته)

۳- آیات ۱۳ تا ۳۷ - تصویری از قیامت و سرنوشت نهائی انسانها برحسب نامه اعمال (بخش آینده)

۴- آیات ۳۸ تا ۵۲ - نبوت و کتاب، آزمایش کافران عصر اسلام (بخش حال و حاضر)

جریان تاریخی تکذیب

در آیات بخش دوم (۴ تا ۱۲) اشاره‌ای مجمل و گذرا به تکذیب قوم ثمود و عاد و خطاکاری فرعون و اقوام قبل از او و مؤتفکات (قوم لوط پیامبر) می‌نماید. و در آخر بطور تلویحی از داستان «نجات» مؤمنین در کشتی نوح (ع) یاد می‌کند تا جریان تاریخی «نجات» را در کنار جریان «هلاک» نشان دهد و این واقعه شگفت را که منجر به نابودی نوع بشر (حداقل در آن منطقه زمین) و نجات قلیلی از مؤمنین شد به عنوان اولین تجربه بشر و اولین محصول نبوت (نوح اولین پیامبر اولوالعزم) معرفی نماید تا تذکری برای نسلها و امت‌های آینده باشد و گوشهای شنوا طنین اولین بانگ بیداری را بشنوند:

اَنَا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكِمْ فِي الْجَارِيَةِ، لَنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أذُنُ وَعَايِهِ
(آیات ۱۱ و ۱۲).

مقدم آمدن ضمیر «اَنَا» و تأکید بر «لَكُمْ»، عنایت و رحمت ویژه پروردگار را به‌رشد و کمال و نجات انسان از گرداب بلاها نشان می‌دهد.

نکته جالب توجه تفصیلی است که در آیات این بخش، علیرغم اختصار و اجمال آن، درباره سرنوشت قوم عاد داده شده است. بطوری که نیمی از این بخش اختصاص به این قوم پیدا کرده است. گویا این توجه و تأکید بخاطر قدرت و شوکت فوق‌العاده این مردم بوده باشد که موجب غرور و غفلتی بیش از بقیه اقوام شده است. برحسب اشارات قرآن قوم عاد به دلیل بر خورداری از مواهب طبیعی سرشار و زندگی در سرزمینی پرباران و حاصلخیز، نیرومندی (بدنی و اقتصادی) روزافزون و فوق‌العاده یافتند^۱ و از نظر جسم و بنیه بدنی بسیار قوی و هیكل و تنومند گشتند.^۲ بطوریکه مستکبران ادعا کردند «ابر قدرت» جهان

۱. هود ۵۵... يرسل السماء عليكم مدراراً و يذركم قوة الی قوتكم ولا تتولوا مجرمين
رفاه و نیرومندی و مصرف و شکم پرستی موجب تغییر خلقیات این قوم و بداخلاقی و خشونت و جباریت آنها گردید. (شعراء ۱۳۱ - و اذا بطشتم بطشتم جبارين)
۲. اعراف ۶۸... زادكم في الخلق بصطة فاذكروا آلاء الله لعلكم تفلحون.

هستند! و با اتکاء به این توانمندی‌ها کاخ‌ها و قصرهایی بنا کردند و شهر «ارم» را به وجود آوردند که در شوکت و زیبایی و هنر معماری بدیعی که در ساختن کاخها و ستونهای عظیم سنگی به خرج داده بودند، شهره آفاق و از عجائب عالم گشت^۲. با این همه جلال و جبروت وقتی عذاب الهی در نتیجه عمل خودشان فرارسید با نیروی باد! همین باد که برای سست و ساده نشان دادن چیزی به آن مثل می‌زنند، علیرغم هیکل‌های تنومند و قدبلند و عضلات سطبری که داشتند همچون تنه‌های درخت نخل از ریشه کنده شده به زمین مرگ افتادند^۳.

به نظر می‌رسد تأمل و توقفی که در مورد قوم «عاد» در آیات این بخش شده و تفصیلی که علیرغم اختصار داستان بقیه اقوام در این مورد داده شده، بی‌مناسبت با زمینه‌های تاریخی فوق الذکر نباشد. وقتی چنین مردمی با این قدرت و عظمت به این سرنوشت دچار شدند، وای بر حال تکذیب‌کنندگان فقیر و ضعیف قریش و دیگر کفار عربستان و کافران و مشرکین حال و آینده!

نبوت و کتاب

همانطور که گفته شد آخرین بخش این سوره، که آهنگ دیگری نیز پیدا می‌کند، از آینده قیامت، که در بخش سوم به آن پرداخته بود، خواننده را به حال حاضر و رسالت پیامبر و کتابی که از جانب خدا آورده متوجه می‌سازد. این بخش با سوگندی فراگیر به تمامی آنچه دیده می‌شود یا نمی‌شود آغاز می‌گردد (فلا أقسم بما تبصرون و ما لاتبصرون). تنوع غیر قابل شمارش موجودات زنده و غیرزنده اعم از جماد و نبات و حیوان در کوه و دشت و دریا و آسمان چیزی نیست که احتیاجی به توضیح داشته باشد، اینها را با چشم خود می‌بینیم، اما عظیم‌تر و بیشتر از اینها، پدیده‌ها و موجوداتی است که به چشم نمی‌آیند، نه تنها به دلیل کوچکی همچون میکرب‌ها و الکترونها و جریانات مغناطیسی و الکتریسته و غیره، بلکه حتی به دلیل بزرگی و بُعد مسافت فوق‌العاده‌ای که با ما دارند، بطوریکه مرکب نور که رساننده تحولات ستاره‌های دور در کهکشانهای اطراف ما می‌باشد، علیرغم سرعت فوق‌العاده‌ای که

۱. فصلت ۱۵ - فاما عاد فاستكبروا في الارض بغير الحق وقالوا من اشد منا قوة - اولم يروا ان الله الذي خلقهم هو اشد منهم قوة...

۲. فجر ۶ - الم تركيف فعل ربك بعاد ارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد - شعراء ۱۳۰ - اتينون بكل ريع آية تعبثون و تتخذون مصانع لعلكم تخلدون

۳. قمر ۱۸ - انا ارسلنا عليهم ريحا صر صرا في يوم نحس مستمر - تنزع الناس كأنهم اعجاز نخل منقعر.

دارد، و علم بشر سریعتر از آن نمی‌شناسد، سالها و قرن‌ها، و بلکه هزاران و میلیون‌ها سال طول می‌کشد تا تولد، مرگ، انفجار و تحول و دگرگونی ستاره‌ای را به‌رویت ما برساند. بسیاری از ستاره‌های فروزانی که هم‌اکنون در آسمان مشاهده می‌کنیم^۱، صدها یا هزاران سال قبل متلاشی و نابود شده‌اند و هنوز نور آنها بما نرسیده و گذشته قبل از انفجار آنها را مشاهده می‌کنیم. فرضاً اگر خورشید ما منفجر گردد، ساکنین زمین ۸ دقیقه و ۱۳ ثانیه بعد منظره انفجار را می‌بینند و به‌همین ترتیب تحولاتی که در ستاره‌های دوردست اتفاق می‌افتد به تناسب فاصله آنها با زمین گاهی تا میلیون‌ها سال نوری بعد خبر آن به‌زمین می‌رسد!! تازه آنچه ما در آسمان با چشم مسلح و با دوربین‌های پیشرفته می‌بینیم، ستاره‌های فروزان یعنی خورشید‌هائی هستند که درخشش و تلالؤ دارند و گرنه سیاراتی مانند زمین که سرد و تاریک هستند نوری ندارند که دیده شوند.

نتیجه‌ای که از سوگند «فلا أقسم بما تبصرون و ما لاتبصرون» گرفته می‌شود حقانیت گفتاری است که رسولی کریم آنرا ابلاغ نموده (انه لقول رسول کریم) رسولی که نه شاعر است و نه کاهن، بلکه آنچه می‌گوید حقایق نازل شده‌ای (در سطح درک و فهم و ظرفیت ذهنی بشر) است که از جانب «رب العالمین» برای تربیت و رشد انسان‌ها تلاوت می‌کند (تنزیل من رب العالمین). پس از این مقدمات تأکید می‌کند که هرگز رسول نمی‌تواند چیزی را به‌خدا نسبت دهد و سخنی را از خود به‌عنوان کلام الهی القاء نماید که در این صورت شدیدترین عقوبت را خواهد چشید. بنابر این آنچه ابلاغ می‌کند جز کلام خالص خدا به‌عنوان «تذکره‌ای برای متقین» نیست و علیرغم تکذیب کافران، حقانیت یقینی آن به‌زودی آشکار خواهد شد (وانه لتذکره للمتقین - و انا لنعلم ان منکم مکذبین - و انه لحسرة علی الکافرین - و انه لحق الیقین - فسبح باسم ربک العظیم).

در آیات این بخش (۳۸ تا ۵۲) چهار بار ضمیر مؤکد «انه» در اشاره به «قرآن» و پنج بار مشتقات کلمه «قول» به‌کار رفته‌است.

اسماء الحسنی - در این سوره تنها یک بار نام جلاله «الله» و چهار بار «رب مضاف» (ربهم - ربک - رب العالمین) به‌کار رفته‌است. به‌غیر از آن از اسماء الحسنی تنها نام «عظیم» ۲ بار تکرار شده‌است (سه بار در کل قرآن): آیه (۳۳) انه کان لایؤمن بالله العظیم - آیه آخر (فسبح باسم ربک العظیم)

۱. «... ان مثال، محله تا به شماره مارس ۱۹۸۷ در پشت جلد و صفحات داخل خبر از رویت انفجار عظیم یکی از ستاره‌های کهکشان ابر ساژلان داد که ۳۸۳ سال قبل رخ داده و نور آن در شب ۲۳ فوریه سال ۱۹۸۷ به‌زمین رسیده و توسط یکی از اخترشناسان (ایان شلتون) با دوربین نجومی ثبت شده‌است

آهنگ انتهائی آیات - ۳۲ آیه ابتدای سوره (۶۰٪) یکسره با حرف «ه» ختم شده‌اند. پس از آن آهنگ سوره تغییر می‌کند و بقیه آن با حرف ن (۱۵ آیه)، م (۴ آیه)، ول (یک آیه) ختم می‌شوند.^۱

ارتباط سوره‌های حاقه و معارج (۷۰-۶۹)

اصلی‌ترین محور مشترک این دو سوره و وجه ارتباطی آنها (همچون دو سوره بعدی) مسئله «انکار عذاب» توسط کافران است که مقدمه آنها عنایت به این موضوع دارد. در سوره حاقه از تکذیب اقوام ثمود و عاد و فرعون و اقوام قبل از آنها و مؤتفکات و قوم نوح اشاره وار یاد می‌کند و اخذ الهی را که به شکل عذاب‌های مختلف بر آنها فرود آمد، متذکر می‌گردد. این عذاب دنیائی است که بازتاب و نتیجه انکار عذاب آخرت می‌باشد. (الحاقه، ماالحاقه و ما ادریک ما الحاقه - کذبت ثمود و عاد بالقارعه). سوره معارج نیز با همین سؤال انکاری نسبت به عذاب آغاز می‌گردد (سال سائل بعذاب واقع - للکافرین لیس له دافع) و شک و تردید معاصرین پیامبر خاتم را نسبت به تحقق این عذاب بیان می‌نماید. در آخر این سوره نیز مجدداً ملاقات چنین روز وعده داده شده‌ای را مورد تأکید قرار می‌دهد. (فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون ... ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون).

در هر دو سوره اشاراتی به تحولاتی که در آستانه قیامت در زمین و آسمان رخ می‌دهد کرده و این پیش‌درآمد را که مقدمه آغاز مراحل بعدی است توصیف نموده‌است. سوره الحاقه (آیات ۱۳ تا ۱۷) فاذا نفخ فی الصور نفخه واحده و حملت الارض والجبال فذکتا ذکة واحده - فیومئذ وقعت الواقعة - وانشقت السماء فهی یومئذ واهیه. سوره معارج (آیات ۶ تا ۹) انهم یرونها بعیداً و نریه قریباً - یوم تکون السماء کالمهل - و تکون الجبال کالعهن.

همچنین در هر سوره دو گروه انسانهای نیک و بد را، که به بهشت یا جهنم روانه خواهند شد، توصیف می‌نماید و گذشته دنیائی و آینده سعادت یا شقاوت آنها را شرح می‌دهد.

اما حلقه ارتباطی میان دو سوره را که اتصال میان آن دو را تأمین می‌کند، باید در رابطه

۱. تنها موردی که با حرف «ل» ختم می‌شود (لوتقول علينا بعض الاقوابل) اهمیت ویژه قول (اقوابل) را که ۵ بار در آیات انتهائی سوره تکرار شده برای جلوه دادن اصالت و خدائی بودن قرآن نشان می‌دهد.

میان آخرین آیه سوره حاقه (فسبح باسم ربك العظيم) و آیات ابتدای سوره معارج جستجو کرد. در این آیات سخن از عروج ملئکه و روح به سوی خدا در روزی است که مقدار آن ۵۰ هزار سال است! هر چند منکران قیامت چنان فاصله زمانی را بعید می دانند، ولی در حساب خدا، که خالق زمان است، بسیار نزدیک است. در آن روز آسمان همچون روغن گداخته سرخرنگ می گردد و کوهها همچون پشم حلاجی شده در هوا پراکنده می گردند^۱. هول و هراس و وحشت آن روز چنان است که مجرم آرزو می کند کاش می توانست فرزندش، همسرش، برادرش و خویشاوند نزدیکش را برای نجات از عذاب به جای خود فدیة دهد!

آیا این عروج شگفت آور، این تحولات عظیم در آسمان و زمین، که چنین حیرت و هراسی را در دلها می افکند، دلالت بر عظمت پروردگار نمی کند و نباید به یاد چنین قدرتی او را تسبیح کرد؟ اگر پاسخ مثبت است پس «فسبح باسم ربك العظيم»

به این ترتیب خواننده ای که با عمق نظر و تدبر این دو سوره را بخواند، احساس پیوستگی و انسجام می نماید و از تغییر سوره ها دچار آشفتگی ذهنی و بیگانگی نمی گردد.

سوره «معارض» (۷۰)

سوره معارج همچون سوره قبل (حاقه) درباره عظمت تحولاتی است که در یوم الدین رخ می دهد. با این تفاوت که تمرکز و تکیه سوره حاقه روی قطعیت و مسلم بودن تحقق چنین مرحله ای است، و این سوره روی هولناک بودن «عذاب» آن روز برای کافران تأکید می نماید (للكافرين ليس له دافع). موضوع «عذاب» که در اولین آیه آن به عنوان مقدمه و پیش درآمد مورد اشاره قرار گرفته و مسئله بیم و هشدار دادن (یوعدون)^۱ از عواقب دهشتناک عذاب که سوره با آن ختم گشته، محور اصلی سوره را تشکیل می دهد. بطوریکه علیرغم کوچکی سوره، چهاربار کلمه «عذاب» و دوبار کلمه «یوعدون» در آن تکرار شده است:

آیه (۱) سأل سائل بعذاب واقع، للکافرین لیس له دافع

آیات (۲۶ و ۲۷) والذین هم من عذاب ربهم مشفقون، ان عذاب ربهم غیر مأمون

آیه (۱۱) یبصرونهم یوّد المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنيه.

آیه (۴۱) فذرهم یخوضوا ویلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون.

آیه (۴۴) ... ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون.

در همان ابتدای سوره تأکید شده که کافران را دافعی در برابر این عذاب نیست و چند آیه بعد تصریح می نماید که سراسیمه گی آن روز چنان است که هیچکس سراغ دوست خود را نمی گیرد و شدت عذاب به حدی است که مجرم آرزو می کند ای کاش می توانست فرزندی، همسر، برادر و خویشاوند، بلکه تمامی اهل زمین را فدیه می داد تا نجات می یافت. آنگاه از شراره سوزان این آتش که بدن را می سوزاند بیم می دهد (کلا انها لظی، نزاعه للشوی) تا

۱. معنای «یوعدون»، وعده داده شده اند می باشد، اما این کلمه در قرآن بیشتر در مورد عذاب و به معنای وعده عقوبت و بیم و هشدار از آن می باشد.

هر کس حساب خویش مراقبت نماید. جالب اینکه وقتی هم از «مصلین» ستایش می نماید و خصلت های آنها را بر می شمرد، از جمله: از بیم داشتن آنها از عذاب پروردگارشان که امنیتی در قبال آن نیست یاد می کند (والذین هم من عذاب ربهم مشفقون، ان عذاب ربهم غیر مأمون) و بالاخره در پایان سوره از صحنه هولناکی از چنان روز که کافران در حالیکه دیدگان شان از وحشت فرو افتاده و ذلت سراسر وجودشان را فرا گرفته تصویری ارائه می دهد، که از گورهای خویش به گونه ای که انگار بسوی نشانه ای می شتابند به سرعت خارج می شوند، این همان روزی است که قبلاً از آن بیم داده شده بودند (ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون).

علاوه بر سوره «حاقه»، مشابهت های نزدیکی میان این سوره و سوره های «طور» و «مرسلات» وجود دارد. از جمله در مقدمه این سوره و سوره طور از وقوع عذاب و دفاع نداشتن در برابر آن سخن گفته شده است:

سوره طور: ان عذاب ربک لواقع، ما له من دافع

سوره معارج: سال سائل بعذاب واقع، للکافرین لیس له دافع

همچنین در سوره مرسلات از واقع شدن آنچه بیم داده شده خبر می دهد (انما توعدون لواقع) و مضامین سوره اشاره به تحولات زمین و آسمان در آستانه «یوم الفصل» و انواع عذاب مکذبین و مجرمین می باشد.

در هر دو سوره طور و معارج پیامبر اکرم مأمور به «صبر» می گردد (طور: واصبر لحکم ربک ... معارج: فاصبر صبراً جمیلاً)

و در هر دو سوره، با مختصری تفاوت، دستور آزاد گذاشتن کافران و رها کردن آنها تا روزی که خودشان به ملاقات نتیجه عملکردشان نائل شوند داده شده است:

معارج آیه (۴۲) فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون

طور آیه (۴۵) فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی فیه یصعقون

معارج و نسبیت زمانی

نام این سوره که از آیه سوم آن (من الله ذی المعارج) گرفته شده است، خود موضوعی کلیدی در ارتباط با مضامین سوره می باشد. کلمه «معارج» یکبار دیگر نیز در قرآن آمده است که به معنای نردبان (وسیله صعود به بلندی) می باشد^۱ و فعل یَعْرُجُ (و یعرجون) که از مصدر «عروج» به معنای بالارفتن و صعود می باشد، علاوه بر آیه (۴) این سوره (تعرج الملائكة ...) در سه سوره دیگر تکرار شده است که دو مورد آن ناظر به صعود بخار آب

به آسمان (ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها)^۱ و مورد دیگر ناظر به بالارفتن انسان در آسمان می باشد.^۲ به این ترتیب در این سوره از نوعی عروج ملثکه و روح در روزی معین (یوم الدین) یاد می کند که مقدار آن پنجاه هزار سال می باشد! یعنی ظهور قیامت که به نظر می رسد چند لحظه یا چند ساعتی بیش نباشد، مستلزم فعل و انفعالات و تحولاتی است که سالیانی دراز به طول می انجامد. گرچه این مقدار در مقایسه با عمر زمین که حداقل آنرا ۵ میلیارد سال تخمین می زنند، یک صد هزارم می باشد و اگر این نسبت را با نسبت عمر صدساله یک انسان با لحظات جان کندن او مقایسه کنیم کمتر از یک ساعت می شود، با این حال همین مقدار پنجاه هزار سال که در حساب عمر زمین و آسمان بسیار ناچیز و لحظه ای زودگذر است برای کافران بسیار طولانی می آید:

انهم یرونه بعیداً و نریه قریباً

در تنها آیه دیگری که از عروج به سوی خدا در روزی خاص (قیامت) یاد می کند مقدار آنرا به جای پنجاه هزار سال فقط یک هزار سال از سال هائی که بشر می شمرد ذکر می نماید: (۳۲/۵) یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون. در آیه سوره معارج کلمه «سنه» را کلی ذکر کرده و قیدی بر آن نیفزوده است در حالیکه در سوره سجده تأکید «مما تعدون» بر آن اضافه شده است.^۳

علاوه بر آن در سوره معارج از عروج ملثکه و روح سخن می گوید و در سوره سجده از عروج «امر»، بدون آنکه فاعل آن مشخص گردد. در هر حال به نظر می رسد اختلاف دو مقدار زمانی مربوط به کیفیت عروج و معراج دارد. در آیه فوق تصریح می نماید که خداوند تدبیر «امر» را از آسمان به سوی زمین (از بالا به پائین از دیدگاه ما) انجام می دهد، سپس «امر» در روزی خاص به سوی او بالا می رود. نزول باران به سوی پائین و صعود بخارات آب به سوی آسمان که در دو سوره قرآن به آنها اشاره شده، مدل مناسبی برای درک جریان دایره مانند تدبیر امر و عروج مجدد می باشد که زمان انجام این دو مکانیسم متفاوت می باشد، علاوه بر آن سرعت سقوط ذرات باران به زمین با نیروی جاذبه ای که بر آن وارد می شود و سرعت صعود بخار آب با نیروی نسبی غلظت هوائی که آنرا می راند دو مقوله متفاوت هستند و به همین نحو عروج ملثکه و روح با عروج «امر» متفاوت به نظر می رسند (والله اعلم).

۱. آیه ۲ سوره سبا و ۴ سوره حدید

۲. سوره حجر آیه ۱۴ (ولو فتحنا علیهم باباً لظلموا فیه یعرجون).

۳. احتمال هم دارد که سرعت گردش زمین به دور خورشید به دلیل به هم خوردن نظام موجود ۵۰ برابر شود! (والله اعلم).

مجرمین و مصلین

در این سوره، کافران را «مجرم» و مؤمنان را «مصلین» معرفی می نماید. و اتفاقاً دو کلمه مجرمین و مصلین از نظر لغوی مخالف یکدیگر هستند. در کتاب قاموس قرآن صلوة را «توجه و انعطاف» و جرم را «قطع کردن» معنا کرده است. در حالت اول انسان به چیزی رو می کند و به آن علاقه و توجه نشان می دهد و در حالت دوم با آن قطع رابطه و پیوند می نماید. مجرم کسی است که با خدا و خلق و با آنچه با منافع دنیائی اش مغایرت داشته باشد قطع رابطه می نماید. و از آنجائی که جز «خود» و منافع مادی «خود» رانمی بیند، از تباطش با همسر و فرزند و دوست و برادرش سست است و به خاطر همین خصلتی که ریشه در جانش دوانده در آخرت نیز آرزو می کند همه آنها، بلکه همه اهل زمین را فدا کند و قربانی دهد تا از عذاب نجات یابد (آیات ۱۱ تا ۱۴ بیاورونهم یود المجرم ...). اینها یکسره در خود و مشغولیتهای بی هدف فرو رفته اند و هیچ چیز را نمی بینند (فذرهم یخوضوا و یلعبوا...)

مقابل مجرمین، مصلین قرار دارند که خصلت های آنها را در آیات ۲۲ تا ۳۵ بر شمرده است. مشابه چنین اوصافی را در سوره مؤمنون (در شأن مؤمنون) و در سوره فرقان (در شأن عباد الرحمن) مورد تأکید قرار داده است^۱ که در اکثر خصلت ها با یکدیگر انطباق دارند، گرچه به تناسب سیاق هریک از سوره ها تفاوت هائی مشاهده می شود. به عنوان مثال در این سوره موضوع صلوة مورد تأکید بیشتر قرار گرفته و توجه به کمیت و کیفیت آن در ابتدا و انتهای شرح اوصاف مصلین ظاهر گشته است (آیه (۲۳) الذین علی صلوتهم دایمون، آیه (۲۴) و الذین هم علی صلاتهم یحافظون). معنای صلوة توجه و انعطاف نسبت به خدا و نزدیک شدن به اوست. «مصلین» علاوه بر خدا، به بندگان او نیز از طریق انفاق به سائل و محروم (آیات ۲۴ و ۲۵) توجه و عنایت دارند و علیرغم مجرمین که منکر حساب و کتاب و مسئولیت انسان بوده و به این ترتیب رابطه خود را با «زمان» و ابدیت «قطع» می کنند و مرگ را انقطاع و نقطه پایان حیات می دانند، «یوم الدین» را عملاً و مستمراً تصدیق می نمایند و از عذاب ربوبی بیم دارند (آیات ۲۶ تا ۲۹). در روابط جنسی و در ارتباطات اجتماعی، در زمینه امانات، عهود و شهادتات نیز مقید به اصول و قوانین شرعی هستند و پایبندی خود را در حریم و حدود الهی با ریسمان عقل و تقوی محکم نگه می دارند.

حال که چنین است (مجرمین را شراره آتش و مصلین را بهشت در انتظار است)، کفار

۱. در خلاصه و جمع بندی سوره مؤمنون این سه مورد با یکدیگر مقایسه شده اند.

را چه می شود که گروه گروه از چپ و راست از نزد تومی رمند، در حالیکه طمع هم دارند داخل بهشت شوند (آیات ۳۶ تا ۳۸). چنین نیست که پنداشته اند (جهان عبث و باطل نیست). پس به پروردگار خاورها و باخترها سوگند، ما که آنها را از چیزی (نطفه ای) که خودشان هم می دانند آفریده ایم، قطعاً قدرت داریم بهتر از آنها را جایگزینشان سازیم و در این کار اراده کسی بر ما پیشی نمی گیرد (مضمون آیات ۳۹ تا ۴۱). و اما پیامبر، باید آنها را به حال خود آزاد گذارد تا به روزی که بیم داده شده اند، برسند (مثل شاگرد تنبل و روز امتحان)، گرچه در دنیا فراری و گریزان و لالایی و سهل انگار هستند، اما وقتی آنروز فرارسد از گورهای خود آنچنان شتابان خارج می شوند که گوئی (در مسابقه دوندگی) به سوی علامتی به سرعت روان هستند، آن هم نه با تکبر و عزت دنیائی، بلکه با چشمانی فرو افتاده (از ترس) و ذلتی فراگیر به سوی سرنوشت خویش که از آن قبلاً بیم داده شده بودند می شتابند (مضمون آیات ۴۲ تا ۴۴).

اسماء الحسنی - در این سوره تنها یک بار نام جلاله «الله» (آیه ۳) و سه بار «رب» مضاف (آیات ۲۷-۲۸-۴۰) به کار رفته است.

آهنگ سوره - ۴۴ آیه این سوره با ۸ حرف ن (۲۱ بار)، الف (۷ بار)، هـ (۵ بار)، ی (۴ بار)، م (۳ بار)، ع (۲ بار) و ج (۱ بار) ختم شده است.

ارتباط سوره‌های معارج و نوح (۷۰ و ۷۱)

این دو سوره از جهات مختلفی بایکدیگر هماهنگی و ارتباط دارند که شاید مهمترین آن مسئله «عذاب کافران» باشد. این مسئله در اولین آیه هر دو سوره (که معمولاً اولین آیه هر سوره تابلوئی از فهرست مندرجات آن بشمار می‌رود) بچشم می‌خورد:^۱

سوره معارج: سأل سائل بعذاب واقع - للكافرين ليس له دافع

سوره نوح: انا ارسلنا نوحاً الى قومه ان انذر قومك من قبل ان ياتيهم عذاب اليم.

عنوان «کافر» (پوشاننده حق، بی‌اعتنای به حقایق) که در اولین آیه سوره معارج آمده، در هر دو سوره به عنوان صفت اصلی انکارکنندگان حقایق ایمانی بیان شده است:

معارج (۳۶) فمال الذين كفروا قبلك مهطعين

نوح (۲۶ تا ۲۸) و قال نوح رب لاتذر على الارض من الكافرين دياراً. انك ان تذرهم يضلوا عبادك ولا يلدوا الا فاجراً كفاراً.

در سوره معارج مسئله عذاب را به عنوان یک اصل کلی در جواب پرسش سئوال کننده‌ای مطرح می‌نماید. ظاهراً در اینجا «عذاب آخرت» مورد تردید و نظر سئوال کننده قرار گرفته است که آیات بعدی آنرا تبیین می‌نماید و نشان می‌دهد که عذاب آنروز (عذاب یومئذ) چه اندازه وحشتناک است.^۲ اما عذاب تنها در آخرت نیست، بلکه در دنیا هم عذاب کافران تحقق می‌یابد. به همین دلیل سوره بعدی مصداق دنیائی عذاب را به عنوان نتیجه و اثر ظلم و استکبار کافران در قالب داستان غرق شدن قوم نوح در دریا شرح می‌دهد. به این ترتیب هر دو سوره عنایت به مسئله «عذاب کافران» دارد. با این تفاوت که اولی عذاب آخرت را شرح می‌دهد و دومی عذاب دنیائی را. اگر سئوال کننده معاصر پیامبر آخر الزمان عذاب آخرت را دور می‌بیند و آنرا باور نمی‌کند، مصداق تاریخی آن قابل بررسی و تحقیق می‌باشد. چه در مورد قوم نوح و چه اقوام بعدی.

از جهات دیگری نیز این دو سوره مشابهت‌هایی دارند بطوریکه همواره سوره نوح به عنوان مصداقی تاریخی تجربه‌ای واقعی را برای اثبات اصول ارائه شده در سوره معارج مطرح می‌نماید. از جمله موضوع انزجار و فرار کافران را از شنیدن حرف حق. اینهم یک

۱. در همین سوره کوچک معارج ۴ مرتبه کلمه عذاب به کار رفته است که بطور نسبی بی‌نظیر یا کم‌نظیر در قرآن است.

۲. در همین سوره مجموعه آیات ۱۹ تا ۳۵ که گروه مستقلی را در معرفی «مصلین» تشکیل می‌دهد، از جمله ویژگیهای مصلین را تصدیق روز جزا و هراس از عذاب پروردگار و غیرایمن دانستن آن شمرده است: والذين يصدقون بيوم الدين - والذين هم من عذاب ربهم مشفقون - ان عذاب ربهم غير مأمون.

اصلی است که عناد و دشمنی با حق ممکن است تا آنجا برسد که انسان داروی شفا بخش خود را سم مهلک تصور کرده از آن بگریزد! در سوره معارج چنین حالتی را از کافران معاصر پیامبر نشان می دهد که چگونه از چپ و راست همچون استرانی که از حمله شیر رمیده باشند گروه گروه از نزد پیامبر رم می کردند!

فمال الذین کفروا قبلک مهطعین - عن الیمین و عن الشمال غزین.

و برای آنکه نشان داده شود چنین موضع گیری و عکس العملی تازگی نداشته و اختصاص به پیامبر خاتم ندارد، بلکه معاصرین اولین پیامبر اولی العزم نیز چنین حرکاتی از خود نشان می دادند، سوره نوح مصداق آنرا از زبان نوح به درگاه الهی در شکوه از قومش بیان می نماید: (فرار از دعوت - انگشت در گوش نهادن و جامه بر سر کشیدن).

قال رب انی دعوت قومى لیلاً و نهاراً - فلم یزدهم دعائی الا فراراً - و انى کَلَمَا دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی اذانهم و استغشوا ثيابهم و اصروا و استکبروا استکباراً.

نکته دیگری که در هر دو سوره به چشم می خورد توجه دادن کافران به مسئله آفرینش انسان از نطفه ای ناچیز و طی مراحل رشد و کمال آن است تا به خود بیایند و منشأ خود را بخاطر آورده از غرور دست بکشند.

معارج (۲۹) کلا انا خلقناهم مما یعلمون.

نوح (۱۳ و ۱۴) ما لکم لایرجون لله و قاراً - و قد خلقکم اطواراً.

تدبّر در مراحل رشد و کمال نطفه از زمان جنینی تا خروج طفل از رحم مادر، حرکت هدفدار و غایت مطلوبی را نشان می دهد که در هر پدیده ای به چشم می خورد. اگر کوچکترین عیب و نقصی در نطفه یا خللی در کروموزوم های آن باشد، نوزاد ناقص الخلقه و عقب افتاده و معلولی دنیا خواهد آمد که موجب «عذاب» خود و والدینش خواهد گردید. چگونه ممکن است برای روح انسان چنین قانونمندی حاکم نباشد و عدم انطباق با قوانین جهان شمول و مشیت خالق آنرا دچار عوارض و عذاب بعدی نکند؟ دنیا نیز برای آخرت حکم «رحم» را دارد که مهد رشد و کمال انسان برای وارد شدن در قرارگاه واقعی و ابدی خویش می باشد.

سوره «نوح» (۷۱)

معرفی رسالت نوح (ع) در قرآن

نام حضرت نوح (ع) ۳۳ بار در ۲۸ سوره قرآن تکرار شده است.^۱ ماجرای رسالت این پیامبر عظیم الشان، تکذیب قومش، قضیه طوفان و طغیان آب، هلاکت قوم و نجات نوح و پیروان، جمعاً در ۱۰۱ آیه^۲ در طول ۲۰ سال (از ۳ بعثت تا ۱۰ هجرت) به تدریج از اجمال و اختصار تا تفصیل و تشریح نازل شده است^۳، بطوریکه در هر سوره به تناسب موضوع و محتوای آن اشاره‌ای به این داستان شده است، در ۶ سوره که تماماً در سالهای ابتدائی و میانی بعثت نازل شده‌اند^۴ آیات متعددی به شرح این رسالت اختصاص یافته، ولی در بقیه سوره‌ها (۲۲ سوره دیگر) در حد اشاره و استنادی با یک آیه (و استثناءً ۲ یا ۳ آیه) اکتفا شده است. اما تنها این سوره است که ابتدا تا انتهای آن انحصاراً به این ماجرای اختصاص یافته و نام سوره یادآور صبر و مجاهدت این پیامبر اولوالعزم گشته است. گرچه سوره «نوح» مشخصاً به این عنوان نازل شده ولی در حقیقت تفصیل کاملتر این داستان را در آیات ۲۵ تا ۴۹ سوره هود که پنج سال بعد از سوره نوح نازل شده است می‌توان یافت.

۱. سوره‌های: آل عمران (۳۳)، نساء (۱۶۳)، انعام (۸۴)، اعراف (۵۹)، توبه (۷۰)، یونس (۷۱)، هود (۲۵) تا ۴۹، ابراهیم (۹)، اسراء (۳ و ۱۷)، مریم (۵۸)، انبیاء (۷۶ و ۷۷)، حج (۴۲)، مؤمنون (۲۳ تا ۳۰)، فرقان (۳۷)، شعراء (۱۰۵ تا ۱۲۲)، عنکبوت (۱۴)، احزاب (۷)، صافات (۷۵ تا ۸۲)، ص (۱۲)، غافر (۵ و ۳۱)، شوری (۱۳)، ق (۱۲)، ذاریات (۴۶)، نجم (۵۲)، قمر (۹)، حدید (۲۶)، تحریم (۱۰)، نوح (تماماً)
۲. نوح ۲۸ آیه - هود ۲۵ آیه - شعراء ۱۸ آیه - قمر ۹ آیه - مؤمنون ۸ آیه - صافات ۸ آیه - انبیاء و عنکبوت هر کدام ۲ آیه - هود ۳ آیه - ۲۲ سوره دیگر هر کدام یک آیه.
۳. سال نزول سوره‌ها از جدول شماره ۱۵ کتاب «سیر تحول قرآن» استخراج شده است.
۴. صافات (۳ بعثت)، شعراء (۳ و ۴ ب)، نوح (۴ ب)، مؤمنون (۵ ب)، هود (۹ ب)

اگر خواسته باشیم بر حسب سال نزول به آیات متفرقی که درباره رسالت حضرت نوح در قرآن پراکنده است نگاهی بیفکنیم مقدم بر همه به آیه (۵۲) سوره نجم برمی خوریم که با اشاره‌ای کوتاه بر ظلم و طغیان این قوم در گذشته تاریخ آغاز مطلب کرده است:

... و قوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم و اطغی.

به دنبال این اشاره کوتاه در همان مقطع زمانی (سوم بعثت)، در سوره صافات با اختصار و ایجازی لطیف، خلاصه ماجرای آن حضرت را از اجابت ندای پیامبری تا نجات از طوفان و بقای ذریه و غرق قوم بیان می کند و در پایان از جانب همه نسلهای آینده بر این معلم نخستین سلام می گوید:

سلام علی نوح فی العالمین، انا کذلک نجزی المحسنین، انه من عبادنا المؤمنین.

به دنبال این توضیح مختصر، چندی بعد (۳ و ۴ ب)، در سوره شعراء با اندکی توضیح، جریان تکذیب قوم و مخالفت آنها را با نوح (ع) به خاطر وضعیت طبقاتی و فقر و مسکنت گروندگانش بیان می کند و با اشاره‌ای به رسالت آن حضرت و تهدید شدنش به سنگسار، داستان را با نجات نوح و مؤمنین و غرق شدن باقیمانده گان خاتمه می دهد. در این سوره عمدتاً مسئله موضعگیری مخالفین و دلایل و توجیهات مخالفت آنها مطرح شده است.

در چهارمین مرحله، همچون اولین مرحله، اشاره‌ای کوتاه به این قوم در تاریخ باستان می نماید، با این تفاوت که در اینجا به جای «ظلم و طغیان» که در سوره نجم از آن یاد کرده بود به «فسق» یعنی خارج شدن از حریم و حدود الهی اشاره می کند:

و قوم نوح من قبل انهم کانوا قوماً فاسقین. (ذاریات ۴۶)

بلافاصله پس از این تک آیه^۱، در سوره قمر با توضیحات بیشتری در ۹ آیه جریان تکذیب قوم و مجنون نامیدن نوح و دعای آن حضرت را برای نصرت توضیح می دهد و آنگاه با تفصیل بیشتر طغیان آب از آسمان و زمین و نجات نوح و غرق کافران را که نشانه و عبرتی برای نسلهای آینده گشت بیان می نماید. و لقد ترکناها آیه فهل من مدکر.

به دنبال مراحل پنجگانه فوق است که سوره نوح بطور یکپارچه مختص رسالت آن حضرت نازل شده و در آن عمدتاً به احتجاج و استدلالهای نوح در برابر کافربین پرداخته است. در سوره‌های دیگر اصل ماجرا و زوایای مختلف آن بیان شده و در اینجا شیوه‌های ابلاغ رسالت و موضع گیری‌های کافران و عکس العمل و دعای نوح به درگاه الهی

نقل شده است، بطوریکه مرتباً با جملات: قال نوح ...، قال رب، قال یا قوم، فقلت استغفروا، وقالوا ... اقوال و نظریات طرفین را نقل می نماید و منطق و برهان توحیدی نوح را برای دعوت قومش نشان می دهد.

بار دیگر در سوره انبیاء رسالت توحیدی نوح و مخالفت «ملاً» با این نهضت و انواع اتهامات آنها مطرح می شود و با شرحی مفصل تر از سایر سوره ها، داستان ساختن کشتی و فوران آب و غرق شدن ظالمین توضیح داده می شود و بار دیگر این ماجری را به عنوان نشانه ای برای ابتلای امت ها معرفی می نماید. (ان فی ذلک لایات و ان کنّا لمبتلین)

سرانجام کاملترین توضیحات را در سال نهم بعثت در سوره هود عرضه می نماید و رسالت نوح را از ابتدا تا انتها مشروحاً بیان می کند، بطوریکه آیات این سوره را می توان جامع بقیه سوره ها تلقی نمود. به این ترتیب در سال نهم بعثت جزئیات داستان بیان می شود و پرونده این ماجری با آیه «تلك من انباء الغیب نوحيها اليك ما كنت تعلمها انت و لا قومك من قبل فاصبر ان العاقبه للمتقين» بسته می شود.

پس از این سری آیات، جز اشاراتی کوتاه در یک آیه (یا کمتر از آن)، در سوره های دیگری که تا سال دهم بعثت ادامه پیدا می کند^۱ در مورد حضرت نوح و رسالتش دیده نمی شود^۲ و آخرین آیه ای که در این ارتباط نازل می شود یادی است از همسر نوح که علیرغم همسری با پیامبر خدا، به خاطر پیروی از کافران به سرنوشت آنان دچار شد و نمونه و مثلی ماندگار در تاریخ برای عبرت آیندگان گشت.

ضرب الله مثلاً للذین کفروا امرات نوح و امرات لوط ... (تحریم ۱۰)

رابطه عمل انسان با اجل او

از آیات ابتدای سوره می توان دریافت که قوم نوح به خاطر اعتقادات باطل و اعمال ناشایسته خود در معرض عذابی الیم که نتیجه و اثر طبیعی انحرافشان بود قرار داشتند و خداوند برای نجات آنها از این عاقبت سوء حضرت نوح را برای هشدار دادن از خطر قریب الوقوع عذاب به سویشان گسیل داشت و او پس از تأکید بر نقش «انذار» دهندگی خود، به عنوان درمان اصلی انحرافات آنها، به توحید و تقوی و اطاعت از خود (به عنوان رسول خدا) دعوتشان کرد و جزای چنین دعوت و شرطی را «آمزش گناهان و تأخیر اجلشان تا

۱. در ۱۰ سوره دیگر این اشارات کوتاه دیده می شود.

۲. به استثنای آیه ۲ در سوره عنکبوت در سال دهم بعثت با اشاره به درنگ هزار ساله نوح در میان قومش (آیات ۱۴ و ۱۵) و آیه ۳ در سوره یونس (۷۱ تا ۷۳) در نمایش باشکوه توکل و تحمل آن حضرت.

سرآمدی مشخص ذکر نمود (یغفر لکم من ذنوبکم و يؤخرکم الی اجل مسمی ...) به این ترتیب به آنها فهماند که خطر عذابی که آنها را تهدید می کند و اجلشان را نزدیک کرده، همانا شرک و بی تقوایی و اطاعت از جباران است و اگر استغفار نمایند (توبه و بازگشت از رویه و رفتار خود) عوارض و آثار سوء رفتارشان که عذاب را نزدیک کرده پوشانده می شود و اجل زودریشان به اجل مسمی (سرآمد طبیعی عمر هر پدیده) نزدیک می گردد.

برای درک اجل زودرس (معلق) و اجل مسمی (ظرفیت اسمی هر پدیده و دوام طبیعی آن) می توان از نمونه و مثالهای ساده ای مدد گرفت. فرضاً عمر طبیعی یک شمع را می توان یک ساعت فرض کرد که در پایان یک ساعت خاموش می گردد. این سرآمد، اجل مسمای شمع را که ظرفیت نوردهی و دوام آنرا مشخص می نماید نشان می دهد. اما اگر در همان دقایق اول بادی بوزد، شمع قبل از رسیدن به اجل مسمای خود خاموش می گردد. این اجل زودرس یا اجل معلق نامیده می شود، جوامع انسانی و اقوام و تمدنها نیز عمری دارند که تابع شرایط تاریخی، جغرافیائی، سیاسی، فرهنگی و غیره می باشد و سرانجام مرگ محتوم آنها فرامی رسد و منقرض می شوند. همچون تمدنهای بابل، کلدیه، آشور، یونان، روم باستان، هخامنشیان و غیره. همانطور که عمر تک تک انسانها محدود است (فرضاً حدود یکصد سال)، عمر تمدنها و مجتمعات انسانی نیز محدود می باشد. یک انسان ممکن است با رعایت اصول بهداشتی و اخلاقی و با ورزش و استراحت و تغذیه سالم و زندگی در محیطی با آب و هوای سالم و دور از جنگالهای محرک اعصاب و روان، عمر خود را به مرز صدسال نزدیک کند یا آنکه با افراط در پرخوری و شهوترانی و قمار و زندگی در محیط آلوده با روابط غیرسالم، زودتر از اجل طبیعی در همان سنین جوانی فوت کند (اجل معلق). به نسبتی که انسان بتواند شرایط زندگی خود را از هر جهت سالم تر سازد، اجل معلق او به تأخیر می افتد و به مرز اجل طبیعی نزدیک می شود (یؤخرهم الی اجل مسمی). اقوام و جوامع نیز چنین حالتی دارند اینکه حضرت نوح به قوم خود می فرماید: توحید و تقوی و اطاعت را پیشه کنید تا ذنوب (دنباله و نتیجه و اثر اعمال بد) شما پوشانده شود و اجلتان را خدا به طرف اجل مسمی به تأخیر بیندازد به همین دلیل می باشد.

نه تنها تأخیر اجل، که بهبودی شرایط زندگی یعنی فراوانی ریزش باران که موجب سبز و خرمی و آبادی می گردد، امداد به وسیله مال و فرزند، در اختیار قرار گرفتن باغات و نهرها نیز رابطه ای مستقیم با عملکرد قوم پیدا می کند و اینجاست که حضرت نوح تصریح می نماید که اگر از گناهانتان استغفار نمائید پروردگارتان غفار است و (به جای تعجیل در اجل شما) نعمت های فوق را جزای شرط استغفارتان قرار می دهد.

فقلت استغفروا ربکم انه کان غفاراً. يرسل السماء علیکم مدراراً و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهاراً

شیوه‌های تبلیغ

از آیات ۵ تا ۸ این سوره انواع شیوه‌های دعوت نوح را شرح می‌دهد که چگونه شب و روز آنها را به گونه‌ای عادی یا با صدای بلند (ثم انی دعوتهم چهاراً) و آشکار و پنهان (ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسراراً) به سوی توحید دعوت نمود ولی آنها با نهایت جحود و اصرار بر گناه و استکبار دعوتش را پاسخی منفی دادند. وقتی نوح چنین لجبازی و انکار را مشاهده کرد و دریافت که استعداد آنها برای هدایت به کلی تباه گشته و هرگز ایمان نمی‌آورند، از خداوند هلاکت آنها را همچون باغبانی که ریشه کن شدن علفهای هرزه را به‌خاطر رشد و نمو گل‌های زیبای باغ و بوستان آرزو می‌کند از خدا طلب کرد.

شیوه‌های تبلیغی متنوعی که با قید کلمه «ثم»، در این سوره مورد اشاره قرار گرفته به‌نظر نمی‌رسد همزمان و به‌موازات یکدیگر بوده باشد، بلکه باید در دوران درنگ و رسالت ۹۵۰ ساله نوح که در سوره عنکبوت به آن تصریح شده (و لقد ارسلنا نوحاً الی قومه فلبث فیهم الف سنة الا خمسين عاماً ... آیه ۱۴) به تدریج به کار رفته باشد، ابتدا دعوتی عادی و تنهائی، آنگاه با صدای بلند و رسا، سپس علنی کردن و اظهار عمومی آن و سرانجام (شاید بخاطر تهدید علیه مؤمنین) به‌صورت پنهانی و مخفیانه (والله اعلم). گرچه این مطلب را نیز گفته‌اند که شیوه‌های ذکر شده به تناسب موقعیت و شرایط دعوت و تبلیغ بوده‌است.

استدلال‌های توحیدی

به‌نظر می‌رسد در میان ۲۸ سوره‌ای که نام و رسالت حضرت نوح در آنها ذکر گشته تنها در این سوره به‌احتجاج و استدلال و برهان آن حضرت علیه مشرکین اشاره کرده باشد. این حجت‌ها و دلائل که آیات ۱۳ تا ۲۰ ناظر به آن است، نه رنگ فلسفه و کلام دارد و نه از عرفان و اشراق مجرد ذهنی و شعر و ادبیات خبری است! مشاهده (الم تروا) و شناخت علمی کیفیت پدیده‌هایی است که خداوند خلق کرده، از طبقات هفتگانه زمین (الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقاً) تا وضعیت نورافشانی خورشید و انعکاس نور آن توسط ماه که در طبقات هفتگانه جو زمین قرار گرفته.^۱ تا تغذیه و رویش انسان از عناصر و مواد

۱. ماه برخلاف خورشید که خارج از دایره طبقات مختلف جو زمین قرار دارد همواره در طبقه مغناطیسی (ماگنتوسفر) زمین حرکت می‌کند. (به‌کتاب هفت آسمان مراجعه شود).

درون خاک (والله انبتکم من الارض نباتاً)، تا گسترش زمین و مساعد شدن آن برای زندگی و حرکت انسان (والله جعل لکم الارض بساطاً، لتسلکوا منها سبلاً فجاجاً).

مشاهدات فوق که با خطاب توبیخی «الم تروا» بیان شده، به ترتیب مبنای علوم: جو شناسی، کیهان شناسی (نجوم)، کشاورزی و علوم تغذیه، زمین شناسی (یا دیرین شناسی) می باشد.

همه این استدلال ها به دنبال آیه «مالکم لاترجون الله وقاراً - و قد خلقکم اطواراً» می باشد و نشانه های فوق که آثار و آیات خلقت پروردگار عالم را نشان می دهد، از یک طرف دلیل عظمت و شکوه (وقار) خداوندی است که مشرکین با قطع امید از او دل به شرکاء خود بسته بودند (مالکم لاترجون الله وقاراً)، و از طرف دیگر تنوع خارق العاده خلق خدا را که با اطوار و انواع مختلف آنها را (و نیز انسان را) آفریده نشان می دهد. و این خود دلیلی بر ربوبیت جهانشمول او می باشد.

انحراف از توحید

به دنبال آیات توحیدی فوق الذکر، از گمراهی مشرکانه این قوم یاد می کند که چگونه با عصبیان نسبت به پیامبر خدا و پیروی از فرد صاحب ثروت و قدرتی، به مکر و نیرنگ پرداختند و سردمداران گمراهگر آنها (ملاء) مردم را به تمسک و پایبندی به پنج بت بزرگ تشویق و علیه نوح تحریک کردند.

در آیه (۲۳) این سوره برخلاف سبک متعارف قرآن که با اعراض از ذکر جزئیات و شرح اسامی، پیام و پند اصلی را بیان می کند، نام هر پنج بت معروف (ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر) برده شده است. قطعاً در این تفصیل و تشریح غیرعادی نکته و عبرتی است که با تدبر و تعمق باید آشکار گردد. آنچه از اخبار و احادیث برمی آید^۱ اسامی فوق نام پنج مؤمن بزرگواری بوده است که مردم معاصر آنها، بخاطر ارج و منزلتی که برایشان قائل بودند پس از مرگ، علامت یا سنگ قبری با شکوه (شاید هم بنائی) به یادگاری برای تجلیل آنها ساختند و گهگاه به پاس قدردانی و احترام و شاید طلب رحمت و مغفرت برای آنها بر مزارشان گرد می آمدند. تا اینکه نسل بعد و نسلهای بعد به تدریج سوابق بندگی این بندگان

۱. در تفسیر المیزان ذیل آیه فوق (بخش روائی) به روایاتی در این باب اشاره شده است.

مصلح را فراموش کرده با «غلو» در تعظیم و تکریم و انتساب کرامات و کمالاتی، از آنها «بت» هائی ساخته به جای خدا سر بر آستانه آنها سائیدند و برگردشان طواف کرده حاجاتشان را از آنها طلب نمودند. به این ترتیب در توحید و تعبد راه شرک پیمودند و به جای خداپرستی از بت پرستی سردرآوردند^۱

گرچه توده مردم درک و فهم این سوابق و آثار را نداشتند، اما کسانی که منافعشان در تولید چنین بت پرستی ها و بتخانه هائی تأمین می شد، در برابر هر موحد و هر ندای توحیدی که مردم را به خدای یکتا می خواند، عوام الناس چشم و گوش بسته و مقلد خود را با فرمان «لاتذرّن الهتکم ...» و با یادآوری نام «مقدسان» تاریخی که مردم از جانشان آنها را بیشتر دوست دارند، علیه نوح، یعنی پیامبری که می خواهد پیرایه های خرافات و اوهام را بزدايد و پرده های جهل و جمود و تعصب و قشری گری را پاره کند تحریک می کردند. و به این ترتیب بیشتر مردم را با گمراهی خود به قعر گمراهی ها ساقط می ساختند (و قد اضلّوا کثیراً ولا تزدا الظالمین الا ضلالاً) آیه ۲۴

قیامت

گرچه ظرفیت ذهنی مردم معاصر حضرت نوح برای درک ابدیت و زمان طولانی قیامت ناچیز بوده و همانند کودکی که فقط زمان حال و حاضر را می بیند^۲ از وعده آینده گریزان بودند، با این حال در آموزش های آن حضرت اشاره ای هرچند کوتاه و اجمالی به این مهم نیز شده است که آیات ۱۷ و ۱۸ شاهد آن است (والله انبتکم من الارض نباتاً، ثم یعیدکم فیها ویخرجکم اخراجاً).

نکته ظریف در آیه فوق انطباق حالت زندگی، مرگ و خروج مجدد انسان از زمین (در روز قیامت) با حالت زندگی دنیا در تابستان، مرگ آن در زمستان و بالاخره خروج مجددش از خاک در فصل بهار می باشد که راهنمایی برای قبول و پذیرش استدلالی قیامت است. در آیه فوق برای انطباق این دو مثال، رشد و نمو انسان را در زمین با کلمه «انبتکم» که

۱. امامزاده های اصیلی که در گوشه کنار روستاهای این کشور، بخصوص در نواحی مرکزی و شمالی کشور به چشم می خورند، مقبره فرزندان و نوادگان اهل بیت پیامبر و علویانی است که پیام اسلام را به ایران می آوردند و در ادامه رسالت تبلیغی خود عموماً به دست دژخیمان خلفا که در تعقیب آنها بودند در مخفیگاه های خود در کوهستانها یا خانه های امن دوستانشان شهید می شدند و مردم در سوگ آنها قبرشان را مزار شیعیان می ساختند و از طریق آنها به خدا و رسول و اهل بیتش معرفت می یافتند. تا به تدریج فرم و قالب از محتوی تهی گشته و نسلهای بعد به جای خدا همانها را عبادت کرده و از آنها حاجت می طلبند.

۲. اگر جوامع انسانی را به یک فرد انسان تشبیه کنیم دوران حضرت نوح مقارن دوران کودکی نوع بشر بوده است.

مخصوص نباتات است بیان کرده است و اتفاقاً در قرآن همواره برای اثبات قیامت از بهار و شکوفائی در طبیعت نام می برد.^۱

نفرین نوح

آخرین آیه سوره نوح دعای نفرین ماندنی را از آن پیامبر اولوالعزم که در قرآن به صفات: نیک اجابت کننده (نعم المجیبون) و محسن و مؤمن^۲ نامیده شده نقل می کند که به ظاهر با صبر و شکیبائی و دلسوزی و محبتی که از پیامبران معرفی شده مغایرت دارد. گرچه آن حضرت ۹۵۰ سال قوم خود را دعوت کرده و آنها جز انگشت در گوش کردن و جامه بر سر کشیدن جوابی ندارد، اما با این حال چنین درخواستی حداقل با آنچه از حضرت ابراهیم در ارتباط با بی تابى از شنیدن خبر عذاب قوم لوط در قرآن نقل شده هماهنگی ندارد.

همانطور که گفته شد ظاهر آیه فوق چنین سوء برداشتی را موجب می شود اما اگر تفصیل آیات این سوره را در سوره هود که پنج سال بعد (نهم بعثت) نازل شده مطالعه کنیم اشکال موردنظر مرتفع می گردد. در آیات مذکور خداوند به نوح وحی می کند که جز کسانی که ایمان آورده اند هرگز کس دیگری ایمان نخواهد آورد بنابر این از اعمالشان آزرده نشو، کشتی را زیر نظر و وحی ما بساز و با من در مورد ظالمینی که غرق خواهند شد گفتگو مکن (طلب نجات آنها مکن)

و اوحی الی نوح انه لن یومن من قومک الا من قد امن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون.

و اصنع الفلک باعیننا و وحینا و لاتخا طبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون.

به این ترتیب معلوم می شود چرا حضرت نوح دعا می کند که خدایا در روی زمین دیاری از کافرین باقی مگذار که اگر باقی گذاری بندگان را گمراه کرده و جز فاجر ناسپاس نمی زایند.

جبهه مخالف نوح

در این سوره با اشاره ای کوتاه و اجمالی، درباره حضرت نوح از کسی یاد کرده که صاحب مال و قدرت (فرزند) بسیار بوده و مردم را علیه نوح تحریک می کرده است. (قال نوح رب انهم عصونی و اتبعوا من لم یزده ماله و ولده الا خساراً). او و اعوان و انصارش با مکرری گران مردم را علیه آن حضرت شورانده به طرف بت ها سوق می دادند (و مکروا مکراً کباراً و

۱. همچون سوره ها و آیات: روم ۵۰ - حج ۵ - شعراء ۷ - لقمان ۱۰ - ق ۷ و...

۲. صفات ۷۵

قالوا لاتذرن الهتکم ...) بیش از این در این سوره به معرفی جبهه مخالف حضرت نوح نپرداخته است اما در سوره‌های مؤمنون و هود از «ملاء» یعنی سردمداران چشم پرکن کافری نشانه می‌دهد که مردم را با استدلالهای پوچی همچون: او بشری همچون شما است، می‌خواهد بر شما برتری بجوید، مجنون است، اراذل دنباله‌رو او هستند، ما این حرفها را از پدران خود نشنیده‌ایم، آنها را برتر از خود نمی‌دانیم، دروغگو است، اگر راست می‌گوید عذاب را بیاورد و ... از این قبیل از پیرامونش با تهدید پراکنده می‌ساختند و با فریب تبلیغات گمراهشان می‌ساختند.

این موضع جبهه کفر بود، اما اگر خواسته باشید موضع محکم و جرأت و جسارت و ایمان و توکل شگفت‌انگیز نوح را بدانید باید آیات ۷۱ به بعد سوره یونس را مطالعه نمایید.

نام‌های الهی

در این سوره ۷ بار نام جلاله «الله»، ۵ بار نام «رب» (به صورت مضاف) و یکبار نام نیکوی غفار^۱ به کار رفته است.

آهنگ سوره - به استثنای چهار آیه ابتدای سوره که با حرف «م» و «ن» ختم شده ۲۴ آیه بقیه سوره با حرف الف (همچون سوره بعدی) تمام شده است.

ارتباط سوره‌های نوح و جن (۷۱ و ۷۲)

این دو سوره دو جهت کاملاً مخالف و متضاد را در عکس‌العمل نسبت به دعوت رسولان الهی نشان می‌دهد، یک طرف صدرصد انکار و تکذیب و استکبار و طرف دیگر نهایت آمادگی و استقبال و ایمان. سوره نوح رسالت این پیامبر اولی‌العزم را شرح می‌دهد که پس از ۹۵۰ سال دعوت شبانه‌روزی و به کار گرفتن انواع شیوه‌های علنی و پنهان تبلیغ، چگونه مخاطبینش با عصیان و استکبار از او فرار کرده برای نشنیدن کلامش انگشت در گوشهای خود نموده جامه بر سر می‌کشند و بر پرستش همان بت‌های آباء و اجدادی پافشاری می‌کنند. تا جائیکه نوح از ایمان آنها مأیوس شده دعا می‌کند «خدایا جنبنده‌ای از آنها باقی نگذار که نسل آنها فاسد شده و جز فاجر کافر نمی‌زایند و بقیه بندگان را گمراه می‌کنند».

اما در سوره جن قضیه کاملاً برعکس است. گروهی از جن (جن به هر معنا، موجودی

۱. کلمه «غفران» از واژه‌های کلیدی این سوره است که مشتقات آن ۵ بار در آیات ۴-۷ و ۱۰ و ۲۸ به کار رفته است.

غیرمادی یا انسانهائی غریبه و ناشناخته با فرهنگ و زبانی دیگر) بدون آنکه خود مخاطب دعوت باشند و رسولی با آنها سخن گفته باشد، همینکه قرآن را می شنوند، می فهمند که این کتاب به راه رشد هدایت می کند. پس به آن ایمان آورده تعهد می نمایند احدی را برای پروردگار که بلندپایه و بدون همسر و فرزند است نگیرند. آنگاه بیانات حکیمانه ای ایراد می کنند که دلالت بر استواری عقیده و حق طلبی نفسانی آنها می کند. از جمله تأکید می نمایند ما فهمیده ایم که (با عصیان و خودخواهی) هرگز نمی توانیم خدا را به عجز درآوریم و نه از ملک او بگریزیم. بلکه ما به محض شنیدن پیام هدایت به آن ایمان آوردیم. چرا که هرکس به پروردگارش ایمان آورد، بیمی از ضایع شدن حق یا ستمی برخود نخواهد داشت:

(وَأَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهَدَىٰ آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنُ بِهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا)

به این ترتیب نشان داده میشود که چگونه در برابر یک حقیقت واحد، بندگان خدا مواضع صددرصد مخالف می گیرند.

سوره «جن» (۷۲)

سوره جن علاوه بر نام آن که ناشناخته و پوشیده است، دارای مضامین شگفتی از عکس العمل و اقوال این طائفه در قبال قرآن می باشد که تماماً حیرت آور و عجیب می نماید. معلوم نیست آیا منظور از «جن»، انسانهای بیگانه و ناشناس و پوشیده از علم و اطلاع ظاهری مردم مکه و مدینه، یعنی مخاطبین پیامبر می باشد، یا آنکه موجود دیگری غیر از انسان مورد نظر است؟ از طرفی ترجمه و تفسیرهای موجود توضیح روشن و قانع کننده ای برای معضلات این سوره ارائه نداده اند تا روح تشنه و کنجکاو جویندگان حقیقت را با منطقی که توجیه علمی داشته باشد سیراب نماید، گذشته از آنکه معلومات بشر امروزی نیز در حدی نیست که شناخت علمی و قابل مشاهده و تجربه ای درباره این پدیده پوشیده از ذهن عرضه نماید. بنابر این چاره ای نمی ماند جز آنکه اولاً به عجز خود در فهم بسیاری از مسائل که در پرده غیب علمی ما قرار دارند اعتراف کنیم، که خداوند چنین اعترافی را ستوده و رسوخ در علم نامیده^۱، ثانیاً در حدّ خود و با علم و اطلاع مختصری که داریم به قرآن مراجعه و از آن استمداد نمائیم، با این امید و اعتقاد که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر و تبیین می نمایند^۲ و تماماً در مجموعه و سیستمی قرار گرفته اند که اجزاء آن مشابه و عطف بر یکدیگر می باشند^۳.

۱. نهج البلاغه خطبه شماره ۹۰ (معروف به اشباح) ... و اعلم ان الراسخين في العلم هم الذين اغناهم عن اقتحام السدد المضروبه دون الغيوب، الاقرار بجملة ما جهلوا تفسيره من الغيب المحجوب، فمدح الله تعالى اعترافهم بالعجز عن تناول ما لم يحيطوا به علماً، و سمى تركهم التعمق فيما لم يكلفهم البحث عن كنهه رسوخاً ...
 ۲. ان القرآن يفسر بعضه بعضاً.

۳. زمر ۲۳ - الله نزل احسن الحديث كتاباً متشابهاً مثاني ...

بررسی سوره‌های دیگر

خوشبختانه قرآن که تدبّر در آن فرمان داده شده^۱ هر موضوع و مسئله‌ای را چندین بار از ابعاد و زوایای مختلف به تناسب مضمون و محتوای سوره‌ها مطرح ساخته است که با مطالعه و مقایسه آنها می‌توان به فهم موضوع، بر حسب علم و آشنائی، نزدیک شد. درباره مضامین پیچیده این سوره نیز زمینه‌های مقایسه و انطباق چندی وجود داد که باید از آنها کمک گرفت.

اولاً از نظر محتوای آیات، آزمایش استماع قرآن توسط گروهی از جن و عکس العمل آنها، علاوه بر این سوره، در سوره «احقاف» نیز آمده است که با تفاوتی در بیان مطلب، عیناً همین واقعه را شرح می‌دهد. ثانیاً از نظر شکل ظاهری و فرم و قالب خارجی، آیات این سوره بطور شگفت‌انگیزی با آیات سوره «کهف» که آن نیز مشتمل بر غرائب حیرت‌آوری از اصحاب کهف که در غار مخفی خود بیش از سیصد سال پوشیده و پنهان از دید مردم^۲ زنده ماندند می‌باشد^۳، که با بررسی انطباقی مضامین این دو سوره می‌توان به حقایق مهمی دست یافت. ثالثاً در موضوع حضور جن در آسمان و مسئله تلاش آنها برای استماع آنچه در زمین می‌گذرد، در سوره‌های صافات و حجر و شعراء اشاراتی شده است که با مطالعه مجموعه آنها باید تلاش کنیم گامی به خواست خدا به سوی فهم این موضوع عجیب برداریم.

به این ترتیب قبل از آنکه وارد سوره جن شویم و محورهای آنرا مورد بحث قرار دهیم، از دید کلی تری با بررسی سوره‌های فوق به مسئله می‌نگریم:

۱. نساء ۸۲ - محمد ۲۴ - ص ۲۹

۲. اتفاقاً معنای لغوی جن، پوشیده و پنهان بودن از حواس انسان می‌باشد.

۳. داستان موسی و بنده صالح خدا که کارهای عجیب و شگفت‌آوری پوشیده از علم و دانش حضرت موسی انجام می‌داد و داستان ذوالقرنین و یاجوج و ماجوج نیز در این سوره واقع‌اند.

سوره احقاف (آیات ۲۹ تا ۳۲)

و اذ صرفنا اليك نفرًا من الجن يستمعون القرآن فلما حضروه قالوا انصتوا فلما قضى ولّوا الى قومهم منذرين قالوا يا قومنا انا سمعنا كتابا انزل من بعد موسى مصداقاً لما بين يديه يهدي الى الحق و الى طريق مستقيم.

يا قومنا اجيبوا داعي الله و امنوا به يغفر لكم من ذنوبكم و يجركم من عذاب اليم.
و من لم يجب داعي الله فليس بمعجز في الارض و ليس له من دونه اولياء اولئك في ضلال مبين.

مطرح شدن آیات فوق در سوره احقاف برای نشان دادن آزمایش عرضه قرآن بر گروهی از جن است. مقدم بر این آیات در سوره فوق، از بی اعتنائی و اعراض کافران مشرک معاصر پیامبر اسلام یاد می کند که چگونه همچون گمراهان امت های پیشین به انکار و استهزای کلام الهی می پرداختند و در اعتقادات جاهلانه خود خدایانی از جنس جن و ملک به عنوان تکیه گاه و وسیله تقرب قائل بودند و به این ترتیب از توحید به چندخدائی (شرک) منحرف می شدند (فلولا نصرهم الذين اتخذوا من دون الله قربانا الهة ...)^۲

در آیات فوق می خواهد ثابت نماید خدایانی که مشرکین از جن و ملک برای یاری در زندگی و تقرب به «الله» اتخاذ کرده اند خودشان در برابر قرآن خاضع هستند و اگر در معرض استماع آن قرار بگیرند ایمان می آورند. پس چگونه است که موجود پوشیده ای (یا مردم بیگانه ای) به کتاب آنها ایمان می آورد ولی خود آنها از آن اعراض می نمایند؟.

از مقایسه آیات فوق با آیات ابتدای سوره جن نکات چندی دستگیر می شود:

۱- اولاً اگر منظور از جن موجود ناشناخته ای غیر از انسان باشد، باید گفت جن و انس عوالم جداگانه ای دارند که در یکدیگر دخالت نمی نمایند. در سوره جن به پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «بگو به من وحی شد که گروهی از جن قرآن را شنیدند»، معنای این سخن این است که شخص رسول اکرم علیرغم مقام رفیعی که داشته تماس و ارتباطی نمی توانسته

۱. هنگامی که تنی چند از جن ها را بسوی تو روآور ساختم تا قرآن را بشنوند، پس زمانیکه حضورش یافتند (بخاطر عظمت آن) گفتند خاموش باشید. تا گاهی که پایان یافت به حالت هشدار دهندگی نزد قوم خویش باز گشتند، گفتند ای قوم ما، ما کتابی را که پس از موسی نازل شده و تصدیق کنند. (کتب) پیش رو است شنیدیم. (این کتاب مردم را) بسوی حق و به سوی راه راست هدایت می کند. ای مردم، (ندای) دعوت کننده خدا را بپذیرید و به او ایمان بیاورید تا از گناهانتان بیامرزد و از عذاب دردناک نجاتتان دهد. و هر کس دعوت کننده خدا را اجابت نکند پس هرگز عاجز کننده خدا در زمین نیست و جز او اولیائی نخواهد داشت. آنها در گمراهی آشکاری هستند.

با جن‌ها برقرار نماید تا از عوالم آنها باخبر شود و جریان فوق را از طریق وحی مطلع شده است. همچنین در جهت مقابل، نیز جن‌ها کاری به انسانها ندارند. اگر در آیه فوق حضور آنها را نزد پیامبر به هنگام تلاوت قرآن توضیح می‌دهد، به خاطر تغییر حالتی بوده است که خداوند ایجاد نموده. معنای کلمه «صرف» در جمله «اذ صرفنا الیک ...» چیزی را از حالت خود به حالت دیگری درآوردن می‌باشد^۱. خلاصه آنکه عوالم جن و انس مثل دو دریای شور و شیرین است که به دلیل مانع و برزخی که در میانشان کشیده شده با یکدیگر مخلوط نمی‌شوند. این تعبیر را در سوره «رحمن» به دنبال مطرح ساختن آفرینش جن و انس آورده است:

خلق الانسان من صلصال کالفجار و خلق الجن من مارج من نار ...
مرج البحرین یلتقیان، بینهما برزخ لایبغیان.

گذشته از آن، در هر دو سوره تنها استماع قرآن توسط گروهی از جن را به عنوان ارتباطی آزمایشی میان دو عالم جن و انس مطرح می‌نماید. بنابر این از قرآن نمی‌توان ادعای احضار ارواح و ارتباط با اجنه را اثبات نمود.

۲- تاکید روی کلمه «نقرأ» در هر دو سوره نشان می‌دهد که این آزمایش بسیار محدود و موقت بوده است.

۳- عکس العمل جن‌ها در هر دو سوره در قبال قرآن بسیار مثبت توصیف شده است. در سوره احقاف کتاب و دعوت کننده به سوی خدا (نبوت) را صادقانه تصدیق می‌کنند و در سوره جن شگفتی کتاب و اعتقاد توحیدی را اعتراف می‌نمایند.

۴- در هر دو سوره موضوع «ناتوانی در عاجز ساختن خدا در زمین» به گونه ذیل مطرح شده است:

احقاف (۳۲) و من لم یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض و لیس له من دونه اولیاء ...
جن (۱۲) و انا ظننا ان لن نعجز الله فی الارض و لن نعجزه هرباً.

در آیات فوق بدون آنکه نام آسمان برده شود مشخصاً از زمین (ارض) اسم برده شده، گویا منظور عجز جن‌ها از دخالت در نظام و سیستمی است که خداوند برای حیات مادی و معنوی زمینی تدبیر فرموده است. این مطلب نیز به گونه دیگری بطلان خرافات دخالت جن را در زندگی انسانها نشان می‌دهد.

۱. مثل صرف افعال در آموزش زبان عربی (ذهب، ذهباً، ذهبوا)

سوره کهف

همانطور که در مقدمه گفته شد، نه تنها آهنگ آیات و شکل ظاهری و فرم و قالب دو سوره کهف و جن به طور شگفت آوری با یکدیگر همساز هستند، بلکه مضمون و محتوای آنها نیز پوشیده از علم امروزی و بسیار عجیب می باشد. بطوریکه از نظر ظاهر و باطن هیچ سوره ای را نمی توان یافت که مانند سوره کهف با سوره جن هماهنگی داشته باشد^۱.

الف- شکل ظاهری

- ۱- تمامی آیات این دو سوره با حرف الف ختم می شوند (آهنگ یکسان در ختم آیات).
 - ۲- کلماتی که آیات این دو سوره به آن ختم می شوند در بسیاری از موارد یکی هستند. مثل: اِحدًا، اِبدًا، اِمدًا، عَجَبًا، رَشَدًا، شَطَطًا، مِلْتَحَدًا، وَلَدًا (برخی از این کلمات بیش از یک بار انطباق پیدا کرده اند^۱).
 - ۳- برخی از این کلمات مثل مِلْتَحَدًا و شَطَطًا منحصرأ در این دو سوره به کار رفته و کاربرد دیگری در قرآن ندارند.
 - ۴- کلمات فوق به جز در این دو سوره در هیچ سوره ای در انتهای آیات آن قرار نگرفته اند.
- جدول صفحه مقابل آیاتی از دو سوره را که کلمات انتهائی آنها یکسان هستند به صورت جدولی نشان می دهد.

ب- محتوی مطلب

- ۱- مطالب هر دو سوره با علم و دانش فعلی بشر غیر قابل توجیه و تبیین می باشد. در سوره جن، اصل موجودیت جن و مسئله لمس آسمان و مقاعد سمع و شهاب رصد و مطالب مربوط به آن عجیب می باشد و در سوره کهف قضیه خواب سیصدساله جوانانی در غار و حواشی مربوط به این داستان. همانطور که جن از دید انسانها پوشیده است، اصحاب کهف نیز در غار مخفی خود در مدتی بیش از سه قرن از دید مردم مخفی بودند.
- ۲- موضوع جن علاوه بر سوره جن در سوره کهف نیز مطرح شده است که به گونه ای ظریف ارتباط این دو سوره را نشان می دهد. عجیب اینکه طرح این مسئله درست از همان

۱. بخصوص ۲۸ آیه ابتدای سوره کهف که منحصرأ مربوط به داستان اصحاب کهف بوده و درست قابل انطباق با ۲۸ آیه سوره جن می باشد.

۱. مثل اِبدًا و رَشَدًا (۲ بار)، اِحدًا (۳ بار)

آیه	سوره جن	آیه	لدسوره كهف
۱	قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ سَمِعْتُ ... إِنَّا سَمِعْنَا قَوْلَهُ إِنَّا عَمِلْنَا	۹	أَمْ حَسِبْتُمْ ... كَأَنَّا مِنَّا بَيْنَنَا عَمِلْنَا
۲	يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ، وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا	۱۹	وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ ... بِكُمْ أَحَدًا
۳	وَأَنَّهُ تَعَلَّى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا	۴	وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا
۴	وَأَنَّهُ كَانَ يَفُولُ سَفِينًا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا	۱۴	وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ ... لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا
۵	وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَنْ نَقُولَ الْإِنشَ وَالْجِنَّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا	۱۵	هَؤُلَاءِ ... أَظَلَمَ مِمَّنْ أَفَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
۷	وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَن لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا	۲۲	سَيَقُولُونَ ... وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا
۱۰	وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرُّ أَرِيدَ ... أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا	۱۰	إِذَا دُورَى الْفِتْنَةِ ... وَهِيَ نَامَنَ أَمْرًا رَشَدًا
۱۴	وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ ... فَأُولَئِكَ نَحْرُورُ رَشَدًا	۲۴	إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ ... لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا
۱۸	وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا	۲۶	قُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لِيثُوا ... فِي حُكْمِهِ أَحَدًا
۲۰	قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أَشْرِكُ بِهِ أَحَدًا	۳۸	قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ ... رَبِّي وَلَا أَشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا
۲۱	قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا	۶۶	قَالَ لَهُ مُوسَىٰ مَلَأْتُكَ ... أَتَيْتَنِي بِمَا خَلِّتَ رَشَدًا
۲۲	قُلْ إِنِّي لَنْ يُخْرِجَنِي ... وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا	۲۷	وَأَتْلُ مَا أَوْحَى ... وَلَنْ يُجَادِلَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا
۲۳	إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ ... خَلِّدِينَ فِيهَا أَبَدًا	۳	تَكْبِيرَاتٍ فِيهِ أَبَدًا
۲۴	حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا ... مِنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلَّ عَدَدًا	۱۱	فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ ... سِنِينَ عَدَدًا
۲۵	قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ ... أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا	۱۲	ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيَّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لِيثُوا أَمَدًا
۲۶	عَلَيْهِمُ الْعَذَابُ فَلَا يُظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا	۴۲	وَأَحِيطَ بِشَمْرِهِمْ سَوِيًّا يَقُولُ يَلَيْتَنِي لَأُشْرِكَ بِرَبِّي أَحَدًا

به این ترتیب ملاحظه می شود از ۲۸ آیه سوره جن ۱۶ آیه آن دقیقاً از نظر ختم آیات، با سوره كهف منطبق می باشد که با مطالعه مقایسه ای آنها می توان به فهم معضلات دوسوره با کمک کلمات تکراری نزدیک شد. ۱۲ آیه باقیمانده که قابل انطباق نیستند^۱ یا مشتمل بر مطلب عجیب و پیچیده ای نبوده اند که نیازی به توضیح و تطبیق داشته باشد^۲، و یا برای درک آنها امکان مراجعه به سوره های دیگری که مسئله جن در آنها مطرح شده وجود داشته است (مثل کلمه شهاب و رصد و کمین بودن آن که در آیه ۱۸ سوره حجر و ۱۰ سوره صافات تبیین شده است). علاوه بر آن، برای آیه ۶ و ۱۳ سوره جن که با کلمه «رهقا» ختم می شوند، گرچه نمی توان آیه ای در سوره كهف یافت که چنین خاتمه ای داشته باشد، ولی به هر حال در متن آیات ۷۳ و ۸۰ این سوره کلمات «ترهقنی» و «یرهقهما» به کار رفته است که از همان ریشه است و با مقایسه آنها می توان مفهوم آنرا دریافت. به این ترتیب با مطالعه مقایسه ای این دو سوره می توان گامهای بلندی در جهت شناخت معضلات آنها برداشت (انشاءالله).

۱. آیات ۸-۹-۱۱-۱۲-۱۳-۱۵-۱۶-۱۷-۱۹-۲۷ (رهقا-شهاب-رصد-قددا-هربا-رهقا-حطبا-غدقا-صعدا-لیدا-رصد)

۲. مثل آیات ۱۵-۱۷-۱۹ (حطبا، صعدا، لیدا)

زاویه ای انجام شده که در سوره احقاف مطرح گشته و در آیه ۶ سوره جن از آن به عنوان پناه بردن برخی مردان به اجنه یاد کرده (وانه کان رجال من الانس یعودون برجال من الجن فزادوهم رهقاً).

در سوره احقاف از الهه قراردادن جن و ملک برای تکیه گاه زندگی و تقرب به خدا توسط مشرکین یاد می کند و در سوره کهف از «ولی» گرفتن و دعای به درگاه آنها که تماماً شرک محسوب می شود:

واذ قلنا للملئكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابليس كان من الجن ففسق عن امر ربه
افتتخذونه وذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو بش للظالمین بدلاً - ما اشهدتهم خلق
السموات ولا خلق انفسهم و ما كنت متخذ المصلین عضداً - و یوم یقول نادوا شرکائی
الذین زعمتم فدعوهم فلم یتجیبوا لهم وجعلنا بینهم موبقاً.

۳- هر دو سوره کهف و جن با موضوع قرآن شروع می شوند:

کهف - الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجاً

جن - قل اوحی الی انه استمع نقرأ من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجباً

۴- محور اصلی هر دو سوره مسئله توحید می باشد و شرک در عبادت را که ریشه اش در اتخاذ جن و ملک به عنوان «الهه» بوده است مطرح می نماید. قابل توجه است که کلمه «احداً» ۵ بار در انتهای آیات سوره جن و ۸ بار در انتهای آیات سوره کهف قرار گرفته است. مسئله شرک و اتخاذ همسر یا فرزند برای خدا و عبادت آنها به همراه او و انتظار پناهندگی داشتن از آنها برای دفع شر و خواندنشان برای جلب منفعت در هر دو سوره به عنوان محور اصلی مطالب مطرح شده است:^۱

سوره جن: آیات ۲ تا ۶ و ۱۸ تا ۲۲

سوره کهف: آیات ۴ و ۵، ۱۴ تا ۱۶، ۲۰، ۲۶، ۲۸، ۴۲ تا ۴۴، ۵۰ تا ۵۲، ۱۰۲، ۱۱۰

۵- موضوع قیامت در هر دو سوره از موضوعات کلیدی می باشد.

سوره جن آیات ۲۴ و ۲۵

سوره کهف آیات: ۱۹-۲۱-۳۶-۴۶ تا ۴۹-۵۱ و ۵۲-۵۸-۵۹-۹۸-۱۰۵-۱۱۰ و ...

به این ترتیب سه محور اساسی توحید، کتاب (نبوت) و قیامت در هر سه سوره بطور اساسی مطرح شده اند.

۱. سوره کهف با این جمله ختم می شود: ... فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعباده ربه
احداً

سوره‌های صافات و حجر (مسئله استماع جن و شیطان)

گفتیم علاوه بر سوره‌های احقاف و کهف، که روشنگر بسیاری از مشکلات سوره جن می‌باشند، درخصوص مسئله استماع قرآن توسط نفراتی از جن که آیات ۸ تا ۱۲ سوره مذکور ناظر به آن است، سوره‌های دیگری همچون صافات و حجر نیز که متعرض این مسئله شده‌اند، باید مورد مطالعه قرار گیرند. ابتدا آیات موردنظر در سوره‌های مذکور را مورد توجه قرار می‌دهیم سپس به بررسی مقایسه‌ای آن با آنچه در سوره جن مطرح شده می‌پردازیم. اتفاقاً در سوره‌های فوق‌الذکر نیز، همچون سوره‌های کهف و احقاف، مسئله اعتقاد به جن و ملک به عنوان «اله» مطرح شده است. (درضمن علاوه بر سوره‌های فوق، سوره‌های فصلت، ملک و ق را که مطالبی در این رابطه دارند مورد مطالعه قرار می‌دهیم).

الف - سوره صافات: والصافات صفا - فالزّاجرات زجراً - فالتاليات ذكراً - ان الهكم لواحد - رب السموات والارض ورب المشارق - انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب - و حفظاً من كل شيطان مارد - لا يسمعون الى الملاء الاعلى و يقذفون من كل جانب - دحوراً و لهم عذاب واصب - الا من خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب - فاستفتهم اهلهم اشد خلقاً ام من خلقنا انا خلقناهم من طين لازب^۱ (آیات ۱ تا ۱۱).

ب - سوره حجر (آیات ۱۶ تا ۱۸) و لقد جعلنا في السماء بروجا و زينناها للناظرين - و حفظناها من كل شيطان رجيم - الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبين^۲.

ج - سوره فصلت (آیات ۱۱ و ۱۲) ثم استوى الى السماء و هي دخان فقال لها و للارض اتيَا طوعاً او كرهاً قالتا اتينا طائعين فقضيهن سبع سموات في

۱. سوگند به صف بستگان به کیفیتی خاص، پس به آنانکه (نیروها و عواملی که) بگونه‌ای خاص می‌رانند، پس به سرایندگان ذکر، همانا خدای شما یکتا است. (همان) پروردگار آسمانها و زمین و پروردگار مشرق‌ها، همانا ما آسمان نزدیکتر را بزبور ستارگان آراستیم و (آنها) از شر هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم. آنها توانائی استماع بطرف ملاء اعلی (بالا ترین طبقه آسمان) را ندارند و از هر سو پرتاب می‌شوند. آنها رانده شده و پیوسته در معرض عذاب هستند، مگر آنکه بگونه‌ای خاص برباید (نفوذ کند و وارد شود) که در اینصورت او را شهابی نافذ تعقیب خواهد کرد. پس از آنها بپرس آیا آنها از نظر خلقت سخت‌تر اند یا آنکه ما آفریدیم. ما آنها را از گل چسبیده‌ای آفریدیم.

۲. هر آینه ما در آسمان برج‌هایی قرار دادیم و آنها را برای بینندگان آراستیم و از شر هر شیطان رانده شده حفظ کردیم، مگر آنکه استراق سمع کند (بطور غیر متعارف وارد جو شود) در اینصورت شهاب اشکاری او را دنبال خواهد کرد.

یومین و اوحی فی کل سماء امرها و زینا السماء الدنيا بمصابیح و حفظاً ذلک تقدیر العزیز العلیم^۱.

د - سوره ملک (آیات ۳ تا ۵) الذی خلق سبع سموات طباقاً ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری من فطور - ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئاً و هو حسیر - و لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح و جعلناها رجوماً للشیاطین و اعتدنا لهم عذاب السعیر^۲.

ر - سوره ق آیه (۶) افلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها و زیناها و ما لها من فروج^۳.

از مجموع آیات فوق و آیات مربوط در سوره جن می توان چنین نتیجه گرفت:

۱- جن نیز همچون انس نیک و بد دارد. برخی صالح و برخی غیر از آن هستند (و انا منا الصالحون و متادون ذلک طرائق قدداً) یا آنکه برخی تسلیم امر خدا و برخی گریزان و منحرف از آن هستند (و انا منا المسلمون و منا القاسطون). بنابراین جن ها نیز همچون انسانها شیطان صفت یا فرشته صفت دارند (شیاطین الانس والجن - ۶/۱۱۲)، همچنانکه در تمامی آیات فوق آفرینش طبقات هفتگانه را برای ممانعت از نفوذ شیاطین مطرح می نماید (حفظاً، حفظاً من کل شیطان مارد - حفظناها من کل شیطان رجیم - جعلناها رجوماً للشیاطین - ما لها من فروج). اما اینکه چرا در سوره جن نام شیطان برده نشده به نظر می رسد به این دلیل باشد که عملی شیطانی از آنها سر نزده بلکه گزارش می دهند که ما قبلاً چنین امکانی داشتیم که چنان کنیم ولی اکنون با حریمی که ایجاد شده مجاز به این عمل نیستیم - به این ترتیب می توان گفت نیروهای غیر مادی ناشناخته یا پوشیده ای (جن) که در طبیعت وجود دارند، یا مفید و مصلح (برای موجودات مادی) هستند یا چنین نفعی ندارند و دو

۱. پس (خداوند) به آسمانها پرداخت در حالیکه بصورت دود (گازی شکل) بود، پس بآن و بزمین گفت با میل یا کراحت بیائید، گفتند با میل و رغبت آمدیم. پس آنها را در دو مرحله (بصورت) هفت آسمان گذراند و در هر آسمانی امر آنرا وحی کرد و (از جمله) پائین ترین آسمان را به زینت چراغهایی آراستیم و (همچنین برای) حفاظت (زمین از شر اجرام و اشعه های مفلح حیات). این است تقدیر آن خداوند عزیز و علیم.
۲. آنکه هفت آسمان مطابق آفرید (بگونه ای که) در آفرینش خداوند رحمن کم و بیش (نقصان و فرو گذاری) نمی بینی. پس دیده بگشا آیا فطوری (شکاف و خللی) می بینی؟ پس باز هم دیده برگردان تا چشم سرافکنده و خوار برگردد. و هر آینه ما آسمان نزدیک تر را با چراغهایی آراستیم و آنرا وسیله پرتابهایی برای (دفع و طرد) شیاطین (عناصر و اجرام رانده شده) قرار دادیم و برای آنها عذابی سوزان آماده کردیم.
۳. آیا پس آنها با آسمان بالا سرشان نگاه نمی کنند که ما چگونه آنها را بر افراشتیم و زینتش بخشیدیم و برای آن پارگی و شکافی نیست؟

دسته فوق صرف نظر از خیر و شری که فی نفسه می توانند داشته باشند، یا تسلیم امر خدا هستند یا از آن سرپیچی می نمایند (آیات ۱۱ و ۱۴ سوره جن) و ابلیس که از جن بود به دلیل تمرد از فرمان خدا شیطان لقب گرفت (۱۸/۵۰) و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربہ...).

از فرمان خداوند به ملائکه برای سجده به آدم که ابلیس نیز در میان آنان بود و نیز تأکید بر اینکه او از جن بود می توان فهمید که جن نیز طائفه ای از ملائکه هستند (و شاید ملائکه نیز بدلیل پوشیده بودن نام جن بخود می گیرند) الله اعلم.

۲- از مجموعه آیات فوق می توان فهمید که رابطه ای میان طبقات هفتگانه جو زمین و مسئله استماع شیاطین وجود دارد. گویا قبل از پیدایش جو پیرامون کره خاکی ما، زمین در برابر نیروها و عناصر خارجی بی دفاع و حفاظ بوده است که در سوره فصلت از مرحله گازی شکل بودن (دخان) ابتدائی آسمان، سپس تشکیل هفت آسمان در دو مرحله تکوینی و آنگاه دستور انجام وظیفه به هر آسمان صادر می گردد، وظیفه ای که در دو زمینه زیبایی و حفاظت خلاصه شده است:

ثم استوی الى السماء و هی دخان... ففضیهن سبع سموات فی یومین و اوحی فی کل سماء امرها و زینا السماء الدنيا بمصابیح و حفظاً...

دو نقش زیبایی و حفاظت که به آسمانهای هفتگانه (طبقات فوقانی جو زمین) نسبت شده، در تمامی آیات مورد استناد مورد تأکید قرار گرفته است. در مورد مکانیسم زیبا جلوه کردن آن (زیناها للناظرین - زینا السماء الدنيا بمصابیح^۱) که با رنگ لاجوردی متن و سرخی شفق در صبحگاه و غروب رنگ آمیزی شده و تالو ستارگان و روشنائی نسبی آسمان در نیمه شب (به دلیل بازتاب نور روز از ذرات ازن) قبلاً در بررسی سوره های ملک و فصلت توضیح دادیم و اضافه کردیم که این زیبایی به اولین آسمان از آسمانهای هفتگانه که نزدیکترین به زمین می باشد (سماء الدنيا - آسمان نزدیک) منحصر می گردد و در بقیه طبقات تجزیه طیف نور خورشید که موجب پیدایش رنگها می شود اتفاق نمی افتد.^۲ اما در مورد مکانیسم حفاظتی زمین باید در اینجا توضیحات بیشتری بدهیم.

در آیات مورد نظر یک بار از رخنه نداشتن آسمان (۵۰/۶) ما لها من فروج) سخن گفته و در موارد دیگر از حفظ آن، همانطور که در مورد زیبایی گاهی به ذکر زیبا بودن آن اکتفا شده

۱. علاوه بر کلمه مصابیح در سوره های صافات و حجر از بروج و کواکب به عنوان وسائل زیبایی آسمان نام می برد (انا زینا السماء الدنيا بزینة الکواکب - ولقد جعلنا فی السماء بروجاً وزیناها للناظرین)

۲. در کتابهای دبیرستان این موضوع نشان داده شده است.

و گاهی دلیل آن هم اضافه شده (زینا السماء الدنيا بمصابیح)، درمورد حفاظت نیز گاهی فقط نقش حفاظتی آن مورد تأکید قرار گرفته (زینا السماء الدنيا بمصابیح و حفظاً ذلک تقدیر العزیز العلیم) و گاهی از خطری که باید دربرابر آن زمین را محافظت نماید یاد شده (جعلناها رجوماً للشیطاین - حفظناها من کل شیطان رجیم - و حفظنا من کل شیطان مارد) در هر حال عموماً حفاظت را دربرابر شیاطین یا شیطان رجیم و شیطان مارد ذکر کرده است. آیا این شیطان همان ابلیس است که از درگاه خداوند به خاطر کبر و عصیان رانده شد یا باید به معنای اصلی کلمه شیطان رجوع کرد؟ (همانطور که جن نیز شامل هر آنچه بر انسان پوشیده است می شود). معنای لغوی شیطان که از ریشه «شطن» گرفته شده مطلق دورشدن یا دورشدن از خیر است (البعید من الخیر). بنابراین پیش از آنکه اسمی برای ابلیس باشد «وصفی» است بر هر موجودی که صفت دورشدن از خیر داشته باشد، اعم از جنبدگان یا جن و انس. بنابراین به انسانهای متمرّد و طاغی نیز می توان شیطان گفت، کما آنکه در قرآن کریم نیز چنین نسبتی بکرات داده شده است. ازطرفی معنای «رجیم» (در آیه حفظناها من کل شیطان رجیم) نیز مطرود و رانده شده (توسط رجم که نوعی زدن با سنگ است) می باشد. در سوره صافات آنرا به صفت «مارد» (به جای رجیم) توصیف کرده است (و حفظاً من کل شیطان مارد). معنای مارد عاری بودن مستمر از خیر است (مثل درخت خالی از برگ - مرد بی ریش و کوسه)، انسان طاغی و عاصی را نیز به دلیل عاری بودن از طاعت خدا فاقد خیر و «مرد» می نامند (و یتبع کل شیطان مرید - ۲۲/۳). به این ترتیب سه کلمه شیطان، رجیم و مارد به آنچه رانده شده و خیر و خاصیتی نداشته باشد گفته می شود. اکنون ببینیم براستی چه خطراتی زمین را تهدید می کند که طبقات هفتگانه^۱ جو که در آیات قرآن سقفاً محفوظاً^۲، و سبعاً شدادا^۳ نامیده شده، دربرابر آن مقاومت می کنند. می دانیم طبقات جو زمین علاوه بر سنگهای آسمانی مانع نفوذ اشعه ماوراء بنفش و انواع متنوع اشعه های مضر حیات که از خورشید یا کهکشانهای دور وارد میدان مغناطیسی زمین می گردند می شوند.

این مسئله امروز از نظر علمی کاملاً روشن شده و ما نیز در بررسی برخی سوره های

۱. ۲۳/۷ لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق ... ۶۷/۳ الذی خلق سبع سموات طباقاً ... ۷۱/۱۵ الذی خلق سبع سموات طباقاً ... ۱۷/۴۴ تسبیح له السموات السبع ... ۲۳/۸۶ قل من رب السموات السبع ورب العرش ... ۶۵/۱۲ الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن.

۲. انبیاء ۳۲ - ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم درحالیکه آنها از نشانه های من روگردانند.

۳. نباء (۱۲) ما بر فراز شما هفت آسمان شدید (محکم) قرار دادیم.

گذشته اشاره ای به مکانیسم حفاظتی این سقف محفوظ که به صورت هفت سپر محکم (سبعاً شداداً) ساخته شده، در برابر عناصر و ذرات باردار کیهانی، بادهای خورشیدی و اجرام سماوی کردیم. در اینجا اضافه می کنیم علاوه بر خطرات فوق که در کمین حیات مادی انسان و موجودات زمینی است، حیات معنوی انسان نیز که به وسیله وحی تغذیه می شود در معرض خطر قرار دارد چرا که اگر نزول وحی توسط فرشتگان را برای سهولت درک و فهم به نزول امواج و انرژی تشبیه کنیم، این نیرو هر آینه ممکن است در معرض اختلاط و آمیزش با سایر نیروهای موجود در فضا قرار گیرد، بنابراین خالص ماندن آن و به صورت دست نخورده و تحریف نشده به بندگان ابلاغ شدنش امر مهمی است و چنین به نظر می رسد آیات مربوطه در سوره جن خبر از تغییر و تحولی در آسمان می دهد که مقارن وحی و نزول قرآن اتفاق افتاده است، قبل از چنین تحولی طیفی از جن ها مطلع از رخدادهای زمینی می شدند ولی اکنون فعل انفعالی حاصل شده است که دیگر نمی توانند «استماع» نمایند. (آیات ۸ به بعد).

منظور از «استماع» جن و شیطان چیست؟

نه تنها در سوره جن، بلکه در سوره های احقاف و صافات و حجر و شعراء و غیره سخن از استماع قول یا استراق سمع و دزدکی گوش کردن جن و شیطان شده است. می دانیم صوت از ارتعاش ذرات هوا به وجود می آید و با داشتن دستگاهی مثل گوش قابل احساس است. بنابراین در خلأ که هوایی وجود ندارد صدائی شنیده نمی شود. یا اگر صدا باشد ولی گیرنده ای نباشد چیزی احساس نمی گردد. حال چگونه است که جن و شیاطین در فضائی که قسمتهای فوقانی آن فاقد هوایی برای انتقال صوت است می شنوند؟ صرف نظر از آنکه به دلیل منشاء وجودیشان که از انرژی ساخته شده اند اصلاً دستگاهی همانند گوش برای شنیدن، آنطور که ما می شنویم، ندارند!

پس باید منظور از «استماع» شنیدنی مغایر با آن گونه که ما می شنویم باشد.^۱ گرچه معنای سمع در مورد انسانها نیز الزاماً گوش کردن نیست، بلکه «فهمیدن و درک کردنی» است که معمولاً به وسیله گوش انجام می شود.^۱ و اصل داناشدن و اطلاع پیدا کردن بیشتر مورد نظر است، تا دریافت امواجی توسط لاله گوش. و به همین دلیل وحی الهی که بر قلب و

۱. انفال ۲۱ (ولا تكونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون - مانند کسانی نباشید که گفتند فهمیدیم درحالی که نمی فهمند)

فؤاد القا می شود و ظاهراً کاری با امواج صوتی ندارد شنیدنی نامیده می شود^۱ و خداوند بدون آنکه گوش داشته باشد یا تابع قوانین امواج صوتی باشد «سمیع» نامیده می شود. (سمیع العلیم - سمیع البصیر - سمیع الدعاء).

کلمه سمع در قرآن گاهی به نوعی فهمیدن و درک کردن مشابه «تعقل» به کار می رود^۲ و گاهی در کنار احساس قلبی و درونی^۳ و شگفت اینکه وسیله سمع ممکن است به جای گوش، نردبانی (گیرنده بلندی که به فضا بالا رود) باشد که اطلاعاتی از عوالم بالا کسب نماید^۴

طور ۳۸ (ام لهم سلّم يستمعون فيه فلیات مستمعهم بسلطان مبین)
آیا آنها را نردبانی است (به سوی آسمان)، که بدان می شنوند؟ (اگر چنین است) پس شنونده ایشان دلیلی روشن بیاورد.

با این مقدمات، اکنون روشن می گردد که منظور از «استماع شیاطین» مطلع شدن آنها به گونه ای خاص از رخدادهای زمینی است، همانطور که اگر انسان در معرض امواج یا القائات مشابه قرار نگیرد نمی شنود، نیروهای ناشناخته طبیعت (جن) نیز نیازمند چنین مقدماتی هستند.

همانطور که گفته شد طبقات هفتگانه جو زمین عناصری را که مضر حیات باشند دفع می نماید. اما از آنجائی که برخی از این عناصر و اثرزیها و امواج که منشأ انرژی دارند و سرگردان در فضا و رانده شده از خورشید یا سیارات دورتر هستند (به معنای شیطان و رجیم توجه کنید) و خیر و خاصیتی ندارند (شیطان ملارد) وارد جو زمین می شوند لازم است به گونه ای با آنها مقابله شود. نفوذ این شیاطین که به تعبیر قرآن «سمع» نامیده می شود از همه طرف با ضربات هسته ای که مکانیسم آن از نظر علمی کشف شده^۵ و با شهاب ثاقب دفع می گردد. ذیلاً اشاراتی که در این مورد شده یادآور می شویم:

صافات (۶ تا ۱۰): انا زینا السماء الدنيا بزینة الکواکب - و حفظاً من کل شیطان مارد -

۱. طه ۱۰۳ «انا اخترتک فاستمع لما یوحی»

۲. ملک (۱۰) قالوا لو کنا نسمع ونعقل ما کنا فی اصحاب السعیر.

۳. ق (۳۷) ان فی ذلک لذكری لمن کان له قلب او القى السمع و هو شهید

۴. امروزه اطلاعات حیرت آوری که از کیهانشانهائی با فاصله میلیونها سال نوری کسب می نمایند، توسط همین گیرنده های نردبان مانند رادیوئی می باشد که امواج کیهانی را ثبت می نماید.

۵. به تعبیر قرآن جن از آتش نافذ (نار السموم) یا آمیزه ای از آتش (مارج من نار) ساخته شده است.

۶. در این مورد در بررسی و شرح سوره صافات توضیح دادیم. برای توضیحات بیشتر به کتاب هفت آسمان مراجعه نمائید.

لا يسمعون الى الملاء الاعلى و يقذفون من كل جانب - دحوراً و لهم عذاب واصب - الا من خطف الخطفه فاتبعه شهاب ثاقب.

حجر (۱۶ تا ۱۸) و لقد جعلنا فى السماء بروجاً و زيناها للنظرين - و حفظناها من كل شيطان رجيم - الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبين.

ملک (۵) و لقد زينا السماء الدنيا بمصابيح و جعلناها رجوماً للشياطين.

جن چگونه موجودی است؟

معمولاً وقتی از جن سخن گفته می شود موجود مکلفی که همانند انسان عقل و شعور و ثواب و عقاب دارد در ذهن تداعی می شود. در حالیکه کلمه جن همانند شیطان وصف است نه اسم خاص، همانطور که ابلیس به دلیل رانده شدنش شیطان و به دلیل پوشیده بودنش جن نامیده شده است (کان من الجن). این دو کلمه می توانند مصادیق بی شمار دیگری پیدا کنند. اگر به ریشه لغوی این کلمه مراجعه کنیم دامنه وسیع آنرا که ابعاد مختلفی دارد ملاحظه می کنیم. در زبان عربی به سپر به دلیل آنکه جنگنده را می پوشاند جَنَّة^۱ می گویند و نطفه در رحم را به دلیل پوشیده بودنش «جنین»^۲ می نامند و به همین نحو «جنت» باغی است که زمین آن با گیاه پوشیده شده، مجنون کسی است که عقلش پوشیده شده، جنان قلب انسان است که در میان سینه پنهان شده، جان ماری است که در سوراخ خود پنهان شده^۳ و به همین نحو مصادیق دیگر. جالب اینکه در مورد شب از آنجائی که پرده تاریکی و پوشیدگی بر اشیاء می افکند فعل «جَنَ» را به کار می برند^۴ و بطور کلی از نظر لغوی آنچه از حواس پوشیده باشد جن نامیده می شود (ستر الشیء عن الحاسه).

در حدیثی از رسول اکرم آفرینش جن در سه صنف مختلف بیان شده است:

خلق الله عزّ و جل الجن ثلاثة اصناف: صنف حیات و عقارب و حشاش الارض، صنف كالريح فى الهواء و صنف عليهم حساب و عقاب.

خداوند صاحب عزت و جلال جن را به سه صنف آفرید: صنفی مانند مارها و عقرب ها و حشرات زیرزمینی و صنفی همانند باد در هوا و صنفی که بر آنها حساب و عقاب است (نهج الفصاحه).

۱. ۶۳/۲ اتخذوا ايمانهم جنة

۲. ۵۳/۳۲ اذ انتم اجنة فى بطون امهاتكم

۳. ۲۸/۳۱ و ۲۷/۱۰ فلما راها تهتز كانها جانّ

۴. ۶/۷۶ فلما جنّ عليه الليل راى كوكباً

طبقه بندی سه گانه ای که در حدیث فوق به عمل آمده تا حدود زیادی مسئله را حل می کند. به صنف اول که شامل مار و عقرب و جنبنده های زیرزمینی می باشد به دلیل آنکه برخلاف سایر حیوانات ظاهری مثل سگ و گربه، زیرزمین پنهان اند جن می گویند، صنف دوم که به باد تشبیه شده امواج و اشعه ها و نیروهای مختلف همچون الکترومغناطیس و جاذبه را قاعدتاً دربر می گیرد و بالاخره صنف سوم به موجودات پنهانی گفته می شود که همچون انسان اراده و اختیار دارند و خود انتخاب می کنند.

در مورد صنف اول دیدیم که قرآن در دو آیه مار را جن نامیده، در مورد صنف دوم به نظر می رسد آیاتی که در سوره های صافات و حجر و ملک در رابطه با هفت آسمان آمده ناظر به اشعه های ماوراء بنفش و امواج و عناصر کیهانی باشد و بالاخره آیات سوره های جن و احقاف که مسئله ایمان به قرآن در آن مطرح شده مربوط به صنف ثالث (الله اعلم).

به این ترتیب این گفتار جن که «از ما عده ای صالح و عده ای پائین تر از آن هستند و ما گروه های گوناگونی بودیم» دلالت بر تنوع فوق العاده این موجود و مصلح و مفید بودن ذاتی برخی و غیر مفید بودن برخی دیگر (ظاهراً نسبت به انسان) می نماید.

و اَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ و منادون ذلک طرائق قدماً^۱.

اما گذشته از مصلح یا غیر مصلح بودن ذاتی که هر موجودی می تواند نسبت به انسان چنین حالتی را دارا باشد^۲، در مورد صنفی از جن که اختیار و حساب و عقاب دارند خوب و بد بودن و به تعبیر قرآنی تسلیم امر خدا یا عدول کننده از آن بودن نیز به آن اضافه می شود (و اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ و مِنَ الْقَاسِطِينَ). بنابر این برخی از جن ها، همانند وضعیت حیوانات نسبت به انسانها، حالت صالح (مفید و اصلاح کننده) دارند یا فاقد این حالت هستند و برخی دیگر به دلیل اراده و اختیار، میدان عمل تسلیم شدن به امر خدا یا قاسط شدن از آن را دارند.

از نکات جالب اینکه علیرغم تنازع و تضادی که در صحنه حیات طبق قانون آکل و مأكول میان موجودات زمینی برقرار است، تعادل و نظام هستی به هم نمی خورد و نسل هیچیک به این دلیل منقرض نمی شود. جن ها نیز با وجود دوگانگی که در ماهیت صالح یا غیر صالح بودن خود دارند. اعتراف می نمایند که هرگز این نظام صالح و متعادل زمینی را نمی توانند آشفته نمایند و خدا را در تدبیر حیات زمینی ناتوان سازند و یا از دایره قدرت او

۱. طرائق جمع طریق به معنای راه عمومی می باشد و کلمه «قد» به معنای پاره و جدا شده، به جز مورد فوق به دفعات، در باره پیراهن یوسف آمده است.

۲. فرضاً گاو و گوسفند برای انسان مفید و درندگان برای او غیر مفید هستند.

بگریزند (و انا ظننا ان لن نعجز الله في الارض و لن نعجزه هرباً)^۱
از نظر علمی نیز این امر به اثبات رسیده است که چگونه اشعه های ماوراء بنفش که کشنده و مرگبار هستند، در برخورد با طبقات جو موجب فعل و انفعالاتی می شوند که نهایتاً به سود حیات در روی زمین تمام می شود.

پناه بردن انسان به جنّ

در آیه ششم سوره جن خبر از پناه بردن مردانی از انس به مردانی از جن می دهد و اضافه می نماید که این کار جز پوشانده و محکوم و محاط شدن (در چنگال خیالات باطل) نتیجه ای نخواهد داشت (و انه كان رجال من الانس يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقاً). همانطور که قبلاً اشاره کردیم این پناه بردن ریشه در فلسفه اعتقادی شرک آمیز آنها داشت که جن و ملک را از خدایان (الهه) شمرده برای مشکلات زندگی به آنها پناه می بردند و با عبادت آنها به خیال خود به خدا تقرب می جستند.

ذیلآ به آیاتی که در سوره های کهف و احقاف آمده به عنوان نمونه اشاره می کنیم:
احقاف ۲۸ - فلولوا نصرهم الذين اتخذوا من دون الله قرباناً الهة بل ضلوا عنهم
و ذلك افكهم و ما كانوا يفترون.

(۲۹) و اذ صرفنا اليك نفرأ من الجن ...

كهف (۵۰) تا (۵۲) و اذ قلنا للملائكة اسجدوا لالابليس كان من الجن ففسق
عن امر ربه افتتخذونه و ذريته اولياء من دوني ... و يوم يقول نادوا
شركائى الذين زعمتم فادعوهم فلم يستجيبوا ...



پیام توحیدی سوره

پیام اصلی سوره جن همانطور که از بخش نخست آن که درباره جن است، و بقیه مطالب که از آیه ۱۸ تا انتهای سوره ادامه پیدا می کند پیدا است، «توحید» است، همانطور که گفته شد مشرکین به نیروهای پنهانی مثل جن و ملک به دیده خدایانی که تدبیر عالم به آنها محول شده می نگریستند و آنها را فرزندان خدا می دانستند. از آنجائی که خدا را رب الارباب شمرده و امکان ایجاد رابطه با او را برای بشر عادی محال می دانستند، به زعم خود

۱. در سوره احقاف نیز چنین اعترافی از جن در رابطه با زمین نقل شده است (و من لا یجب داعی الله فلیس بمعجز

اینها را می پرستیدند تا وسیله تقریبشان به درگاه خدا گردند^۱ و شر و ضرر را از آنها دفع نمایند.

در این سوره همچون سوره های کهف و احقاف (و سوره های دیگر) چنین اعتقادی باطل شمرده شده و نشان داده می شود که چگونه همان موجوداتی که مشرکین آنها را در کنار خدا قرار می دهند و با تمسک به آنها کتاب و نبوت و قیامت را منکر می شوند، زمانی که به گونه ای در معرض این حقایق قرار بگیرند خاضعانه تصدیق می نمایند و ایمان می آورند. اعترافات جن را در موضوعات توحید، نبوت (و کتاب) و قیامت به شرح ذیل می توان در سوره مشاهده کرد.

توحید: لن نشرك بربنا احداً - وانه تعالى جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولداً - وانه كان يقول سفيهنّا على الله شططا - وانا ظننا ان لن نقول الانس والجن على الله كذباً - وانه كان رجال من الانس ... رهقاً

رسالت: و انهم ظنوا كما ظنتم ان لن يبعث الله احداً.

کتاب: ... انا سمعنا قرآنا عجبا - يهدى الى الرشـد فامناً به ...

قیامت: ... واما القاسطون فكانوا لجهنم حطباً.

و اما نتیجه ای که از این آیات گرفته می شود، بطور واضح و آشکاری از آیات ۱۸ به بعد توحید خالص را تبیین می نماید. در این بخش نیز سه محور: توحید، نبوت و قیامت به گونه قاطعی به پیامبر فرمان داده می شود تا به مردم ابلاغ نماید:

توحید: (۱۸) و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احداً.

(۱۹) و انه لما قام عبد الله يدعوه كادوا يكونون عليه لبداً.

(۲۰) قل انما ادعوا ربى و لا اشرك به احداً.

(۲۱) قل انى لا املك لكم ضرراً و لا رشداً.

(۲۲) قل انى لن يجيرنى من الله احد و لن اجد من دونه ملتحداً.

ابلاغ رسالت (۲۳) الا بلاغاً من الله و رسالاته ...

(۲۷) الا من ارتضى من رسول ...

(۲۸) ان قد ابلفوا رسالات ربهم ...

قیامت (۲۳) ... و من يعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدين فيه ابداً.

(۲۴) قل ان ادرى اقرب ما توعدون ام يجعل له ربي امداً.

(۲۵) عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احداً.

اکنون می‌توانید به سوره کهف و احقاف مراجعه کنید و محورهای فوق را عیناً در سوره‌های مذکور ملاحظه نمایید. بی‌جهت نیست که فرم و قالب ظاهری سوره کهف به عنوان راهنمایی برای هدایت خواننده به انطباق مضامین و محتوای آن با این سوره و تکرار داستان استماع قرآن توسط جن در سوره احقاف رهنمودی برای درک محورهای توحیدی و آیات مشکله این سوره قرار داده شده است (والله اعلم).

اما آیا این مباحث توحیدی تنها به عنوان شرحی تاریخی از اعتقادات نسلهای پیشین نقل شده یا پیامی زنده و بیدار کننده برای امروز ما دارد؟ خوب است به افکار و اعتقادات خود که از گذشتگان به ارث برده‌ایم و همچون مشرکین نسلهای گذشته، ایمان جزمی و مطلق به آن داریم، بازنگری کنیم و ببینیم آیا ما براسستی فقط خدا را می‌پرستیم، آیا تواضع و تکریم مان منحصر به او است و جز او کسی را (برای جلب منفعت یا دفع ضرر) در معیت و به همراه او نمی‌خوانیم؟ (آیه ۱۸). آیا اگر کسی علیه برخی خرافات و پیرایه‌های شرک‌آمیز و غلو درباره مقدسات مذهبی و تاریخی قیام کند علیه او نمی‌شوئیم؟ (آیه ۱۹)، آیا فقط و منحصرأ و تنها خدا را می‌خوانیم و احدی را با او شریک نمی‌گیریم؟ (۲۰)، آیا این بیان صریح رسول خدا را قبول داریم که «من هیچگونه ضرر و رشدی را برای شما مالک نیستم» یا اینکه معتقدیم با هر سابقه‌ای که داشته باشیم به صرف محبت خیالی خاندان رسول شفاعت او را مالک می‌شویم؟ (۲۱)، و بالاخره آیا قبول داریم که پیامبر خدا هرگز پناه‌دهنده‌ای جز خدا ندارد و هرگز به جز او پناهگاهی نمی‌یابد و جز ابلاغ پیام الهی و انجام رسالتی که به عهده حضرتش گذاشته نقشی ندارد؟ (۲۲ و ۲۳)، یا اینکه به جای خدا به رسول او متوسل می‌شویم و با فراموش کردن خدا نجات خود را از رسولش تمنا می‌کنیم؟ آیا براسستی ما رسول مکرم خدا و خاندان طاهر او را که همگی نمونه‌های توحید، تقوی، توکل، تسلیم و تعبد بودند، به عنوان بندگان مخلص و موحد خدا مورد احترام و اکرام و اسوه اعمال خود قرار می‌دهیم یا آنکه به گونه اهل «غلو» در امت بنی اسرائیل (نسبت به حضرت موسی و حضرت عیسی)، آنها را در اموری که به خدا اختصاص دارد شریک قرار می‌دهیم؟ آیا ما همه چیز را همچون برخی روستائیان ساده‌دل از امامزاده طلب می‌کنیم و با دخیل بستن و نذر و نیاز و توسل و تمسک، از خدا به آنها متمایل می‌شویم یا مطابق آیات فوق خدا را به «یکتائی» عبادت می‌کنیم؟...

در هر حال مرز میان توحید و شرک بسیار ظریف است و به فرموده پیامبر عظیم‌الشان اسلام که نمونه تسلیم و توحید بود:

«شرک در وجود مؤمن همانند راه رفتن مورچه در شب تاریک روی سنگ سیاه نادیدنی است.» (حدیث دبیب النمل).

ارتباط سوره های جن و مزمل (۷۲ و ۷۳)

اسامی و ظواهر آیات این دو سوره متفاوت و غیر مرتبط با یکدیگر به نظر می رسند. اما اگر در مضامین و عمق معانی آن ها دقت کنیم، وجوه مشترکی در هر دو سوره خواهیم یافت و تداوم مطالب سوره جن را در سوره مزمل (و مدثر) خواهیم دید. ذیلاً به این وجوه اشاره کرده محور اتصال دو سوره را مورد توجه قرار می دهیم:

۱- نیمه اول سوره جن گفتار گروهی از جن را پس از شنیدن قرآن و شناخت عظمت های آن نقل می نماید و نیمه دوم آن با مخاطب قرار دادن پیامبر وظیفه خطیر او را برای ابلاغ رسالت های الهی مشخص می نماید. در این نیمه دوبار موضوع «ابلاغ رسالت الهی» مطرح شده است. یکی در آیه (۲۲) *الّا بلاغاً من الله و رسالاته...* و دیگری در آخرین آیه که جنبه جمع بندی و نتیجه گیری دارد: *لیعلم ان قد ابلاغوا رسالات ربهم*. به این ترتیب آخرین مطلبی که در ذهن خواننده با تلاوت سوره جن نقش می بندد، مسئله «ابلاغ رسالت» می باشد. حال اگر سوره های بعدی، یعنی مزمل و مدثر را بخوانید، نحوه پیاده کردن این رسالت را که با قیام در شب برای خودسازی و آمادگی (در سوره مزمل) و قیام در روز برای انداز مردم و تکبیر پروردگار (در سوره مدثر) انجام می شود، شرح می دهد.

برای ابلاغ چنین رسالتی و پایداری و مقاومت در برابر مشکلات و موانع راه و مخالفت های منکرین و معاندین، از یک طرف باید دائماً به منبع و منشأ همه نیروها متصل بود و کسب روحیه و رحمت کرد (نماز و تلاوت های شبانه قرآن - زاهدان شب)، از طرف دیگر باید به میدان انذار و هشدار غافلان شتافت و چون شیر روز در معرکه مکذبین خروشید (سوره مدثر) *

۲- فصل مشترک میان دو نیمه سوره جن را آیات ۱۶ تا ۱۹ که سیاق مستقل و مجزائی دارد، تشکیل می دهد. آخرین آیه این بخش این حقیقت را اعلام می نماید که «هرگاه بنده خدا برای توحید قیام کند، انبوهی از مردم علیه او خواهند شورید» (و انه لما قام عبدالله یدعوه کادوا یکننون علیه لبداء). در اینجا سخن از «قیام» برای توحید می رود و شوریدن علیه چنین نهضت و حرکتی را قطعی معرفی می نماید.

دو سوره مزمل و مدثر نیز عیناً با کلمه قیام آغاز می شوند (قم الليل ... قم فاندرو) و در هر دو سوره جریان مخالفت و تکذیب علیه این جریان توحیدی را با فرمان صبر و مقاومت به پیامبر و توکل به خدا و دوری گزیدن به نیکوئی از مخالفین و به حال خود رها کردن و مهلت دادن آنها نشان می دهد.

به این ترتیب اصلی را که در سوره جن بطور اجمال به صورت یک کلیت در حرکت های توحیدی انبیاء بیان کرده، در سوره بعدی بطور اخص درباره پیامبر خاتم (ص) نشان می دهد.

جالب اینکه در آیه مورد نظر از قیام یک «عبد» سخن می گوید و مهمترین صفت پیامبر اسلام نیز عبد بودن او بود (محمد عبد الله).

سبحان الذی اسرى بعبه ... الحمد لله الذی انزل علی عبه الكتاب ... تبارک الذی نزل الفرقان علی عبه...

الیس الله بکاف عبه ... فاوحی الی عبه ما اوحی ... هو الذی ينزل علی عبه آیات بینات ...

۳- محور مشترک دیگری که در هر دو سوره به چشم می خورد، «قرآن» است. سوره جن با این آیه شروع می شود که «قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآناً عجیباً»، شاید این قضیه به این دلیل در ابتدای این سوره و قبل از سوره مزمل آمده است که وقتی طائفه ای از جن (بهر معنا) پس از شنیدن قرآن این چنین متحول و منقلب شده اعتراف به توحید و عبودیت نمودند، چرا نباید مخاطبین «انس» به آن ایمان بیاورند؟ حال که قرآن چنین عظمتی دارد، پس ابلاغ کننده آن باید بخش عمده ای از اوقات شب را به تلاوت و تدبر آن بپردازد (سوره مزمل) و رتل القرآن ترتیلاً.

بیش از نیمی از سوره جن گفتار آنها را درباره قرآن و آثار هدایتی آن در توحید و آخرت و نبوت نقل می نماید. چنین داستانی در مقدمه این سوره زمینه ساز مطالبی است که درباره قرآن در دو سوره بعدی می آید. در سوره مزمل که جنبه خودسازی دارد، پیامبر و مؤمنین توصیه به ترتیل و قرائت قرآن می شوند (رتل القرآن ترتیلاً - فاقروا ما تیسر من القرآن - فاقروا ما تیسر منه) و در سوره مدثر ناباوری کافران را نسبت به قرآن و سحر بشر ساخته دانستن آن نقل می نماید:

فقال ان هذا الا سحر یؤثر - ان هذا الا قوم البشر

سوره «مزمل» (۷۳)

محور اصلی سوره مزمل که در اولین سالهای بعثت نازل شده توصیه‌هایی در جهت «خودسازی» نفسانی پیامبر (و پیروان او) می‌باشد که از طریق قیام به نماز و قرائت قرآن با تأنی و توجه (ترتیل) در نیمه‌های شب تحقق می‌یابد. این توجه و تمرکز عارفانه که فارغ از گرفتاریهای روزمره و در انقطاع کامل از اشتغالات ذهنی دنیائی انجام می‌شود، موجب پیدایش حالتی از استحکام و استواری نفس و به تعبیر قرآن، استواری گامها و گفتار می‌گردد و آن حضرت را برای دریافت و پذیرش قول (یا برنامه و رسالت) سنگینی که به‌زودی بر او القاء می‌شود آماده می‌سازد. علاوه بر توصیه به شب زنده‌داری و عبادت، تأکیدی در جهت توکل به خدا و صبر و پایداری در برابر گفتارهای تکذیب و تمسخر و تهدیدآمیز کافران و دوری گزیدن شایسته و مهلت دادن به آنها شده‌است.

خطاب دیگر سوره، به تکذیب کنندگان پیامبر می‌باشد که آنها را به عذابهای سختی به دلیل عواقب اعمالشان انداز می‌دهد و توجهشان را به سرنوشت بزرگترین مستکبر و مکذب تاریخ، یعنی فرعون معطوف می‌دارد تا در ارتباط با رسولی که شاهد (الگو و نمونه) معرفی شده عبرت گیرند و از راه گذشتگان حذر نمایند. در این قسمت که همچون جمله معترضه‌ای در وسط مباحث مربوط به قیامت آمده، هشدار شدید درباره روزی می‌دهد که کودکان را شدت سختی‌ها و عوارض هولناک آن پیر می‌کند و آسمان را پاره پاره می‌نماید.

و بالاخره آخرین پیام سوره خطاب به مؤمنین اولیه‌ایست که به همراه پیامبر قیام به نماز شب را انجام می‌دهند. با توجه به مسئولیت‌ها و وظائف خطیری که از جهاد فی سبیل الله گرفته تا انجام مأموریت‌های سیاسی و تبلیغاتی در سفرهای طولانی به عهده این پیشگامان صادق گذاشته می‌شود، در آخرین آیه این سوره که گویا در مدینه و یا حداقل آخرین

سالهای مکه نازل شده، دستور قرائت قرآن در حد مقدور و میسر در نیمه شب و اقامه صلوٰه و پرداخت زکوة (حقوق مالی اجتماعی) و قرض الحسنه (به نیازمندان مؤمنین در شرایط سخت نهضت) و بالاخره استغفار به درگاه الهی داده می شود تا با انجام این توصیه ها نفس خود را مهای انجام این رسالت ها نمایند.

تقسیمات سوره

به این ترتیب با توجه به آنچه گفته شد این سوره را می توان به پنج بخش تقسیم نمود.

۱- آیات ۱ تا ۸ (خودسازی نفسانی شخص پیامبر)

در این قسمت همانطور که گفته شد شخص پیامبر مورد خطاب می باشد و توصیه های سخت و سنگین بیدار ماندن در حدود نیمی از اوقات شب (کمی بیشتر یا کمتر از نصف بر حسب شرایط و آمادگی جسمی و روحی) منحصر به آن حضرت می باشد تا خود را آماده دریافت قول سنگین نماید. ذکر شبانه اسماء ربوبی و یادآوری عظمت او توأم با انقطاع از غیر (معنای تبتل الیه تبتیلاً) موجب پیدایش زمینه های محکم و استواری در نفس می گردد که برای ایفای رسالت ضرورت دارد.

۲- آیات ۹ تا ۱۴ (جبهه مخالف)

در این بخش در ارتباط با کسانی که رسالت پیامبر را تکذیب می نمایند چند توصیه شده است:

۱-۲- تکیه قرار دادن خدا و توکل بر او در انجام این رسالت (فاتخذہ وکیلاً)

۲-۲- صبر و پایداری در برابر گفتار مخالفین و تحمل ناسزاهای آنان (فاصبر علی ما یقولون)

۳-۲- دوری گزیدن جمیلان از تکذیب کنندگان (واھجرھم هجراً جمیلاً) نه با تندی و تلخی و خشونت که با حلم و حکمت و محبت.

۴-۲- آزاد گذاشتن و به حال خود رها کردن مکذبین و سپردن آنها به خدا (ذرنی و المکذبین ...)

پس از این توصیه ها برای آنکه رسول گرامی مطمئن باشد ممانعت های آنان در برابر حق بدون پاسخ و بازتاب نخواهد ماند، از مجازات و عذاب جهنم در ورای روزی که توأم با لرزش شدید زمین و کوهها و درهم ریختن نظام طبیعت می باشد سخن می گوید.

۳- آیات ۱۵ تا ۱۹ (عبرتی از تاریخ) - در این قسمت همانطور که در مقدمه اشاره شد از ارسال رسول به منزله شاهی بر مردم، به همان گونه که موسی (ع) به سوی فرعون فرستاده شد، یاد می کند و با اشاره به نافرمانی و عصیان فرعونیان و گرفتاری سخت آنها به خاطر

اعمالشان، هشدارى شديد و هول‌انگيز از شداىد روز قيامت به كافران مى‌دهد. اين هشدار تكان دهنده را به عنوان يادآورى و تذكارى مطرح مى‌نمايد تا دلهاى را به همت اراده ايمانى بسوى خدا جلب نمايد (انّ هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلاً). همچنانكه به هنگام وقوع خطر و مصائب دنيائى هر كس راهى براى فرار مى‌جويد، در برابر وقوع قيامت و عذابهاى آن نيز كه محصول اعمال انسانها مى‌باشد، بايد هر كس به طريقى از ايمان و عمل صالح راه نجاتى به سوى پروردگار بجويد.

۴- آيه ۲۰ (تشويق و تثبيت) - پايان بخش اين سوره آيه مفصلى است كه به تنهائى حدود چهل درصد حجم سوره را به خود اختصاص داده است. طول متوسط اين آيه كه نزديك به بيست برابر متوسط آيات سوره مى‌باشد، دلالت از تاخير زمانى آن با فاصله‌اى بسيار نسبت به ۱۹ آيه ديگر سوره دارد، چنين به نظر مى‌رسد كه اين آيه مفصل به دليل سبك و سياق و طول متوسط آن در سالهاى آخر هجرت در مدينه نازل شده باشد. محتوى و پيام اين آيه از طرفى مهر تأييد و تشويقى است بر عبادت‌هاى شبانه پيامبر اكرم (ص) و پيروان شايفته آن حضرت نسبت به فرمانى كه در ابتداى رسالت صادر گرديده بود، تا هم خودشان بدانند خداوند سميع و علّيم شاهد و شنواى مناجات آنها است و هم آيندگان بدانند پيامبرشان و پيروان اوليه او چگونه خدا را عبادت مى‌كردند. و از طرف ديگر تخفيف و تقليلى است براى گروه گروندگان بعدى، در دوران بسط اسلام و گسترش پيام توحيدى، كه به دليل درگيرى با مسائل و مشكلات فراوان در حد مىسور به عبادت شبا به پيردازند و در روز نيز اقامه صلوة و پرداخت زكوة و قرض الحسنه و استغفار را با جديت به جاى آورند و مطمئن باشند تلاشهاى آنها به عنوان ذخيره‌اى جاويد نزد خداوند متعال محفوظ خواهد ماند و آنچه پيش مى‌فرستند نزد او باز خواهند يافت.

آهنگ آيات - به استثنائى اولين و آخرين آيه اين سوره، بقيه آيات آن تماماً با حرف الف تنوين دار (أ) ختم مى‌شود. آيه اول كه خطاب به پيامبر مى‌باشد با حرف «ل» و آيه آخر كه خطاب به مؤمنين است با حرف «م» ختم مى‌گردد.

اسماء الحسنى - در ۱۹ آيه ابتداى سوره دوبار نام رب (به صورت مضاف) و در آخرين آيه آن به تنهائى ۷ بار نام جلاله «الله»، يك بار نام «رب» و يك بار نيز نامهاى غفور و رحيم به كار رفته است (جمعاً ۱۰ نام در يك آيه).

ختم سوره با نام‌هاى نيكوى «غفور رحيم» معناى ظريفى در ارتباط با مضامين سوره دارد كه حكمت رهنمودهاى ارائه شده را در جهت شايفستگى براى كسب رحمت و مغفرت الهى نشان مى‌دهد.

ارتباط سوره‌های مَزْمَل و مَدَّثَر (۷۳ و ۷۴)

همآهنگی و پیوند میان این دو سوره آنچنان است که شاید نیازی به شرح و توضیح نباشد. با این حال طبق روال انجام شده، ارتباط میان این دو را نیز مورد بررسی قرار داده ذیلاً محورهای مشترک و موضوعات مشابه آنها را استخراج می‌نمائیم:

۱- هر دو سوره خطاب به پیامبر (ص) است. برای خارج شدن از جامه به خود پیچیده و قیام کردن (اشاره‌ای به حرکت از خود به خدا و خلق او). با این تفاوت که در سوره مزمل این خروج، شب هنگام به صورت فردی و برای یاد خدا و نماز و تلاوت با تائی قرآن است، و در سوره مدثر هنگام آن روز و بخاطر انداز مردم، تکبیر پروردگار پاکسازی خود دوری جستن از پلیدی، احسان به مردم و صبر و پایداری است. قیام اولی جنبه روحی و خودسازی معنوی داشته با تمرکز ذهنی و توجه قلبی و تفکر در آیات قرآن صورت می‌گیرد و قیام دومی جنبه عملی و اجتماعی داشته از خودسازی به دیگر سازی تسری می‌یابد:

یا ایها المزمّل - قم اللیل الا قلیلاً ... انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً - انّ ناشئ اللیل هی اشدّ و طأ و اقوم قیلاً
یا ایها المدثر - قم فانذر - و ربک فکبر - و ثیابک فطهر - و الرجز فاهجر - ولا تمنن تستکثر - و لربک فاصبر

۲- هر دو قیام با عنایت و استمداد از اسم «رب» است. در سوره مزمل یادآوری نقش ربوبیت او در جهان هستی و انقطاع از همه ارباب باطل دنیائی، در نمازهای شب با تلاوت قرآن تأکید شده، و در سوره مدثر به دلیل آنکه مسئله انداز و هشدار مردم موردنظر است، بزرگ شمردن «رب» در برابر آنچه مردم بزرگ می‌دانند و صبر و مقاومت در راه او توصیه شده است:

مزمّل = { واذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلاً - ربّ المشرق و المغرب لاله الا هو فاتخذہ وکیلاً
مدثر = و ربک فکبر ... و لربک فاصبر

۳- در هر دو سوره مسئله «صبر» در برابر انکار کافران و دوری گزیدن به نیکوئی از آنها و به حال خود رها ساختنشان توصیه شده است:

مزمّل: واصبر علی ما یقولون - واهجرهم هجرأ جمیلاً - و ذرنی و المکذبین اولی النعمة و مهلهم قلیلاً

مدثر: و لربک فاصبر ... ذرنی و من خلقت وحیداً - وجعلت له مالاً ممدوداً

۴- در هر دو سوره قرآن را وسیله ای برای «تذکر» عظمت و خطیر بودن آخرت و هشدار برای توجه و مراقبت در برابر آن معرفی می نماید تا دل‌های بیدار آنرا جدی گرفته راهی برای نجات خویش به سوی خدا برگزینند:

مزمّل: ﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا - السَّمَاءُ مَنفُطْرَةٌ كَأَنُوعَةٌ مَفْعُولًا - إِنْ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا

مدثر: ﴿كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ - فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ - وَما يَذْكُرُونَ إِلَّا إِنْ يَشَاءُ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَالمَغْفِرَةِ

نذیراً للبشر - لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ إِنْ يَتَّقُمْ إِيَّاهُ يَتَّخِذْ لَكُمْ ذِكْرًا

✱

و اما وجه اتصال دو سوره؛ آخرین آیه سوره مزمل شهادتی است از جانب پروردگار بر اینکه پیامبر و برخی از پیروان او کمتر از دو ثلث شب، نیمی از آن، یا ثلث آنرا برای نماز و تلاوت قرآن قیام می کنند. وقتی چنین آمادگی و سازندگی در شب حاصل شد، پارسایان شب می توانند در روز گام‌های استوارتری برداشته شیران روز باشند و دیگران را نیز با خود همراه سازند. به همین دلیل سوره بعدی (مدثر) به قیام هشدار دهنده پیامبر برای بزرگداشت پروردگار در روز آغاز می گردد و نقش او را در برابر دشمنان لجوج مشخص می نماید.

سوره «مدثر» (۷۴)

سوره مدثر از اولین سوره‌هائی است که در نخستین سالهای بعثت بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است بطوریکه هفت آیه ابتدای آنرا دومین سروش الهی بعد از آیات سوره علق (اقرأ باسم ربک ...) گرفته‌اند.^۱

این سوره از جهات زیادی، به خصوص در خطاب قیام آن به پیامبر^۲، توصیه به صبر در انجام رسالت^۳، معرفی مکذبین ثروتمند و قدرتمند^۴، توصیف جهنم کافران^۵، تذکره بودن اندازهای قرآن برای تحریک خواست انسان^۶، و بالاخره ختم شدن آن به «غفران» الهی^۷ با سوره «مزل» که قبل از آن قرار گرفته مشابهت نزدیکی دارد^۸. همچنین از نظر وزن و آهنگ آیات، که عموماً با حرف «ر» ختم می‌شوند، با سوره «قمر» نیز هماهنگ می‌باشد^۹. بطوری که انتهای برخی آیات هر دو سوره به کلمات مشترکی مثل: قمر، قدر، سقر، صبر (اصطبر) و عسر (عسیر) ختم می‌شوند که دلالت بر پیوند مضامین آنها می‌نماید.

۱. برحسب محاسبات آماری کتاب «سیر تحول قرآن» و نظریات برخی از مفسرین.

۲. یا ایها المزمّل قم اللیل الا قلیلاً - یا ایها المدثر، قم فانذر

۳. مزل (۱۰) واصبر علی ما یقولون... مدثر (۷) ولربک فاصبر

۴. مزل (۱۱) ذرنی والمکذبین اولی النعمة... مدثر (۱۱) ذرنی ومن خلقت وحیداً.

۵. مزل آیات ۱۲-۱۳-۱۷-۱۸ مدثر آیات ۲۶ تا ۳۱-۴۲-۵۳

۶. مزل (۱۹) ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً - مدثر (۵۴ تا ۵۶) کلاً انه تذکرة، فمن شاء ذکره، وما

یذکرون الا ان یشاء الله...

۷. مزل (۲۰) ... واستغفروا لله ان الله غفور رحیم - مدثر (۵۶) ... هو اهل التقوی والمغفرة

۸. گرچه سوره مزل برحسب محاسبات کتاب سیر تحول چهار سال بعد نازل شده است.

۹. از ۵۶ آیه این سوره ۳۱ آیه آن و تمامی آیات سوره قمر با حرف «ر» ختم می‌شوند.

محورهای سوره

در این سوره سه کلمه: «انذار»، «ذکر» و «بشر» مثلثی را تشکیل می دهند که مطالب سوره بر محور مشترک آنها می گردد. «انذار» که هشدار دادن و آگاه ساختن از خطری در کمین است، به عنوان اولین و اصلی ترین پیام رسالت (یا ایها المدثر، قم فانذر)، و نخستین نقش قرآن نشان داده شده است (نذیراً للبشر). آنچه خداوند از طریق وحی بر پیامبر نازل کرده «تذکره» نام دارد. کلمه «ذکر» که مقابل «نسیان» است نوعی «خودآگاهی» و یادآوری فطرت پاک نخستین می باشد. نقش این کتاب جز این نیست که او را از انحراف و گمراهی هشدار دهد (انذار) و به راه مستقیم که به دلیل اشتغال به دنیا و نسیان آخرت از آن دور شده متذکر سازد، راهی که در خمیره و ذاتش به آن آگاهی دارد و فطرتاً متناسب پویائی آن خلق شده است:

شگفت این که کافران از این «تذکره» که یادآور فطرتشان می باشد، روی برمی تابند (فمالهم عن التذکره معرضین) و از آنچه مصلحت و منفعتشان در آن است به دلیل استکبار و عدم خوف از آخرت همچون گورخری که از شیر می رمد می گریزند (آیات ۵۰ تا ۵۳)، درحالی که اکراه و اجباری در پذیرش این تذکره (یادآوری فطرت)، جز آزادی و اختیار و انتخاب کسی که خود بخواهد (فمن شاء) نیست، گرچه همین یادآوری نیز به اختیار مطلق انسان و خارج از محدوده مشیت الهی نمی باشد، مشیتی که بر این تعلق گرفته تا با نزول «تذکره» ای برای انسان (قرآن)، او را از عواقب اعمال و عذاب آتش برکنار دارد (هو اهل التقوی)، و با هدایت های آن، بنده را مشمول مغفرت نماید (و اهل المغفرة). چرا که خداوند اهل تقوی و مغفرت است و انسان نیز با کسب چنین اهلیتی یادآور او می شود:

کَلَّا اِنَّهٗ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، وَ مَا يَذْكُرُونَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰی وَ الْمَغْفِرَةِ.

تکرار سه بار کلمه «ذکر» در آخرین آیات این سوره و طرح مشیت انسان (فمن شاء) در چارچوب مشیت الهی (یشاء الله)، آزادی و اختیار بنده را در پذیرش این «ذکر» یا هشدارناپذیری از «انذار»ی که در متن سوره به آن اشاره شده نشان می دهد:

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ، لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَتَّقُوا اوْ يَتَّخِرْ (آیات ۳۶ و ۳۷)

تأکید مجدد بر خواست انسان (فمن شاء - لمن شاء) اختیار او را در پیش افتادن به راه خیر یا عقب افتادن از آن تصریح می نماید.

و اما سومین کلمه مثلثی که به آن اشاره شد «بشر» می باشد. کلمه بشر در این سوره،

علیرغم کوتاهی آن، چهار بار تکرار شده^۱ که در هیچ سوره‌ای چنین رقمی مشاهده نمی‌شود^۲، مطلب مهمی که از این تکرار و تأکید استنباط می‌گردد رسالت جهانی پیامبر و شمول انذار و تذکرات قرآن به تمامی ابناء «بشر» می‌باشد. جالب اینکه این حقیقت در نخستین سالهای بعثت، در شرایطی در مکه بیان شده‌است که پیامبر و یارانش در نهایت محدودیت و فشار قرار داشتند، اما در این آیات تأکید می‌شود: و ما هی الاذکری للبشر (۳۱)، نذیر للبشر (۳۶).

تقسیمات سوره

این سوره را برحسب محتوا و آهنگ آیاتش برای تسهیل در تدبر و شناخت می‌توان به هفت بخش به شرح ذیل تقسیم نمود:

۱- آیات ۱ تا ۷ (ابلاغ رسالت) - این هفت آیه که مقدم بر بقیه آیات و مستقل از آن، در اولین سال بعثت نازل شده است با ایجاز و اختصاری شگفت رسالت پیامبر را در هفت بند بیان می‌دارد:

۱- قیام و به پا خواستن از حالت در خود فرو رفتگی و پوشیدگی (همچون شکفتن غنچه گل)،

۲- انذار مردم (بیم دهندگی و هشدار)،

۳- تکبیر پروردگار (بزرگتر شمردن او از خدایان و بت‌های متنوع)،

۴- پاک‌سازی خویش (اصلاح معایب گذشته)،

۵- دوری از پلیدی (پاک ماندن)،

۶- بلندنظری (بانددک راضی نشدن)،

۷- پایداری در انجام رسالت.

۲- آیات ۸ تا ۱۰ (سختی آخرت) - موضوع «انذار»ی که در آغاز بخش نخست به آن فرمان داده می‌شود (قم فانذر)، خطر قریب الوقوع روز سختی است که هیچگونه آسانی برای کافران ندارد. این روز بطور ناگهانی همچون ضربه کوبنده چکش بر زنگ مدرسه که خبر از پایان ساعتی را می‌دهد، با کوبیدن در ناقور آغاز می‌گردد.

اگر آیات فوق دومین سروش الهی پس از سوره علق باشد، مطالب فوق اولین خبری

۱. آیات ۲۵-۲۹-۳۱-۳۶ (کلمه بشر در آیه ۲۹ را مفسرین پوست بدن ترجمه کرده‌اند در صورتی که در ۳۷ موردی که کلمه بشر در قرآن به کار رفته همواره منظور شکل ظاهری آدمی می‌باشد).
 ۲. در سوره‌های ۱۴-۱۹-۲۱-۲۳-۲۶-۱۷ نیز در هر کدام ۲ بار این کلمه تکرار شده‌است.

است که وحی الهی از قیامت آینده می دهد و بدون آنکه کیفیت آنرا بیان نماید با جمال و اختصار تنها به سخت بودن آن برای کفار اکتفا می کند.

۳- آیات ۱۱ تا ۳۰ (مصدق مورد انذار) - در این قسمت که طولانی ترین بخش سوره را تشکیل می دهد ویژگیهای فردی را که مصداق و نمونه انحراف و گمراهی می باشد و بیش از همه نیازمند «انذار» است ذکر می نماید. فردی که ثروت بیکران و فرزندان (قدرت) آشکار و زمینه مساعد دارد و افزون طلب و معاند با آیات الهی است، کسی که با پشت کردن مستکبران (ادبر و استکبر) به قرآن، درحالیکه حالت تفکر و ارزیابی صاحب نظرانه به خود می گیرد، آنرا سحر مؤثری که جز گفتار بشر نیست معرفی می نماید.

در انتهای این بخش از خصوصیات دوزخی که چنین فردی در آن دگرگون خواهد شد نشانه می آورد.

۴- آیه ۳۱ (اصحاب آتش) - در این آیه که طول متوسط آن به مراتب بیش از سایر آیات می باشد (نزدیک به ۲۰ برابر متوسط آیات سوره) و گویا سالیان بعد به عنوان توضیح و تکمیل نازل شده است، عدد ۱۹ را که در آخرین آیه بخش قبل به آن اشاره شده بود (علیها تسعه عشر) تبیین می نماید. ظاهر آیات نشان می دهد که عدد ۱۹ چیزی است که کافران با آن روبرو می شوند. یعنی کسی که می گوید قرآن جز گفتار بشر نیست (ان هذا الاقول البشر) گرفتار دوزخی خواهد شد که بر آن نوزده! می باشد (سر و کارش با ۱۹ خواهد بود، باید جوابگوی حقیقت ۱۹ در ادعای بشری بودن قرآن باشد).

برحسب آنچه روایت کرده اند گویا همان شخص موردنظر (ولیدبن مغیره) که آیات بخش قبل در معرفی امثال او نازل شده، چنین پنداشته بود که منظور از نوزده تعداد موکلین بر آتش اند و با ذهن سطحی نگر و کوتاه بین خود ادعا کرده بود همه آنها را با اعوان و انصاری که دارد از میدان به در خواهد کرد. بنابراین در این آیات که ظاهراً مدتی بعد نازل شده است پاسخ این اباطیل را اینگونه می دهد که کارگزاران دوزخ (اصحاب النار) جز فرشته نیستند (بشر نیستند که آنها بتوانند برایشان غلبه نمایند) و تعداد آنها را قرار ندادیم مگر به منظورهای ذیل:^۱

۱. شرح و توضیح ذیل را از کتاب «اعجاز قرآن در عصر کامپیوتر» تحقیق دکتر رشاد خلیفه و ترجمه دکتر محمد جواد سهلانی با تغییراتی استفاده کرده ایم.

- ۱- برای آنکه عدد ۱۹ دستاویز و بازیچه‌ای شود برای کسانی که کافر شده‌اند^۱ (و ما جعلنا عدتهم الافتنة للذين كفروا).
- ۲- پیروان ادیان قبلی که به آنان نیز کتاب آسمانی داده شده است (ولی اکنون با آخرین کتاب آسمانی مغرضانه مخالفت می‌کنند) ناگزیر به این یقین برسند که قرآن سخن خداوند است (لیستيقن الذين اتوا الكتاب).
- ۳- برای اینکه ایمان مؤمنین (به حقانیت و اصالت و آسمانی بودن قرآن) افزایش یابد (و يزداد الذين آمنوا ایماناً).
- ۴- کسانی از اهل کتاب (که برخورد مغرضانه با اسلام و قرآن ندارند) و نیز خود مؤمنین (مسلمانان) هرگونه شک و شبهه‌ای اگر در رابطه با اصالت و آسمانی بودن قرآن دارند از میان برود (ولا يرتاب الذين اتوا الكتاب والمؤمنون).
- ۵- آن کسانی که دل‌هایشان بیمار است (منافقین که برای به راه انداختن هو و جنجال دنبال این گونه سوزدها می‌گردند) با کافران (مسلمانان سست ایمان و بی عقیده یا غیرمسلمانان بیگانه) هم صدا گردند و (از در انکار و استهزاء) بگویند، منظور خداوند از این عدد چیست؟ (وليقول الذين في قلوبهم مرض والكافرون ماذا اراد الله بهذا مثلاً).
- خداوند به همین ترتیب هرکس را که سزاوار بداند گمراه می‌گرداند، و هرکس را که لایق بداند هدایت می‌کند (كذلك يضل الله من يشاء و يهدي اليه من يشاء)، و تعداد لشکریان خدا را جز خود او نمی‌داند (۱۹ فقط بخشی از آن است) و این آیات جز یادآوری (برای اثبات حقانیت قرآن) برای بشریت نیست ... و ما هي الاذكري للبشر.
- درمورد رابطه عدد ۱۹ و نظم ریاضی قرآنی تحقیقات ارزنده‌ای پرفسور رشاد خلیفه استاد مصری کامپیوتر در دانشگاه آریزونا کرده است که علاقمندان می‌توانند به کتاب سابق الذکر (اعجاز قرآن...) و سایر شرح و ترجمه‌هایی که از تحقیقات او شده است مراجعه نمایند.^۲

۱. همانند بهائیان که برای کتابهای آسمانی اعتباری قائل نبوده با انکار آنها از عدد ۱۹ برای خود اصلاتی تراشیده‌اند.
۲. از جمله نکات جالبی که در رابطه با عدد ۱۹ در قرآن در تحقیقات و محاسبات کامپیوتری او نشان داده شده عبارتند از:

- ۱- جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» که اولین آیه قرآن است دارای ۱۹ حرف می‌باشد.
- ۲- تک تک کلمات این جمله به تعدادی قابل تقسیم بر عدد ۱۹ در قرآن به کار رفته‌اند (اسم ۱۹ بار، الله ۱۹×۱۴۲=۲۶۹۸ بار، رحمن ۳×۱۹=۵۷ بار، رحیم ۶×۱۹=۱۱۴ بار).

۵- آیات ۳۲ تا ۳۷ (سوگند به پدیده‌های طبیعی برای اثبات اصالت و حقانیت قرآن)
پس از بیان عکس‌العمل‌های مختلف مردم در برابر ذکر عدد ۱۹ در قرآن (که امروز

۳- قرآن درست دارای $۱۹ \times ۶ = ۱۱۴$ سوره است.

۴- سوره ناس که آخرین سوره قرآن (شماره ۱۱۴) و دارای ۶ آیه است تعداد حروف آن ۶ برابر عدد ۱۹ است

$$۱۹ \times ۶ = ۱۱۴$$

۵- پنج آیه ابتدای سوره علق که اولین آیات نازل شده بر پیامبر می‌باشد (از اقرأ، تا، مالم یعلم) درست
مشمول بر ۱۹ کلمه می‌باشد.

۶- عجیب اینکه تعداد حروف این ۵ آیه نیز ضرب ۱۹ می‌باشد $۱۹ \times ۴ = ۷۶$

۷- خود سوره علق نیز دارای ۱۹ آیه می‌باشد.

۸- سوره علق از ابتدای قرآن ردیف ۹۶ و از انتهای قرآن درست ردیف ۱۹ می‌باشد.

۹- سوره علق مطابق شمارش کامپیوتری از $۱۹ \times ۱۵ = ۲۸۵$ حرف تشکیل شده است.

۱۰- سوره نصر که به قولی گفته می‌شود آخرین سوره می‌باشد درست دارای ۱۹ کلمه می‌باشد.

۱۱- اولین آیه سوره نصر (اذا جاء نصر الله والفتح) نیز از ۱۹ حرف تشکیل شده است.

۱۲- آیه ابتدای سوره قلم که گویا در همان اوائل نازل شده است دارای $۱۹ \times ۲ = ۳۸$ حرف می‌باشد.

۱۳- سوره مزمل از ۲۰ آیه تشکیل شده است که ۱۹ آیه آن در اوائل بعثت و آخرین آیه آن که هم طول متوسطی

بین ۱۰ تا ۱۵ برابر متوسط بقیه آیات سوره دارد و هم آهنگ خاتمه آن برخلاف بقیه که با الف ختم می‌شوند با «م»
ختم می‌شود، چندین سال بعد (گویا در مدینه) به خاطر تکمیل و توضیح نازل شده است.

۱۴- ۱۰ آیه ابتدای سوره مزمل که گروه مستقلی به نظر می‌رسد دارای $۱۹ \times ۳ = ۵۷$ کلمه می‌باشد.

۱۵- سوره توبه فاقد «بسم الله الرحمن الرحيم» است. در عوض در سوره نمل ۲ بار جمله فوق آمده است. این

دو سوره و سوره‌های مابین آنها درست ۱۹ سوره را تشکیل می‌دهند.

۱۶- ۲۹ سوره قرآن با حروف مقطعه آغاز شده‌اند. این حروف مجموعاً از ۱۴ حرف تشکیل شده و ۱۴

ترکیب را (مثل الم - حم - الر - و غیره) تشکیل داده‌اند $۱۴ + ۱۴ + ۲۹ = ۳ \times ۱۹$

۱۷- در هر یک از ۲۹ سوره‌ای که در افتتاح آن حروف مقطعه آمده است مجموع تعداد آن حرف یا حروف در

آن سوره دقیقاً و بدون استثناء ضرب ۱۹ می‌باشد. (جدول این سوره‌ها و تعداد حروف دقیقاً تهیه شده است).

۱۸- سوره‌هایی که حروف مقطعه مشترک دارند، یا یک حرف از حروف مقطعه آنها مشترک است در معانی

نیز مشترک هستند و تعداد آن حرف در سوره‌های مذکور مجموعاً ضرب ۱۹ می‌باشند.

۱۹- اگر تعداد مواردی را که تک تک کلمات جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» بعد از تقسیم بر عدد ۱۹ در

قرآن به کار رفته است محاسبه کنیم باز هم به ضرب ۱۹ می‌رسیم.

ارتباط شگفت‌انگیز آن با ساختمان ظاهری قرآن از نظر ریاضی با محاسبات دقیق کامپیوتری محاسبه گردیده) برای نشان دادن غیربشری بودن و عظمت قرآن سه بار سوگند می‌خورد.
کلا والقمر، واللیل اذا ادبر، والصبح اذا اسفر، انها لاحدی الکبر.

معمولاً سوگندهای قرآن تناسب و ارتباطی با جواب سوگند دارد. بنابر این بجاست که ببینیم چه تناسبی میان سه سوگند به ماه و شب و صبح، با جواب آن که تأکید بر بزرگداشت قرآن است (انها لاحدی الکبر) دارد؟ ... به نظر می‌رسد اگر نقش ماه در آسمان را که نور خورشید را شب هنگام به نیمه‌ای از زمین که پشت به خورشید است می‌تاباند، با نقش رسولان و کتابهای الهی که نور هدایت را به پشت کنندگان از خدا در روزگار تیره و تاریک جوامع می‌تابانند، مقایسه کنیم، دریچه‌ای برای فهم اولین سوگند (کلا والقمر) گشوده گردد. اما دومین سوگند (واللیل اذا ادبر) از لحظاتی از شب که نزدیک به طلوع فجر است یاد می‌کند، در مقام تشبیه، واپسین لحظات یک دوره تاریک تاریخی را در جوامع انسانی که ظلم و ظلمت و جور و جهل جباران حاکم است تداعی می‌نماید. در این مرحله پرده تاریکی هنوز برچیده نشده ولی امید و انتظار آن از علامات و نشانه‌هایی در افق ظاهر می‌گردد. و بالاخره سومین سوگند از مرحله‌ای یاد می‌کند که صبح صادق دمیده و نور خورشید از اشیاء پرده برداری کرده است^۱ در این مرحله زمین کاملاً مقابل خورشید قرار گرفته و ماه تحت الشعاع این تابش شدید محو شده است. عظمت قرآن و غیربشری بودن آن برای مردم روزگار پیامبر (ص) که در تاریکی جهالت بسر می‌بردند روشن نبود، تنها از طریق حضرتش که نور هدایت را، همچون ماه از خورشید، بر آنها می‌تاباند به آن ایمان می‌آوردند. اما به تدریج که با گردش زمین و روزگار، علم و آگاهی بشر بیشتر می‌شود و نور دانش از افق سر می‌زند، آثار و نشانه‌های عظمت قرآن آشکار می‌گردد. هم‌اکنون کشفیات حیرت‌آوری که از زوایا و ابعاد مختلف این کتاب شده آینده‌ای را بشارت می‌دهد که با طلوع خورشید علم و آگاهی در صبح امید آینده، عظمت و غیربشری بودن این کتاب در پرتو انوار هدایت

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۹ ۲۶۹۸ ۵۷ ۱۱۴

$$۶+۳+۱۴۲+۱=۱۵۲=۸ \times ۱۹$$

$$(۱ \times ۱۹) (۱۴۲ \times ۱۹) (۳ \times ۱۹) (۶ \times ۱۹)$$

۲۰- تعداد «بسم الله الرحمن الرحيم» در قرآن با آنکه سوره توبه فاقد آن است و سوره نمل ۲ بار این جمله را

دارد، ضریب ۱۹ می‌باشد $۱۱۴=۶ \times ۱۹$ همچنین موارد بسیار دیگری که می‌توان در این مورد پیدا کرد.

۱. معنای «اسفر» که با کلمات سفر، تفسیر، اسفار، هم‌ریشه است، نوعی گشودن و پرده برداری کردن و آشکار نمودن می‌باشد.

الهی برای همگان آشکار گردد.

بارخدا یا ما را از کوردلان نسبت به کتابی که آنرا «نور» خوانده‌ای^۱ قرار مده. خدا یا با ولایت خودت ما را از تاریکی‌های افکار و اعمالمان به طرف نور خودت خارج ساز^۲

خدا یا ما را از پیروان راستین این کتاب و ایمان‌آوردندگان و ارج‌گذارندگان و یاری‌دهندگان آورنده‌اش قرار ده تا رستگار شویم^۳

خدا یا کسی که تو نوری برای او قرار نداده باشی نوری ندارد^۴، پس افسردگی و و مرگ اخلاقی، روحی، روانی، علمی و... ما را با نور حیات بخشش به زندگی مبدل ساز تا خط‌مشی خود را در جامعه و در میان مردم بدانیم.^۵

خدا یا ما را از کسانی قرار مده که به خاطر بی‌توجهی به قرآن مشمول شکوه و گلایه رسول اکرم به درگاهت گردیم.^۶

سوگندهای سه گانه و جواب آن که نشان‌دهنده عظمت قرآن است، مقدمه‌ای است برای بیان این حقیقت که قرآن برای تمامی بشریت هشداردهنده است (نذیراً للبشر)، هشداردهنده‌ای که جبر و اکراه یا تکلیف و تحمیلی در هشدار خود ندارد، این کتاب راه رشد و غی را نشان می‌دهد، بقیه‌اش با انسانهاست که بخواهند پیش‌تاز باشند یا عقب بمانند (لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر)، و این همان فلسفه اختیار و آزادی انسان و مهلت الهی در مدت زندگی دنیا است که زیربنای روابط پیامبر با مردم بوده و امروز نیز باید در جوامع اسلامی حاکم باشد.

(۶) - آیات ۳۸ تا ۴۸ (نقش عمل و مکتسبات انسان)

به دنبال بیان «خواست» انسان در پیش افتادن یا عقب ماندن در آخرین آیه بخش قبل، در این بخش وابستگی سرنوشت انسان را به «مکتسبات» او نشان می‌دهد. بطور کلی هرنفسی گرفتار و در گرو اعمال خویش است جز «اصحاب یمین» که با ایمان و عمل صالح، خود را

۱. مائده (۱۵) قد جائکم من الله نور و کتاب مبین (و سوره‌ها و آیات اعراف ۱۵۷ توبه ۳۲ نساء ۱۷۴)

۲. بقره ۱۵۷ - الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور.

۳. اعراف ۱۵۷ - فالذین آمنوا به و عزروه و نصره و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون

۴. نور (۲۴۰) و من لم یجعل له نوراً فما له من نور

۵. او من کان میتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس...

۶. فرقان ۳۰ - و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً.

از گرو آزاد کرده‌اند. به عبارتی همه انسانها زندانی عواقب اعمال خویش‌اند به استثنای اصحاب الیمین (ملازمان با راستی و نیکوئی) که یا گرفتار نشده‌اند و یا اگر شده‌اند به دلیل سنگینی کفه راست اعمالشان مشمول عفو گشته و آزاد شده‌اند. این بیان کلی و استثنای مترتب بر آن، شبیه همان آیات سوره «عصر» است (والعصر، ان الانسان لفی خسر، الا الذین...) که شرطی را بر یک قانون عمومی استثناء می‌نماید. مطالب این بخش که سیاق آن نشان دادن وابستگی سرنوشت انسان با عمل خویش می‌باشد، با آیات بخش قبل که در شأن عظمت قرآن بود هماهنگی ظریفی دارد، نزول قرآن و تأکید بر حقانیت آن جز به این دلیل نیست که انسان به عنوان کتاب راهنما آنرا سرمشق قرار دهد و «اعمالش» را با احکام آن هماهنگ سازد. این کتاب «ارتباط» و پیوند انسان را با خدا و خلق و تاریخ گذشته و آخرت آینده برقرار می‌نماید (همچون گیاهی که برای زنده ماندن باید با عناصر حیاتی خویش همچون نور، هوا، آب، خاک پیوند ارگانیک داشته باشد)، حیات معنوی انسان نیز موقعی تأمین خواهد شد که با تخالق خود و عواملی که او تعیین کرده ارتباط داشته باشد. اما کسانی که در این آیات «مجرمین» معرفی شده‌اند، به دلیل خودبینی، خودخواهی و خودپرستی، بندهای ارتباطی خود را با خدا و خلق و زمین و زمان قطع می‌کنند. اصولاً معنای اصلی و لغوی «جرم» قطع ثمره از درخت است که به طور استعاره به گناه، از آنجائی که عمل واجب الوصل را قطع می‌کند جرم می‌گویند و گناهکار را از آن جهت که عمل صالح را قطع (یا ترک) می‌کند «مجرم» می‌نامند. اکنون به آیات این بخش برمی‌گردیم و ملاحظه می‌کنیم مجرمین در پاسخ «اصحاب الیمین» که به دلیل راستی و نیکوئی در بهشت قرار گرفته‌اند، وقتی از آنها می‌پرسند چه عاملی شما را به «سقر» (دوزخ) درآورد، پاسخی می‌دهند که سراسر نشانه از انواع قطع رابطه‌ها دارد:

کل نفس بما کسبت رهینه الا اصحاب الیمین، فی جنات یتسائلون عن المجرمین، ما سلککم فی سقر؟ قالوا:

- ۱- لم نک من المصلین (قطع ارتباط با خدا) صلوة = پیوند با خدا
- ۲- و لم نک نطعم المسکین (قطع ارتباط با مردم- از دست دادن احساس و عاطفه حتی در برابر گرسنگان)
- ۳- و کنا نخوض مع الخائضین (قطع ارتباط با مسائل زمان- عدم عبرت‌گیری از تاریخ و فرورفتن غافلانه همچون کبک در هوسهای خود).
- ۴- و کنا نکذب بیوم الدین (قطع ارتباط با آخرت که روز جزا و دین است، انکار مسئولیت (حساب و کتاب)).

این بریدگی‌ها را مجرمین تا هنگام مرگ ادامه دادند (حتی اتینا یقین) و از آنجائی که در زندگی دنیائی از همه چیز قطع رابطه کرده و به چیزی پیوند نداشتند، در روز قیامت نیز از شفاعت (پیوند و منضم شدن چیزی به چیزی) بطور طبیعی محروم خواهند ماند (فما تنفعهم شفاعة الشافعين).

۷- آیات ۴۹ تا ۵۶ (نتیجه‌گیری - کتاب «تذکر») - در این قسمت که به نظر می‌رسد خلاصه و جمع‌بندی مطالب ذکر شده درباره قرآن است، این کتاب را دوبار به نام تذکره (وسیله یادآوری) معرفی می‌نماید: فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ (۴۹)، کَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ (۵۴) همانطور که قبلاً گفته شد کلمه ذکر مقابل نسیان و به معنای خودآگاهی و یادآوری فطرت نیالوده است. نقش این کتاب (تذکره) که کافران، همچون خری که از شیر می‌گریزد از آن رم می‌کنند! چیزی جز یادآور ساختن انسان به همان حقایقی که با ساختمان وجودی‌اش هماهنگی دارد، و اصلاً تنها راه رشد و حیات واقعی‌اش می‌باشد، نیست. گویا کافران به دلیل استکبار انتظار داشتند (و امروز نیز دارند) که به جای پیامبر، این کتاب مثل نامه‌ای سرگشاده به آنان داده می‌شد تا باور می‌کردند (آیه ۵۲)! ولی حقیقت این است که ناپاوری و تکذیب آنان مهم‌تر از استکبار، به دلیل بی‌خیالی و بیم نداشتنشان از آخرت است (کَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ).

تصورات و اظهارات آنها درباره قرآن (بشری بودن، سحر و جادو بودن، افک و افتری بودن و...) یکسره باطل است، این کتاب «تذکره» است بنابر این هر که می‌خواهد بیدار شود از این «تذکره» ذکر گیرد، که جز در مشیت خداوند، بندگان متذکر نخواهند شد، همان خداوندی که این «تذکره» را به دلیل اهل تقوی بودنش (برای نجات انسان از جهنم اعمال) و اهل مغفرت بودنش (برای آموزش انسان و شایسته بهشت کردن) نازل نموده است. کَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ، فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ، وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ.



نام‌های خدا

در این سوره ۳ بار نام جلاله «الله» (در آیات ۳۱ و ۵۶) و ۳ بار رب مضاف (ریک در آیات ۳، ۷ و ۳۱) تکرار شده است. در آخرین آیه نیز بر اهلیت خداوند نسبت به تقوی و مغفرت تأکید شده است (هو اهل التقوی و اهل المغفرة).

آهنگ آیات سوره

از ۵۶ آیه این سوره ۳۱ آیه آن با حرف «ر»، ۱۰ آیه با حرف «ن»، ۸ آیه با حرف «ه»، یک آیه با حرف «و» و یک آیه با حرف الف (با تنوین) ختم شده است (جمعاً ۵ حرف) تنوع آهنگ آیات تناسب لطیفی با مضامین متنوع سوره دارد.

آخرین پیام

کلمه «مغفرة» که آخرین آیه سوره مدثر می باشد این حقیقت را نشان می دهد که تمامی برنامه و رسالتی که با جمله «یا ایها المدثر قم فانذر» آغاز شده، نشست گرفته از نام نیکوی «غفور» می باشد. خداوند چون «اهل المغفرة» است راضی نمی شود بندگان آلوده به گناه بمانند و گرفتار عذاب عواقب اعمال خود گردند. بنابر این برای پوشاندن این گناهان (معنای غفران) رسولی می فرستد تا آنان را انذار نماید و کتابی نازل می کند تا با پیروی از آن بندگان خود را پاک و شایسته بهشت گرداند.

و مگر جز این است که در همان ابتدای سوره پس از ابلاغ فرمان «برخاستن و انذار» (قم فانذر) و تکبیر پروردگار (و ربک فکبر)، دستور پاک کردن جامه و دوری از چرک و پلیدی می دهد؟ ... و ثیابک فطهر، والرجز فاهجر.

آنکه رسول خدا بود، به این دستور با تمام وجود عمل کرد و مشمول «مغفرت» ربوبی قرار گرفت، کتابی که از جانب خدا آورد و برای ما باقی گذاشت، راه های پاکی و بیراهه های پلستی را با شیوه های پاکسازی و پروا از پلیدی نشان می دهد. به اختیار ما است که بخواهیم پیش برویم یا عقب بمانیم (لن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر) آیه ۳۷.

ارتباط سوره های مدثر و قیامة (۷۴ و ۷۵)

ارتباط میان سوره قیامة آنچنان که با سوره انسان آشکار است، واضح و ساده نمی باشد، با اینحال با دقت بیشتر می توان زمینه های مشترکی در هر دو سوره یافت و محورهای همسوئی مشاهده نمود که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می شود.

۱- هر دو سوره از دنیاپرستی کافران و بی اعتنائی به «آخرت» سخن می گویند و مسئله آخرت را به عنوان محور اصلی مطرح می نمایند:

مدثر (۵۳) کلا بل لایخافون الاخرة

قیامة (۲۰ و ۲۱) کلا بل تحبون العاجله - و تذرون الاخرة

در سوره مدثر از بیم نداشتن آنها نسبت به آخرت سخن می گوید و در سوره قیامة

نشان می دهد چون بیم ندارند، به دنیاپرستی روی آورده و آخرت را رها می کنند (تکمیل مطلب).

۲- ویژگی های کفار در هر دو سوره بطور یکسان در چهار زمینه معرفی شده است: ۱- اهل نماز نبودن، ۲- اهل صدقه و اطعام و احسان به مردم نبودن، ۳- تکذیب روز دین، ۴- با همپالگی های خود غافلانه مشغول بودن (قطع رابطه با خدا - قطع رابطه عاطفی با مردم - تکذیب مسئولیت و حساب و کتاب اعمال - مشغول شدن به هوی و هوس)

مدثر (۴۲ تا ۴۶) قالوا لم نک من المصلین - و لم نک نطعم المسکین - و کنا نخوض

مع الخائضین - و کنا نکذب بیوم الدین

قیامه (۳۱ تا ۳۳) فلا صدق و لا صلی - و لکن کذب و تولی - ثم ذهب الی اهله

بتمطی.

زمینه مشترک هر دو سوره موضوع آخرت و قیامت و بی اعتنائی و تکذیب آن می باشد که در هر کدام به گونه ای مطرح شده و یکدیگر را تکمیل می نمایند. بطور کلی حدود ۴۰٪ سوره مدثر و ۶۰٪ سوره قیامت به این مسئله که محوری ترین موضوع مشترک هر دو سوره می باشد اختصاص یافته است.

و اما حلقه ارتباطی میان دو سوره را با مختصری تدبیر در آخرین آیات سوره مدثر و آیات اولیه سوره قیامه می توان پیدا کرد، سوره مدثر با این پیام ختم می شود که خداوند به دلیل اهل تقوی و مغفرت بودنش (که ایجاب می کند بندگان را از عذاب دور نماید و آنها را بیمارزد) از طریق وحی و قرآن بندگان را متذکر آخرت و جدی بودن زندگی کرده است تا هرکسی می خواهد بیدار گردد (من شاء ذکره)، اما اکثر مردم از این کتاب که جز تذکر و یادآوری هدفی ندارد (کلاً انه تذکره) اعراض می نمایند (فما لهم عن التذکره معرضین) و بیمی از آخرت ندارند (کلا بل لا یخافون الاخرة)

سوره بعدی (قیامه) پرده بعدی را نشان می دهد که این اعراض و بی اعتنائی چگونه وقتی قیامت تحقق یابد، موجب ملامت می گردد (ولا اقسام بالنفس اللوامة) و انسان در آن روز در جستجوی گریزگاهی می گردد تا خود را نجات دهد ولی با آگاه شدن از نتایج اعمالش چاره ای جز پذیرش سرنوشت محتوم نمی یابد.

لا اقسام بیوم القیمه ولا اقسام بالنفس اللوامة ... یقول الانسان یومئذ این المفر کلا لاوزر الی ربک یومئذ المستقر - ینبئوا الانسان یومئذ بما قدّم و آخر

به این ترتیب می توان چنین نتیجه گرفت که در سوره مدثر تذکرات داده شده و مشیت الهی برای حفظ و نگهداری بندگان و آمرزش مؤمنان عنوان می گردد و در سوره قیامه نتایج

بی اعتنائی به تذکرات و هشدارها در قیامت ظاهر می گردد که همان ملامت نفس به هنگام آگاه شدن از عملکردها (ینبؤا الانسان یومئذ ...) و سیه روی گشتن هنگام مواجهه با حساب اعمال می باشد (والله اعلم).

سوره «قیامة» (۷۵)

محور اصلی سوره «قیامة» همانطور که از نام و سوگند ابتدای آن پیدا است، «روز قیامت» می باشد. اما نه قیامت از نظر قطعیت وقوع و شرح تحولات و دگرگونی‌هایی که در نظام عالم بوجود می آورد (آنطور که مثلاً در سوره‌های واقعه، حاقه، طور و غیره بیان شده)، بلکه قیامت از نظر «احیاء مردگان» و ترکیب مجدد سلول‌ها و استخوان‌های پوسیده. این مطلب را، هم در آیات ابتدائی سوره، که حکم مقدمه و مطلع دارد، پس از سوگند به قیامت و نفس لواحه مطرح می سازند (ایحسب الانسان ان نجتمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه) و هم در آخرین آیه سوره که حکم جمع بندی و نتیجه گیری را دارد (الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی).

از آیات قرآن چنین برمی آید که عمده ترین مشکل و مانع باورد داشتن قیامت همین مسئله احیای مجدد انسانهای پوسیده و خاک شده بوده است. در این سوره برای ردّ چنین تصویری اطمینان می دهد که حتی سرانگشتان نیز به حالت نخست در جای خویش قرار خواهد گرفت (بلی قادرین علی ان نسوی بنانه) و می دانیم که خطوط انگشتان هر فردی و ویژگیهای خود را داراست و در جهان دونفر یافت نمی شوند که در انگشت نگاری خطوطی یکسان از آنها مشاهده شود. چنین تأکیدی با همه ظرافت و لطافتی که دارد، دقیق بودن حیرت آور مکانیسم «بعث» و احیاء مردگان را برای اذهان ظاهر بین و سطحی نگری که پرونده عمر انسان را با مرگ بسته می پندارند ثابت می نماید. در ابتدای سوره به نکته فوق اشاره می نماید و در آخر آن از مراحل مختلف تکوین نطفه که از قطره آبی ناچیز آغاز می گردد و به موجودی کامل منتهی می شود نشانه می آورد تا تدبیر الهی را در تمامی مراحل حیات یادآور شود، آیا کسی که از هیچ، موجودی را آفرید قادر به آفرینش مجدد او نیست؟

بیان خصلت های انسان

اینکه انسان به راحتی نمی تواند امری بدیهی مانند قیامت را باور کند تا اندازه زیادی ناشی از خصلت های بشری او است که عجز و ظاهر بین می باشد. در این سوره به موازات طرح مسئله قیامت، روان شناسی «انسان» نیز به عنوان مسئله ای کلیدی و بنیادی مطرح شده است. بطوری که علیرغم کوتاهی حجم سوره، شش بار کلمه «انسان» در آن تکرار گردیده که چنین توجه و تمرکزی بی سابقه در قرآن می باشد. جالب اینکه در سوره بعدی که اصلاً به نام «انسان» می باشد فقط دوبار این کلمه به کار رفته است. البته از نظر آماری سوره اسراء (بنی اسرائیل) با هفت بار تکرار این کلمه در جایگاه نخست قرار دارد، ولی اگر حجم آنرا که بیش از ۱۰ برابر این سوره می باشد در نظر بگیریم، متوجه می شویم تمرکز سوره قیامت روی مسئله خصلت های «انسان» بطور نسبی به مراتب بیشتر است. ذیلاً آیات ناظر به این مسئله را مورد توجه قرار می دهیم:

آیه (۳) ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه آیه (۱۳) ینبئوا الانسان یومئذ بما قدم و اخر
 آیه (۵) بل یرید الانسان لیفجر امامه « (۱۴) بل الانسان علی نفسه بصیرة
 « (۱۰) یقول الانسان یومئذ این المفر « (۳۶) ایحسب الانسان ان یترک سدی

آیات ۳ و ۳۶ (ابتدا و انتها) که با جمله «ایحسب الانسان» شروع می شود پندار غلط انسان را در ناباوری مطلق زنده شدن مجدد و تصور باطلش را درها و بی هدف بودن آن نشان می دهد. آیات ۵ و ۱۴ (ردیف دوم از اول و آخر) که با جمله «بل الانسان» آغاز می گردد زمینه مثبت و مساعدی را از انسان سراغ می دهد که برخلاف حیوانات، کنجکاوی و شور و شوق کشف و درک مجهولات دارد و علیرغم انکار قیامت مایل است بفهمد کی این واقعه اتفاق می افتد (یستل ایان یوم القیمه)، دیگر اینکه با وجود پرده پوشی و صحنه سازی و قیافه حق به جانب گرفتن و عذر و بهانه تراشیدن، بر نفس خویش آگاه است (بل الانسان علی نفسه بصیره و لوالقی معاذیره)

و بالاخره آیات ۱۰ و ۱۳ حالت انسان را در روز قیامت تصویر می نماید. حالت کسی که یکسره در جستجوی راه فراری است و با نگرانی و وحشت، از کسانی که همچون خودش در تحیر و سرگردانی اند مرتباً راه گریز را می جوید! این روزی است که هر انسانی به آنچه در زمان حیاتش پیش فرستاده، یا پس از مرگ، گفتار و کردار نیک و بدش در نسلهای بعد به صورت زنجیره ای بازتاب داشته، آگاه می گردد.

شتاب زدگی

نقطه ضعف دیگری که در ارتباط با قبول قیامت از انسانهایی سراغ داده می شود، عجل بودن و دنیای عاجله را دوست داشتن و آخرت را رها کردن می باشد (کلاً بل تحبون العاجله، و تذرون الاخرة) و اتفاقاً در سوره بعدی (انسان) نیز چنین ایرادی را با جمله ای مشابه بیان می نماید (اِنَّ هَؤُلَاءِ يَحْبُوْنَ الْعَاجِلَةَ وَيَذْرُوْنَ وَرَآءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلاً)^۱ مسئله «عجل» بودن انسان و انتظار زود و فوری داشتن از تلاشهایی که می کند تنها در این سوره مطرح نشده، بلکه بطور واضح و آشکار در سوره های دیگر نیز تصریح شده است. از جمله:

انبیاء (۳۷): خلق الانسان من عجل

اسراء (۱۱): و يدع الانسان بالشّر دعاءه بالخیر و کان الانسان عجولاً

نکته جالب توجهی که در این سوره به چشم می خورد توصیه ای است که از آیات ۱۶ تا ۱۹ در ارتباط با عدم عجله و شتابزدگی در تلاوت وحی به پیامبر اکرم (ص) شده است! در این آیات تأکید شده^۲ جمع و قرائت آیات با خدا است و رسول اراده خود را باید منطبق با اراده الهی ساخته با تسلیم مطلق نفس خویش، هرگاه او قرائت می کند، پیروی از قرائت نماید و بداند بیان آنچه تلاوت کرده نیز برخدا است!^۳

ظاهراً چنین توصیه ای به رسول اکرم در وسط آیات مربوط به قیامت و احیاء مردگان و تغییر خطاب آن غیر عادی و عجیب به نظر می رسد و ارتباط و انسجام مطالب سوره با این چند آیه به ظاهر گسیخته و بریده جلوه می کند، اما در حقیقت هیچگونه بریدگی و انفصالی وجود ندارد و عجله پیامبر در تلاوت آیات، گرچه از وجد و شوقی بی تاب کننده برای درک حقیقت و ابلاغ آن حکایت می کند، ولی به هر حال در راستای خصلت عمومی «عجل» بودن انسان قرار دارد، چرا که پیامبر نیز سوای مقام متعالی معنوی اش، از نظر ویژگیهای بشری به مصداق «انا بشر مثلكم» همانند دیگران به شمار می رفت. و اتفاقاً علاوه بر آیه مورد نظر در این سوره، در سوره «طه» نیز خطاب به پیامبر (ص)، آن حضرت را از تعجیل در قرائت آنچه بر او وحی می شود نهی می کند:

۱. آیه ۲۷ سوره انسان (دهر).

۲. با حرف تأکید «اِنَّ».

۳. از این آیات می توان فهمید نه تنها در نزول قرآن، بلکه در تلاوت و تحویل آن به مردم نیز جز اراده الهی، حتی اراده

مسئله هم دخالت نداشته است.

طه (۱۱۴) ولا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب زدنی علماً.
و نه تنها تعجیل و شتاب زدگی در تلاوت وحی، بلکه تعجیل در ایمان آوردن مردم یا عذاب آنها را از حضرتش نهی می کند و به جای عجله او را به «صبر» یعنی پایداری و همراه «زمان» کار کردن دعوت می نماید:

۴۶/۳۵ فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل ولا تستعجل لهم
۱۹/۴۶ فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عداً.

آیات مکرری در قرآن نشان می دهد که پیامبر از یک طرف بر ایمان مردم حریص بود و از ناباوری و تکذیب آنها در رنجی جانکاه و کشنده بسر می برد، از طرف دیگر از گفته های آنها در حزن و اندوه قرار می گرفت. به این دلیل برای تسلط بر نفس و کنترل احساسات بشری، خداوند آن حضرت را به «صبر» و تحمل دعوت می نماید و جریان تدریجی و مرحله ای تغییر نفوس را متذکر می گردد. یک ساختمان را یک روزه می توان درهم کوفت، اما بنای آن مستلزم طی مراحل تدریجی در مدت زمانی معین می باشد. سرنوشت ابدی انسان نیز سطر به سطر باید توسط خودش رقم بخورد. هرگونه شتاب زدگی در این جریان قابل تشبیه به احساساتی شدن معلمی است که قبل از اتمام سال تحصیلی شاگردی را به خاطر یک بار بی انضباطی و تنبلی مردود نماید و یا برعکس، شاگرد زرنگی را قبل از امتحان نهائی قبول کند.

گویا اشاره به شتاب زدگی پیامبر (ص) در بیان آنچه بر او وحی می شد، با اینکه از نیتی پاک و خیر خواهانه برخوردار بود، برای بیان این حقیقت باشد که انسان ذاتاً عجول است، چه در کارهای خیر و چه شر، چرا که چنین آفریده شده است (خلق الانسان من عجل). جالب اینکه مطلب فوق را در سوره قیامه به عنوان مقدمه ای برای بیان این حقیقت که انسان «عاجله» (دنیا) را دوست می دارد و آخرت را رها می کند (کلا بل تحبون العاجله و تذرون الاخره) قرار داده است تا زمینه ذاتی دنیا طلبی انسان را در شتاب زدگی اش به خاطر رسیدن به نتایج فوری نشان دهد. از آنجائی که آخرت از نظر زمانی دور از دسترس است، باورداشتن نتیجه و ثوابی که در آخرت عاید می گردد دشوار می باشد، بنابراین دنیا که محصول فوری و قابل درک و لمس دارد محبوب دلهای نزدیک بین می گردد.

این مطلب نیز قابل توجه است که پیامبران دیگر نیز به خاطر رسیدن به اهداف و آرمانهای بلند توحیدی، گهگاه دچار ذوق و شوق و شتاب زدگی می شدند و عجله ای در آنچه مصلحت تدریج و تأنی در آن اولویت داشته به خاطر کسب رضایت خدا به کار می بردند. از جمله در مورد حضرت موسی (ع)، شتاب آن حضرت برای بار یافتن به آستانه الهی

در کوه طور قبل از موعد تعیین شده این چنین بیان شده است:
 طور (۸۴): و ما اعجلک عن قومک یا موسی، قال هم اولاء علی اثری و عجلت الیک رب لترضی

ارتباط قیامت با نفس لوامة

در آغاز سوره به دنبال سوگند به روز قیامت، سوگند مؤکد دیگری به «نفس لوامة» خورده است که ارتباط این دو سوگند با یکدیگر و با جواب آن که ناباوری احیاء مردگان است موضوع قابل مطالعه ای است. گرچه حالت انتقاد از خود و ارزیابی و محاسبه نفس خویش و «ملامت» آن، برای انسانهای بیدار و حق طلب در زندگی دنیائی گهگاه حاصل می شود و ملامت دیگران نیز برای احاله تقصیر و گناه به آنها، صفت بیشتر مردم می باشد، اما به نظر می رسد با توجه به سیاق سوره، سوگندی که به «نفس لوامة» خورده است ناظر به نقش آن در روز قیامت باشد، روزی که «یوم التغابن» و «یوم الحسرة»^۱ نامیده شده، روزی که با کنار رفتن پرده ها و روشن شدن حقایق و آگاهی یافتن از دستاوردها (ینبئوا الانسان یومئذ بما قدم و اخر)، انسان احساس ندامت می کند، اگر در دنیا اهل محاسبه و مراقبه و انتقاد از خود بوده باشد خویش را ملامت می نماید که چرا بیش از آن پیش نفرستاده و اگر عادتش ملامت دیگران و جستجوی دلیل شکست و خطاهای خویش در غیره بوده باشد^۲ در قیامت نیز شیطان را «ملامت» می نماید که چرا او را فریب داده است. و جالب اینکه قرآن جواب شیطان را در ردّ این «ملامت» و متوجه ساختن آن به نفس خطاکاران در سوره ابراهیم (آیه ۲۲) نقل کرده است:

و قال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم فلا تلومونی و لوموا انفسکم ...

نشانه های قیامت

در آیات ۶ تا ۹ بطور کاملاً سربسته و مجملی نشانه هایی از روز قیامت بیان می نماید:
 فاذا برق البصر، و خسف القمر، و جمع الشمس والقمر،
 معنای «برق البصر» را اهل لغت خیره شدن و مضطرب گشتن چشم معنی کرده اند.

۱. روز مغیوب شدن، روز حسرت.

۲. در سوره قلم این حالت را در وصف باغداران دنیا طلب پس از غرامتی که به آنها وارد شد نشان می دهد (فاقبل بعضهم علی بعض یتلأومون ...).

ممکن است این حالت به دلیل ترس و وحشت باشد یا گشودن کامل چشم برای دیدن اشیاء در تاریکی. به خصوص حال دوم با دو آیه بعد که از خسوف ماه و در هم جمع شدن خورشید و ماه سخن می گوید متناسب تر می باشد. اگر خسوف را ماه گرفتگی فرض نمائیم ظاهراً این امر باید به دلیل خاموشی خورشید (اذا الشمس كورت) باشد که معنای جمع شدن خورشید و ماه، به قول مؤلف قاموس قرآن، قرار گرفتن هردو در تاریکی می شود. اما اگر خسوف را به همان معنای اصلی و لغوی آن که «فرو رفتن» می باشد، و در قرآن نیز تماماً به همین معنا به کار رفته بگیریم، در این صورت فرضیه دیگری مطرح می شود و آن اینکه در روز قیامت با به هم ریختن نظام فعلی جهان و تغییراتی که در جاذبه بیما بین ستارگان به وجود می آید، ماه در جاذبه خورشید «فرومی رود» تا سرانجام در نزدیکی به خورشید، در جرم آن جذب گشته و ماه و خورشید با یکدیگر جمع می شوند (و جمع الشمس والقمر).

در چنین حالتی ماه در اثر نزدیک شدن به خورشید، قبل از برخورد با آن، به دلیل اختلاف جاذبه بر دو سوی قطر مقابل خورشید، دو نیمه شده و متلاشی می گردد، به نظر می رسد آیات ابتدائی سوره قمر نیز در ارتباط با این حالت باشد (اقتربت الساعة وانشق القمر).

اسماء الهی

در این سوره منحصرأ سه بار نام «رب» به صورت مضاف (ربک - ربها) به کار رفته است که تجلی «ربوبیت» ذات باری تعالی را به هنگام مرگ (الی ربک یومئذ المساق) و روز قیامت (الی ربک یومئذ المستقر - الی ربها ناظره) نشان می دهد.

آهنگ سوره

این سوره آهنگ متنوعی را متناسب با مضامین آن در انتهای آیات به گوش می رساند. حدود نیمی از آیات (۱۸ آیه) در ابتدا و وسط سوره با حرف «ه» ختم می شوند. یازده آیه در انتهای سوره (و یک آیه هم در وسط) با حرف «ی»، ۷ آیه با حرف «ر» و بالاخره ۴ آیه با حرف «ق» ختم می شود.

ارتباط سوره‌های «قیامه» و «انسان» (۷۵ و ۷۶)

ارتباط این دو سوره در مقایسه با سوره‌های مجاور آشکارتر و قابل فهم‌تر است، با اینکه نام سوره دوم «انسان» است، در سوره اول (قیامه) کلمه «انسان» بیش از بقیه سوره‌های قرآن (۶ مرتبه) به کار رفته است. با توجه به کوتاه بودن این سوره چنین تأکید و تمرکزی نشان دهنده کلیدی بودن مسئله «انسان» در رابطه با محتویات این سوره می‌باشد. ذیلاً آیاتی از هر دو سوره را که مشتمل بر کلمه «انسان» است مورد نظر قرار می‌دهیم:

سوره قیامه: { ایحسب الانسان انّ نجمة عظامه (۳) ... بل یرید الانسان لیفجر امامه (۵) ... یقول الانسان یومئذ این المفر (۱۰) ... ینبئوا الانسان یومئذ بما قدم و آخر (۱۳) ... بل الانسان علی نفسه بصيرة (۱۴) ایحسب الانسان ان یترک } (سدی ۳۶)

سوره انسان: { هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً - انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج ... }

همانطور که ملاحظه می‌شود موضوع انسان محور مشترک هر دو سوره می‌باشد. اما انسان را از زوایای مختلفی می‌توان نگاه کرد؛ زاویه‌ای که در هر دو سوره مورد نظر قرار گرفته، مسئله قیامت و نابوری نسبت به زنده شدن مجدد مردگان است. در سوره قیامه پندار انسان را برای محال بودن پیوند مجدد استخوانهای پوسیده بیان و تأکید می‌نماید: «ما قادریم حتی (خطوط) سرانگشتان او را بازسازی کنیم. با این وجود انسان عجز که می‌خواهد آینده را بگشاید دائماً از زمان قیامت سئوال می‌کند»:

{ ایحسب الانسان انّ نجمة عظامه - بلی قادرین علی ان نسوی بنانه - بل یرید الانسان لیفجر امامه - یسئل ایاں یومه القیمة }.

و در سوره بعدی (انسان) به هنگامی از زمان اشاره می‌کند که انسان در عدم بود و خدا او را از نطفه‌ای خلق کرد. پس استبعادی ندارد این کار تکرار گردد، آفرینش مجدد از سلولهای خاک شده ساده‌تر از آفرینش از عدم است:

{ هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً - انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج ... }

اما نکته جالب، حلقه ارتباطی این دو سوره است که بسیار طبیعی و منطقی به نظر می‌رسد. آخرین آیات سوره قیامه درباره آفرینش انسان از نطفه و علقه، تا شکل گیری جنینی مذکر یا مؤنث است و اولین آیات سوره انسان نیز همین مطلب را از بعد استعداد و آمادگی این نطفه برای مراحل بعدی رشد معنوی تشریح می‌نماید. بنابراین در سوره اول عنایت

به استعداد مادی و جسمی نطفه است، و در سوره دوم عنایت به استعداد معنوی و روحی آن، ذیلاً آیات مورد نظر را نقل می‌نمائیم:

سوره قیامه: } ایحسب الانسان ان يترك سدى - الم یک نطفة من منی یمنی - ثم کان علقه فخلق فسوی - فجعل منه الزوجین الذکر والانثی - الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی

سوره انسان: } هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً - انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً



وجه تشابه دیگر این دو سوره اشاره‌ای است که به کیفیت نزول تدریجی قرآن شده است. در برابر چنین پدیده شگفتی، دوستی عاجله (دنیا) و رها کردن آخرت توسط کافران را مذمت می‌نماید:

قیامه (آیات ۱۶ تا ۱۹) لاتحرک به لسانک لتعجل به - ان علینا جمعه و قرآنه - فاذا قرأناه فاتبع قرآنه - ثم ان علینا بیانہ - کلا بل تحبون العاجله - و تذرون الاخره. انسان (۲۳ تا ۲۷) انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلاً ... ان هؤلاء یحبون العاجله و یذرون وراءهم يوماً ثقیلاً



بطور خلاصه سوره قیامت شناخت انسان را، در ارتباط با قیامت، از بُعد جسمی و مادی او مطرح می‌نماید و سوره انسان شناخت انسان را از بُعد استعداد های روحی او که در نطفه امشاج قرار گرفته و در یوته ابتلا (نبتلیه) با ابزار سمع و بصر مجهز گردیده است.

سوره «انسان» (۷۶)

مشیت و سرنوشت

نام این سوره «انسان» و پیامش بیان مشیت الهی و چگونگی آفرینش ابتدائی و سرنوشت نهائی «انسان» است که دو حالت متضاد شاکر و کافر پیدا می کند، انسانی که از عدم مطلق (لم یکن شیئاً مذکوراً) به عالم وجود قدم نهاد و از حالت نطفه ای درهم آمیخته، در روند تکاملی خویش، مجهز به مهمترین ابزار شناخت یعنی سمع و بصر گردید و به راهی که بتواند متناسب با خلقتش حرکت نماید راهنمایی شد. در هخچیک از مراحل فوق انسان نقش و اراده ای از خود نداشته یکسره تابع مشیت خداوند علیم و حکیم (که ۸ بار با ضمیر «نا» مورد تأکید قرار گرفته) بوده است.

اَنَا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ ... نَبْتَلِيهِ فَجْعَلْنَاهُ ... إِنْ هَدَيْنَاهُ ... إِنْ أَعْتَدْنَا ...

و جالب اینکه در اواخر سوره نیز ۸ بار دیگر حاکمیت انحصاری اراده الهی را در آفرینش و آینده و هدایت انسان با مقدم آوردن ضماثر «أَنَا» و «نَحْنُ» مورد تأکید قرار می دهد:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ... نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا.

و این یک طرف قضیه است که مشیت الهی را برای داخل کردن بندگان در رحمتش از طریق هماهنگ کردن مشیت آنها با مشیت خود نشان می دهد:

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا - وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا - يَدْخُلُ مِنَ يَشَاءَ فِي رَحْمَتِهِ ...

آیات فوق که در انتهای سوره قرار گرفته و خلاصه پیام و ماحصل مطالب آنرا بیان می کند با ۴ مرتبه تمرکز روی کلمه «شاء»، فلسفه خلقت و مشیت حکیمانه آفریدگار دانا را نشان می دهد.

و اما انسان که طرف دیگر ترازوی «مشیت» است، دوخواست مختلف پیدا کرده و دو راه متضاد می پیماید:

۱- راه شکر (بهره برداری از نعمت در جهت منعم) درپیش می گیرد و از استعداد پیچیده و شگفتی که در نطفه و نهاد اولیه اش به ودیعه سپرده شده، و ابزار شناختی که به آن تجهیز شده، و هدایتی که به آن رهنمون گشته، استفاده کرده راهی به سوی «رب» اش پیش می گیرد (فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلاً).

۲- راه کفر (ناسپاسی و نادیده انگاشتن نعمت) درپیش می گیرد و از امکانات خود در جهت ظلم و تجاوز به بندگان دیگر استفاده می نماید.

در این سوره چگونگی پیمودن این دو راه (اما شاکراً اما کفوراً)^۱، و سرمزلی را که به آن منتهی می شود دقیقاً تبیین نموده و نشان می دهد چگونه هرکس به فراخور راهی که درپیش گرفته و عملی که مرتکب شده به نتیجه عمل خود می رسد، گرچه هدف خلقت انسان، درآمدن در رحمت الهی می باشد، اما کسانی که خود چنین نخواست باشند به جای رحمت گرفتار عذاب می گردند.

عملکرد دنیائی

گروه نخست که راه «شکر» را درپیش می گیرند و خواست خود را با «مشیت» الهی هماهنگ می سازند، در این سوره به نام «ابرار» معرفی شده اند. معنای «بر» نیکوکاری سرشار و وسیع است^۲. نیکی در برابر خدا و در برابر مردم، در برابر خدا، ابرار او را (نه طاغوتها را) بندگی می کنند (عیناً یشرّب بهاد عباد الله ...) و از احسانی که به مردم می نمایند بدون تظاهر و ریا و انتظار تشکر و پاداش، خالصانه روی او را می جویند (انما نطعمکم لوجه الله لانريد منکم جزاء ولا شکوراً) و با وفای به نذر (یوفون بالنذر) از پروردگار خویش به خاطر

۱. نکته قابل ملاحظه ای که در این آیه وجود دارد این است که «شاکراً» را به صورت اسم فاعل به کار برده ولی «کفوراً» را به صیغه مبالغه. گویا علت آن این باشد که انسان در برابر نعمت های پروردگار هرگز نمی تواند شکر گذار کامل باشد که صفت «شکور» (در برابر کفور) به او اطلاق شود. در حالیکه در کفران نعمت می تواند مبالغه کند و همه چیز را انکار نماید. سعدی علیه الرحمه چه زیبا ناتوانی انسان را در ادای شکر بیان کرده است: منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت، هر نفسی که فرو می رود مُمد حیات است و چون برمی آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمت شکری واجب ... از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش به در آید ...

۲. گفته می شود معنای اصلی این کلمه خشکی (بر) می باشد که توأم با وسعت باشد و به همین جهت به توسع در خیر و نیکی فراوان، بر (مصدر) گفته می شود و شخص بسیار نیکی کننده را «بر» می نامند. در ضمن این کلمه یکی از اسماء الحسنی می باشد (انه هو البر الرحیم).

روز هراسناک قیامت بیمناک می گردند (... و یخافون یوماً کان شره مستطیراً - انا نخاف ربنا یوماً عبوساً قمطیراً) و اما در برابر مردم، به شکرانه احسانی که خدا به آنها کرده و با عاطفه و احساس محبت و مسئولیتی که در قبال مساکین و یتیمان و اسیران دارند، باطعام ایثارگرانه آنها (علیرغم نیاز و میل خود) اقدام می نمایند (و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمًا و اسیراً) و نه تنها منت و آزاری نمی نهند، که حتی پاداش و تشکر آنها را نیز طلب نمی کنند.^۱

و اما گروه دوم، که برخلاف مشیت الهی راه کفر درپیش می گیرند، به جای بندگی خدا شیفته و بنده دنیای گذرا می گردند و بی توجه و غافل از عواقب عمل، خطرات سنگین روز آخرت را نادیده می گیرند (ان هؤلاء یحبون العاجله و یذرون وراءهم یوماً ثقیلاً). اما کفر و ناسپاسی آنها در انکار پروردگارشان خلاصه نمی شود، دامنه چنین انحرافی به ظلم به خویشان و ظلم به دیگران کشیده می شود که البته نتیجه طبیعی و بازتاب «ظلم» که معنای اصلی آن «قرار دادن هر چیز در غیر موضع خویش» و «ایجاد کسری و نقصان»^۲ و تجاوز ستمگرانه از حدود حق است، عذاب دردناک می باشد ... و الظالمین اعد لهم عذاباً الیماً.

انسانی که فطرتاً به گونه‌ای آفریده شده تا منطبق با مشیت الهی در رحمت او داخل گردد، اگر استعداد وجودی خود را در غیرراهی که بر آن آفریده شده به کار اندازد درحقیقت نفس خویش را در غیرموضع طبیعی آن قرار داده و با نقص و آسیبی که برخورد وارد کرده به انحراف از سلامتش کشانده است. بنابر این در آثار سوئی که از این انحراف بطور طبیعی دامنگیرش می شود کسی جز خودش مؤثر و مقصر نیست.

حقیقت و باطن اعمال دنیائی

هریک از دو دسته کافر و شاکر تلاشی که در دنیا می کنند آثاری در نفسشان به جای می گذارد که حقیقتی نامحسوس و ناخودآگاه دارد. کافران با ناسپاسی نسبت به خالق و اعراض از «عبودیت» او، بر نفس خویش «ظلم» می کنند و به نسبتی که شیفته دنیا و غافل از آخرت می گردند (ان هؤلاء یحبون العاجله و یذرون وراءهم یوماً ثقیلاً)، دست و پای خویش

۱. یعنی اگر به ازای این احسان، از ناحیه آنها بدی و ناسپاسی دیدند به دل نمی گیرند و قطع احسان نمی کنند چرا که منظورشان کسب رضایت خدا است نه مخلوق.

۲. در آیه ۳۳ سوره کهف کم بار دادن درخت را «ظلم» نامیده است. این تعبیر گویا از این جهت اطلاق گردیده که علت غائی و نتیجه وجودی درخت، میوه و محصول دادن است. حال اگر درختی میوه ندهد یا کم بار باشد درحقیقت نقشی غیر از طبیعت خویش ایفا کرده و کسری و نقصانی نسبت به استعداد و توانائی وجودی خویش پیدا کرده است. انسان نیز چنین است و میوه و محصول او احسان و نیکوکاری می باشد.

را به زنجیرهای اسارت دنیا می‌بندند و گردنهای خود را به بند عبودیت صاحبان زر و زور و تزویر خم می‌کنند (انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالاً وسعیراً).

کلمه غُل (مفرد اغلال) به معنای طوقی است که برای ذلت و شکنجه به گردن مجرمین می‌نهند و به طور استعاره و تمثیل به فرهنگ و سنت‌های جاهلانه ناپاکی که گریبانگیر فرد یا ملتی می‌شود اطلاق می‌گردد. همچنانکه قرآن رسالت پیامبر اسلام (ص) را بر داشتن تکالیف شاق و سنگین و رسومات ناهنجاری که مانند طوق بندگی بر گردن اهل کتاب (بنی اسرائیل) سنگینی می‌کرد معرفی می‌نماید: (الذین یتبعون الرسول النبی الامّی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة و الانجیل ... و یضع عنهم اصرهم و الاغلال الّتی کانت علیهم) و در سوره‌های دیگری نیز که ذیلاً اشاره می‌شود، نتیجه کفر و ناباوری حق را پیدایش چنین غل و زنجیرهایی در زندگی دنیائی معرفی می‌نماید:

یس و ۸ - لقد حق القول علی اکثرهم فهم لایؤمنون - انا جعلنا علی اعناقهم اغلالاً فهی الی الاذقان فهم مقمحون.

رعد ۵ - و ان تعجب فعجب قولهم اذامتنا و کنا تراباً اثنا لقی خلق جدید اولئک الذین کفروا بریهم و اولئک الاغلال فی اعناقهم و ...

کلمه «غُل» که به ضم غین معنای طوق گردن را می‌دهد، به کسر غین (غُلّ) معنای عداوت و کینه دارد و خیانت را نیز «غلول» می‌گویند. اصل غلول از «غلل» به معنی آبی که به میان درختان روان می‌شود گرفته شده است و به خیانت از آن جهت که به طور مخفی و غیر حلال (همچون آبی که بی سروصدا به زمینی نفوذ می‌کند) به ملک دیگری وارد می‌شود غلول و به عداوت و کینه که در سینه‌ها همچون آب در میان درختان می‌گردد «غل» می‌گویند. با خویشاوندی که مابین کلمات: غُلّ (طوق گردن) و غل و غلول وجود دارد می‌توان گفت کینه و عداوت و خیانتی که کافران در دنیا می‌ورزند همچون طوقی که بر گردن می‌زنند آنان را وابسته و اسیر این اعمال می‌کند.

کلمه «سعیر» نیز که در انتهای آیه چهارم (انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالاً وسعیراً) آمده است، الزاماً آتش جهنم آخرت نمی‌باشد (گرچه این کلمه عمدتاً در ارتباط با آتش جهنم آمده است). در سوره سبا و داستان حضرت سلیمان از تنبیه جن‌هایی که از فرمان خدا سرپیچی می‌کردند به صورت حال با کلمه «عذاب السعیر» یاد می‌کند (... و من یرغ منهم عن امرنا نذقه عذاب السعیر) و در سوره ملک (آیه ۵) نیز بار دیگر از عذاب سعیر جن‌هایی که به آسمان زمین نفوذ کنند سخن می‌گوید (وجعلناها رجوماً للشیاطین و اعتدنا لهم عذاب السعیر) اصولاً آتشی که در آخرت دامنگیر مجرمین می‌گردد زمینه و شعله

نخستینش در زندگی دنیائی برافروخته شده است، این معنا را از آیه ۱۰ سوره نساء درباره کسانی که اموال یتیمان را می خورند به خوبی استنباط می کنیم:

ان الذين يأكلون اموال اليتامى ظلماً انما يأكلون في بطونهم نارا و سيصلون سعيراً.

*

و اَمَّا «شاکران» (اَمَّا شاکراً اَمَّا کفوراً) که در این سوره به صفت «ابرار» معرفی شده اند^۱، حقیقت اعمالشان به گونه ای دیگر در عالم وجود تحقق می یابد. اینها از جامی می نوشند که آمیزش آن از کافور است و (این جام) از چشمه مخصوص بندگان خدا (نه بندگان شیاطین و طاغوتها و دنیا) که به دست خود آنها به گونه ای خاص حفاری و شکافته گشته و به رگه های آب حیات رسیده پر می شود.

إِنَّ الْاِبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُوراً - عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيراً.

اغلب مفسرین این آیات را مربوط به قیامت دانسته اند^۲ و نوشیدن ابرار را از چشمه ای که آبش آمیخته با کافور است و شکافتن آنرا به آخرت نسبت داده اند. درحالی که سیاق آیات و

۱. جامع ترین وصف ابرار را در آیه ۱۷۷ سوره بقره ارائه داده است که در آن «بر» بودن آنها را در رابطه با خدا، در ایمانشان به او و آخرت و فرشتگان و کتاب و پیامبران، و در رابطه با مردم (همانند این سوره) در دادن مال علیرغم علاقه به آن، به نزدیکان و یتیمان و مساکین و ... وفای به عهد و صبر معرفی می نماید:

لِيسَ الْاِبْرَارِ تَوَلَّوْا و جَوْهَرُكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ و الْمَغْرِبِ و لَكِنَ الْاَبْرَارُ مِنْ اَمْنٍ بِاللّٰهِ و الْيَوْمِ الْاٰخِرِ و الْمَلَائِكَةِ و الْكِتَابِ و النَّبِيِّينَ و اٰتٰى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوٰى الْقُرْبٰى و الْيَتٰمٰى و الْمَسٰكِيْنَ و اٰبَنَ السَّبِيْلِ و السَّآلِيْنَ و فِى الرِّقَابِ و اَقَامَ الصَّلٰوةَ و اٰتٰى الزَّكٰوةَ و الْمَوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عٰهَدُوْا و الصّٰبِرِيْنَ فِى الْبَاسِءِ و الضَّرَآءِ و حِيْنَ الْبَاسِ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوْا و اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ.

۲. البته مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان (جلد ۳۹ صفحه ۳۵۴ با استدلالهای احتمال داده است آیات مورد نظر مربوط به حقیقت اعمال ابرار در دنیا باشد که ذیلاً ملاحظه می نمائید:

«... بعید نیست که این دوا به در مقام بیان حقیقت عمل صالح آنان بر اساس تجسم اعمال باشد و بفهماند وفاء به نذر و اطعام طعام برای رضای خدا ظاهرش وفاء و اطعام است اما باطنش نوشیدن از کاسی است که مزاجش کافوری است، آن هم از چشمه ای که لایزال خودشان با اعمال صالح خود می شکافند، و به زودی حقیقت عملشان در جنة الخلد برایشان ظاهر می شود، هر چند که در دنیا به صورت وفاء و اطعام است، در نتیجه دوا به مورد بحث در مجرای امثال آیه: (انا جعلنا فی اعناقهم اغلالاً فیهی الی الاذقان فهم مقمحون) (یس ۸) است.

مؤید این معنا ظاهر جمله (یشربون) و جمله (یشرب بها) است که می فهماند همین حال مشغول نوشیدن نه اینکه در قیامت می نوشند و گرنه می فرمود (سیشربون)، و (سیشربوا بها)، علاوه بر اینکه نوشیدن و وفاء کردن و اطعام نمودن و ترسیدن، همه را در یک سیاق آورده و فرموده: یشربون، یوفون، یخافون، یطعمون، و نیز ذکر تفجیر در جمله: (یفجرونها تفجیراً) مؤید دیگری است برای اینکه ظهور دارد در اینکه شکافتن چشمه و جاری ساختن آب آنرا با اسباب این کار انجام می دهند که همان وفاء، و اطعام و خوف است. پس حقیقت این اعمال همان تفجیر عین است.»

موقعیت این آیه در میان آیات قبل و بعد، چنین نشان می دهد (الله اعلم) که این صحنه ها مربوط به دوران زندگی دنیائی ابرار باشد. افعال مضارع یشربون و یفجرون (ان ابرار یشربون ... یفجرونها تفجیراً) با افعال مضارع دیگری چون: یوفون بالنذر و یخافون ... یطعمون ... نطعمکم ... انا نخاف ... که به وضوح عمل دنیائی ابرار را نقل می کند تعقیب شده است که مجموعه این اعمال توصیف کننده نقش مستمر ابرار در حیات دنیائی می باشد. دو فعل یشربون و یفجرون حقیقت نامحسوس اعمال آنان را بیان می کند و بقیه افعال حقیقت محسوس و مشهود اعمال آنان را.

برای درک بهتر مسئله لازم است مفردات آیه فوق را از نظر لغوی توضیح مختصری بدهیم:

معنای «یشربون» الزاماً آشامیدن مایعات از راه دهان نیست. کما آنکه تشنگی و عطش نیز منحصر به آب نمی باشد. این اصطلاح را در فارسی هم زیاد به کار می بریم که فلانی تشنه قدرت یا تشنه انتقام و قصاص است و فلان کودک از محبت سیراب شده است. حضرت علی (ع) شیرین ترین جرعه را فرو بردن خشم توصیف کرده است^۱ و اتفاقاً در قرآن نیز این کلمه خارج از معنای متعارف آن، که همان نوشیدن مایعات باشد، آمده است: در سوره بقره شیفتگی قوم موسی (ع) را به گوساله و دلبستگی و محبت آنها را به این حیوان سراسرفائده، به نوشیدن گوساله در قلب! تشبیه کرده است (وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ - ۲/۹۳). بنابراین جامی که ابرار می نوشند، چه بسا جام محبت الهی و اسماء نیکوی او و به زبانی دیگر جام اخلاق و معنویات باشد. تشنگی احساسی قلبی است، تشنگی محبت، تشنگی انتقام و تشنگی شهوات یا تشنگی معمولی ناشی از عطش به آب، اما تشنگی قلبی ابرار به چیزهائی است که نزد خدا است و کاسه عطش خود را از آن سیراب می کنند، از این چشمه فقط «عباد الله» که عشق عبودیت او را دارند می نوشند و بندگان دنیا و عبدالطاغوت را به آن دسترسی نیست. آمیزش این جام با کافور است. کلمه کافور از همان ریشه کفر است که معنای پوشاندن دارد. صرف نظر از اینکه کافور از نظر واقعی چه خواص و آثاری داشته باشد، اگر به ریشه لغوی این کلمه برگردیم و معنای پوشاندگی و فراگیری آنرا در نظر بگیریم می توانیم بگوئیم بوی خوش کافور همه بدبوئی ها^۱ و تعفن ها را می پوشاند (همانطور که

۱. نهج البلاغه نامه ۴۱ (انی لم ارجع احدى منها)

۱. «بو» نیز معنای عمیقی دارد که فراتر از اصطلاح متعارف است. بوئی که یعقوب (ع) از یوسف (ع) می یابد (۱۲/۹۴) انی لاجد ریح یوسف) با بوی معمولی تفاوت دارد.

مژده ای دل که مسیحا نفسی می آید که زانفاس خوشش بوی کسی می آید.

در غسلخانه جنازه را با سدر و کافور می شویند). ابرار نیز از جامی می نوشند که آمیزش آن با کافور است و بوی ناخوش خطاها و گناهان آنها را می پوشاند (والله اعلم). جالب اینکه در بخش دوم سوره که بهشت ابرار را توصیف می نماید به جای لفظ «کافور»، لفظ «زنجبیل» را می آورد (یسقون فیها كأساً کان مزاجها زنجبیلآ عیناً فیها تسمى سلسبیلآ) اگر آمیزش آنچه ابرار در دنیا می نوشیدند کافور بود و عطر آن بوی ناخوش خطاهای نسبی آنان را می پوشاند، در بهشت بوی ناخوشایندی از نفوس آنان استشمام نمی شود که عطر پوشاننده ای نیاز باشد، عطر آنچه در بهشت می نوشند عطر دیگری است که زنجبیل نام گرفته و تیزی و گرمای ویژه ای دارد که روح و جان را تسخیر می نماید^۲

حال که سخن از امتزاج شراب های بهشتی بمیان آمد و کافور و زنجبیل معرفی شد، خوب است از سومین و تنها مورد دیگری که مطلب امتزاج شراب بهشتی در قرآن به کار رفته نیز یادی بکنیم و آن امتزاج شراب مقربون با «تسنیم» است که در سوره مطففین به آن اشاره شده است:

ان الابرار لقی نعیم ... یسقون من رحیق مختوم ... و مزاجه من تسنیم، عیناً یشرب بها المقربون

اصل کلمه «تسنیم» بالابردن است (سنم الشی = رفعه) کما آنکه در مورد سنام شتر به خاطر بلندی آن، متصاعد شدن دود به خاطر ارتفاع آن، قد کشیدن گیاه از روی زمین به دلیل رشد آن و ... مشتقات این کلمه را به کار می برند و به انسان عالیقدر «سنیم» می گویند و «تسنیم» که شراب بهشتی با آن آمیزش یافته، علو مقام و مرتبه می بخشد و اندیشه را به عوالم ملکوتی عروج می دهد. اگر شرابهای دنیائی اهل مستی را از خود بی خود و نشسته و خمار می کند و از درد و رنج شکست ها به عوالم لذت بخش واهی و خیالی سیر می دهد، شراب بهشتی، ابرار و مقربان را به عوالم متعالی و کمال بخش معنویات عروج می دهد. ابرار از جامی می نوشند که با تسنیم مخلوط شده است در حالیکه مقربان به سرچشمه آن رسیده دائماً از تسنیم مشروب می شوند (عیناً یشرب بها المقربون).

۲. این لفظ فقط یک بار در قرآن به کار رفته است و قرینه دیگری ندارد که بتوان به فهم آن نزدیک شد. در هر حال باید دید این گیاه هندی الاصل که ریشه های خود را از زمین تسری می دهد و برجستگی هائی از آن به نام زنجبیل متولد می شود که گرمی و تندى و عطری خاص دارد دارای چه ویژگی است که به طور استعاره صفت شراب بهشتی گشته.

تأویل یا تحقق اعمال دنیائی در آخرت

همانطور که در مقدمه مطلب گفته شد از محورهای اصلی این سوره بیان چگونگی سرنوشت نهائی انسان با اعمال دنیائی اش^۱ می باشد و اصولاً نعمت یا عذاب یوم الدین چیزی جز تحقق وعده های الهی و تأویل آنچه رؤیا و افسانه شمرده می شد نیست. ذیلاً مواردی را که به طور آشکار می توان در این سوره انطباق عمل دنیائی و جزای آنرا در آخرت مشاهده کرد یادآور می شویم:

① عمل شاکرین در دنیا آیه (۹) انما نطعمکم لوجه الله لانه لایرید منکم جزاء ولا شکورا. جزای شاکرین در آخرت آیه (۲۲) انّ هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکوراً احسان بی ریا و خالصانه شاکرین در دنیا که از اطعام شدگان پاداش و تشکری (جزاء او شکورا) نمی خواستند نتیجه اش جزا و شکر الهی است. چرا که «شکور» نامی از نامهای نیکوی الهی است و او تلاش بندگان خود را بی جواب و بی نتیجه نمی گذارد (به اصطلاح بشری بی تشکر نمی گذارد).

② آشامیدن ابرار در دنیا آیه (۵) یشرّبون فیها کأساً کان مزاجها کافوراً در مورد تفاوت کافور و زنجبیل توضیحاتی دادیم و گفتیم که تناسب آنها با دنیا و آخرت چگونه است. نکته دیگری که در اینجا باید اضافه کنیم تفاوت افعال یشرّبون و یسقون می باشد. دنیا چون دار عمل است ابرار خود باید از جام تعالی بخش بنوشند اما در آخرت چون دار مکافات است این جام به آنها نوشانده می شود. کما آنکه نعمت های دیگری که نامبرده شده عموماً با فعل مجهول بیان شده است (ذُلّت، یُطاف، یسقون، تسمی، حلوا) و جالب اینکه «شراب طهور» را نیز که پاک کننده کلیه رسیات و زنگارهای گناه است نه به دست خود، که با سقایت پروردگارشان نوشانده می شوند. (و سقیهم ربهم شراباً طهوراً).

③ چشمه حیات بخش دنیائی (۶) عیناً یُشرب بها عباد الله یفجرّونها تفجیراً. آخرت (۱۸) عیناً فیها تسمی سلسبیلأ.

۱. در آیه ۱۶ (قواریر من فضة قدروها تقدیراً) به نکته شگفتی اشاره می کند که اندازه و ظرفیت جامهائی که ابرار در بهشت برمی دارند دقیقاً به اندازه تلاشی است که در دنیا کرده اند. آنها در زندگی خود با اعمالشان قدر و اندازه جام حیات بخش خود را تقدیر کرده اند ... قدر و تقدیراً.

ابرار در زندگی دنیائی خود باید با کند و کاو و حفاری این چشمه را بشکافند و به رگه های آب حیات قطره قطره دسترسی پیدا کنند (یفجرونها تفجیراً)، درحالیکه چشمه بهشتی هم نرم است که احتیاج به کندن ندارد و هم جریانش سریع است. در معنای کلمه سلسبیل راغب می گوید «نام هر چشمه ای است که جریانش سریع باشد» و در «اقرّب» آمده: «سلسبیل چیز نرم را می گویند که کلفتی در آن نباشد» و نیز در جوامع الجامع به نهایت سلامت و نرمی این شراب اشاره شده است.

نعمت های بهشتی

گرچه در این سوره دو راه مختلف کفر و شکر و دو گروه کافران و شاکران معرفی شده اند، اما از آنجائی که مشیت خداوند علیم و حکیم از آفرینش انسان، داخل کردن او به رحمتش بوده است، از سرنوشت کافران به اشاره ای در آخرین آیه بسنده شده و در عوض بهشت ابرار (شاکران) را در ۱۱ آیه (یعنی ۳۵٪ سوره) توضیح داده است. همانطور که هدف از ایجاد مدارس و دانشگاهها آموزش علوم به محصلین است و مردود شدن عده ای بی توجه خدشه ای به این هدف متعالی وارد نمی سازد، محروم شدن کافران از رحمت الهی و عذاب آنها حکیمانه بودن این مشیت را زیر سؤال نمی برد. و این سوره از آنجائی که در مقام تمجید قبول شدگان و ذکر نعمات و درجات عالی آنها است، عمدتاً به بهشت ابرار پرداخته است.

اگر مختصری دقت کنیم نعمت هایی که از بهشت یاد می کند، تماماً چیزهائی است که «ابرار» در حیات دنیائی خویش از آن محروم بوده و یا با زهد و تقوی و قناعت و ساده زیستی نفس خود را از طلب آن باز می داشتند. اما در بهشت به خاطر «صبر» شان در برابر تمایلات نفس و زهد در برابر این نعمات، همانها را به صورت پاک و سالم و کامل به مقیاسی بس عظیم و تصورنکردنی در اختیارشان قرار می دهند (و جزاهم بما صبروا جنة و حریراً).

جای تردید نیست که آنچه از بهشت سراغ داده شده، گرچه در قالب همان مشتهیات دنیائی وصف شده، فراتر از درک دنیائی و اندیشه کوتاه بین ما است، نه آنکه سنجیتی با لذات دنیائی نداشته باشد، بلکه در ابعادی به مراتب گسترده تر و جامع تر می باشد، و گرنه این سؤال به ذهن خطور می کرد که اگر نعمت های بهشت هم از این قبیل باشند، چرا نقد را فدای نسبه کنیم و چرا ابرار در دنیا از این نعمت ها که قابل دسترس بود کناره می گرفتند؟

ذیلاً این نعمت ها را، که حقیقتش البته برای ما درک کردنی نیست، در قالب نسبت ها

و تصورات دنیائی، به ترتیب نقل می‌نمائیم تا معلوم شود ابرار چگونه در حیات دنیائی خویش از آنها که ذره‌ای در برابر عظمت نعمت‌های آخرت نیست صرف‌نظر می‌کردند:

دل بستن به باغ و بوستان، لباس حریر، تکیه‌زدن و لم‌دادن به بالین‌ها، کناره‌گیری از گرمای آفتاب یا سرمای زمستان (در راه عبادت خدا، یا خدمت به خلق)، زیر سایه خوش کردن و به میوه‌خوری مشغول شدن، ظروف نقره‌ای و جامه‌های شیشه‌ای، نوشیدن از جام شراب، رفت‌وآمد پسر بچه‌های خدمتگزار، ملک و ثروت، لباسهای ابریشمی یا حریر، زینت‌های نقره‌ای و...

همه اینها در شکل دنیائی خود چون آلوده و سکرآور و غافل‌کننده و تنبلی‌زا است مکرره «ابرار» می‌باشد، اما از آنجائی که احساس و اشتهاى این لذتها توسط خالق انسان در نفس او نهاده شده، در روز قیامت پاک و کامل آنها را که به‌جای غفلت و تنبلی، بیداری و کمال بیافریند به‌ابرار جزا می‌دهد.

نتیجه‌گیری

۹ آیه انتهای سوره، سیاق و خطاب دیگری دارد. تاکنون از انسان و بهشت ابرار سخن می‌گفت، اینک پیامبر اکرم مخاطب قرار می‌گیرد و از آنچه گفته شد برای ایفای رسالتش نتیجه گرفته می‌شود. در آغاز از نزول تدریجی قرآن (که مشتمل بر حقایق ذکر شده در مقدمات سوره است) سخن گفته می‌شود (انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلاً) تا مشیت الهی و نبوت او را تأکید نماید. آنگاه فرمان صبر و پایداری در برابر کافران تا زمانی که حکم پروردگار فرارسد، و عدم اطاعت از گناهکاران و ناسپاسان داده می‌شود. (آیه ۲۴). این وظیفه پیامبر در برابر کافران است. اما برای آنکه قلب و قدمش در ایفای این رسالت ثابت و محکم گردد، باید با ذکر پروردگار در بامداد و شامگاه، و سجده و تسبیح او در نیمه‌های شب خود را بسازد و آماده این بار سنگین گردد (آیات ۲۶ و ۲۷). تا اینجا خود پیامبر مورد سفارش قرار گرفته بود، دو آیه بعد نشانه‌هائی هم از دنیاپرستی کافران و غفلت آنها از آخرت سراغ می‌دهد تا علت مخالفت آنها را نیز بیان کرده باشد و بالاخره سه آیه آخر سوره نقش یادآوری‌کننده قرآن (ان هذه تذکرة) و مشیت الهی را تبیین می‌نماید.

اسماء الحسنی

در این سوره به جز ۵ بار نام جلاله «الله» و ۵ بار نام «رب» (ربنا، ربک، ربهم) فقط نام نیکوی «علیماً حکیماً» در آیه ۳۰ آمده است. که در رابطه با سیاق سوره مشیت خداوند را در

آفرینش انسان، نشئت گرفته از نام علیم و حکیم او نشان می دهد.

آهنگ سوره

کلیه آیات این سوره با حرف الف (توأم با تنوین) ختم شده است و از این نظر با سوره اسراء (بنی اسرائیل) هماهنگی دارد (به خصوص آیه ۹۱ آن: فتفجر الانهار خلالها تفتجيراً، با آیه ۶ این سوره: یفجرونها تفتجيراً).

ارتباط سوره های مرسلات و انسان (۷۶ و ۷۷)

مطابق جدول کتاب سیر تحول قرآن، سوره انسان (دهر) در سال پنجم و سوره مرسلات در سال دوم بعثت نازل شده است. ولی اختلاف زمان نزول ربطی به انسجام و پیوند مضامین این دو سوره که پشت سرهم قرار گرفته اند ندارد. سوره انسان عمدتاً به سرنوشت ابرار در آینده و نعماتی که در بهشت از آن برخوردار خواهند شد، اختصاص یافته است. بطوریکه در برابر ۱۸ آیه مربوط به ابرار (۶۰٪ کل سوره) فقط ۳ آیه به کافران تعلق دارد، درحالیکه در سوره مرسلات قضیه برعکس است، در اینجا در برابر ۳۲ آیه (۶۰٪ کل سوره) که در شأن مکذبین و خطاب به آنها آمده، تنها ۴ آیه به متقین اختصاص پیدا کرده است. به این ترتیب می توان گفت نیمی از مطلب در سوره انسان و نیمه دیگر در سوره مرسلات بیان شده است. اولی از بُعد مثبت نتیجه ایمان را نشان می دهد و دومی از بُعد منفی حاصل نهائی کفر را در قیامت بیان می نماید.

در ابتدای سوره انسان، پس از اشاره به خلقت انسان از نطفه ای به هم آمیخته، دو مسیر متاثر را نشان می دهد که انسانها در یکی از این دو راه گام خواهند نهاد:

۱- مسیر شکر (بهره برداری از نعمت های خدا در جهت خواست او)

۲- ناسپاسی و نادیده گرفتن آیات و نعمات او

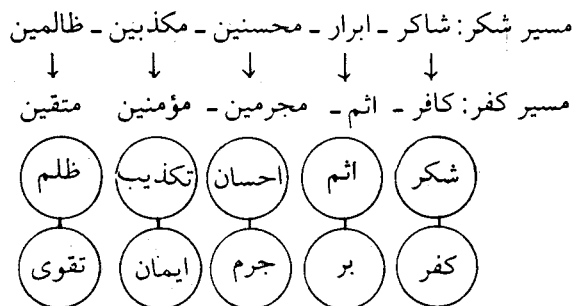
انا خلقتنا الانسان من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعاً بصيراً انا هدينه السبيل اما شاكراً واما كفوراً
سوره انسان عمدتاً عهده دار شرح و بسط منزلگاه نهائی مسیر شکر، و سوره مرسلات عهده دار توضیح و تبیین قرارگاه نهائی مسیر کفر است. در سوره انسان پویندگان مسیر شکر را «ابرار» نامیده است، بر کسی است که وجودش منشاء نیکوکاری و خیر و خدمت و احسان به دیگران است، یعنی شکر نعمات الهی و پاسخ به آن خدمت به بندگان او می باشد. در همین سوره نشان می دهد که چگونه ابرار اهل اطعام به مسکین و یتیم و اسیر هستند و از خود برای آنها مایه می گذارند. درحالیکه در سوره مرسلات پویندگان مسیر کفر را «مکذبین» نامیده که

به دلیل ناسپاسی و حق پوشی، همه آیات و نشانه‌ها را تکذیب می‌نمایند، اینها، به جای احسان به دیگران، یکسره و منحصرأ در خوردن و بهره‌مندی از متاع دنیا مشغول‌اند (کلوا و تمتعوا قليلاً ...).

معنای مقابل «بر» در قرآن «اثم» است، بر کسی است که با خروج از قفس تنگ خودخواهی‌ها آزاد شده و در فضای بیکران معنویات به دیگران احسان می‌کند، اما «اثم» کسی است که با خودخواهی تمام در پیله تنگ منیت خویش محبوس گردیده و گرفتاری‌های بندگان خدا و حقایق را نمی‌بیند. جالب اینکه در سوره انسان هر دو واژه «ابرار» و «اثم» به کار رفته است و هر دو جبهه را معرفی می‌نماید (فاصبر لحکم ربک و لا تطع منهم اثماً او کفوراً).

علاوه بر واژه‌های متضاد: شکر و کفر، بر و اثم، دو واژه دیگر نیز در این دو سوره، در ارتباط با این دو مسیر متنافر، به کار رفته است، یکی محسنین و دیگری مجرمین. محسن کسی است که به دیگری توجه دارد و به او محبت و نیکی می‌نماید. اما مجرم (با توجه به معنای ریشه‌ای کلمه که بریدن و جداشدن را می‌رساند) هیچگونه احساس و رابطه‌ای میان خود و محرومین برقرار نمی‌کند.

به این ترتیب در دو سوره موردنظر، برای هریک از دو مسیر و پویندگان آن، ۵ خصلت را معرفی کرده است که هر کدام ضد دیگری هستند.



و اما حلقه ارتباطی میان دو سوره، سوره انسان با این آیه ختم می‌شود:

یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمین اعدّ لهم عذاباً الیماً.

اما رحمتی که بندگان خود را در آن داخل می‌کند، در سوره اول (انسان) با شرح بهشت ابرار معرفی کرد، می‌ماند عذابی که برای ظالمین فراهم ساخته است. این عذاب را نیز در سوره بعدی (مرسلات) معرفی می‌نماید. درست است که در سوره مرسلات ۱۰ بار ترجیع بند «مکذبین» تکرار شده است، اما عذاب آنها به دلیل نتیجه تکذیبشان یعنی ظلم به دیگران و به نفس خود است. کما آنکه بهشت متقین به دلیل احسان آنها به دیگران بود.

این دو سوره ارتباط آشکار دیگری هم دارند و آن مسئله آفرینش انسان است که در هر دو سوره روی مرحله نطفه اولیه و مراحل شگفت‌آور تقسیم دقیق سلولی و اندازه و استعداد رشد آن تأکید می‌نماید:

سوره انسان: } هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً - انا خلقنا

الانسان من نطفة امشاج نبثلیه فجعلناه سمیعاً بصیراً

سوره مرسلات: } اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِینٍ - فجعلناه فی قرار مَکِین - اَلِیَّ قَدْرٌ مَعْلُومٌ -

فَقَدَرْنَا فَنعْمُ الْقَادِرُونَ

همین آب پست و متعفن که منشاء پیدایش انسان است، به دلیل ترکیبات و آمیخته‌های حیرت‌آوری که روی مقدار و اندازه دقیق دارد، به دست قدرت پروردگار حکیم در قرارگاه محکم رحم گذاشته می‌شود و با عبور از مراحل رشد، دارای ابزار شناخت سمع و بصر گردیده و پس از خروج از رجم مادر، پوینده یکی از دو طریق شکر و کفر می‌شود. در مسیر اول همین نطفه پست از ملائک برتر می‌گردد و به اعلیٰ علیین اوج می‌گیرد و در مسیر دوم پیرو شیطان گشته به اسفل السافلین سقوط می‌کند. سوره انسان مسیر اوّل این نطفه مستعد را نشان می‌دهد و سوره مرسلات مسیر دوّم را.

سوره «مرسلات» (۷۷)

مضمون و محتوای محوری سوره

محور اصلی سوره مرسلات «یوم الفصل» است که سه بار در آیات آن تکرار گشته^۱ و تمرکز فوق العاده این سوره را روی قیامت از بُعد «فصل» بودن آن نشان می دهد^۲. معنای فصل، بریدن و جدا کردن دو چیز از یکدیگر است بطوریکه میان آن دو جدائی و فاصله ایجاد گردد، همچون فصول چهارگانه سال، بازگرفتن طفل از شیر (فصال)، جداشدن و خروج از خانه و شهر^۳، متمایز و روشن کردن کلام^۴ (تفصیل). به قیامت نیز از آنجائی که روز حکومت و قضاوت حق است و میان حق و باطل و عادل و ظالم فرق و فاصله گذاشته می شود و یا به دلیل آنکه فصل پایان حیات دنیائی است و بند ارتباط و ارتزاق انسان همچون طفلی که از شیر گرفته می شود^۵ با طبیعت و نظام فعلی دنیائی قطع می شود، «یوم الفصل» گفته می شود. روزی که با وقوع آخرت، خط «فاصلی» با حیات دنیائی کشیده می شود.

سوگندهای آغاز سوره

در ابتدای این سوره سوگندهائی به پدیده های جوّی (و یا به فرشتگان مطابق نظر برخی

۱. آیات ۱۳ و ۱۴ (لیوم الفصل - و ما ادریک ما یوم الفصل) و آیه ۳۸ (هذا یوم الفصل جمعناکم والاوّلین)

۲. از شش موردی که در قرآن به «یوم الفصل» اشاره شده، نیمی از آن متعلق به این سوره است (سه مورد دیگر صافات ۲۱ - دخان ۴۰ - نباء ۱۷)

۳. بقره ۲۴۹ (فلما فصل طاغوت بجنوده...) و یوسف ۹۴ (ولما فصلت العیر قال ابوهم...)

۴. اسراء ۱۲... کل شیء فصلناه تفصیلاً.

۵. در سوره قرآن، از شیر گرفتن طفل را «فصال» نامیده که مرحله استقلال و جدائی او از ارتزاق از مادر است (بقره

۱۳۳ - لقمان ۱۴ - احقاف ۱۵)

مفسرین) تعلق گرفته است^۱ که باید در ارتباط میان محتوی و محور اصلی سوره به این قسم‌ها تدبّر کرد. آنچه مسلم (و در بسیاری از موارد مشهود و معلوم) است، میان سوگندهای قرآن و جواب و نتیجه‌ای که از آن گرفته می‌شود، ارتباطی مستقیم و منطقی وجود دارد که باید قابل درک و فهم یا مشاهده و تجربه شنونده قسم باشد، همچنانکه به تین (انجیر) و زیتون، عصر، ماه و خورشید، شب و روز و موارد محسوس و ملموس دیگری نیز سوگند خورده و از سوگندها به عنوان حجت و برهان بر حقانیت جواب سوگند دلیل آورده است؛ البته رابطه همه سوگندها با جواب آن برای ما به وضوح و روشنی مواردی که ذکر شد نیست، اما آنچه بدیهی و بسیار طبیعی و منطقی است که برای اثبات یک دعوی غیر محسوس و مستور مانند قیامت، قسم به اشیاء محسوس و اموری که در نزد طرف مسلم است بخورند، و از آنچه مشهود و قابل اثبات است نمونه و شاهد بیاورند، نه آنکه استشهاد و استناد به ملائکه نمایند که درک وجود و عمل آنها به همان اندازه محل ابهام و اشکال یا ایراد باشد. اتفاقاً معمول قرآن در موارد دیگر و از امتیازات خاص آن همین قسم خوردن به اشیاء و امور و حوادث طبیعی است که غالباً وجه شباهت و تناسب هم با موضوع مورد نظر دارد... ثانیاً وقتی سوگندهای آیات اول و دوم و سوم به پدیده طبیعی باد باشد و آیات بعد هم در همان ردیف و روال بیاید و لفظاً و معنأً قابل تعبیر و تطبیق با باد باشد، معقول نیست که نظم آیات را بشکنیم و پای ملائکه جداکننده حق و باطل یا رساننده وحی را در میان آوریم...^۲

۱. اگر فرشتگان را عوامل محرکه نیروهای برپاکننده پدیده‌های طبیعی، از جمله بادهای، بدانیم، تناقضی میان نظریات مفسرینی که قسم‌های این سوره را به بادهای یا فرشتگان نسبت داده‌اند نخواهیم یافت. اتفاقاً تفسیر و توضیحاتی هم که از ائمه هدی (علیهم السلام) رسیده بر این امر گواهی می‌دهد. از جمله به دو متن ذیل که از نهج البلاغه و صحیفه سجاده نقل شده توجه فرمائید.

نهج البلاغه خطبه (۹۰) بند ۳۲ در وصف ملائکه: و منهم من هو فی خلق الغمام الدّلع (برخی از آنها دست اندر کار پدید آوردن ابرهای سنگین پر باران هستند) و فی عظم الجبال الشّمخ (و برخی دیگر در کوه‌های عظیم و شامخ) و فی قتره الظّلام الایهم (و برخی در تیرگی تاریکی‌ها) و منهم من خرق اقدامهم تخوم الارض السفلی، فهمی کرایات بیض قد نفذت فی مخارق الهواء، (بعضی از فرشتگان هستند که قدمهایشان زمین را شکافته به پائین‌ترین هسته (تخم) زمین رسیده و قدمهایشان به علامت‌های سفیدی مانند که در خلاء (جو) آسمان نفوذ کرده) و تحتها ریح هفّافة تحبسها علی حیث انتهت من الحدود المتناهية (وزیر آن نیروی بادمانندی رقیق و سبک و بدون بخارات آب است (سحاب هفّ: رقیق لایم فیه) که آنرا (نیروی جاذبه را) در حد و مرزی که گسترش یافته نگه داشته است... و لیس فی اطباق السماء موضع اهاب الا علیه ملک ساجد اوسع حافظ (در طبقات آسمان حتی جای پوستی خالی از فرشته‌ای که در حالت سجده یا انجام کاری به شتاب و کوشش باشد نیست).

۲. مطالب میان دو گیومه عیناً از صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷ کتاب باد و باران در قرآن نوشته آقای مهندس مهدی باز، گان نقا، شده است.

وجه تشابه با سوره ذاریات

میان سوگندها و جواب آن در این سوره، با قسم هائی که در ابتدای سوره «ذاریات» آمده و نتیجه‌ای که از آن گرفته شده مشابهت نزدیکی وجود دارد. ابتدا برای تجدید خاطره، آیات موردنظر را نقل می‌کنیم آنگاه وجوه اشتراک را یادآور می‌شویم:

وَالذَّارِيَاتُ ذُرُوءًا (سوگند به پراکنده کنندگان که به نحوی خاص پراکنده می‌کنند).

فَالْحَامِلَاتُ وِقْرًا (پس از آن به بردارندگان بار).

فَالْجَارِيَاتُ يُسْرًا (سپس به جاری شوندگان آسان).

فَالْمَقْسَمَاتُ أَمْرًا (و بالاخره به تقسیم کنندگان امر).

أَنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ (جز این نیست که آنچه وعده داده شده‌اید راست است).

وَأَن الدِّينَ لَوَاقِعٍ (و قطعاً جزا و پاداش واقع شدنی است).

جواب سوگند سوره ذاریات، (انما توعدون لصادق و ان الدین لواقع) با این سوره (انما توعدون لواقع) در مسئله وقوع قطعی آنچه وعده داده شده انطباق دارد. با این تفاوت که در سوره ذاریات تأکید اصلی روی حساب و کتاب و جزا و پاداش در آن روز است (ان الدین لواقع) و در سوره مرسلات روی قطعیت وقوع آن و هولناکی تحولاتی که در زمین و آسمان رخ می‌دهد (انما توعدون لواقع) تأکید می‌نماید. در ذاریات «یوم الدین» محور سوره است و در مرسلات «یوم الفصل».

سوگندهای ابتدای سوره ذاریات این حقیقت را القاء می‌نماید که: «همچنانکه جریان باد و تشکیل ابر با بروز آثار حاصله برای مزارع و مردم به دنبال یک سلسله سوابق و تدارکات و طی مراحل بوده بالاخره با وجود بعد مسافت و طول مدت، نتایج منظور به وقوع و ظهور می‌پیوندد، جریانهای حوادث این دنیا و سیری که ما و طبیعت محاط در آن هستیم سررسید حتمی و سرانجام مهمی دارد که قیامت موعود است. قیامتی که موقع ظهور اعمال و تقسیم محصولات و محمولات هرکسی می‌باشد»^۱

اما قسم‌های ابتدای این سوره برخلاف قسم‌های سوره ذاریات که جریان آرام و منظم بادهای مهاجر را تصویر می‌نماید تحولی انقلابی و سریع و شدید و کوبنده را نشان می‌دهد

۱. مطالب مابین دو گیومه عیناً از کتاب سابق الذکر نقل شده است.

که به طور ناگهانی با ارتفاع گرفتن توده های هوا (والمرسلات عرفاً) موجب طوفان درهم شکننده (والعاصفات عصفاً) و بادهای پخش کننده (والناشرات نشرأ) و درهم شکننده (فالفارقات فرقا) می گردد ... گویا این مثال و مصداق طبیعی به خاطر یادآوری این حقیقت بیان شده که نظام آرام دنیائی به هنگام فرارسیدن ساعت قیامت، همچون طوفان درهم شکننده ای که بطور ناگهانی آرامش محیط را برهم می زند دستخوش تحول و انقلاب زیر و رو کننده خواهد شد (اذا النجوم طمست، و اذا السماء فرجت، و اذا الجبال نسفت) ...

توجیه و تبیین سوگندهای سوره

گفتیم میان سوگندهائی که در قرآن آمده و جواب و نتیجه ای که از آن گرفته شده رابطه ای منطقی و قابل درک و فهم برای کسانی که مخاطب سوگند هستند وجود دارد. اینک می خواهیم ببینیم میان سوگندهای ابتدای این سوره و جواب آن که تأکید روی قطعیت وقوع آنچه وعده داده شده (انما توعدون لواقع) و هولناکی انقلابات زیر و روکننده «یوم الفصل» در نظام ستارگان و آسمان و کوه ها می باشد، چه رابطه ای برقرار است؟ با فرض اینکه این سوگندها می بایست قابل مشاهده و احساس و تجربه و بیم گرفتن اندازشدگان باشد، لازم است به طبیعت و آسمان اطراف خود نظری بیفکنیم و ببینیم آیا آیات و نشانه های موردقسم را در سرزمین خود یا سایر نقاط زمین می توانیم مشاهده کنیم یا خیر؟ البته در این راه ناگزیر از شناخت علمی پدیده های طبیعی و تحولات جوی می باشیم تا با نور چراغ علم صفحات کتاب طبیعت را ورق بزنیم^۱.

ابتدا آیات قسم را با ترجمه دقیق تر آن نقل می نمائیم و با شرح مختصری بر بعضی مفردات آن، کوشش می نمائیم به فهم آیات نزدیک تر شویم:

والمرسلات عرفاً (سوگند به فرستاده شده های) (بادهای) بالارونده ملایم و مطبوع^۲.

۱. در این راه از مطالبی که در بخش علمی و بخش قرآنی کتاب سابق الذکر آمده کمال استفاده شده است.

۲. کلمه «عرفاً» جامع هر سه معنای فوق می باشد. بیش از همه معنای بلندشدن و ارتفاع گرفتن دارد بطوری که به یال اسب به دلیل بلندشدن موهای آن، به امواج دریا به خاطر ارتفاع گرفتن موج، قله کوه به دلیل اوج آن، طوفان رمل و غبار به خاطر بلندشدن ذرات آن، حزن و غصه به جهت بالا گرفتن آن نخل به دلیل بلند و گسترده شدن آن، مکان از جهت بلندی آن و ... مشتقات این کلمه را اطلاق می نمایند (عرفا الفرس = جز عرقه، البحر: ارتفاع امواج فصارت له کالعرف، قله عرفا: مرتفع، ما ارتفع من رمل و مکان و نحو ذلک، حزن اعرف = مرتفع، النخل: کثف و التف کانه عرف الضبع و ...) المنجد

علاوه بر معنای «ارتفاع گرفتن»، معنای رام و ملایم (المنجد - اعترف: ذل و انقاد) و معنای مطبوع (المنجد - عرف: اکثر من الطیب، طاب ریحہ) نیز دارد.

فالعاصفات عصفاً (پس از آن تندبادهای کوبنده شدید).

والناشرات نشرأ (قسم به بادهای پراکنده کننده - یا باران زاینده).

فالفارقات فرقأ (پس از آن جدا کنندگان شکافنده)^۱

فالملقىات ذكراً (سپس به القاء کنندگان یادی)^۲.

عذراً او نذراً (از جهت عذر و بهانه^۳ یا از جهت اخطار و هشدار)^۴.

آنچه از مجموع قسم‌های فوق می‌توان دریافت و خلاصه کرد، سخن از بالارفتن بادهائی است که با صعود و اوج‌گیری خود موجب پیدایش طوفان و تندبادهای شدید کوبنده می‌گردند و بادهائی که با منتشرشدن در سطح زمین یا دریا باعث جداکردن (تخریب خانه‌ها و...) و شکافتن (دریا) می‌شوند و با این عمل مطلب فراموش شده‌ای را القاء و یادآوری می‌نمایند که یا عذر و بهانه‌ای را موجب می‌شود و یا زنگ خطری را به صدا درمی‌آورد (نذر).

اینک ببینیم در طبیعت زمین ما و آسمانی که آنرا احاطه کرده، آیا تحولات و فعل و انفعالاتی که به قسم‌های فوق شبیه باشد وجود دارد؟ و اگر جواب مثبت است چه رابطه‌ای میان آن و سوگندهای این سوره وجود دارد.

مشخصاتی که کتاب‌های هواشناسی از «کولاهای دریا‌های حاره در مناطق استوایی»^۵ ارائه می‌دهند، مشابهت شگفتی با نشانه‌های فوق دارد که با نقل مستقیم از کتاب «باد و باران در قرآن»^۶ ابتدا نشانه‌های این کولاکها را تعریف می‌نمائیم آنگاه به دلائل علمی پیدایش آن که دقیقاً منطبق با سوگندهای یاد شده است می‌پردازیم:

۱. فارق به معنای جداکننده و شکافنده بین دو چیز می‌باشد. از جمله مصادیق «فارق» که در آیات قرآن به کار رفته است، شکافته شدن دریا (رود نیل) و جداشدن دو طرف آن در داستان حضرت موسی می‌باشد (شعراء ۶۳ - فاتلق فکان کل فرق کالطود العظیم - و بقره ۵۰ - و اذ فرقنا بکم البحر فاتجیناکم و اغرقنا آل فرعون).

۲. القای ذکر به معنای یادآوری و هشیار کردن مردمی غافل و فراموشکار است. کلمه «القاء» در قرآن در مورد: سلم، محبت، مودت، رعب، قول، کلمه، قلم، عصا، کتاب، کنز و... نیز به کار رفته است.

۳. «عذر» حجت و دلیلی است که شخص خطاکار با آن پوزش می‌طلبد تا خود را تبرئه کند. بنابراین مثل توبه است. اما اگر چه هر توبه عذر است، ولی هر عذر توبه نیست. آیه ۱۶۴ سوره اعراف تصویر روشنی از عذرخواهی ارائه می‌دهد (قالوا معذرة الی ربکم و لعلهم یتقون).

۴. معنای «نذر» که با اذار و نذیر هم خانواده است، هشدار و آگاهی خطر می‌باشد تا بیم گیرنده از خود مراقبت نماید.

۵. اتفاقاً موقعیت جغرافیائی شبه جزیره عربستان در متن این تحولات قرار دارد.

۶. صفحات ۶۸ تا ۷۱ (بخش علمی) و ۱۴۲ تا ۱۴۹ (بخش قرآنی) کتاب مذکور.

کولاک‌های استوائی

«... ظاهراً بلامقدمه و بی جهت از نظام آرام و بی آزار هوا ناگهان حرکات شدید و نیروهای عظیم بیرون بسته نسیم ملایمی که در زیر آسمان درخشان، دست مهربان به پشت بادبان کشتیها می گذاشت و آنها را برای تجارت و سیاحت‌های دلپذیر رهبری می کرد و یا حداکثر ابرهای لطیف باران رحمت بر دشتها و مزارع می ریخت و همه را امیدوار و آرام می ساخت، یک باره شورش سرکشی برپا می شود و از هر سو وحشت و ویرانی و مرگ بر زمین و زمان می بارد ... آرامش معمولی به هم می خورد و حفره‌های عمیق ناگهانی (درفضا) پدیدار می شود. بادهای منظم مهاجر «آلیزه» که حرکت متقارب موافق داشتند حالت رمیدگی خصمانه و لجام گسیختگی عجیب پیدا کرده هوا در فاصله کمتر از یک ساعت به سرعت منقلب و دریا به شدت کولاک می شود. آب دریا همراه تندباد که سرعت آن به ۱۲۰ و حتی ۳۰۰ کیلومتر در ساعت می رسد کشیده می شود و به اندازه ۳ متر و گاهی ۵ متر بالا می آید^۱

این رودخانه دریائی پهناور شکافهای بزرگ برداشته گودی موجهای آن از یال تا قعر به ۱۰ تا ۱۵ متر می رسد!^۲ آب دریا و رگبار باران به سواحل و جزائر سرازیر شده زمینها را دربر می گیرد. در برابر سیل عظیم آب که از زمین و آسمان در تاریکی وحشت زای طبقات ابرهای سیاه غرش و جهش پی در پی رعد و برق فرو می ریزد و موجهای کوه پیکر دریا توأم با بادهای کوبنده و گردبادهای تنوره کشنده، هیچ ساختمان و درخت و هیچ کشتی هر قدر محکم و سنگین باشد تاب مقاومت نیاورده - پرتاب و تکه پاره و غرق می شود! آدمی نیز از این معرکه به زحمت و به ندرت می تواند جان به سلامت برد^۳.

... در اینجا برخلاف آیات قسم سوره ذاریات تحول سریع و شدید نشان داده می شود،

۱. جالب اینکه در کتاب المنجد بالآمدن امواج آب رانیز با همان عرف (والمرسلات عرفاً) بیان کرده است (البحر: ارتفاع امواجه فصارت له كالعرف).

۲. همانطور که اشاره شد قرآن شکاف برداشتن رود نیل را با عصای موسی (ع) با کلمه «فرق» بیان کرده است و در اینجا شکافتن دریا را «فالفارقات فرقا»

۳. گردبادهای عظیم دهشتناک فوق بیشتر در اقیانوس هند (مخصوصاً در خلیج بنگال) یا در اقیانوس اطلس (مخصوصاً در خلیج فلوریدا) روی می دهد. در آسیای شرقی و جنوب شرقی به نام «تیفون» (که قاعداً لغت طوفان از آن گرفته شده) خوانده می شود، در هندوستان آنرا «سیکلون» می گویند، امریکائیها «هریکن» و در سواحل مدیترانه «تورناد» نام نهاده اند. در هر حال و در هر جا و به هر اسم که باشد وحشت و هلاک همراه آن است.

در هر یک ۱۹۳۸ نیوانگلند خسارات وارده از ۴۰۰ میلیون دلار متجاوز بوده است، ضمناً ۲۰۰۰ کشتی، ۱۴۰۰۰ خانه و ۵۰۰ نفر را از بین برده و ۱۷۵۰ نفر را مجروح و مصدوم کرده است.

بلافاصله بعد از آیه اول که صحبت بادهای ملایم عادی است یک مرتبه قسم روی بادهای کوبنده می رود، پس از آن بادهای پخش کننده، شکننده و بالاخره یادآورنده خاطرات عبرت انگیز که موجب عذر و مانع می شوند، یا بیم دهنده و اخطار کننده اند. همه اینها همانطور که در تفاسیر و لغت آورده شده باد است. ولی بادهائی که اولی ... منظم و متوالی و ملایم است (یا به تعبیری بالارونده) و می توانیم آنرا همان بادهای الیزه یا بادهای ثابت آرام دریاهاى حاره بدانیم، ولی بعدی ها پشت سرهم تند و شکننده و کوبنده شده رگبار می ریزاند، دریاها را چون کوه می شکافد، و موجهای بلند از آن جدا می کند، کشتی ها و خانه ها را می شکند، تا آنجا که ذکر و یادش سالهای سال در خاطره ها و نوشته ها باقی می ماند، یا وقایع گذشته را به خاطر می آورد^۱. بهترین بیم دهنده یا زنگ خطر برای قیامت می باشد^۲. شاید در تمام پدیده های طبیعی و صحنه های دنیای فعلی حادثه انقلابی زیر و رو کننده نیرومندتر و سریع التحول تر از این کیفیت وجود نداشته باشد تا به عنوان نمونه ای از امکانات خارق العاده طبیعت و شاهی برای وقوع قیامت انتخاب شود. والله اعلم بحقایق الامور.

توجیه هواشناسی کولاکهای دریاهاى حاره (ضمیمه)

در آبهای استوائی و حاره که بادهای معتدل منظمی از نیمکره های شمالی و جنوبی می رسند و بیش از پیش گرم می شوند و متفقاً با باد رطوبتی خود، سر به آسمان می گذارند غالباً از نوع ابرهای انباشته دیده می شود و بارانهای سیل آسا زیاد می ریزد. ولی گاهی اوقات در اثر تغییر شرایط حرارت و فشار یا جلو عقب رفتن جبهه تلاقی جناح های شمال و جنوب آرامش معمولی به هم می خورد و حفره های عمیق ناگهانی پدیدار می شود...

از نظر هواشناسی حوادث طوفانی را معلول یک حالت ناپایدار هوا و انقلاب تصاعدی زائیده از آن می دانند. توضیح آنکه در اثر تشعشع داغ از بالا و پائین ... از دریا یا زمین، و رسیدن بادهای گرم تر از هوای محل، توده های وسیع سبکی از هوا عزم سفر به ارتفاعات بالا می نمایند و «جا خالی می کنند». در آن ناحیه فشار هوا به این ترتیب تنزل جدیدی می نماید. از هر طرف مکش و وزش بیشتر به آن سمت متوجه می شود و بادهای تندتری برمی خیزد. توده متصاعد هوای گرم شده چون حامل رطوبت فراوان است به زودی اشباع و تبدیل به ابر می گردد. تقطیر بخار آب همانطور که اشاره کرده بودیم سبب تخفیف تبرید یعنی

۱. والملقیات ذکرأ

۲. عذراً أونذراً

گرم نگاه داشتن نسبی توده ابر متصاعدشونده می گردد. گرمی یعنی سبکی، سبکی یعنی اختلاف وزن بیشتر نسبت به فضاهاى اطراف و نیرو و سرعت صعود بالاتر، تعجیل در صعود یعنی جاخالی کردن تندتر، سقوط فوق العاده فشار و کشیده شدن و تلاطم باد از هر طرف. ضمناً دوش آب خنکی که از رگبار باران نازل شده از طبقات سرد بالا پخش می شود ایجاد برودت و انقباض نموده بر شدت خلاء و عمق حفره می افزاید ... به این ترتیب انقلاب هوا که با تلنگری شروع شده بود هرچه پیش می رود و هر حرکتی که رخ می دهد عامل موجه آن یعنی کسر فشار و حفره اولیه را شدیدتر و گردباد را تندتر و سرسام انگیز تر می نماید. چنان تهاجم و تلاطم و تصادم از ذرات ظاهراً بی مقدار هوا و دانه های ریز و نرم آب بروز می کند که کشتیها، کاخها و حتی کوهها را می کوبد و می دردا!^۱

هنگامه وقوع یوم الفصل

در قسمت قبل گفتیم طوفان های درهم شکننده و زیر و رو کننده ای که موردقسم قرار گرفته اند «ذکری» را لقاء می کنند (والملقى ذکرأ) که دو حالت دارد؛ یا موجب عذر می شود یا انذار و هشدارى را آگاهی می دهد (عذراً او نذراً). این عذر و نذر برای متوجه ساختن مردم به قطعیت وقوع آن چیزی است که وعده داده شده است (انما توعدون لواقع). اما معنای «عذر» را از آیات ۳۵ و ۳۶ همین سوره (هذا یوم لا ینطقون - ولا یؤذن لهم فیعتذرون) می توان استنباط کرد. معمولاً وقوع چنان طوفانهای درهم شکننده، همراه با ریزش باران سیل آسا و رعد و برق که کشتار و خرابی فراوان به بار می آورد، مردم بیداردلی را متوجه مرگ و یادآور قیامت و سرنوشت ابدی ساخته به توبه و انابه و «عذر» تقصیر به درگاه الهی وادار می سازد^۲ و این لطف الهی است که قبل از وقوع روزی که در آن امکان سخن گفتن و عذرخواستن سلب می گردد (آیات ۳۵ و ۳۶)، فرصتی برای بازگشت و «عذر» خواهی برای بندگان، از طریق ارائه وقایع و حوادثی برای درک گوشه ای از تحولات یوم الفصل، فراهم می سازد.

این حوادث برای بیداردلان موجب عذرخواهی می گردد. اما غافلان را هشدارى

۱. کلیه مطالب بین دو گیومه این صفحه و صفحه قبل همانطور که گفته شد از کتاب باد و باران در قرآن نوشته آقای مهندس مهدی بازرگان خلاصه برداری شده است.

۲. معمولاً انسان در گرفتاریها و هنگام خطر به یاد خدا و آخرت می افتد و قرآن به کرات این خصلت انسان را در خشکی و دریا بیان کرده است.

تکان دهندند می دهد تا خود را از عواقب اعمالشان بر حذر دارند (عذراً اونذراً).
اما نشانه های وقوع وعده (انما توعدون لواقع) را با چهار آیه بعد (که با فاء تفریع شروع می شود) ارائه می دهد:

فاذا النجوم طمست

وإذا السماء فرجت

وإذا الجبال نسفت

وإذا الرسل اقتت، لای یوم اجلت، لیوم الفصل، و ما ادریک ما یوم الفصل.
نشانه های اول تا سوم مربوط به تحولاتی است در نظام طبیعت اطراف؛ خاموش شدن و زائل شدن نور ستارگان^۱، شکافته شدن آسمان^۲ و کنده و پراکنده شدن ذرات کوهها^۳.
اما در نشانه چهارم سخن از رسولان و وقت و اجل است. قرآن قیامت را «یوم الوقت المعلوم»^۴، یا «میقات یوم معلوم»^۵ خوانده که در وقتش تجلی می کند^۶. در آن روز وقت شهادت رسولان بر اعمال امت خود فرا می رسد تا این سؤال توبیخ آمیز مطرح شود که محاکمه و رسیدگی به تکذیب آنان چرا و تا چه سرآمدی به تأخیر افتاد؟ ... و پاسخ را به دلیل قطعیت و وضوحش خداوند می دهد که: لیوم الفصل و ما ادریک ما یوم الفصل!...
تکذیب کنندگان دعوت رسولان، از اختیار و مهلتی که خداوند علیم و حکیم برای آزمایش بندگان به آنها عنایت کرده بود مغرور شده گمان می کردند مسئولیت و حساب و کتابی در کار نیست تا اینکه اجل عمرشان و اجل دنیا فرارسید و اینک هنگام محاکمه و شهادت رسولان (که وقت آن رسیده) علیه آنها می باشد (والله اعلم).
در مورد پرسش از رسولان در ارتباط با عملکرد امت هایشان آیاتی از قرآن شواهدی ارائه می دهد از جمله:

۱. طمس و طموس محو و نابودشدنی است که با استحاله و تغییر ماهیت توأم باشد (به قول راغب: ازاله اثر به طور محو). مکانیسم خاموش شدن ستارگان را که به دلیل اتمام هلیوم موجود در هسته مرکزی ستاره می باشد در شرح سوره نجم توضیح دادیم.

۲. در شرایط فعلی آسمان همچون بنای مستحکمی یکپارچه و محفوظ است و هیچ گونه خلل و فرجی در آن برای نفوذ اشعه های مضر حیات و اجرام سماوی وجود ندارد. سوره ق آیه ۶ (افلیم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها و زیناها و ما لها من فجوج)

۳. نسف یعنی کندن و پراکندن، همچنانکه باد ذرات خاک را در هوا پراکنده می سازد.

۴. حجر ۳۸ و ص ۸۱ (قال فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم).

۵. واقعه ۵۰ لمجموعون الی میقات یوم معلوم - نبأ ۱۷ (ان یوم الفصل کان میقاتاً) - دخان ۴۰ (ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین)

۶. اعراف ۱۸۷ (قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو).

مائده ۱۰۹ (یوم یجمع الله الرسل فيقول ماذا اجبتم) روزی که خدا رسولان را جمع بندی می کند و از آنها می پرسد چه جوابی به شما دادند؟
اعراف ۶ (فلنستلن الذين ارسل اليهم ولنستلن المرسلين) بطور قطع از مردمی که رسولان بسوی آنها فرستاده شدند و از خود رسولان پرسش خواهیم کرد.

ابعاد سه گانه تکذیب

دومین محوری که در این سوره پس از «یوم الفصل» (و در رابطه با آن) مطرح است مسئله «تکذیب» می باشد، تکذیب آنچه وعده داده شده (انما توعدون لواقع)، تکذیب یوم الفصل. جالب اینکه در آن روز چنین وقوعی را با اشاره به آنچه منکر بودند یعنی گردآوری مجدد مردگان به رخشان می کشند تا بلکه شرمنده گردند (ویل یومئذ للمکذبین - هذا یوم الفصل جمعناکم والاوّلین).

کلمه «مکذبین» ۲۰ بار در قرآن تکرار شده است در حالیکه در هیچ سوره ای بیش از یک بار این کلمه به کار نرفته، در این سوره ۱۰ بار مورد استفاده قرار گرفته است^۱. مکذبین همه حقایق از جمله: یوم الفصل، بهشت متقین، جهنم مجرمین و... را تکذیب می نمایند. اما در این سوره روی تکذیب سه موضوع اساسی که علت سایر تکذیب ها و جلوه گر «ربوبیت» الهی می باشد، و می تواند انسان را به وقوع قیامت آگاه سازد تأکید بیشتری کرده و با توضیح و تفصیل کامل تری مطلب را بیان کرده است. این سه تکذیب که در ارتباط با تاریخ، خلقت و طبیعت می باشد به ابزار شناخت انسان در زندگی دنیا و مشاهده و تجربه و آزمایش بستگی داشته و مقدم بر سایر تکذیب های یاد شده در سوره که عمدتاً در رابطه با بهشت و جهنم و قیامت می باشد و جنبه اعتقادی و ایمانی دارد، آمده است. جالب اینکه پس از ذکر تکذیب این سه موضوع، که هر کدام چون نوری هدایتگر مردم به سوی خدا و لزوم قیامت است، مکذبین را به سایه تاریکی سه گانه ای که با انکار آن در زندگی دنیا به آن خزیده بودند فرا می خواند:

و یل یومئذ للمکذبین، انطلقوا الی ما کنتم تکذبون، انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب
چنین به نظر می رسد که هریک از سه شعبه: تاریخ، خلقت و طبیعت، برای متوجه ساختن انسان به توحید و استمرار ربوبیت، به عنوان چراغی روشنگر، کافی باشد، هریک از موضوعات فوق به روشن ترین وجه تسلسل و تداوم ربوبیت را به نمایش می گذارد. نتیجه ای

۱. عدد ۱۰ را به طور سمبلیک عدد تمام می نامند (... و اتمناها بعشر فتم میقات ربه)، گویی تکذیب آنها نیز به تمام و کمال رسیده بود.

که از این مثالها می توان گرفت قطعیت وقوع یوم الفصل به عنوان حلقه ای از این مدار پیوسته می باشد:

(۱) تاریخ: الم نهلك الاولين، ثم تتبعهم الاخرين، كذلك نفعك بالمجرمين، ويل يومئذ للمكذبين

(۲) خلقت: الم نخلقكم من ماء مهين، فجعلناه في قرار مكين، الى قدر معلوم، فقدرنا فنعم القادرون ويل يومئذ للمكذبين

(۳) طبیعت: الم نجعل الارض كفاتا، احياء و امواتاً، وجعلنا فيها رواسي شامخات و اسقيناكم ماء فواتاً ويل يومئذ للمكذبين

سه شعبه فوق که با سنوالتوبیخی «الم...» آغاز شده و با «ویل» هراسناک آنچه در آن روز بر مکذبین وارد می شود ختم می گردد، به عنوان سه درس عبرت و آگاهی مطرح شده است:

۱- هلاکت امت های ظالم و فاسدی که رسولان را تکذیب می کردند و جایگزین شدن امتی دیگر به جای آنان، و تبعیت تکراری این جریان تاریخی از قانون و فرایند «هلاک مجرمین»^۱ (انا كذلك نفعك بالمجرمين)، این درس را به عبرت آموزان می دهد که خالق انسانها، خلق را به حال خود رها نکرده است، بلکه ربوبیت او مستمراً آنها را فرا گرفته و براساس مشییتی که مقدر فرموده بریده شدگان از نظام تکوینی و تشریعی عالم را، همچون خاروخاشاکی که برای باز شدن فضای رشد گلهها باید کنده و دور انداخته شود، طرد می کند. این جریان خود الگو و نمونه ای است برای پاور کردن استمرار ربوبیت الهی و قطعیت وقوع قیامت، چگونه می توان ربوبیت خداوندی را که در طول هزاران سال اقوام و امت های گذشته را تحت نظر داشته برای آینده انکار کرد؟ وقتی قسمت اول یعنی گذشته قطعی باشد، ناگزیر قسمت دوم یعنی آینده نیز مسلم می باشد.

۲- آغاز آفرینش انسان از آبی پست و بی مقدار (نطفه)، سپس قرار گرفتن این آب در قرارگاهی دارای مکان و منزلت که استعداد و آمادگی پذیرش و تربیت نطفه را تا مدتی معین (الی قدر معلوم) داشته باشد، همچنین رشد تدریجی این نطفه که مراحل مختلفی را از «قدر» و اندازه های پیچیده حیرت آور می گذراند (فقدرنا فنعم القادرون) تا به صورت طفل از رحم خارج گردد، نمونه و مثالی کوچکتر از قرار گرفتن انسان در رحم دنیا و طی مراحل «تقدیری» گوناگون می باشد. پیدایش انسان اولیه در روی زمین همچون نطفه انسان امروزی

۱. معنای لغوی جرم همانطور که بارها یادآور شده جداشدنی از نظام الهی است که منجر به گناه می شود.

از چیزی عفن و بدبو (همچون لجن) بوده است (انا خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون^۱)، نشو و نما و رشد و کمال او نیز مثل نطفه در رحم، در زمین گسترده‌ای که از هر جهت متناسب با استعدادهای وجودی او می باشد انجام گرفته است^۲. مدت حیات انسان نیز در روی زمین، همچون نطفه در رحم، تابع «مقدار» زمانی مشخص است. وقتی طفل سرانجام در یوم الفصلی که پس از ۹ ماه فرا می رسد از رحم «فاصله» می گیرد و با ترک نظامی که در آن زندگی کرده بود به نظام نوینی وارد می شود، چرا در یوم الفصلی دیگر از رحم دنیا فاصله نگرفته و در نظامی دیگر متولد نگردد؟ وقتی همه مراحل مثال فوق قابل انطباق بود چرا آخرین مرحله آن قابل انطباق نباشد؟

۳- وضعیت طبیعی کره زمین نیز دلیل دیگری بر اثبات استمرار ربوبیت الهی و لزوم «یوم الفصل» می باشد. فعل و انفعالات و تغییر و تحولات فیزیکی و شیمیایی که دائماً در زمین جریان دارد اهل بصیرت را بس عبرتها دارد. در این زمین دائماً مرگ و حیات صورت می گیرد و حلقه پیوسته‌ای از زنجیره حیاتی مشاهده می شود. از یک طرف انسان از زمین ارتزاق می نماید (سبزیجات، میوه جات، لبنیات، گوشت و غیره) و از طرف دیگر دورریختنی ها و فضولات او، بدل مایتحلل شده با استحاله ای حیرت آور مجدداً تبدیل به مواد خوراکی می گردد! اگر قرار بود دورریختنی ها و فضولات و اجساد انسانها به حالت خود در روی زمین باقی می ماند، تعفن و فساد حاصله زندگی را ممتنع می ساخت. اما پروردگار عالم دست اندرکار حیات و رحمت مستمر است. در عین آنکه زمین فراگیرنده زندگان و مردگان (بطور عموم از جماد و گیاه و حیوان) است^۳ (الم نجعل الارض کفأناً، احياء و امواتاً)، در همان حال آب پاکیزه و گوارا را که مایه حیات انسان است، بدون آنکه تغییری در رنگ و بوی آن کرده باشد، از (میان برفهای انباشته در) قله های شامخ سرازیر کرده و پس از عبور از لایه های زمینی به صورت چشمه و رودخانه به سقایت تشنگان می فرستد (وجعلنا فیها رواسی شامخات و اسقیناکم ماء فراتاً)^۴. اگر قرار بود آب در تبخیر

۱. سوره حجر آیات ۲۶-۲۸-۳۳

۲. همچنانکه خداوند نطفه را در قرارگاهی مکین قرار می دهد (فجعلناه فی قرار مکین) انسان را نیز در زمین تمکین می بخشد و موجبات زندگی او را در آن فراهم می سازد (ولقد مکناکم فی الارض وجعلنا لکم فیها معاش) ۷/۱۰

۳. صفت «کفأناً» برای زمین به دلیل جمع کردن و منضم کردن آن است (کفا الشیء: جمعه و ضمه)

۴. معنای «فرات» گوارائی مزه آب (به جای شوری و تلخی) است که در ۲۲ آیه دیگر نیز مورد اشاره قرار گرفته است

۱- فرقان ۵۳ (و هو الذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج)

۲- فاطر ۱۲ (وما یتوی البحران هذا عذب فرات شائع شرابه.)

و صعود خود آلودگی ها را نیز به همراه می برد چه وضعیتی می داشتیم؟ آیا تحولات و دگرگونی‌هایی که در مواد زمینی مستمراً رخ می دهد و تجدید حیات دائمی پدیده‌ها دلیلی بر امکان تحول و دگرگونی بزرگتری که در یوم الفصل باید رخ دهد و احیای مجدد مردگان نمی باشد؟ ... پس وای بر تکذیب کنندگان (فویل یومئذ للمکذبین).

سایه‌های قیامت

در این سوره از دو نوع سایه (ظل) سخن گفته است؛ سایه‌ای برای مکذبین که نه خاصیت سایه دارد و نه مانع حرارت آتش می شود (انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب - لا ظلیل ولا یغنی من اللهب)، و سایه‌ای برای متقین (ان المتقین فی ظلال و عیون)، اصل لغت «ظل» ستر است که از آفتاب می پوشاند و اصطلاحاً پناه گرفتن از ناخوشایند را زیر سایه کسی یا چیزی رفتن می نامند. و ظل ظلیل به پناه واقعاً پناه آور و به عبارتی، به لذت و رفاه و زندگی امن و عزت بخش دائمی می گویند که سایه مکذبین فاقد این معنا می باشد. در قرآن اشاراتی به سایه‌های مختلف قیامت کرده است که ذیلاً به آن اشاره می شود:

فی سموم و حمیم، و ظل من یحوم، لا بارد ولا کریم، انهم کانوا قبل ذلک مترفین. (در آتش نفوذکننده و آبی جوشان و سایه‌ای از دود که نه خنک است و نه گرمی. همانا ایشان قبل از این هوسران بودند).	دربارۀ اصحاب شمال:	} سوره واقعه:
--	--------------------	---------------

فی سدر مخضود و طلع منضود و ظل ممدود و... (در زیر درخت سدری بی خار، و موهای به هم پیچیده و سایه‌ای ادامه دار و ...	دربارۀ اصحاب یمین:
---	--------------------

نساء (۵۷) ... لهم فیها ازواج و ندخلهم ظلاً ظلیلاً.

(دربارۀ اهل ایمان و عمل صالح)

رعد (۳۵) ... تجری من تحتها الانهار اکلها دائم و ظلها... (دربارۀ متقین).	سایه‌های بهشتی
--	----------------

یس (۵۶) هم و ازواجهم فی ظلال علی الاراک متکئون (دربارۀ اصحاب الجنة).	}
---	---

انسان متکئین فیها علی الاراک لایرون فیها شمساً و
 (۱۳ و ۱۴) لازم‌هیراً - و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها
 تذلیلاً (دربارۀ ابرار)

در قرآن به سایه اهل بهشت چندین بار اشاره شده است ولی در مورد سایه اهل دوزخ تنها آیه سوره واقعه (و ظل من یحوم - سایه ای از دود) و آیات ۳۰ و ۳۱ این سوره وجود دارد که توضیحات بعدی آن (در آیات ۳۲ و ۳۳) در تشبیه شراره های آتش به قصر! و به شتر زردفام! برای نگارنده معلوم نیست. اگر این آیات را با آیات مربوطه در سوره واقعه مقایسه کنیم (با توجه به مترف بودن مکذبین) شاید کلمات قصر (خانه و عمارت عالی و اشرافی)، جماله (از ریشه جمال به معنای زیبایی) و صفر (رنگ زرد مسرت آور)^۱ اشاره به خوشگذرانی و کامرانی های مکذبین در زندگی دنیا باشد که در آخرت به صورت عذاب تحقق می یابد (والله اعلم).

دو صنف مختلف

در این سوره تکذیب کنندگان را «مجرمین» و تقوی پیشه گان را «محسنین» نامیده است. به این ترتیب در برابر تکذیب به جای تصدیق، تقوی را قرار داده و در برابر مجرم، محسن را.

آیه (۱۸) کذلک نفعل بالمجرمین.

» (۴۱) ان المتقین فی ظلال و عیون.

» (۴۴) انا کذلک نجزی المحسنین.

» (۳۰) انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب (خطاب بمکذبین)

آنچه مکذبین را به هلاکت می افکند جرم آنها است (آیه ۱۸ - کذلک نفعل بالمجرمین - آیه ۴۶ - کلا و تمتعوا قليلاً انکم مجرمون) و معنای جرم همانطور که گفته شد بریدن از نظام الهی و جدا شدن از عوامل حیات بخش (عبادت خدا، خدمت به مردم، درک زمان، توجه به آخرت و ...) می باشد و احسان درست و درجهت عکس پیوستن به نظام الهی از طریق عبادت نیکوی خالق و خدمت به خلق و ... می باشد.

معنای رکوع

اواخر این سوره حالتی را از تکذیب کنندگان بیان می کند که وقتی به آنها گفته می شود رکوع کنید نمی کنند! (و اذا قيل لهم ارکعوا لایرکعون)، رکوع خم شدن و سرفروا آوردنی است به علامت تواضع و تذلل که در نماز صورت می گیرد، گرچه شکل ظاهری این عمل را رکوع می گویند ولی منظور از این عمل و نیت آن، اظهار مطیع بودن و ترک نافرمانی و

۱. مسرت بخش بودن رنگ زرد را در آیه ۶۹ سوره بقره بیان کرده است (قال انه یقول انها بقره صفراء فاقع لونها تسر الناظرین)

عصیان است. همچنان که قرآن کسانی را که به خاطر اطاعت فرمان الهی، زکوة می دهند ستایش کرده و اطاعت و انقیادشان را در این امر رکوع نامیده است (۵/۵۵) الذين يؤتون الزکوة و هم راکعون). رکوع عموماً در قرآن همراه و قبل از سجود آمده است، رکوع اظهار انقیاد و اطاعت و تواضع و تذلل است و سجود یکسره تسلیم شدن و به خاک مذلت و بندگی افتادن. ذکر رکوع تسبیح پروردگار اعلی و ستایش او است (سبحان ربی الاعلی و بحمده) و ذکر، سجود تسبیح او از جهت عظمتش (سبحان ربی العظیم و بحمده).
 بار خدایا غفلت ما را از این معانی و اشارات، با عفو و مغفرت ببوشان تا در روز حسرت شرمنده نشویم!

معنای حدیث

آخرین آیه این سوره (فبای حدیث بعده یؤمنون) (که عیناً در آیه ۱۸۵ سوره اعراف نیز تکرار شده) سنوالی است تویخ آمیز درباره تکذیب کنندگان. آنان قول پیامبر (ص) و قرآن و قیامت و ... را اساطیر الاولین و مطالب کهنه باستانی می شمردند. درحالی که سخنی نو و تازه است (معنای حدیث). پس وقتی همه حقایق زنده و حال را تکذیب می کنند پس از آن به چه چیز ایمان می آورند؟! ... (درحقیقت به هیچ چیز).
 حدیث عنوانی است بر قرآن که نیکوترین حدیث است^۱ و بر رسالت پیامبران و بر خدا و آیاتش:

۴۵/۶ (تلك آیات الله نتلوها علیک بالحق فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون).

آهنگ آیات سوره

این سوره از ۵۰ آیه تشکیل شده که مجموعاً با ۸ حرف ختم می شوند: ۲۸ آیه با «ن»، ۹ آیه با «الف»، ۵ آیه با «ت»، ۲ آیه با «ب»، ۲ آیه با «ر»، ۲ آیه با «ع» و یک آیه با «م».

نام های خدا - در این سوره هیچ نامی از نام های خدا نیامده ولی جمعاً ۱۲ بار با ضمیر اول شخص جمع (نا - ن) افعال الهی نشان داده شده است.

ارتباط سوره‌های نباء و مرسلات (۷۷ و ۷۸)

۱- هر دو سوره از «يوم الفصل» که روز جدائی عالم دنیا و آخرت است سخن می‌گویند و این انفصال را همراه با تحولات عظیمی در زمین و آسمان نشان می‌دهند (جالب اینکه ترکیب «يوم الفصل» فقط ۶ بار در کل قرآن تکرار شده است که ۴ مورد آن در این دو سوره قرار دارد. این تمرکز نشان‌دهنده کلیدی بودن این موضوع در متن هر دو سوره می‌باشد).

مرسلات (آیات ۷ تا ۱۴) انما توعدون لواقع - فاذا النجوم طمست - و اذا السماء فرجت - و اذا الجبال نسفت - و اذا الرسل اقتت - لای يوم

اجلت - ليوم الفصل - و ما اریک ما يوم الفصل ... و آیه (۳۸)

هذا يوم الفصل الذی کنتم به تکذبون

نبأ (آیات ۱۷ تا ۲۰) ان يوم الفصل کان میقاتاً - يوم ینفخ فی الصور فتأتون افواجا و فتحت السماء فکانت ابواباً - و سیرت الجبال فکانت سراباً

۲- در هر دو سوره موضوع تکذیب چنین روزی از طرف کافران مطرح می‌باشد، بطوریکه در سوره مرسلات ده بار ترجیع بند «ویل یومئذ للمکذبین» تکرار شده است (که ۲۰٪ آیات آن می‌باشد) و در سوره نباء نیز پندار مکذبین را بر بی حساب و کتاب دانستن عالم و انکار همه نشانه‌های جدی و حق بودن آفرینش بیان می‌نماید (۲۷ و ۲۸ و ۲۹ - انهم کانوا لایرجون حساباً - و کذبوا بایاتنا کذاباً - و کل شیء احصیناه کتاباً)

۳- در هر دو سوره در برابر جبهه مکذبین، متقین را قرار می‌دهد (به جای مصدقین) و این گروه را برخوردار از نعمت‌های بهشتی معرفی می‌نماید:

مرسلات (۴۱ تا ۴۴) ان المتقین فی ظلال و عیون - و فواکه ممّا یشتهون - کلوا و اشربوا هنیا بما کنتم تعملون - انا کذلک نجزی المحسنین.

نبأ (۳۱ تا ۳۶) ان للمتقین مفازا - حدائق و اعناباً - و کواعب اتراباً - و کاساً دهاقاً - لایسمعون فیها لغوا ولا کذاباً - جزاء من ربک عطاء حساباً.

به نظر می‌رسد علت توصیف جبهه مقابل مکذبین به متقین (به جای مصدقین)، توجه روی نیروی تقوی و اراده انسانی است که موجب تصدیق حقیقت و مقابله با هوای نفس می‌شود. کما آنکه مکذبین را نیز در سوره مرسلات با توجه به انگیزه و علت تکذیب آنها،

«مجرمین» (بریدگان از خدا و خلق) و در سوره نبأ «طاغین» (ضد متقین) معرفی کرده است.^۱
 ۴- در هر دو سوره برای توجه دادن به آخرت، از پدیده‌های طبیعی در آسمان و زمین از جمله ابر و باد و باران و تحولات مربوط به آن سخن می‌گوید:

مرسلات (۱ تا ۷) والمرسلات عرفاً - فالعاصفات عصفاً - والناشرات نشرأ - فالفارقات فرقأ - فالملقیات ذكراً - عذراً او نذراً - انما توعدون لواقع.

نبأ (۶ تا ۱۷) الم نجعل الارض مهادأ والجبال اوتادأ - ... و بنینا فوقکم سبعأ شدادأ - وجعلنا سراجأ وهاجأ - و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجأ ... ان یوم الفصل کان میقاتأ

همانطور که ملاحظه می‌شود، آیات مربوط به سوره مرسلات با جمله «انما توعدون لواقع» و آیات سوره نبأ با «ان یوم الفصل کان میقاتأ» ختم می‌گردد. همانطور که پدیده‌های ملموس و مشهود در طبیعت دنیائی، حرکت هدفدار و غایت و جهتی را نشان می‌دهد که چگونه اختلاف شب و روز و حرکت باد سرانجام منتهی به باران حیات بخش و نتیجه و محصول غذایی می‌گردد، حرکت کل عالم نیز نمی‌تواند بدون حاصل و نتیجه، یعنی جزا و پاداش و عقاب (دین و حساب و کتاب) باشد.

۵- در هر دو سوره به موضوع خلقت انسان اشاره شده است:
 مرسلات ۲۰ تا ۲۳ (الم نخلقکم من ماء مهین - فجعلناه فی قرار مکین - الی قدر معلوم فقدرنا نفعم القادرون)

نبأ ۸ (و خلقناکم ازواجاً)

۶- در هر دو سوره به زمین و کوهها و مهیا گشتن آنها برای زیست انسان و ریزش باران حیات بخش استناد شده است:

مرسلات ۲۵ تا ۲۷ (الم نجعل الارض کفئاتأ - احیاء و امواتأ - وجعلنا فیها رواسی شامخات و اسقیناکم ماء فراتأ)

نبأ ۶ تا ۱۶ (الم نجعل الارض مهادأ - والجبال اوتادأ - ... و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجأ)

۷- در هر دو سوره به سرنوشت نهائی و جزای نیک و بد مکذبین و متقین اشاره شده است :

مرسلات (آیات ۲۹ تا ۴۶) .

نبأ (آیات ۲۲ تا ۳۶) .

۱ . مرسلات ۱۸ - کذلک نفعل بالمجرمین. ۴۶ - کلوا و تمتعوا قليلاً انکم مجرمون و نبأ ۲۱ و ۲۲ - ان جهنم کانت